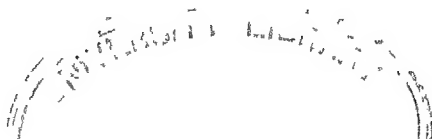
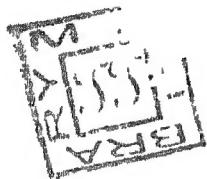




4472-11056





عَرَفُ الْجَادِي مِنْ  
جِنَانِ هَذِهِ الْجَادِي

طُبِعَ فِي الْمَطْبَعِ الصِّدِّيقِيِّ الْكَائِنِ  
فِي بُهْدِيَالِ الْمَحْمُودِيَّةِ  
الْمَحْمُودِيَّةِ الْقَدِيمَةِ

١٣٠١

٢



## فهرس مطالب کتاب عرف اجدادی من جنان پدی المادی

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۲	خطبه کتاب در حمد و نعت و ذکر	۲۴	باب در بیان اذان
	بحث اجماع	۲۵	باب در بیان صفت نماز
۹	کتاب الطهارت باب در بیان آب	۲۹	باب در بیان سازاژ کار نماز
	و جرد آن	۳۱	باب در بیان سجده سهو و تلاوت و تکرار
۷	باب در بیان آوردن	۳۳	باب در بیان نماز قطوع
۱۰	باب در بیان ازاله نجاست	۳۴	باب در بیان تضار فوائت
۱۱	باب در بیان آداب قضای حاجت	۳۵	باب در بیان نماز جماعت و امانت
۱۲	باب در بیان وضو	۳۹	باب در بیان نماز مسافر و مریض
۱۳	باب در بیان نوافض وضو	۴۱	باب در بیان نماز جمعه
۱۴	باب در بیان غسل و حکم جنب	۴۳	فصل در بیان نماز وسطی
۱۵	باب در بیان تحمیم	۴۴	باب در بیان نماز خوف
۱۶	باب در بیان حیض و نفاس	۴۵	باب در بیان نماز عیدین
۱۷	کتاب الصلوة	۴۶	باب در بیان نماز کسوف و خسوف
۱۸	باب در بیان سوا قییت صاوة	۴۸	باب در بیان نماز استسقاء
۲۰	باب در بیان اوقات اضطار	۴۹	باب در بیان لباس
۲۱	باب در بیان اماکن نماز	۵۳	کتاب الجنائز
۲۲	باب در بیان لباس محلی و غیره	۵۸	فصل در بیان جواز تداوی از برآ
۲۳	باب در بیان کسره		بیمار و فضیلت تقویض و علیک در اسلام
۲۴	باب در بیان جهش و شریع در نماز		و ایمان و نجات معتبر باشد

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۴۰	فصل در بیان عدم جواز رفع قیور انبیا	۴۹	فصل در بیان فقیر و غنی
۴۱	و صلحا و ائمه	۵۰	فصل در بیان مصرف زکوة
۴۲	کتاب الزکوة	۵۱	فصل در بیان عدم حل سوال مگر
۴۳	فصل در بیان فرضیت صدقه و اولاد	۵۲	از برای سه کس
۴۴	فصل در بیان فرضیت صدقه و رشترا	۵۳	فصل در بیان عدم حل صدقه از برای
۴۵	فصل در صدقه و غنم	۵۴	آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم
۴۶	فصل در بیان صدقه گاو و غیره	۵۵	فصل در بیان صرف زکوة بقاق
۴۷	فصل در بیان عشر زمین و زکوة حلی	۵۶	فصل در بیان دادن مال کثیر و انصاف
۴۸	فصل در بیان زکوة مال تجارت	۵۷	کثیر و فقیر
۴۹	فصل در بیان رکاز	۵۸	فصل در بیان مشارکت بنی المطلب
۵۰	فصل در بیان آنکه یکجا با مالم و بیایه	۵۹	سینه یا ششم و سیم ذوی القربی و در تحريم
۵۱	غلو منعی عنه است	۶۰	زکوة نیز زمین عدای ایشان
۵۲	فصل در بیان زکوة عمل	۶۱	فصل در بیان گرفتن عطیة سلطان
۵۳	فصل در بیان زکوة تره با	۶۲	فصل در بیان فضیلت صرف زکوة در ذوی القربا
۵۴	فصل در بیان آنکه حق و جوب زکوة از بین است	۶۳	فصل در بیان وجوب مطالب زکوة
۵۵	فصل بیان زکوة دور و محار و غیره	۶۴	الله و سلاطین و دادن زکوة بر رعایا
۵۶	فصل در بیان اخذ جزیه از اهل بیت	۶۵	فصل هدایای امراء و غلو است
۵۷	فصل اسوال اهل حرب بر محصل	۶۶	باب در بیان صدقه فطر
۵۸	اباحت است	۶۷	باب در بیان صدقه تطوع
۵۹	فصل در بیان تقدیر یا خور از اهل بیت	۶۸	کتاب در بیان خمس
۶۰	باب در بیان قسم صدقات		

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۷۷	کتاب در بیان هبیاام	۹۱	باب در بیان صفت حج و دخول
۷۸	فصل در بیان نیت صوم		ملکه مکرمه حر سها الله تعالی
۷۹	فصل در بیان تعجیل افطار	۹۵	باب در بیان فوات و احصاء
۸۰	فصل در بیان صوم سفر	۹۶	فصل در بیان وجوب قضاء فحالی
۸۱	فصل در بیان کفار و صوم		اقوال دی صلی الله علیه و آله وسلم
۸۲	باب در بیان صوم قطع و حیام منه عینا		در ناسک
۸۳	باب در بیان اعتکاف		فصل در بیان آنکه مراد با طلاق چیست
۸۴	باب در بیان قیام رمضان		فصل در بیان غسل احرام
۸۵	باب در بیان شب قدر	۹۷	فصل در بیان جزا از استمرار حج و طهر
۸۶	کتاب در بیان حج و عمره		بدین و حالت احرام
۸۷	باب در بیان طهر		از برای دخول و حریم و وضو قبل از طواف
۸۸	فصل در بیان فرضیت حج	۹۸	فصل در بیان آنکه تمام روز در وقت و وقت
۸۹	فصل در بیان وجوه احرام و صفت آن		فصل در بیان وجوب ذکر نیت و مشحرام
۹۰	فصل در بیان حج آنحضرت صلعم		فصل در بیان قطع تلویح و رسیدن حجر عقبه
۹۱	فصل در بیان حج عیبه		فصل در بیان فضیلت نماز و حیض
۹۲	باب در بیان موافقت		فصل در بیان بلیت منی
۹۳	فصل در بیان میقات عمره	۹۹	فصل در بیان طواف زیارت در
۹۴	باب در بیان احرام و آنچه متعلق		پوشش
۹۵	ادست		فصل در بیان جهت آستین از حاضرین

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۹۹	فصل در بیان اولویت طبع علمیه نزد	۱۱۴	فصل در بیان اعلان نکاح
	استلام حجر	۱۰۷	فصل در بیان نشر
	فصل در بیان وجوب یک طلاق	۱۰۸	فصل در بیان نکاح شیبی بکر
	یک ستم به قارن		فصل در بیان تحریم ستمه
۱۰۰	فصل در بیان سنیت اشعار بدنه	۱۰۹	فصل در بیان محلل و محلل له
	فصل در بیان جبر ناساک بدم	۱۱۰	فصل در بیان آنکه طلاقه منطلقه
۱۰۱	فصل در بیان وقوع شک در اطواط		برای زوجه اول حلال نگردان آنکه بجز
	طوا منب		ثانی بعد دخول طلاقین نزد
	فصل در بیان حلال زنی از توقف بوفه		باب در بیان کفایت و خیار
	فصل در بیان آنکه بدنه و یقود در اتع	۱۱۳	فصل در بیان رد زنی ب دختر و
	مسامحه است		صلی السید علیه وآله وسلم بر ابوالاعمالی
۱۰۲	فصل در بیان جزای صید		شش سال یکبار اول
	فصل در بیان آنکه بر محض قضاست		فصل در بیان صدق بر صا و غیره
	فصل در بیان نفوذ وصیت بیست از		و محب و
	اجرت حج	۱۱۴	فصل در بیان عشرت با ذان
	فصل در بیان زیارت قبر مطهر مقدس	۱۱۵	باب در بیان ولیمه
	نبوی صلی الله علیه و آله وسلم	۱۱۵	فصل در بیان وجوب اجابت
۱۰۳	کتاب النکاح		دعوت ولیمه
	باب در حکم نکاح و صفت نکوح		فصل در بیان کلام بیانات حاجات
۱۰۵	فصل در بیان تقابل مهر	۱۱۶	فصل در بیان نکاح و بکره آنکه

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۱۱۶	باب در بیان قسم	۱۳۲	فصل در بیان اختلاف اتفاق زوجان
۱۱۷	باب در بیان قطع		با اختلاف از منته و امکنه
۱۱۸	باب در بیان طلاق	۱۳۳	فصل در بیان نفقه اقارب
۱۱۹	فصل در بیان همکه سه طلاق در	۱۳۴	فصل در بیان نفقه عاوم
	حکم واحد است	۱۳۵	فصل در بیان عاوم نفقه
۱۲۱	فصل در بیان آنکه در الفاظ عیال	۱۳۶	باب در بیان خصمانت
	طلاق اگر بیست از منته مقصود		کتاب البیوع
۱۲۲	فصل در بیان آن سه چیز که حدش	۱۳۷	باب در بیان شروط طبع و بیع عیال
	جد و نزلش حدست	۱۳۸	فصل در بیان بعض اقسام بیع
۱۲۳	باب در بیان حجت	۱۳۹	فصل در بیان منع تسعیر از طرف حاکم
۱۲۴	فصل در بیان طلاق مشروط		فصل در بیان بیع کالی بکالی
	فصل در بیان خلوت		فصل در بیان اشکار
	باب در بیان ایلاء	۱۴۰	فصل در بیان تصریه ابل و غنم
۱۲۵	باب در بیان طهار و کفار و آن	۱۴۱	فصل در بیان بعض اقسام بیع غرر
۱۲۶	باب در بیان لعان	۱۴۲	باب در بیان خیبار
۱۲۷	باب در بیان عدت و احیاء		باب در بیان ربا
۱۲۸	باب در بیان زن و مرد فقیر و دودل	۱۴۳	فصل در بیان جواز اخذ مال مرئی با
۱۲۹	فصل در بیان شب گذراندن نزد بیبی		عدم قوه
	باب در بیان رضاع	۱۴۴	فصل در بیان مصارفت
۱۳۱	باب در بیان انقضاء	۱۴۵	فصل در بیان است از بیع انبار تخر

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
	باب در بیان عاریت	۱۴۳	که کیل کیل سے معلوم نیست
۱۴۹	فصل در بیان بی بی جان و حیوان	۱۴۴	باب در بیان غصب
	بطریق نسبه	۱۴۵	باب در بیان شفعه
۱۵۰	فصل در بیان هدیه سفارش	۱۴۶	باب در بیان قراض
۱۵۱	فصل در بیان جوان بی یک حیوان و حیوان	۱۴۷	باب در بیان مساقات و اجار
	باب در بیان خصمت در عیال و بیع و حواله و شکار	۱۴۸	فصل در بیان اجرت حجام و غیره
۱۵۲	باب در بیان سلم	۱۴۹	فصل در بیان اجاره
۱۵۳	فصل در بیان قرض	۱۵۰	باب در بیان احیاء و موتات
۱۵۴	فصل در بیان رهن	۱۵۱	فصل در بیان اقطاع
	باب در بیان تفلیس و حجر	۱۵۲	باب در بیان وقف
۱۵۵	فصل در بیان عدم جواز تصرف	۱۵۳	باب در بیان هبه
	کسیک پانزده ساله نیست	۱۵۴	فصل در بیان عود و ترسب
۱۵۶	فصل در بیان آنکه مال حال نیست بیک مال	۱۵۵	فصل در بیان هبه و قبول در بیع و
۱۵۷	باب در بیان صلح		مکافات بران
۱۵۸	فصل در بیان حق جار	۱۵۶	فصل در بیان خریدن صدقه
۱۵۹	باب در بیان حواله و ضمان	۱۵۷	باب در بیان عمری و رقبه
	فصل مظلوم را تناول مال بقصد	۱۵۸	باب در بیان لقطه و ضاله
	حق خود را نطلبم بجا نزنم	۱۵۹	باب در بیان ودیعت
	باب در بیان شرکت	۱۶۰	باب در بیان منسبه الغض
۱۶۱	فصل در بیان وکالت	۱۶۱	فصل در بیان سیراث و جد و پدر و غیره
۱۶۲	باب در بیان اقرار		



صفحہ	مطلب	صفحہ	مطلب
۲۳۰	باب در بیان قیمت اموال مشترکہ	۲۷۳	کتاب الجوامع
۲۳۳	باب در بیان سبق و رتبی	۷	باب در بیان ادب
۲۳۴	کتاب الاطعمہ	۲۷۶	باب در بیان بر و صلا
۲۳۵	فصل در بیان کیر و بودن شرب خمر	۲۷۸	باب در بیان زہر و دوزخ
	و نہودن دلیل بر نجاست آن	۲۸۰	باب در بیان ترہیب و سب و سب
۷	باب در بیان صید و ذبائح		اخلاق
۲۳۷	فصل در بیان نئے ازخود	۲۸۳	باب در ترغیب و تنبیہم اخلاق
۲۴۱	باب در بیان اخلاص	۲۸۶	باب در بیان ذکر و دعا
۲۴۳	فصل در بیان نگاہستن چشم و گوش	۲۹۱	خاتمتہ المطبوع از دوی حکیم محمد حسن
	انجیمہ		صاحب ستم دار الشفا
۲۴۴	باب در بیان حقیقہ		
۲۴۵	فصل در بیان خشتان		
۷	کتاب الایمان		
۲۴۶	کتاب التذکر		
۲۵۱	کتاب القضاء		
۲۵۵	فصل در بیان نبی از حکم و حالت شتم		
۲۶۱	باب در بیان شہادت		
۲۶۶	باب در بیان دعاوی و مینات		
۲۷۱	کتاب التمسق		
۲۷۲	باب در بیان مدبر و مکاتیب نام ولد		



انشای دلپسند و املائی از مجتهد امام اکرمین مبانی و معانی ابو الفتح  
محمد عبد الرشید الثوبیانی رحمه الله تعالی

کف خاک و ستایش قدوس و سبح قطره آب و نیایش رب الملائکه و الروح  
الله اکبر این سه دامن بود و اجماع الله آن را بگذرد و این شکسته پا خدای بی همتا را  
بطاعت ما چه نیاز و بیکده شمرند و را بر سپاس گزارای خود چه ناز سه  
ای غنی ذات تو از تسرار و انکار ما بی نیاز از ما و از پیدائی و اظہار ما  
نی بهارت هستی انی خزانست نیستی ای بهارت بی تعلق از گل و از خاک  
پیمر روشن روان و تو بهیچ آموز را خاک آستانه شوم که زنگ محبت ماسوی الله از دل ما  
زود و دو دصولات پنج گانه بیکار از مژده ایاک نعبد و ایاک نستعین تعلیم فرمود سه  
محبوبی کا بروی هر دو سه است کس یک خاک و درش نیست خاک بر سر او  
اللهم صل وسلم علیہ و علی آله و اصحابہ و علی خزیبه و اصحابہ اما بعد  
سیرچنان نعمت کتاب و سنت رانفته و گرسنگان جان بر لب رسید و نفعه اکتبیت را  
خوان نعمتی و آید خوانان و بستان تعلیم را آموز گاری و حسن هر هفت کرده تحقیق را  
نمازه خدای که درین روزگار سرت آمار نقاب کتاب عرف اسجادی  
من جنان بودی الها وی جنبش نیم طبع از رو بر افتاد و کین داعی می تناسک  
انما صوابه که سر اسیر باخ انشاب آرا خراش پذیر بود و مل حکایت شکایت مانند این  
سنت خدای گیتی آرا نیست که درین هنگامه و اسیرین باز وی مردی را از او و  
مرجان نبی و خاصه اش هنگامه که پاشته از زانی داشت چه در هر نقیر و قطیر بفرارک نمرد  
آویندن و بگویی تشنه کامان تعلیم ابا رشتہ رشتہ نصوص کتاب و سنت ریختن کا بنیان  
نیست و در همت هر نفر گفتار با آنکه کشور دهند از دیر باز بفروغ تالیف فضلا و کلاما و خاور و

بوده و پیش در انشانی مگر پاشی ایشان ابرو بهار چشم بر پشت پا دوخته اما فرارندگان  
 نیک و زشت نیک دانند که این سرستان طرقت انجمن نوایس جگر خراش جمع ابراء  
 رجال زمره خوشدلی انکاشته و خامه را در نگارش دلائل شریعت پیرو ابله پایان  
 تقلید نرسب معین پیدا شده اند و این نگارنده افسون روشن روانی و ستوده آیین  
 سخن از ان وادی را ندک شاه سرست بی پروا خرم سنت مطهره را انداز جلوه گستری  
 بزبان غیر القرون بوده و خرد و ستوری ندید که پس ازین روزگار سعادتند که کی گنجینه  
 ایشا حق بر خلق کف آورده گشته و ستار حق پرستان را بهیچ گاه ماسه رنگارنگ جان بخش  
 و شسته بر جان راه روان شاه راه سنت که سر گریبان غول برده اند بر بند آری اگر این  
 طایفه کرده آشیان بطور نور ممدی سو عود بکاشانه مخدو راه بر و شگفت نباشد و کالبد  
 اسلام اگر تازه روانی و در و سیده آید عجب نه و پیش ازین نفس در سینه گدختی و شمی  
 بر مرز این آرزوی خاک شده افروخته ست تو اب محمد احمد خان فرزند احمد  
 امیر مهاجرت خان بهادر را خدا پیش فرستد ی روزی کناد که درین غربت اسلام  
 محو سرگرمی اتباع سنت است و دنباله روی این فروهیده کاروان اهل حدیث مقصود  
 زور بازوی همت او خدای خلوص سپند بندش شیه را زده کتاب و سنت بدست حق پیش  
 بخشاد و همین عزیز است که نهال انشانی و آب باری پیونگر است این حدیقه میسر  
 نور احسن خان ابو انجیر پو حضرت امیر کبیر ناصر الدین السلیمین فوایب پید  
 محمد صید یو حسن خان بهادر را آشنای رضوان جهان کرد تا آنکه گاه از نقد ایشا  
 که از مدتی دراز از دست خزان تقلید پرستان برگ و بار فرو ریخته بود بهنگام کتایش  
 نو بهار فر از آور و این گنج شادگان پس از کشودن در انطباع دست بر دیوهای ظلم  
 عام کرده شد یارب این ناصر ملت ابراهیمی را بنیز گاه خلوص قبول راه بازگشا و تار و پود  
 انقاسش کحه و سدای بر دیوانی ایمان یاسان فرافقط

## ترجمہ مولف سید محمد تقی و عافہ

ولادت باسعادتش بہت وکیم ماہ حبیب ۱۲۸۵ ہجری جمادی الثانی میں از طلوع صہر دربارہ  
 مجید بہوپال اتفاق افتاد و روز چار شنبہ بہستی اندر آمد و فی الحکایت و خلق النقا  
 فی الالہ بعادہ و این روز موافق روز ولادت حضرت یونس بن موسی علیہ السلام و فتح  
 غزوہ احزاب است چنانکہ تم بحضرت تاریخ تولد اوست کہ علامہ بلاغت اساس مولوی  
 علی عباس چریاکوٹی نزیل حال حیدرآباد دکن برآوردہ اند آفرینش را روز ہفتم بود کہ  
 نسک یعنی حقیقہ کردہ آمد ۲۵ - ماہ شوال ۱۲۸۵ سنہ تطہیر یعنی غلغلہ بجا آوردہ شد  
 ۱۲ - ذی الحجہ سال مذکور روز جمعہ وقت اشراق بر ایوان نواب سکندر بیگم مرحومہ رئیس بہوپال  
 تقریب کتب نشینی بحضور عیال و دولت و ارکان و اخوان ریاست صورت گرفت  
 و تا قدم بکتب نہاد جز درس علم و مطالعہ کتب شغل دیگر بر وی چیرہ نکشت بآداب و  
 سنت از ازل مناسبہ طبعی برآوردہ و از علوم بیگانہ بچو منطق و فلسفہ نفرت  
 دارد و سہذا بقصد سہ رسم زمانہ بعد از اکتساب علوم آلیہ از مولوی انور علی و مولوی محمد الی  
 بعض منقرات فن منطق و غیرہ را از مولوی الکی بخش اکتساب نمودہ و بعض کتب مقول  
 و حکمت را از خدمت مولوی محمد بشیر الدین قنوجی قاضی ہائے ریاست بہوپال فراگرفتہ  
 دست و دوا و این سنت مطہرہ را شیخ محدث ربانی قاضی حسین بن محسن بیانی و شیخ محمد بن  
 عبدالعزیز قاضی بہوپال بہت آوردہ و علوم تفسیر و فقہ را بر مولوی محمد بشیر سہوانی  
 عرض نمودہ و کتب شاذہ و فاذا علوم ادبیہ را از پدر عالی قدر استفادہ کردہ و بانازہ  
 فرصت وقت بدان اکتفا نمودہ و ہنوز در صد دین کار و بار مشغولہ فرمای تحصیل علوم و  
 فہم است و بسواد برگزینہ انواع کتب علوم دینیہ و جمع و تالیف رسائل آلیہ و شرعیہ  
 مقرون و از جانب جناب رئیس مظلوم بہوپال ہمیشہ مستعد بر بیعت قبول است پنج ہزار روپیہ سال

و خطاب خانی و جز آن ملحوظ و جمیع خاطر و لعل غبال بعونه سبحانه مخطوطات حضرت محمد و  
والد ماجد سفر باکره و بیست و کلکتہ و عظیم آباد و بنارس و کانپور و لکھنؤ و اگره و دہلی و غیره  
را دیده و در فارس و ریختہ تذکرہ بانگاشتہ و میان ہمالان علم امتیاز برافراشتہ و  
باوجود حدائق بن و در فہم سخن و سخن بنجہ و اراقراں و امثال متاثر برآمدہ و از افتخار الشرا  
حافظا خانہ خان شیر طر بنجی آموختہ و نکات این فن نیکو انداختہ و درین تاریخ حساب  
اولادست و ختری و سپری و ارد اللہم بارک فیہما و فیہما این کتاب عرفت اجدادی  
ثانیست کہ از خامہ حق نگارش سادہ و پرکار نقش پذیرفتہ چنانکہ نسخ مقبول نقوش و  
کہ از کلاک گہر کلش صورت تالیف فرار گرفته و ہر دو از نظر اسحاق پدر والا گرش گذشتہ  
اعتبار تصحیح و است و توثیق و راست بہرسانیدہ و آنکہ در بعض مسائل این ہر دو نسخہ جادہ ظاہر  
کیے ادبیکے سپردہ و تجرید و گوئیہ پرختہ و جہش غیر ازین نیست کہ جمعی از محققین اہل علم  
بکتاب و حدیث در ایجاد و قول گوئیہ اند و اختلاف انظار را در میزان اعتبار بنمیدہ و  
قول بجای خود مستندی از اولاد و در قوت خویش و نفس الامری شاہد ہی از حج نیوہی آرہ  
و این قسم موافق مسئلہ چند بیش نیست ناظر غیر مناظر در پیچہ مقام آنچه اقوی بیند و تلواری  
یابد و ان عامل گردد و طالب صادق کہ خواہان عزیز بصیرت است اورا نگاہ با شہادہ  
و زامثال این اماکن رجوع بؤلغات جناب والد ماجدش ہیچ و نیل الطالب - ع  
ارجح الطالب و بدورالابلہ بن ربط السائل بالادافرایہ و از تالیفات علامہ ربانے  
امام اشعری ایمانی مجتہد مطلق بیانی قاضی القضاۃ محمد بن عیسیٰ شواکانی رضی اللہ عنہ  
بمیشخ مشفق و فتح ربانے و جز آن استشفاء نہایفان فیہما ما فیہی العلیل  
و یسقی الغلیل ویریح الفقاد من قال و قیل لیس جلد ہما من - لیل فلیب کن  
یلک علی ذکرمک و باللہ التقی و ہی یعدی الی سوا السبیل -  
حررہ ابو الحسن و الفقار احمد النقی البہا علی عفا اللہ تعالیٰ عنہ -

## عبارة حرمها على هذا الكتاب الشيخ العلامة زينة اهل الاستقامة القاضي الرباني مؤلفنا الشيخ حسين البجلي

يا من خص عريكة كل فرد من افراد الناس بخاصة لا ق جد الا فيها  
وجعل في هذا رغبة عن هذا فينا أي عنها وهذا رغبة في هذه فيصطفينا  
صل وسلم على نبيك الذي شرفت باثارة المباركة كتير من البقاع وعطرت  
بسنته المطهرة الأكم والقاع وعلى اله وصحبه وحمله على مه ونقله سننه  
ماد عاله داع وبعد فيحمد الله وقام عن نه وحسن توفيقه وكمال منه وصونه  
قد تم طبع هذه الرسالة الجليلة المقدار والمقالة الصحيحة الانظار التي  
يطلع كل من طالها على احكام السنة السنينة ويصير ناظرها نابعا في معرفة  
المسائل المحققة العلمية فتاهيك بكتاب بلغ من جمع فقه الحديث الغاية  
وانبسطت به النفوس التي قبضها فقه الرأي بلا حجة ودراية آتى به مرتجلا  
السيد الامام مقلده الكرام فانتج احياء علوم الدين سخامة النبلاء المتقين  
صفوة اهل البيت المبراعن كيت وذيت الشريف الطيب ابو الخيرة عاب  
نور الحسين خان متع الله المسلمين بطول بقائه ودوام ايامه وعطرت  
الاكي ان من ذكره الشريف بمسك سخامة الذي حين اذن مؤذنه بالصباح  
وصاح د استبهج على الفلاح سماء عرف الجاني من جنان  
هدى الصياد في لكونه يهدي الناس الى طريق الحق والصواب  
يخبرهم عن القوم في مهاوى الردى والتباب قد اعتنى في تحريره بجمع  
بليغ المرام الى بل الغمام وجاد بشغاء الاوامر ادلة الاحكام بعسارة



صلى الله على خير المرء ابدًا منّا صلوة مدى الايام ترضيه  
وكان ذلك التأليف والطبع في بلدة بصري بال محمية على عهد دولة مصر  
ملكيتها وحامية حوزة خليفاتها من ذكرها بين طيفراني الناس تاييده  
النعم وفضلها في زمرة الرؤساء اشهر من نار على علم تاج الهند الرئيس  
الملك الاعظم حضر تنافوا اب شا هجران بيكهم لزال ظلال  
جودها على مفارق الايام مودة الرواق وبدور سعادتها وسيدتها  
امنة من الافول والمحاق

ولا برحت تزداد عزها ورافعة بمنصبها العالي صدور المجاليس  
وما احسن التقييم الجليل اذا كان مع الطبع الجميل فهما كالدين والدينيا  
اذا اجتمعوا وكالحب والحب اذا كانا معا فاعتنى بتقييمه وبذل جهده  
بأن يتقنه السيد العلامة معدن الفضيلة والكرامة فارس ميدان العلم  
المسائل اغصان الفهم السيد والفقر راجل النقي البرفاني  
غارس به القدر ١١١٠ اشارة الحجر الذي لا يجارى في قوة التحرير  
طابت له الايام والكيان ~~التي لا تحصى~~ ~~التي لا تحصى~~ ~~التي لا تحصى~~  
نقد التقرير الجامع للعلم الكثير والفضل العريض معدن العلم والادب  
الشيخ العلامة عبد الحق الكاظم عافاهم الله تعالى هذا ونسأل الله  
تعالى عواطف رجمته الفاخرة ونشكره باللسان والجان في الاول والاخر

عرف المجادي من  
جنان هداية المجادي

طُبِعَ فِي الْمَطْبَعِ الصِّدِّيقِيِّ

الكَائِنِ فِي بَوِيَّاتِ الْحِمَّةِ

سنة الحجة

تم



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE4472

۲۲۶۲

بسم الله الرحمن الرحيم

احسن من اوشدنا الى شفاء الالام بويل غصاء الاسلاوه واشكر من هداانا الى  
 برء سقام الالاهام بمرامهم بلوغ المرام من ادلة الاحكام والصلوة والسلام على سيدنا  
 محمد نجيته الكرام ولبنة القاهر وعلى اله خيرة الخيرة من الالام وتحببه الفضول  
 الاحلام فان بعدكم ان يخرج مختصر سمي بالهيج المقبول من شرائع الرسول كبرمات مسائل  
 ودربره يزياد احكام شامل واممات فقست مطهره رابره ووجه صحيح حال مست حضرت  
 دست بهم وادورين كتاب كامل النصاب كعرف الجاوى من جنان هدى الهاد  
 نام اوست اعظم مقصود بايراد واصدار احكام وبل الغام با اوله بلوغ المرام ارشاد عصابة تبليغ  
 وجاهه سنت بصوب صواب ورموطن عصية وبيه بايست تليغ وحقى تلوك ست تا ابل تبليغ را  
 كرتش نكاه سبيل سل السلام اسلام وواله در يافت حج احكام اند اختصار بازيال سنت مطهر  
 خيرا الالام طوع يد گرد ووتجا وحقية كودراى وتقليد بعض نوا جسته خصوص صحيحه ورواى وعبارة  
 وسماعات دست بهم وبل و متايل دل وسمت ثبوت باولى توجه نوا و بغايت مرام خود تا ابل و متايل

بست و کتاب مسائل بی کاش و خطه بسوی ایشان حق بر خلق آمل گردد و مانند او در تحریر این تقریر  
 اقتصار بر انحصار عبارت و او جز اشارت رفعت و تطویل بیول کلام و استیفاء خلاف واقع  
 را در هر مسئله از مسائل اسلام مؤلفات ائمه اعلام و مطولات نحول اسلام محل حل و ابرام باشد  
 و لما صنع فی ذلك ما یصنعه المذاکرون یثبتون الاحکام الشرعیة من دون کشف  
 عن الدلیل و لا رد الفرج الی الاصل الا صیل ثم یذکرون ما یشرع بعد من الحزم  
 و لا یذکرون ما یقضى لهم بالحکم ثم یأتی من بعدهم فیدون تلك الاحکام للمقتصرین  
 بما لیس علیها آثار من علم و لا هو فی قبیل و لا بدید من الشرح المبین و قد نهنا فی هذا  
 الکتاب علی جملة من ذلك الباب اذ وقف علیها من بقی فیہ بقیة من انصاف و  
 حیاء من الله و رسوله الموصوف باحسن الاوصاف انقاد لها احسن الانقیاد و اذ عن  
 لها اذ عان المرید المراد و اما من حیل بدنه و بین معرفة الحق و المحقیقة و طبع  
 علی قلبه و علی بصره بصیرته غشاوة من حجاب الرسم و خشية السجیلة فلا یزید  
 ذلك الا بعد اعین الصواب و قها فتا علی ما یقضى به الی التباب و اذ انجا که درین  
 رساله السلامه و مفاله علامه قطع نظرست از احتیاج بمسائل اجماعیه مصطلحه اهل خلاف پس  
 ضرورت شد که پرده از روی اجماع که هیئت خوشت آن در و لها می خاصه و عام بسیار  
 بر اندازیم و آنچه در کتب بطون است بر نسخه شود جلوه گر سازیم و بعد از آنکه اجماع چیزی نیست  
 قیاس مصطلح که آنرا دلیل رابع قرار داده اند خود کفی الموثقه شد و ندانم که اولاد وین اسلام  
 و ملت خفه خیر الانام منصرف در دو چیز است یکی کتاب عزیز و دیگر سنت مطهره و ما و ایست این  
 هر دو کدام حجت نیزه و برهان قاطع نیست و برین گذشته اند خیر لقرون مشهود لهم باخیر اصحاب  
 و تابعین و تبع ایشان با حسن و تهر که او رجعت ثابت شده و روایتش مقبول محول است  
 و رسول خدا صلعم تقدیمش کرده بلکه عصای اهل حدیث نیز معتدل بتعبدیل نبویست الی یوم القیام  
 و حدیثش بیچل هذا العالم من کل خلف عدوله انخر نص صریح است درین مقام تا بصحابة

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE4472

۲۴۶۲

بسم الله الرحمن الرحيم

احمد من ارشدنا الى شفاء الادم بويل غماز الاسلام واشكر من هداانا الى  
برء سقاها لاهام مجراهم بلوغ المرام من ادلة الاحكام والصلوة والسلام على سيدنا  
محمد بن خديجة الكرام ولبنة القاهر وعلى اله خيرة الخيرة من الانام وصحبه الفضول  
الاعلام وان بعدكم ان يخرج من مقتضى سمي بالنبج المقبول من شرائع الرسول كبرهات مسائل  
در برهين زيادت احكام شامل دامات فقه سنت مطهره رابر وجه صحيح حامل سنت حضرت  
دست بهم وادوين كتاب كمال النصاب كه عرف الجاوى من جنان هدى الكمال  
نام است اعظم مقصود بايراد واصدا احكام وبل الغام با اذ بلوغ المرام ارشاد بحصانة اتباع  
وجاه سنت بصوب صواب ورواين عصبية بيه بايستار بلوغ وحقى تلوس ستنا اهل اتباع را  
كز تشنگام سبيل بل السلام اسلام وواله در يافت حج احكام اند اقتضام بازيال سنت مطهره  
خير الانام طوح يگرود ووجاه عقيقة كئود راى و تقليد بعض نوابه بصون صحيح ورواى و عيال  
ومعاملات دست بهم و به و متايل دل دست نبوت باولى توجه نواذ بغايت مرام و نائل نوايل

بست و گشت و سائل بی کاش و خطه بسوی ایشان حق خلق آمل گردد و اندر تحریک این تقریر  
 اقتصار بر این صغیر عبارت و او جز اشارت رفت و تطویل و قبول کلام و استیفاء خلاف واقع  
 را در هر سئله از سائل اسلام و اوقات ایمه اعلام و مطولات فحول اسلام محل و ابرام باشد  
 و لهذا صنع فی ذلك ما یصنعه المذاکرون یشبهون الاحکام الشرعیة من دون کشف  
 عن الدلیل و لا رد الفرع الی الاصل الا صیل ثم یدکرون ما یشعر بعدم الحکم  
 و لا یدکرون ما یقتضی اجماع الحکم ثم یأتی من بعدهم فیدون تلك الاحکام للمقتضون  
 بما لیس علیه آثاره من علم و کلام فی قبیل و لا بدید من الشرح للبین و قد نهضنا فی هذا  
 الکتاب علی جملة من ذلك الباب اذا وقف علیها من بقی فیہ بقیة من انصاف و  
 حیاء من الله و رسوله الموصوف باحسن الاوصاف انقاد لها احسن الانقیاد و اذن  
 لها اذا کان المرید للمراد و اما من حیل بدنه و بین معرفة الحق و الحقیقة و طمع  
 علی قلبه و علی بصر بصیر نه غشاوة من حجاب الرسم و خشية الخلیقة فلا ینزله  
 ذلك الا بعد اعین الصواب و تها فتا علی ما یفرض به الی التباب و از آنجا که درین  
 رساله سلاله و نقاله علامه قطع نظرست از احتیاج بمسائل اجماعیه مصطلح اهل خلاف پس  
 ضرورت شد که پرده از روی اجماع که هیئت نخستین آن در و لهامی خاصه و عامه بسیار  
 براندازیم و آنچه در کتب بطونست بر نسخه شهود جلوه گر سازیم و بعد از آنکه اجماع چیزی نیست  
 قیاس مصطلح که آنرا دلیل رابع قرار داده اند و کفای الموثقه شد و نماز مگر آنکه اولادین اسلام  
 و ملت حق خیر الانام هم محصور در چیزیست یکی کتاب عزیز و دیگر سنت مطهره و ما و اسے این  
 هر دو که ام حجت نبیره و برهان قاطع نیست و برین گذشته اند خیر القرون مشهود و لهم بان خیر اصحاب  
 و تابعین و تبع ایشان باحسان و تکر که اور حجت ثابت شده و روایتش مقبول محمول به است  
 و رسول خدا صلعم تعدلش کرده بلکه عصای اهل حدیث نیز معتدل بتجدیل نبویست الی یوم القیام  
 و حدیثش بیچل و هذا العلم من کل خلف عدوله انهم نص صریحست درین مقام تا بصحابة

رسول خدا صلوات الله علیه و آله و احوال حضرت وی و ملازم بارگاه عالی عیش بود و در چه رسد آری  
 سخن اگر هست در قبول رای ایشان است نه روایت و خلائی که در اینان واقع شده  
 اگر چه محقق در آن باطل معلوم است لکن مخالف نهجی که کسافی است که مزیت صحبت شامل حال  
 اوست و اندر آتش بزریر عجم ادا کند تا طقه رافع خطای واقع از وی است و لایتنان ایشان را  
 تا دیات و محامل است که مصیر بسوی آن متعین و تعظیم و اعتراف بعلو شان و ارتفاع درجه  
 این حضرات با صدق و برکات از سائر قرون شیوه مسلم معظم شریعت و نبوت است و  
 اشتغال بشال و معائب ایشان و همچنین بمطاعن ائمه مجتهدین چه اندر بعد و چه غیر اینان  
 کند با و بهمانا پیشینه هر مخدول محروم از جلالت لیان و بشاشت اسلام باشد و قائل است  
 حکایت اجماع از تاسخین اهل علم بانست که عالمی را علم به وقوع خلاف در سئله که در آن  
 حکایت اجماع کرده اند حاصل نشده اند که و استغفار احوال از انخواه رجال کرده است  
 تا آنکه این اجماع نزد او بپایه نبوت رسید و چو این نبوت بعد از انکه اسلام در اقطار حاضر  
 منتشر گردیده عمر از برای آن وفا نمیکند گو استغفار و طول و تلاش بسیار باش فکیف که بسیار  
 باشد که اهل بلد احاطه بعرفت علای مرآت و اسمعی توانند کرد تا یک یک غریب است چه رسد  
 و علی کل حال ممکن نیست که تقرب در طلب اجماع محیط چیزه که نزد علما یک دین از ادیان  
 و سئله از مسائل می تواند شد مگر بعد از ایام طویل و عمر دانه و گاه باشد که با وجود استقرار  
 بالغ این احاطه دست بهم نمیدهند زیرا که بعضی اهل علم غلبه فحول اضطرار یا احتیاجی باشد  
 با آنکه وی از ان کسان است که اعتقاد بقول شان میرود پس هر که معنی اجماع اهل عصه خود از  
 علای سلیمان بر سئله از مسائل دین است دعوی او بغایت کمان باشد و در علم قیامش  
 غیر قویست و اسکان اجماع منوع است بر تقدیر تسلیم مکان نفس اتفاق بدون نظر بآنکه هر  
 یا مردم عارف چیزی که نزد هر واحد از ان اهل علم است باشند پس حق همین است که جسم اجماع  
 منوع است زیرا که اتفاق جمیع علای امصار بر سئله از مسائل با وجود اختلاف مذاهب

و او بیرون است این اقسام و تنافی قریح و محبت تناقض و الفت خلاف متعذر است و این نیست  
 که عالم حاکی اجماع اهل عصر خود باشد و اگر حاکی اجماع اهل عصری از آن عصر است که  
 در کتب نیست و این عصر بعد از عصر صحابه است پس این امر داخل در استماع باشد چه غالب  
 مستندش غیر ازین نباشد که در کتب بعضی مصنفین حکایت آن اجماع یافته و از آن کتاب  
 حکایتش نموده و درین هنگام هم همان کلام اول و درایه بر حاکی اول عائد می گردد و تم کلام  
 و اگر مستند حکایت این حاکی اجماع اطلاع بر مؤلفات اهل عصر سے از عصر خود و وجودش  
 متفق بر امری از امور است پس مکانش ممنوع باشد زیرا که اطلاع بر جمیع مؤلفات اهل عصر  
 ممکن نیست بوجهی که گذشت و باین وجه که بعضی مصنفین را خط و شهرت باشد و مؤلفاتش  
 انتشار می پذیرد و بعضی را بهر از شهرت نمی باشد و البیافاتش منتشر نمی گردد و بهر از شهرت  
 که هر عالم که ملکه اجتهاد حاصل دارد مشتغل بتالیف شود بلکه اکثر اهل علم اشتغال بتالیف  
 نکنند چنانکه این معنی معلوم هر واحد است بمشاهده بعضی اهل عصر خود و نقل ثقات از غیره  
 اهل عصر خویش و از اینجا ظاهر شد که این اجماعات که حکایتش در مصنفات می کنند باعتبار  
 همان حال است که ذکرش گذشت یعنی حاکی را علم بوقوع خلاف و مسئله حاصل نشده  
 و عدم علم بوقوع مستلزم عدم نیست غایب مانده الباب آنست که ظن باجماع حاصل  
 گشته و خبر و ظن فردی از افراد صالح آن نیست که مستند اجماع باشد و نه طریق از طرق اوست  
 و بهر که قائل است بحجیت اجماع قائل بحجیت این ظن نیست پس این مجرد ظن فردی از افراد  
 است باشد و او تعالی احد سے را از خلق خود مثل این ظن مستبعد خسته بلکه اگر عالمی مطلع گردید  
 که درین مسئله دلیل از سنت یا دلیل از قرآن نمیدانم هیچ عاقل ندیده که این قول و حکایت  
 تا بهایم چه رسد و بعد ازین تقریر بر طالب حق نزو و سماع حکایت اجماع خطب این امر آسان  
 شود و مشکوکش بکشد زیرا که این اجماع آن اجماع است که است و حجیت و عدم حجیتش اختلاف  
 کرده است با آنکه جمهور اهل اصول بآن رفته اند که در اجماع اخبار آحاد مقبول نیست چنانچه

قاضی در تقریب و غزالی در کتب خود بدان تصریح کرده اند با آنکه مراد با جماعاً حادث و یحیی  
 مقابل عدد متواترست و درین صورت اگر قاضی بگوید که آنچه نزد علمای عصر و سده  
 جمیع اقطار اسلام در سلسله مسائلست استقرار کرده و یکنواختی را بر قول و اعتقاد  
 یافتیم و این قائل یک کس یا دو کس یا سه کس باشند پس خبر ایشان مقبول نباشد  
 و بنقل او ثبوت اجماع نزد ایشان نمیتواند شد تا بیک حکایت اجماع با ستناد و بسو  
 عدم علم بوقوع خلاف یا بسوی خبر وطن که خبر عدم علم مستندی ندارد و می کند چه گمان میتوان  
 کرد و اگر این قسم اجماع عبارت محبت باشد باید که محبت بمثلین و عاودے که هیچ یک در  
 اشکالش بجز از آن نمی گراید قائم گردد و حال آنکه قیام محبت به چهار امور عقلا و نقلاً هر دو باطلست  
 و هر که تقسیم اجماع بسوی قطعی و ظنی کرده قطعه را منقول بتواتر و ظنی را منقول باحاد  
 بر صفت متقدمه نشان می دهد و اجاعی که در آن فردے از افراد ستناد بسوی مجرد حصول  
 ظن خود کرده است داخل در هیچ یکی ازین هر دو قسم نیست و چون معلوم شد که اجاعات  
 محلیه ازین قبیل از اجاع در ردی و صدوری نیست پس معلوم توان کرد که اجماع بمنفعی که  
 اهل اصول و غیرهم مذکور کرده اند اگر تعلقش بیکه است پس در آن همان امتناع است که گذشت  
 و همچنین اگر تعلقش بیک جماع باشد چنان جماع یا کمتر از عدد متواترست یا مقدار عدد متواتر  
 زیرا که مفروض مباشرت هر واحد از ایشان از برای استقرار و مشافهت هر عالم از  
 علمای دنیا است و این از هر فرد فرد این جماع متنعست چنانکه نزدیک ناقل بودن واحد  
 متنع بود و لما سلف حاصل آنکه در او بر اجاع منوعات اند اول منع امکانش و دوم منع وقوعش  
 سوم منع امکان نقل آن چهارم منع وقوع نقل و ترو بر منع ازین منوع طائفه از اهل علم  
 واقف شده چنانکه ایضاً اصول حکایتش کرده اند و آری اجماع را باید که زیاده احتیاج باجماع در هر  
 منع ازین منوع اسعان نظر کند و حق اجتماع بر آورد و بکثرت اقوال معتز نشود و از آرای جابل  
 هماست ننماید که شان مجتهد در هر موطن از موطن علم چنین است و اما سیکه نزدش هر شبهه

نافق در عینش هر موعراج و هر تنقالت پیش از مقبول است و سی از اجتهاد و در مدانت  
 و در در رفتن بلکه مروج دل خود بامانی و طبع خاطر خویش با راجیف است که از مناج شبر است  
 و شرع اسلام بمراحل و در باشد و لایسما چون کسیکه اراده اجتهاد و اگر دو قصد بد نظر  
 در امیات سائل و تدید فکر و مهات احکام که بران بناست قنایطیر و همچو این سله  
 اجماع که در صد و بیست و پنج از دیگر سائل اصول مانا با دست می کنند پس این سائل احوال  
 باشد بذل و سح از غیر آنها چه در غالب و قنایط احتیاج مجتهد بسوی آنها است و  
 ناظر بکه نزد منی ازین منوع اربعه واقف است و هرگز نمی نقل اجماع را بیکه ازین  
 منوع جواب ندید و هر یک بران موجب انتقال آرد و اگر فرض آورد ارامی رسد که نزد  
 منی خیم و قوف کند و آن حمیت اوست شگاف بعد از تسلیم هر چهار موطن می تو ایم گفت که  
 اجماعیکه و وقوع و نقض ممکن شده تسلیم نمی کنیم که محبت شرعی است پس اگر بنا بر دلیلی شرعی  
 که و ال باشد بر محبت اجماع شرعاً بسیار و شک نیست که میان هیچ یک میان حق عداوت  
 نیست لکن و آئی که الکننا و ش من مکان یبعید و اگر چنین دلیلی که و ال است محبت  
 شرعی بدون اجماع نیار و واجب بر اجماع توقف باشد چه بعدی را قول با ثبات دلیل  
 شرعی بلا دلیل شرعی و عقلی حلال نیست و ما را تا ایندم و قوف بر محبت عقلیه یا مشعیه که  
 موجب انتقال از موافق منع بسوی موافق تسلیم باشد با وجود اعطای حق نظر در سه  
 آنچه از برای احتجاج بر حمیت اجماع در مختصرات و طولات وارد کرده اند و بران آگاه  
 دست بهم داده حاصل نشده و هر که حاصل شده و پاش پس مقام موطن افاده و تنقاده  
 و حکایات اجماع از غیر خود که درین کتاب یاد و هر یک کتب کرده ایم یا آیند بکنیم مقصود بران  
 نه احتجاج با جماعات است بلکه عرض امان بر الزام قائل حمیت اجماع با جماع است فلیعلم  
 نزلک و تمام حج و حج اوله قائلین اجماع با جماع به شافیه در کتاب ارشاد الفحول فی تحقیق کتب  
 من علم الاصول و فتح ربانی من فتاوی الشوکات فی رضی الله عنه مذکور است و امی انشلا



خاطر بدان رجوع فرماید آیدیم بر آنکه چون هر واحد از مسلمانان ممکن از اجتهاد و قدرت  
بر استنباط ندارد و کسی جز دارا ده عمل بحديث و اتباع سنت مطهره چه کار کند پس ظاهر  
که عامه سلف امت در پیج موطن استقفا در مسائل از اهل علم کتاب و سنت میکردند  
و می گفتند که ما را از حکم شارع درین حادثه مطلع سازید و ایندلیت که عبارت از فردن  
اما باخیرست تلاوت آید یا روایت حدیث پیش ایشان یجواب سؤال آنها می کردند و  
همین فتوی روح داشت پس آنچه رعیل اول را گنجایش کرد همان آخر است اینها گنجید  
اگر در اهل بلد یکیه از علمای سنت موجود است و بر علو مدارک و سوسنا صاحب وی در علوم  
دین و ثنوق حاصل از وی سؤال بفقهاء کتاب عزیز و سنت مطهره باید کرد و هر چه  
آن عالم عارف بقرآن و حدیث بخواه این هر دو حجت نیزه نشان و هشتم بته بدان عمل  
سے باید نمود و از احدی خواه مجدد باشد یا مجتهد نباید اندیشید و اگر این چنین دانستند که  
از کتاب و سنت چنانکه باید و شاید مجیب می توانستند در اهل بلد تنسیخ نکرد و چاره کار  
دران روزگار آنست که بکتاب نقد سنت بیاورند و بدوین حدیث لاسیما آنچه از آنها  
مخصوص با حدیث احکام است مثل بلوغ المرام مختفی الاخبار و شرح ابن اسفار بکرت  
آمار اعتصام نماید و بی اندیشه خلاف زید و عمر و کار فرما و فرمانروا باشد زیرا که درین  
کتاب و اشباه و نظائرش بچونیل و سیل و روضه ندید و مسک اختتام و دلیل الغمام و  
شرح عمده و بل السلام آنچه نوشته و تحقیق کرده اند همه اش منطوق نصوص و مدلول اوله  
صمیمه بی آمیزش رای و افش پرستان پیشین و بی آلایش اجتهاد فقیه نشان پسین است  
و کل ذلک نور علی نور و من لم یجعل الله له فورا فملاک من نور و هذا

ادان الشروع فی المقصود و بالله التوفیق

وهو المستعان و نحن العابدون و

هو سبحانه المعبود

# کتاب الطهارة

## باب در بیان آب و جزآن

آب باران و دریا و چاه طاهر و مطهرست پلیدی نمی‌گردد و مگر نجاستی که بویامزه یا رنگ‌آور  
برگرداند و حدیث ثقلین که در — صحیحین نیست تا اول سنت و راجع عدم فرق است  
و قلیل و کثیر و مستعمل و غیر مستعمل و این اربعند آب است در نظر تحقیق و از غسل جنابت  
و بول در آب استاده که روان نیست نمی‌آمده و احادیثی که از اغسال زن  
باب فاضل از غسل مرد و محمول بر آب ساقط از اعضاست و احادیثی که از محمول بر آب  
باقی در آن دست یا نهی تنزیه‌ی است و آن وندی که گس در آن آب خور و طهارتش مستثنی  
آن ظرف است هفت بار نخستین بنجاک شود پیر پیر آب و اگر به پلیدی است که آب بدان  
انداختن او نجس گردد و در زمین نجس برنجین دلو سے از آب پاک می‌گردد و اما سه و پنج و  
جگر و سپر ز حلال اند و آب که در آن گس افتاده گس را در آن غوطه دهد و بیندازد و آب  
را بکار برنجینین طعام را که در آن گس ریخته و بپا رفته بریده از چارپایه زنده مرد است  
خوردنش حلال نیست و آب بنید پاک است

## باب در بیان آلوده

حرام است نوشیدن و خوردن و راوند با کسی ز رویم و آحق ساراست نهالاست  
بدان ناتمام است و دعوی اجماع بصحت زرسیده و آنکه عدم اسحاق یواقیت و جز آن از  
اجار نفیسه بزر و سیم است بلکه همه باقی است بر اصل اباحت و چرم بد بوغ پاک است  
و آب و برگ و دخت سلم مطهر است و خوردن و راوند با کسی اهل کتاب نیز و نیافتن آلوده  
و دیگر بعد از شستن آن جائز است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که وضو کرد و ساغ و  
کاسه شکسته را بتا سیم استوار کردن و در آن آتشامیدن و خوردن ناشروع نیست

### باب در بیان ازاله نجاست

سرکه ساختن غرنا و است و اگر از خود سرکه که در دجانه باشد و گوشت خران خانگی  
 حرام است نباید خورد و گوشت اسب حلال است و آب وین ناقه پاک است و تنه  
 هر چند پاک است اما غسل و فرک و حست آن از شارع علیه الصلوة والسلام ثابت  
 نشد و در بول جاری غسل و در بول غلام رش آمده و خون حیض ناپاک است و در  
 آن لازم و بقای اثرش در جامه بعد از غسل ضرر نیست و ثبوت نجاست بول و غائط  
 آدمی بضرورت و نیت است و در اعدای این هر دو که از آدمی بیرون آید خلالت است  
 و همچنین در خارج از حیوانات و حتی حقیق بقبول حکم نجاست خیر نیست که پلید بودنش  
 بضرورت و نیت ثابت شده و در اعدای آن حاجت بود و دلیل دال بر نجاست  
 مثلاً گوشتی که حکم نجاستش واجب است بدون احقاق و در آنچه دلیل نیامده بر آن  
 اصلیه در نفی تعبد نجس بودن آن کافیست چه اصل در همه اشیاء طهارت است  
 و حکم نجاستش حکم تکلیفی عام البلی است این حکم درست نیست مگر بعد از قیام حجت  
 و حکم بر نجس یا نجس بودن کدام شیء بجز خیال و وسوسه و درست از شریعت حق  
 و راجع در حکم نجاست شیء و صفت نظیر آن قصر بر موردست و تجویل شیء مقرر  
 باقوال علماء است خواه آن قول منسوب بسوی جمیع ایشان باشد یا بسوی  
 بعضی میل است و درین بین پس دعوی نجس عین بودن سگ و خنزیر و پلید بودن  
 خرد و دم سفوح و حیوان مردار تا تمام است آری اکل گم اینها و آشامیدن خمر حرام  
 و نیت ملازمت میان حرمت و نجاست آری هر نجس حرام است نه هر حرام نجس و  
 اکل شیئی ماکول مجلوب از اراض کفار حرام نیست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 آمده بود بخورد و از میز رختان یهودی خیر تناول کرد و همچنین ذبائح جمیع مسلمین با وجود  
 اختلاف ملل و نخل و تباین طرائق و ادیان و ذبائح اهل کتاب و دیگر کفار نزد وجود

فوج بر بسمله یا نزد اکل آن حلال است حرام و نجس نیست مادامیکه آن فوج از برای  
غیر خدای عز و جل نباشد و رفته بجهت مسلم که از برای سید احمد کبیر و شیخ محمد دوزین  
و جز ایشان باشد نیز حرام است گوئی فوج تسبیح را رند یا وقت اکل نام خدا بر زبان  
گذرانند و طهارت بپوش آلوده نجاست مهین سودنش بر زمین است و بس و در آن  
نما و گزاردن و سجده و رآمدن رواست ولیکن شیطان لعین و ابلیس جیم از برای  
عصاة متشکین و دشمن مستترین شکوک و خیالات بی سر و پارادام شکار خود ساخته  
و چون دید که نفوس این قوم طوح بسوی شرب خمر و ارتکاب فجور می کند لاجرم این  
غفیره را شنبکه گرفتاری ایشان گردانید اللهم اعذنا من نذغات الشیطان  
و اجدرنا من خزی الدنیا و علایب الآخرة

### باب در بیان آداب قضای حاجت

در خلافت کثرتی را که بدان نام خدایا رسول و نحو آن باشد با خود نمیزد و نزد آمدن  
با بنام این کلمات بگوید اللهم انی اعوذ بک من الخبث و الخبائث و بر در آن  
و مانند آن از برای استنجائات است همچنین پنهان شدن از چشم مردم نزد دیدن  
و از تنگی در راه و زیر سایه و خستنی و بار و کرانه نهر روان در حدیث ضعیف است  
و همچنین منع است سخن کردن در حالت نخلی و سودن نره در حالت بول و مسخ و خلایق است  
راسته و نفوس و آوند آب و استقبال داشتند باری و دیدن و شاشیدن را استنجاء  
ببین و بکسرا زب کلوخ و بکسرا و استخوان و چون از خلا بر آید غفرانک گوید و عاتق  
عذاب قبر از عدم مزاحمت از بول باشد و استاده شاشیدن مکره است و فعل این مکره  
از حضرت صلعم از برای بیان حکم شرع جائز باشد گوشستن در خلا بر پای چپ  
استاده کردن پای راست بضعیف ثابت شده و سه بار افشاندن ذکر نزد بول نیز ثابت  
بحديث ضعیف است و جمع میان سنگ و آب حسن و آب تنافض از تنها سنگ است و علم

## باب در بیان وضو

وضو از عظم شروط نماز است و تقدیم سواک بر آن مستحب هر دو کف دست را سه بار  
 بشوید و آب در دهن گردانند و اندرون بینی رسانند و این واجب است و بینی را پیشانند  
 سپس روی بشوید و دست راست و چپ را تا آنجا که با آن پنج ست بار غسل و بهر  
 اگر چه در مذهب جمهور عدم دخول غایت در دنیا است ولیکن در حدیث دافطنی از عثمان آمده  
 فغسل یدیه الی المرفقین حتی یسیم اطراف العضد قال الحافظ اسناد حسن  
 و در حدیث ثعلب بن عباد عن ابیہ مرفوعاً آمده ثم غسل ذراعیه حتی یسبل الماء  
 حل مرفقیه اخرجه المزار و الطبرانی سپس مسح سر کند و آیه کریمه تحمل مسح کل  
 و مسح بعض راس هر دو دست و نیت مطهره بین او است آنحضرت صلی الله علیه و آله و ابایت  
 در مسح ثابت شده و برین حدیث اتمرا فرموده و مسح بر پیشانی و بر دستا کریم بصحت  
 رسیده و این دلیل است بر فضیلت حدیث ستمه و اجزای حدیثات دیگر در بعض احوال  
 و احادیث فعل تحلیل کبیخالی از مقال نیست و اما از تحلیل پس خود احدی بجانب  
 تصحیحش زفته و یک بار مسح ظاهر و باطن هر دو گوش کردن و بدو این هر دو جمله شراست  
 است ولیکن واجب نیست سپس هر دو پای آشتانگ باشتانگ بشوید و شتانگ  
 نام استخوان روینده میان فصل ساق و قدم است و شکان نیست که قراوت نصب  
 و جرد و آیه کریمه افاده جواز غسل و مسح هر دو می کند و براسه هر یک قائلین تصف بسیار  
 کرده اند و در لول کتاب عزیز مشروعیست هر واحد غسل و مسح علی الانفراد است و جمع  
 میان هر دو و قول قائل بجمع بنهایت ناتوان است زیرا که جمع میان این هر دو هرگز از  
 شریعت مطهره ثابت نشده در اعضای متقدمه برین عضو دینی است که در وجه فقط  
 غسل و همچنین غسل در یدین شده و در سر فقط مسح آمده و لکن رسول خدا صلی الله علیه و آله

بیان فرموده که فرض بر است غسل است مسح طهرین و اما و بیش این یعنی از صحابه در  
 حکایت وضوی نبوی بعد توالت رسیده و همه صحیح بغسل است و در هیچ حدیث ضعیف  
 مسح نیامده مگر در تحقیق پس. جب غسل هر دو پای است بنا بر بیان تخریج عمر و ی صلعم  
 بلکه سنت آمرست غسل و تجزیه آن احادیث تحلیل اصابع است و این مستلزم غسل  
 چو در مسح تحلیل نیست بل یصیب ما اصاب و یغسل ما الخطاء و ترتیب در وضو واجب است  
 و کافی است مسح سر یک بار و در آوردن هر دو سبابه در گوش و مسح آن هر دو با بهام در  
 حاشیه آده و آب گوش جز آب سر یا بد چنانکه آب سر جز آب هر دو دست شاید و آرد  
 خواب بر خاسته دست در آوردن آب فرو بردن آنکه سه بار بشوید و این سنت است  
 و در حالت صوم مباحه در استنشاق نمی باید کرد و وضو بدو ثلث مجزای است و در لک  
 اعضای وضو جایز باشد نه واجب و احوالت غره و تحمیل سحاب است چنانکه تمین در تنخل  
 و ظهور و جلده شیون سنت و در وجوب تنمیه در وضو بر ناست و فصل و وصل و در  
 وضو مضه و استنشاق ثابت شده و خشک ماندن برابر یک ناخن موجب اعاده وضو  
 و مسح اعلائی تحقیق نه افضل آن ثابت است یاد از مسواکه و مدت آن یک روز و شب است  
 از برای تقسیم و سه روز و شب است از برای مسافر و آرد از کار وضو جز این دعا که در سلم  
 از عمر رضی الله عنه مرفوعاً مرویست **اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ**  
**ثَابِتٌ شَدَّ وَ دَرَزَنِي اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِيْنَ وَ اجْعَلْنِي**  
**مِنَ الْمُتَّقِيْنَ** هم نیاوده کرده لیکن در سندش اضطراب است و در حدیث ابی سعید  
 فردا بنی السنی و حاکم و غیره زیادت **سُبْحَانَكَ اَللّٰهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ**  
**اِلَّا اَنْتَ اَسْتَغْفِرُكَ وَ اَتُوبُ اِلَيْكَ** نیز موقوفاً وار گشته و رفع آن ضعیف است و در  
 شریعت مسح رقبه ای جمله روایات که صحیح تنسک می تواند شد آمده اگر چه نزد یک است  
 که اهل غایب اجماع کنند بر آنکه بدعت است

## باب در بیان نواقض وضو

شکند و وضو خواب مردار است نه شسته اگر چه غلط کند و در خنده حدیثی بصحت رسیده  
 آنست گفته ضحاک ناقض صلوٰه است نه وضو در مجمع الزوائد گفته رجاله رجال الصبیح و حسن ذکر  
 و غور در گوشت شتر و حدث و صوت و بوی و قسا ناقض وضو است اگر در نماز بگوید وضو  
 دیگر کند و عاده نماز نماید و نمی شکند از بر آمدن خون و تسبی و ثبوت نقض وضو بکدام شئی  
 جز بلیل نمی تواند شد اهل فروع درین امر توسیع نمودند و غالبش بے دلیل است و  
 حق آنست که واجب در این احوال بقا و بر اصل است چه وجوب تعبد با حکام شد عیبه جز  
 بایجاب خدا و رسول نیست و رتبه شرع نباشد اللهم بصرنا یا اصبواب و اجعل بیننا  
 و بین العصبیه من لطفک امنع حجاب و تخون استخاضه رگی از رگماست حیض نیست  
 برای هر نماز یک وضو بکند و غسل و همچنین در بوی وضو است پس غسل ذکر و نضح فرج گمانی  
 باشد حاجت با هیچ غسل جنابت نیست و نمی شکند وضو از بوسه چنانکه روزه هم نمی شکند  
 و حال میت را وضو کردن می رسد چنانکه فاسل مرده را غسل می باید نمود و حدیث  
 لا یمس القرآن الا طاهر معلول است

## باب در بیان غسل و حکم جنب

و جب غسل بخروج منی از شهوت است اگر چه بتفکر باشد و بملاقات هر دوختان اگر چه  
 انزال نشود و در احتلام و جود بلل مقبرست خواه آن متکلم مرد باشد یا زن و عجز و خواب  
 چیزی نیست و سنت است غسل از برای جماعت و برای جمیع واجب است و برای نو مسلم  
 مستحب و همچنین میان دو جماع و این خرمیه یعنی لفظ وضو ۴۶ للصلوة روایت کرده اند  
 و این انشط است از برائے عود بسوی اهل و جنب اگر می وضو بخشد رواست و در غسل اول

هر دو دست بشوید سپس آب از دست راست بر دست چپ بریزد و فوج را بشوید بعد  
وضو کند پسترب آب بر سر بریزد و انگشتان را در پهنای موی سر و آرد و دست یار بر سر و  
بر سائر جسم آب روان سازد سپس هر دو پا بشوید این ست غسل شرعی و قیمت همه جا  
شرط است چه وضو و چه غسل و افضل افتادن تن بدست است نه چیدن آب بدن  
بر و مال و زنان را در غسل جنابت غسل جنین را بر سر سه بار که با حصول  
را اس بر سر کافی است حاجت نقص موی سر و ضعف ضرورت نیست و جنب و حالض را  
در آمدن مسجد و خواندن قرآن حرام است نه حلال اگر چه محدث در مسیح صحف جائز  
باشد و غسل بر آوردن مرد و زن از یک آوند بنا بر جنابت درست است و چون زیر  
هر موی که بر تن آدمی است جنابتی بوده است می باید که در شستن موی و پاکی اندام  
اهتمام کند تا یقین از عمده غسل بر آید اگر چه حدیث دارد درین باب ضعیف است و آنچه  
از سنن و بول و جز آن بعد از غسل بر آید موجب اعاده غسل نیست و ناقص شستن آن  
از برای غسل جنون است نه نفون و درباره حمامات روایتها آمده و غالبش ضعیف است  
و بعضی حسن و حاصل اوله تحریم دخول حمام بر زنان مست مطلقاً و بر رجال مگر در آرد

### باب در بیان تیمم

این عبادت از خصائص این اہمست است که زمین را از برای ایشان طہو ساخته اند  
نزد عدم وجدان آب پس هر که نزد درآمدن وقت کد ام نماز آید که بدان وضو و غسل  
می تواند کرد در منزل و مسجد و جاسے قریب آن نیاید و می تیمم کند و متبر دران علم یا ظن  
بعدم وجود آب است و بحث و کشف و احفاء سوال و طلب مخصوص در جهات اربع در یک  
میل یا انتظار تا آخر وقت آن نماز متبر نیست آنحضرت صالم و درین تیمم سجده اگر کرد  
بدون سوال و طلب و انتظار و تخصیص صید برابر منع است چه اہل لغت تصریح



تقصیر کرده باشد که صیغه یعنی تراب و روی زمین هر دو است و تیمم بحدار دلیل است بر عدم اختصاص ولیکن راجع قصر تیمم بر تراب است شده تا چند نماز بیک تیمم است و حدیث تیمم برای هر نماز ضعیف است بحجت بدان قائل نیست و تیمم یک ضرر است بر زمین با سطح شمال بر زمین مسح روی و حدیث این سبب است در صحیحین است و احادیث و در ضرر در صحاح نیست و معذاموقوف است و تصدیق وضو می سلم است گوئاده سال باش ولیکن اقتصار بر تیمم بعد از آب یافتن خوب نیست و چون نماز تیمم گذارد و بعد از آب یافتن اعاده نماز نکند و صاحب جرأت و بشو را اگر در غسل خوف مرگ باشد تیمم نماید و مسح بر جبهه و غسل باقی اعضای وضو جائز است اگر چه پیش از او بی ضعیف است

### باب در بیان حیض

خون حیض سیاه می باشد و زنان آنرا می شناسند نماز درین هنگام عفو است و مستحاضه را حکم حیض نیست و بی وضو کند و نماز بگذارد و عاقله گوید یا که رت و صفت را بعد از طهر بلکه بعد از غسل چیزی نمی شمردیم و با حیض جمله کارها فوق الزام است مگر جماع و هر که زن خود را در حیض بیاید یک دینار یا نیم دینار صدقه دهد و حیض و زوجه نگیرد و طواف بیت نمکند تا آنکه پاک گردد و وضو نیست مدت برای اقل و اکثر حیض و اکثر نفاس چهل روز است و نماز درین حالت عفو است و چون انقطاع حیض بعضی زنان در چهل یا پنجاه سال می شود بعضی را بعد از پنجاه پس مرجع آن قوت بنیه و طبیعت و ضعف در کثرت حکیمه باشد و اختلاف طبائع و افزون تر است درین امر پس تقیید وقت ایاس بحد محدود و مجازفت بیش نیست زیرا که حکم شرعی است بدون عقل و نقل و استقرای تام و عادات منضبطه و معتبر در عدت ایام حیض رجوع بسوی صفات و عادات نساست و در شرح دلیلی از برای سبب عقل و اکثر طهر و حیض نیامده و نزد التباس و عدم انضباط عادات اولی و قوت است بر عدم یک شایع نام آن برده و

آن شش یا هفت روز است چه تخصیص برین مقدار نه بر ماعدای اولی زاداد  
 شعر آنست که غالب همین باشد و رجوع بسوی غالب نزد التباس قوی لاسان  
 است در اکثر قواعد شریعت و اهل فروع که رسائل طایفه درین مسائل نگاشته اند  
 و صد موطئه شسته خرافات مخض است و نظر در لون دم مقدم است بر رجوع بسو  
 عادت نزد التباس در خون حیض و استحاضه

### کتاب الصلوة

نماز یکی از اهم ارکان دین و اتم فرائض شرع مبین است هر که آن را معید از وجوب ترک  
 کند حکم او همان است که در احادیث صحیحه آمده است ان اتى مثل الناس حتى  
 یقول لا اله الا الله و یقیم الصلوة و یؤتی الزکوة و یحیی البیت و یصوموا  
 رمضان پس هر که این افعال بجا آورد خون و مال او معصوم باشد الا بتجسس اسلام  
 و هر که بجا نیارد خون و مال او عصمت نیست بلکه ماموریم بقتال و چنانکه رسول خدا صلی  
 بدان مامور شده و لیکن توبه مقبول است پس اگر تارک نماز توبه گریز و رجوع نماید بر ما  
 واجب است که تخلفه بسبیل و کنیم فان تاب و اقام الصلوة و اتوا الزکوة فخلوا  
 سبیلهم و هر که او انیم کردی نمازی را از پنج نماز ترک کرد و ندان او توبه بر ما واجب  
 باشد اگر توبه کرد و نبها و رنار و ابر کشیم حکم خدا و من احسن من الله حکما و اما اطلاق  
 اسم کفر بروی پس: احادیث صحیحه ثابت شده و او تعالی تاویل بین احادیث  
 بر ما واجب نیست و نه ما بدان اذن داده و از غرائب فقهاست تردد و اطلاق اسم  
 فسق بر تارک صلوئه آنکه بعضی گفته اند که جز بترک هر پنج نماز تفسیقش جائز نیست  
 و بعضی بر ترک پنج نماز هم اطلاق فسق روانداشته اند تعلیل آنکه تفسیق جز بربیل  
 قطعی نمی تواند شد بآنکه مخالف خود را در ادائیغه مقتضات خویش که او تعالی بدان  
 اعتقاد اذن نداده تا بکفیر متعقدش چه رسد رمی بکفری کند و این مختصین گفته است

که در اسلام شکست و الله الشان

## باب در بیان موافقت صلوة

در کتاب عزیز از مطلق نماز است و وقت خاص از برای هر نماز بودن آن بر عینت مخصوصه  
 باشد و محصوره بسنت مطهره است شده آید ابرار آن دلالت نیست نه بطاعت و  
 نه تخلف و نه التزام و آنحضرت صلوات الله علیه برای اوقات صلوات علامت حسیه گردانیده  
 که هر یک از این اوقات در فجر طلوع نور را که از اوایل اجزای نماز است و هر واحد آن را  
 می شناسد نشان داده و در ظهر زوال شمس و در عصر بلند و پاک و سفید و صاف و زنده  
 بودن آفتاب و در وقت غروب آن گفته و در مغرب اقبال لیل و او بار ضار را از اینجا و  
 از اینجا بیان کرده و در عشا غروب هلال را شب سوم ماه و گمشدن شفق سرخ و شکست  
 شب نشان داده و این علامات بر آنکه هم ملتس نمی تواند شد و تعداد نجوم و تقدیر  
 منازل که بعضی فقها کرده اند جز انیس نحین طائفه زیر آن نیست و معاذ الله که چیزی از  
 شریعت حقه محتاج بسوی علم نجوم مصطلح و معرفت ساعات محدثه و ربع مجیب و جز آن  
 باشد بلکه در شیخ ازین علم نمی آمده و اعتبار آنرا اصطلاح فکر گردانیده اما اعتبار شمس  
 در فضل عبادات چه رسد و محتجب است تاخیر عشا و مکروه است نخفتن پیش از آن و نماز  
 صبح را و غلص باید گزارد و در مغرب تعجیل باید کرد و در اشتداد و خردتر بدین ظاهر آمده و در  
 طول فجر از غلص تا اسفار جمع میان روایات است و اول ادب است

## باب در بیان اوقات اضطرار

هر که یک رکعت از صبح پیش از برآمدن مهر دریافت وی نماز با مدا و دریافت و هر که  
 یک رکعت از عصر قبل از فرو رفتن آفتاب ادراک کرد و سه رکعت عصر شد نیست  
 نماز بعد از صبح تا آنکه مهر برآید کرد رکعت سنت صبح و نه بعد از عصر تا آنکه غائب گردد  
 کرد و رکعت طواف بلکه این نماز طواف در هر ساعت از روز و شب جائز است و حدیث

دارد در این باب نزدی و این جان فقیح کرده اند و گزاردن نماز و دفن کردن مرده  
 در سه هنگامی عمدتست چنان طلع و عین زوال و عین غروب و اگر در جمعه که نماز جمعه  
 در عین زوال مکرده نیست و هر که استاده نماز نمی تواند گزارد وی نشسته بگذارد پس  
 اگر نشسته هم نتواند برپا شود و در مستلحق و در کار با شمارت گذارد و سجود را منقض از  
 رکوع گرداند چون بر حلقه صفتی از صفات نماز علیل تغذ گردد و بر صفت وارده بطریق  
 دیگر بجا آورد و آنکه تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ مَا اسْتَنْطَعْتُمْ وَاذْكُوا مِنْ ثَمَرِهِمْ قُلُوا  
 مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ و بر وجوب تأخیر نماز بر ناقص الصلوة و ناقص الطهارة دلیل اولی است  
 و سنت نیامده بلکه شریعت مستقیم نزد عدم ماس وقت حضور زمان نماز و چنین صاحب  
 علت که قدرت بر استیفاء طهارت یا نماز ندارد و اگر از آن نزد حضور وقت نماز  
 کیفی امکان جائزست و مطلوب هم از وی چنین قدرست و اگر این تأخیر بر و سبب  
 میبود و لا محاله شارع بیا نش می کرد زیرا که از احکام عام البلوی است و درین حکم راجعی زوال  
 علت در آخر وقت و آریس از زوال علت در عین وقت هر دو برابرند و در حکم وجوب  
 تأخیر نمازی از نمازها بر فردی از افراد و عباد جز بر دلیل مقبول نباشد و لا دلیل علی ذلک  
 و افضل اعمال گزاردن نماز است در اول وقت و آن رضوان الهی است و اوسط حجت  
 خداست و آخر عقوبت و حدیث ابن عباس و رجوع صلواتین به مدینه منوره محمول بر جمع  
 صورست و هوائی یعنی نماز نخستین را در آخر وقت و نماز دیگر را در اول وقت آن بگذارد  
 و این هر دو گویا در صورت جموع آمده در حقیقت و هر که مجوز مطلق جمع از برای غیر مسافر  
 و نیت حق به ست بدتش و دلیل نیست و مسوغ جمع از برای شغل بمباح مفسر است چه  
 اشتغال بمباح و عذر شرعی است و نه لغوی و نه عرفی فَقَبِّلْهُ اللَّهُ هَذَا الْعَدَدُ وَابْجَدْ  
 صَاحِبَهُ وَچون آنحضرت صلی الله علیه و آله این ام مکتوم اعمی را که جامع بود میان عمی و عدم نماز  
 و بعد منزل نزد مسند و زنده داشت آن و دیگر کدام است که اشتغال بمباحات از برای و

عذر باشد و جمیع افضل عبادات و عظم واجبات و اولیای ارکان اسلام و باجمعه  
مثل این توصیحات معدود و در تفصیل نشان این عبادت عظمی است آری هر که خطی از  
تشیع دارد و معتقد این جمیع است و لکن هر که باین منزلت بود سختی خطاب نیست  
و ما حسن ما قال الشوکانی رحمه

تشیع الا قوام فی عصرنا      منحصراً فی بدع و بدعت  
عداوة السنة و التلب للاسلام و الجمع و ترک الجمع

### باب در بیان استقبال قبله

روی کردن بسوی قبله یکی از ضروریات دین است هر که تحقیقاً ازان متکلم باشد  
بروی و جهت است مثل یک که حول کعبه قاطن و در که ساکن و شاهد اوست بدون قطع  
سافت و تختم شقت و هر که چنین نیست فرض است استقبال جهت است و مرا و باین  
جهت نه جهت کعبه علی الخصوص است بلکه قبله باین مشرق و مغرب است هر که در جهت  
یمن باشد و جهت مشرق و مغرب می شناسد روی توجیه بیان هر دو جهت بکند و  
چنین جهت قبله اوست و همچنین هر که در جهت شام باشد روی بیان این هر دو جهت کند  
بدون اتعاب نفس در تقدیر جهات زیرا که شرح شریف باین تختم نیامده و عباد را بدان  
مکلف نکرده اند و تجاریب مضروب در ساجد و نشاهد همواره در بلاد و سلیمان که عنایتی بامر دین  
دارند یعنی ازین تکلف است و همچنین اخبار عدد دل مضیین کافی است و عرض لباس  
و بعضی مواطن بر بعضی افراد بنا بر عدم ظهور چیزی که بدان سمت قبله شناسند و ظلمت  
لیل یا حیولت جبال عالیه در ارض غیر معروفه یا تلون طرق سلوک او باشد و فرض  
چنین کس با معان نظر و تعریف جهت است و نزد احوال امر و اشکال قبله هر سو که  
خواهد روی کند و این در فرض است و در نوافل شایع تخفیف کرده و تاویذ آن بر نظر  
را حله بسوی جهت قبله غیر جهت آن جائز داشته بلکه تاویذ فرضیه را در ارض مذکور

را حله مسوخ کرده و برین قیاس است حکم نماز یافرائض و رجب و عقی و این خلاصه چیز است  
که در امر قبله بدان متعبد بوده ایم و آن منتهی است از تقریبات طویل و تنویلات و میانه مذکوره  
در کتب فقه

### باب در بیان اماکن نماز

در حدیث امر شایعین و مساجد و در بعضی محلات آمده و حکم به تطهیر و تطیب آنها  
دارد و شده پس افضل صلوٰه مرد در مسجد باشد و افضل امکنه از برای نماز مسجد بود و نماز  
در مسجد حرام برابر صدهزار نماز است و در مسجد مدینه برابر هزار نماز است و مسجد کوفه  
و بار ستن گریسوی این دو مسجد و مسجد ایلیاد این هر سه مسجد افضل مساجد روی زمین است  
و بعد از اینها تفصیل هر مسجد جماعت را باشد و هر مسجد که جماعت آنجا بیشتر است بهتر از مسجد  
تلیل آنجا است و در گزاردن نماز مسجد عبیده ثبوت اجور در نقل و در رفع اقدام است  
تکلیف آثار که شایع است و همچنین مسجد یک در جو از ضلعی است افضل از خانه است اگر چه  
حدیث لا صلوة الا على المسحاة الضعیف است ولیکن طریقی است بسیار در این باب  
تفصیل بعضی مساجد بر بعضی نه اما عای آن و تقریر برین مفاصله در فرائض باشد و در  
مشروعیت نقل و فضل آنها در بیوت احادیث بسیار در او گذشت و در مواطن قضات  
ثواب صلوٰه ارض فلاة است و تطلق بصاق مسجد خطبه باشد و حکم بعد از اجزای  
صلوة در مواطن ارض که در آن غوما اذن نماز بوده است و همچنین حکم کبریه است  
نماز در آن جز بلیل پذیر نیست و مجرد قال و قیل در خوشبول نباشد و تلهار در آن مکان  
نماز واجب است نه شرط صحت نماز و بر تخرین مساجد بقبول رخصت آمده و در آمدن شرک  
بمسجد منع نیست و انشاء اشعار که خالی از منکرات باشد رواست و جوینده گم شده را  
در مسجد لا اله الا الله علیه یا دیگر گفت و حریر و فروخت کننده را و عاسه لا ایلح الله  
تجارتك باید و آفاق است حد و در قصاص و مساجد نبی آمده و برای سعد بن نماز

نیمه در سجده نهد و چشمه در آن بلعب برد و خستند و کنیز سیاه نیمه خود در سجده داشت و مباد  
در مساجد از شرط قیامت است و تشدید و حضرت مساجد منع است و افکندن قناده  
از سجده اجراء دارد و از شستن در سجده نزد آمدن بدون دو رکعت تخفیف نمی آید و پس از آن

### باب در بیان لباس اصلی و غیره

مجموع اوله و آورده درین باب دال اند بر وجوب لبس تیاب طاهر و مستعزیزت و آنچه  
منفید است طلیت باشد در آن موجود نیست و حدیث عدم قبول نماز حاضرین مگر نماز اگر متعین  
باشد برای استدلال بر شرطیت خاص بود و زن و آنچه حدیث مستلزم عدم صلا  
باشد آن شده طیار کن است و وجوب نماز جایز نیست باشد که هر که چیزی از عورتش  
و نماز نمایان شده یا در جامه ناپاک نماز گزارد نمازش صحیح است و زعم بطلانش  
مطالع بدلیل و مجرد او امر بر تریاق نافع از نیست زیرا که فایده اش وجوب است  
و جایز است التماس بجایگاه کشاوه با مخالفت بیان هر دو طرف آن را اگر تنگ باشد  
از نماز کافیست و بیک جامه که چیزی از آن بر دوش نباشد نماز نباید کرد و بنا بر عدم  
این از کشف عورت و جایز است نماز زن در روع سابق که منطقی ظهور هر دو قدم او باشد  
و از نماز در مقبره و حمام و معاطن ابل و قارقه الطریق و بالاسه پشت کعبه و مغریله و  
مجره هندی آمده و حرام است نماز گزاردن بسوی قبور و شستن بر آنها و هر که بسجده در آید منظر  
بمثل خود بکند اگر در آن اذی یا قدر بیند مسح فعل کند و در آن نماز بگذارد و ظهور اذی خفین  
تر است و در نیست سخن کردن عدا در نماز بلکه در آن تسبیح و تکبیر و قرات قرآن می باید  
و از برای مردان تسبیح و از برای زنان تصفیق و در نماز مزد سوا مام جایز است و اگر بیستین  
شروع اگر چه با او از باشد و تنگی و بیط کف بجواب سلام و محل و وضع اطفال خود  
در بده و قیام و حالت است و قتل بار و کثرت عمل کثیر نیست و احادیث داده درین اجمال  
در نماز بصحت رسیده و طریق معرفت فعل کثیر نزد است که تکلم درین امر و افعال صادره

از حضرت صلواتم نظر کند مثل حل امامت ابی العاص و طلوع و نزول و از سر و حالت  
 نماز و نحو آن از آنچه نه از براسه اصلاح نماز بوقوع آمده پس آن را در حکم غیر کثیر دارد  
 همچنین هر چه در قوش بقصد اصلاح نماز بوده است همچو غلغله و آواز و بمقامه بیخ و غریب  
 و نحوها آنهم بالاولی کثیر نیست و هر چه خارج ازین افعال و اقوال مسوغه است  
 کردن آن ناشدوع باشد و مرجع در فساد یا غیر مفید بودن آن از برای ثواب است اگر  
 دلالت کند بر یک از دو طرف عمل بران باشد و اگر نکند پس اصل صحت است و فساد خلالت  
 اصل است بصیر بسوی آن جز تزویج و قیام دلیل و ال برضائی تواند شد و لکن چون مصلی  
 کار سے بکند که بجز عیبت است و بدان از عیبت مؤدی این عبادت بیرون آید مثل اشتغال  
 ببله از اعمال که عقلی و شرعی ندارد و نه در اصلاح آن مثل حل انتقال و خیاطت و نسج و نحو  
 آن پس بے شبهه این کس مصلی نیست و قول بفساد نماز شن بختیست آنست که کار  
 منافی نماز بجا آورده و احب من فعل العامة الجملة و اغرب سکون العلماء  
 وائمة الدین عن الاکار علی من جعل المعروف منكرا و المنکر معسدا و فاوتلاعب  
 بالبدین و بسنة السید المرسلین و کلام ساهی فسد صلوة نیست

### باب در بیان ستره

گذشتن از پیش مصلی گناه سخت است اگر اند چیل سال استاده ماند که از پیش و سه  
 نگذر و کافی است ستره بمقدار چوبالپین یا لان شتر و این جاتی است که نماز در  
 صحرا یا گذرگاه مردم بگذارد و فرقی میان ستره و مصلی بقدر جا که سجده بس است و تنهایی  
 ستره خوب است اگر چه یک تیر باشد و بهتر آنست که ستره بر زمین یا شمال بودند و در  
 چشم و رو است مقابل یک کسی که میان ستره و مصلی بگذرد و حدیث خط کشیدن نزد نبودن  
 ستره حسن است

### باب در بیان حث بر خشوع در نماز



دست نهادن بر تیه گاه در نماز ناجائز است فعل هیو باشد و بیایت در طعمام  
قبل از نماز نزد اجتماع هر دو ثابت است بلکه بدان امر واقع شده قیاسی ندارد است زیرا که  
مصلحتی را حجت روی دست و التفات در نماز احتلاس شیطان است از نماز بسته و  
اگر لابد باشد پس در قطعی بود و بصاق افکندن اگر واپاسته زیر قدم و جانب شمال  
نه روی و جانب راست و بهتر آنست که صورت و نقوش روی بر وی چشم مصلحت نبود که نلی است  
و منظر کردن بسوی آسمان در نماز منتهی است و نیست نماز در حالت غلبه پهلین چشما و ب  
از شیطان است تا امکان قاهره اکتف کند و دهان بر بندد

### باب ویریان اذان

آنحضرت صلیم بر خواب عبدالمعین بن زید امر فرمود که اذان ببلال فرمود پس محبت بر وجوئین  
امر نبوی است نه رویا سیه مرئیه او و ختم است باین امر تقریر و صلح طول حیات  
از برای مودنین در هر روز پنج بار و جائز است تا دین محدث اگر چه با طهارت فصل  
و حدیث لایق دین الاصلی ضعیف است و بلال هر دو گفت سبانه نزد اذان در گوش  
می نهاد و در نماز صحیح الصلوة خیر من النعم می افزود و خشیعه در اثبات سی علی خیر  
الصلی جل بسیار دارند تا آنکه این تثنیه را از عظم شارات گردانیده اند و کافی آن اینست  
در تبیین آن دارد و از اشد محدثات می انکار و با آنکه در اینجا مرتبین و خطب سیرت  
چه مسئله احتیاطی فنی است بوجهی که از منکر و مثبت نکیه نسبت انصاف آنست که اگر از  
وجه صحیح مرفوع ثابت شود و حسب القبول باشد زیرا که قبول زیادت غیر منافی در  
اصول متقرر شده و اگر قاصر ازین وجه است متفنی نیست و من الضم عن نفسه  
وقف تند هذ ابلات تطویل و لا تقصیل و لا تشیع و لا تبشیع و در اذان تشیع و تبشیع  
و ترجیع همه ثابت است و چنانکه ادله باین اقامت آمده همچنان تبشیع آن نیز وارسته  
مگر تمیل و آخر که یک بار تبشیع نیست و در روایتی استثنای قد قامت الصلوة

لیت  
تأیید  
دلیل  
در این است

آمده و تقدم از تاخر معلوم نميست پس جميع بيان هر دو واجب شود و عمل بزيادت وارده  
از وجه صحيح ثابت است پس برين تقدير اقامت نشني نشني بايد جزييل و راخر هذا  
هو الذي ينبغي القول به على ما يقتضيه الاصول و گردن چمين نزوحى على الصلوة  
وحى على الفلاح بسوى چپ و راست بدون استندارت از بلال ثابت شده و اين  
افان و اقامت در نماز عيدين نباشد و از براى فائتة و نسيه مشروع بلكه مرغوب نيست  
و در جميع صلواتين يك اذان و دو اقامت بخيرست و يك اقامت هم از آنحضرت صلعم  
در عز و له و در نماز مغرب و عشا آمده و سماع ندا موبست بآنكه آنچه مؤذن گويد و س  
نيز همان كلمات بگويد جرحيعلتين كه انما لا حول ولا قوة الا بالله گويد و مؤذن چنان  
بايد كه اجرت نگیرد و مستحب است ترسل در اذان و تعجيل در اقامت و قاصليان هر دو  
بقدر توانا دل طعام باشد و اقامت گفتن حق مؤذن است و مؤذن الملك است باذان  
چنانكه امام الملك باقامت است و دعائيك بيان اذان و اقامت كنده مرد و نبيست و  
هر كه زوشيدن باگ نماز اين و عا بنوا لله رب هذه الدعوة التامة والصلوة  
القائمة ات حمل الوسيلة والفضيلة وابعثه مقام امحقى دن الذى وعد له و خير  
شفاعت آنحضرت صلعم باشد روز قيامت

### باب و بيان صفت نماز

و بيكارا ده نماز كند سبام وضو نمايد و روي بجنب قبله كند و تكبير تحریم بر كارد و لفظ آن اسد كبر  
و تزدوين تكبير هر دو دست خود را هر دو گوش يا دوش بردارد و الكل سنة واحاديث  
هذا الرض متواترة و درست راست بر دست چپ بر بندد و خواه سينه نديازيزان يا بيان  
هر دو و احاديث و آورده درين باب قريب بست حديث است واحدی از اهل علم و ان قبح  
نكرده و آنكارش شك نيست كه از علامته آخر زمان و دلائل حضور قيامت و قرب عتست  
و هر دو پا را برابر كند و نظر را بر جاي سجده كوتاه سازد و اطراف بدن را جمع كند و دعا كند

استقبح بخواند و درین وعاصیها الصبحت رسیده و همه عزیمت و اصح آنها اولی سرت  
و وقت بران از نظر در مختصر است و مختصات فن حدیث شریف ممکن و لکن سبحان الله  
و بعد صاف علت هذه المذاهب باهلها بعدة توفو خواند و در توفو هم صیغها آمده و اولی تر  
اصح آنهاست نزوانه حدیث پس بسمله گوید و در بسمله خلافت سست از چند جهت و اهل علم را  
در ان منازعات کثیره است و حق آن است که بسمله قرآن است و آیتی است از هر سوره و در  
نماز بهر یک و در سه یا بیشتر باید خواند بعد سوره فاتحه بخواند اگر چه در پس امام باشد زیرا که  
بی فاتحه نماز صحیح است و نه ادراک رکعت معتد به و همراه فاتحه سوره از سوره قرآن ضمن نماید  
و قرات قرآن به تنزیل و بعد حروف و بوقف بر فواصل آیات بکند و در ظهر و عصر بخانت  
خواند و در صبح و دو رکعت مغرب و دو رکعت عشا بجهر خواند و چون امام هر کند ماموم خاموش  
ماند و بشنود و بجز فاتحه هیچ خواند و خواندن فاتحه در سکات امام یا بعد ختم قرات فاتحه  
از امام چیزی نیست از سه ماموم فاتحه برنجی خواند که موجب تشویش ماموم نگردد و همراه این  
امام آمین گوید و از آنحضرت صلوات و سکنه آمده یکے مابین تکبیر و قرات دیگر بیان فاتحه و  
سوره و در نماز صبح شصت آیه بخواند و در عشا صبح آم و اللیل و مانند آن و جمول است  
ظهر بر فجر و عصر بر عشا در بعض روایات و ظهر بر عشا و عصر بر مغرب در بعض دیگر و در مغرب  
فضاء مفصل خواند و چون رکوع رود هر دو دست خود تا هر دو گوش یا هر دو گوش بر دوش بردارد  
و همچنین در یک سوره بخواند رکوع بر دوش بر دوش بجا آورد و در سجود رفع بدین نیست و نزد  
قیام بر رکعت سوم هم رفع بدین بکند و این اذان هدایت است که باری آنحضرت صلوات  
کرد و باری نکرد پس فاعل آن شاب باشد و تبارک آن غیر ملام که آنکه انکار کند از  
سببیت آن بعد در نه غرض و رفع تکبیر گویند و در بر خیزد و از هدایت رکوع است  
که هر دو کف دست خود بر هر دو کعبه خود بگذارد و انگشتان را زیر تراز کعبه دارد  
همچو قابض و بر دوش خود از شکم کناره گیرد و چون بایستد سمع الله لمن حمده

گویند و ظاهر اوله آنست که امام و متفرع جمیع گفت میان سجد و حمله و چنین گویند سمع الله لمن  
 حمده اللهم ربنا و لك انهر حمد اکثر اطیبا مبارکافیه و در توم اگر چه محال است  
 اما صواب جمیع میان هر دو دست و دست را بر پشت دارد و در وجوب طمانینت در حال  
 رکوع و سجود و هیچ خلاف نیست اگر سه در حال اعتدال از رکوع و میان هر دو سجده  
 خلاف است و حق آنست که این اعتدال درین هر دو وطن ادا کند فرائض نماز است و  
 اطالته شریع و باجماع اهل اطمینان در رکوع و سجود و اعتدال رکعتی از ارکان نماز  
 تمام نمی شود نماز بدون آن و طول لبث زیاده بر طمانینت از سنن مؤکده است نه از  
 واجبات زیرا که در حدیث سنی مذکور نیست چه مسح جمله واجبات صلوٰه همین حدیث  
 مسنی است هر چه را آنحضرت صلوات الله علیه در آن حدیث ذکر کرده واجب است و آنچه ذکر  
 نکرده واجب نیست لیکن روایات این حدیث تشعب آمده در بعض چیزهای ثابت  
 شده که در بعض دیگر ثابت نگشته مرید تحقیق حق را واجب است که بعد از جمیع جملة طاق  
 صحیح حکم بوجوب یا شرطیت یا کفایت چیزی بکند که حدیث مسنی شریک بر دست بحسب اقتضا  
 دلیل و هر چه ازان خارج باشد خارج از اینهاست شیخ الشیوخ ما رحمه الله تعالى  
 در شرح معتقی همه طریقها را یک جا گرد آورده و از هیئات سجود این است که هر دو کمر  
 پیش از هر دو دست بر زمین نهد و هر دو دست را چندان دور دارد که سفیدی بغسل ظاهر  
 گردد و سر انگشتان هر دو پای بجانب قبله گردانند و چون سجد از سجده برآورد و هر دو دست  
 پیش از کمر بردارد و نهادن بیند یا پیشانی در سجده اکل و اتم است و از هیئات  
 باین السجدتین آنست که بر پای پیش نشیند و پاهای راست ایستاده دارد و هر دو  
 کف دست بر هر دو زانوی خود بنهد و ذکر رکوع و سجود سبحان ربی العظیم و سبحان  
 ربی الاعلی است و غیر آن و در تنقید بعد و مخصوص دلیلی وارد نشده بلکه تقدیر لبث نبوی  
 که از صحابه در باره رکوع و سجود آمده مختلف است و تطویل در نماز یکبار از سنن ثابت است

مادام که مصلی امام نباشد و اگر امام است نماز در رنگ سبکترین ایشان بگذارد کما ارشاد الله  
 صلوات الله علیه آیت قدّه آنست که بر پای چپ بنشیند و پای راست استاده کند و تقدیم پاک  
 چپ بر نصب پا سه راست و جلوس بر تقدیم مروی شده و با جماعه هر صفت که بنشیند از  
 تزیین و تورک و انقراش جائز باشد و اختلاف آنست در نسبت است و اشبه آن می نماید  
 که مؤدوی بر صفت مرویه هر صفت که باشد مؤدوی سنت است سپس عقد پنجاه و سه  
 بر بند و بیسم اشارت کند و این اشارت سنت ثابته صحیح است و قبض و وضع و خلفه  
 باقی نیز آمده و اکل سنته و در تشهیدها داروده وضع آن تشهید بن سعد دست پسته  
 تشهید بن عباس و عمرو و هر چند در حدیثی از احادیث حاکمه فعل نبوی صلوات الله علیه تشهید چگاه  
 ثابت نشد لیکن این قدر مثبت و وجوب آن نیست اگر چه بیان محل واجب باشد و  
 حدیث صلوات الله علیه ایقنی فی اصلی بدان منضم گرد چپ اقتضای حدیث سیبی بر بعض  
 افعال دون بعض مشعر بیدم و وجوب شش غیر مذکور در آن است و احادیث صحیح تشهید  
 که در آن لفظ قول آمده هر چند که اصل امر از برای وجوب است لکن این امر بحدیث سیبی صحیح  
 از تحقیق خرجش و نیز امر در بعض تشهید برای تسلیم کیفیات است و تعلیم کیفیات اگر چه  
 بلفظ امر باشد دال بر وجوب نیست و ظاهر اعمیه وارده و تشهید شامل هر دو تشهید است  
 مگر آنکه تشهید اوسط تخفیف خوب است چنانکه دلیل بدان وارگشته و نقل مقول در آن تشهید  
 ابن سعد است با انضمام صلوة بر آنحضرت صلوات الله علیه لفظ و این منافی تخفیف مشروع است  
 و این تشهیدات همچو احرف قرآن شریف همایشان و کانی است و چنین الفاظ صلوة  
 بر آنحضرت صلوات الله علیه که از جبهه مقبره وارگشته همایشان مجزب است و تخصیص بعضی و در بعضی چنانکه  
 بعضی نقما کنند و تصور باع و حکم محض است آری اختیار اصح از الفاظ تشهیدات و صیغ صلوات  
 و تاثیرش با اقرار ما بعد از آن از وادعه اختیار فضل از تفاضلات و از صیغ مهر  
 بعلم استدلال و ادله بوده است و قول تسلیم افعال جسیع ماورد است بخلاف قول تسلیم

که در آن ایام را اکثر اوله بدون مقتضی است و اما آنکه این تسلیم در حجب یا غیره واجب است پس  
 مرجع همان حدیث سیعی است و هر چه در آن ذکر یافته غیر واجب است مگر آنکه ایجابش  
 بعد از تایید حدیث سیعی بوجهی ثابت گردد که صرف ممکن نباشد و واجب قبل از تکبیر اتم  
 ثابت نشده و در رکعت سوم مغرب و در رکعت آخر ظهر و عصر و غشا صرف تراست فائده  
 در هر رکعت ثابت است و حاصل اوله در باره قنوت آنست که در نوازل شروع است  
 و زود عدم آن ناشی از بدون فرق در میان نماز صبح و جز آن و این در فرض است  
 و اما در غیر آن پس نماز و ترجمه حدیث حسن سبط رضی الله عنه و در گذشته وظاهرش  
 آنست که آن دعا بخواند و عیسای نماز است که درین محل مخصوصه هر یک را می باید گفت و اگر چه  
 و ترجمه مذکور نقل است لکن نه چنان که از وجوب اعتبارش میگذرد و غیر این حدیث  
 معارض این حدیث نیست و هر گاه نماز حدیث عارض شود و او را باید که بدان نماز است و او  
 کند بلکه باستینافش پیرو از وزیر که اثر و نظر هر دو بران دلالت دارند و حدیث لیکن  
 علی صلوته ضعیف است جهت را نشاید و حدیث و ایضا الصلوة که نزد اهل سنن است  
 ابن جان تصحیح کرده

### باب در بیان سائر اوقات نماز

و عامی وجهت و جی للذی انما را سلم از علی بن ابی طالب بعد از تکبیر اتم و قنوت  
 روایت نموده و گفته که در نماز شب بود اما از شافعی و ابن خرمیه آمده که در نماز فرض بود  
 و در حدیث متفق علیه ابی هریره **اَللّٰهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ** انما آمده و **بَيْنَاكَ**  
**اَللّٰهُمَّ** انما نزد مسلم بسند منقطع و نزد دارقطنی بسند موصول مرویست لیکن موقوف بر عمر  
 بن خطاب است و در حدیث ابی سعید مرفوعا بعد از تکبیر **اَعُوْذُ بِاللّٰهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ**  
**الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ** من هَمَز و نَفَح و نَفَس آمده و این حدیث نزد احمد و ابی داود  
 و نسائی و ابن ماجه و ترمذی همگان است و آثار و خفض و رفع آیین هر دو وارد شده

و بصحت رسیده و ثانی اولی ترست از اول و غیره در برابر قرآن گفتن سبحان الله  
 و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و غیره  
 و حدیث دارد و درین باب صحیح است و در ظهر و عصر در دو رکعت اولی سماع آیه اجابا و  
 طول رکعت نخستین جائز باشد و تقدیر قیام در دو رکعت اولین ظهر و عصر مختلف آمده  
 بقدر سوره سجده در ظهر و بقدر نیمی آن در عصر وارد شده و هم اطاعت ظهر و تخفیف عصر  
 آمده و در مغرب قرائت قصاصه فصل و در صبح قرائت طوال وارد گشته و در مغرب خواندن  
 سوره طور مروی شده و در نماز با ملا و در جمعه سوره سجده و سوره و هر خواندن با دست  
 بران ثابت گشته و جایزست سؤال و تقوی نزد آیه رحمت و آیه عذاب و نماز و خواندن  
 قرآن در رکوع و سجود منوع است و آنچه از کار این هر دو دست سبحان الله و الحمد لله  
 و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم صحیحین است  
 از اذکار رکوع است دعای ملأ السموات و الارض الخ و سجده بهفت عضو می باید کرد  
 جهدها الف و بیست و یکمین و اطراف قدین و این نیز متفق علیه است و میان هر دو سجده  
 این دعا من الله ما اغفر لی و ارحم فی و اهد فی و عافی فی و ارض فی و املک  
 استرح ملت است و بسنت صحیح ثابته گشته و وضع رکبتین در سجده قبل از بیست  
 و دو رکعه دست راست بر رکبه یمنی و دست چپ بر رکبه یسری نهادن و بعد نشستن  
 و صلوة دعای خوش آئینده تر خواندن خواه ماثور باشد یا غیره ماثور ثابت شده و خود  
 ماثورات هیچ چیز فرنگداشت نه است که حاجت بغیر آنند و وارد شده است امر  
 بتنوازیها چیز بعد از تشهد اخیر در حدیث متفق علیه و لفظ آن اینست اللهم انی اعوذ بک  
 من عذاب جهنم و من عذاب القبر و من فتنه الیمن و المات و من شر ذنبتی  
 المبین الذی تجالی و آنحضرت صلی الله علیه و آله صدیق رضی الله عنه را خواندن این دعا در  
 نماز است اللهم انی ظلمت نفسی ظلماً کثیراً و لا یغفر الذنوب الا انت و اغفر لی

مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ وَارْحَمْنِي إِنَّكَ أَنْتَ الْعَفُوفُ الرَّحِيمُ وَابْنِ وَصِيَّتِ شَقِيقِ بَيْتِ  
 وَدُرِّ بَرْدِ بَابِ قَائِمِ كَأَنَّهُ بِاسْمِنا وَصِيحِنا بَرْتَشْتِ وَتَجَلَّاهُ أَتَوَكَّلُ رَادِ بارِ صَلَوةِ مَكْتُوبِ بَرَكِي  
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَلَهُ الْمَلِكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ  
 كَرَمِ وَصِيَّتِ تَنْفِصِ عَلِيٍّ صَحِيحِينَ ثَابِتِ كُشْتِهِ وَبَارِ وَطَرَانِي يُجَنِّبِي قَاهِمِيَّتِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ  
 وَابْنِ السَّيِّدِ الْخَيْرِ مُحَمَّدٍ زِيَادِهِ كَرَمُهُ وَابْنِ دُكْرِ عَمَّاسِ اللَّهُمَّ لَا تَلْعَلْ لِمَا أُعْطِيتِ  
 قَلَا مُعْطِي لِمَا مَنَعْتَ وَلَا رَأَا لِمَا قَضَيْتِ وَلَا يَنْفَعُكَ الْجِدُّ مِنْكَ الْجِدُّ نُسْتُ  
 وَبِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُلُقِ الْخَرَسِ وَوَبِرْصَلَةِ شَالِ مَا بَعْدَ تَشَهُدِ مَا بَعْدَ تَسْلِيمِ  
 هَرِ وَدُوسْتِ وَنَزَاظِرِ أَنْزَارِ سَبَّارِ مُتَغَفَّرِ وَارِ دُوسْتِ وَلَفْظِ أَنْ كَسْتُغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا  
 إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَقْبُبُ إِلَيْهِ سَتِ وَبَعْدَ اسْتِغْفَارِ اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ  
 وَمِنْكَ السَّلَامُ تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ يَا الْأَكْرَامِ وَارِدَتْهُ وَدُرِّسِ هَرِ نَزَارِ  
 وَدُرِّسِ بَارِ لَفْظِ هَرِ كِبَرِ اسْمُجَاتِ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَتَامِ كَرُونِ شَمَارِ  
 بِطَرِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَلَهُ الْمَلِكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ  
 مُوجِبِ مَغْفَرَتِ خَلَايَا سَتِ الْغَرِيبِ بِجَوْ كَفِ دَرِيَا شَدِ وَبِكَ دَعَايِ سَتِ كَمُ خَضَرَتِ صَلَواتِ  
 بَرِ جَلِ آمُوسْتِ وَبِخَوَانِ أَنْ دُرِّسِ هَرِ نَزَارِ آمُوسْتِ اللَّهُمَّ اعْنِي عَلَى ذِكْرِكَ وَ  
 شُكْرِكَ وَحُسْنِ عِبَادَتِكَ وَهَرِ كَمُ آيَةِ الْكُرْسِيِّ رَاوِرِ وَبِرْصَلَةِ مُمِي خَوَانِ دَرِ جَرِ نُبُوتِ  
 اَزْخُولِ جَنَّتِ سَتِ وَدُرِّسِ وَبَرِ زِيَادَتِ سُوْرَةِ اخْلَاصِ هَمِ آدَرِ وَبِأَجَلِ تَامِ سَتِ بِجَنَابِ نُبُوتِ  
 دَرِ اَفْعَالِ وَاقْوَالِ صَلَوةِ وَجِبِ سَتِ نَبَضِ صَلَواتِ كَمَارِ اُيُتَقِيَنِي صَلَواتِ

### باب در بیان سجده سهو و تلاوت و شکر

مصلی غیرست در سجده سهو خواه پیش از سلام کند خواه بعد از سلام و بجز هم آنکه محل این تجزیه  
 بعد از سلام است فقط یا پیش از سلام فقط طریقی بعضی احوال پیش صحیحست بلا موجب مجرد  
 مخالفت قول فلان و همان و این تخیر و جایست که آن سهو موافق سهو می نیست



و پیش یا پس بودن سلام و اما سهوی که موافق سهو آنحضرت صلعم باشد پس لائق آنجا  
 موافقت نبویست و ای قاع سجود در جای سجده آنحضرت صلعم با موافقت در سهو و این  
 مواضع مخصوص شهورست مشغول بعلوم سنت مطهره شناسای آنهاست و تشکیک نیست  
 که حق عدم مکرر سجده سهو است نزد دیگر سهو و این دو سجده باشد از برای یک سهو و تشکیک  
 در رکعات که سه گذارد یا چهار طرح شک و بنا بر یقین نماید و تحریری صواب کند و سجده سهو  
 بجا آورد و هر که بر دو رکعت با ستاد اگر راست شده است نشیند و اگر راست نشده است  
 نشیند در حالت اولی سجده کند و درین حالت بجهت نیست و بر به قیام خود هیچ سهو ثابت نشود  
 ابوهریره گوید با آنحضرت صلعم در سوره اذالهما انشقت و سوره اقراسجده کرده ایم و این عباس  
 سجده صاو را از غزوه آنهم بخود دینی دارد اما در بعضی روایات سجده کردن آنحضرت صلعم و نکردن  
 سجده در سوره و سوره نهم آمده و خالد بن معدان گفته سوره حج را فیضت و در سجده باشد  
 و غیرین خطاب گفته ما بر سجده می گذریم پس هر کس از شما سجده کرد و خوب کرد و هر که نکرد و بد  
 گناه نیست و گفته ان الله لم یغضض البیض الا ان یشاء و بما جملة سجده تلاوت و رکعت و رکاز  
 و خارج از نماز هر دو راست و در حدیث ابن عمر تصریح سجده تلاوت از آنحضرت صلعم در  
 نماز آمده و هم از فعل خلفای راشدین و من بعد تم ثابت گشته مگر این سجده واجب نیست  
 و بهر جهت چه فعل و ترک آن هر دو آمده و این خاصه غیر واجب است ابی بکره گوید چون آنحضرت  
 صلعم را امر می خوش کننده می آمد و در سجده می افتاد بنا بر شکر خدا و در حدیث عبد الرحمن بن  
 عوف تصریح است باین معنی حیث قال ان جبریل اتانی فبشرا فی فحیث قال الله شکرا  
 رواه احمد و صححه الحاکم و چون علی مرتضیٰ خبر اسلام مردم بمن با آنحضرت صلعم  
 رسانید سجده شکر بجا آورد و آنها سجده بدون رکعات خود یک عبادت مستقله است  
 اعنی علی نفسك بکثرة السجود و اشال آن نص است بر آن و ایضا و حافظ این در ذکر نماز  
 را در نماز قطعی انداز باب صناعت فقه است بلکه از او ای تفصیر در نظر است

## باب در بیان نماز قطع

در ادلای این باب صور مختلفه آمده و در رکعت پیش از ظهر و دو بعد از آن و دو بعد از مغرب و در خانه و دو بعد از عشا و در خانه و دو قبل از صبح در حدیث متفق علیها از ابن عمر رضی الله عنهما آمده و هم در رکعت بعد از جمعه در خانه و در صحیحین ثابت شده و از غایت در بخاری و مسند احمد و شیخ خیر صمد الدین و ما فیها و آورده شده و برگزاردن دو از ده رکعت تقوی در یک روز و شب بنا بر حدیث و در حدیث آمده و آن چهار رکعت پیش از ظهر است و الباقی که مقدم و در وقت بعد از ظهر نیز چهار رکعت دارد شده و بر آن وعده تحریم از بر نماز فرستاده و چهار رکعت را در قبل از عصر و نماز رکعت و در وقت فرموده و در رکعت را پیش از مغرب بر شیت مصلی گذاشته و در دو رکعت پیش از صبح تخفیف شدید روی گشته تا آنکه حالت گفته اقاد اما کتاب تعقی که درین هر دو رکعت قرات سوره کافرون و قل هو الله آمده و بعد ازین هر دو صلوات بر شق امین سنت است و بدان امر و اگر گشته و نماز شب هم دو گان و دو گان و هم جدا گانه آمده و تروخوف صبح یک رکعت و ترگزاردن بس سنت و بعد از فریضه نماز شب افضل نماز است و در ترویج است بر مسلم لیکن واجب نیست مع هذا اقتضای آن ثابت است و وقتش بیان نماز عشا تا مطلع فجر باشد و در باره آن هلی خیر لکم من هذا النعم آمده و در رمضان و غیر آن زیاد و بر یازده رکعت بنیوت نرسیده و یاد و سنت صبح سیزده رکعت می شود و در روزه است سیزده آمده مگر با پنج رکعت متصل و ترویت دو و در یک شب باین طریق که یک در اول شب و دیگر در آخر شب بگذارد و هر که صبح دریافت و در ترنگار و از برای او قوت نباشد و اقتضای و ترز و صبح یا نزد یاد آمدن باشد و هر که عدم قیام را در آخر شب بگذارد و در اول شب و ترنگار و در وقت قیام را اگر از رویش در آخر شب افضل است چه نماز بی ننگار مشهور است و حدیث ایتار بر رکعت ضعیف بلکه غیر ثابت است بلکه از آن منتهی آمده پس

اختیار در ترک ایستاده رکعت باشد و ایستاده رکعت و پنج رکعت و هفت رکعت و نه رکعت بصحت رسیده و در آن صحت است از ایستاده رکعت و نجات است از مضایق خلایق و حدیث بتبرائی اصل است و اما حدیث ایستاده رکعت اکثر من آن تحفه است و آن صالح شخص عموماً است که در اهلی طبقه اصحت باشد تا با پنج صحت ندارد چه رسد و نماز شب با اعتبار و تر بر سیزده صفت است چنانکه این حرم و رحلی ذکر کرده پس حصه و تر در سه رکعت شیع عطن و مقصور باع بیش نیست و نماز چاشت چهار رکعت و زیاده چند آنکه خواه آمده و این هم آمده که جناب نبوت آنرا خوانده ولیکن مثبت مقدم است بر نافی و در حدیث غریب و عمد بنای قصر درخت برود و داده رکعت صحیح آمده و هشت رکعت هم در گذشته و وقت صلوة آقا امین نزد سوختن پایهای شتر بچپا از گریه است -

### باب در بیان قضای قوت

نعم بعض اهل علم آنست که دلیلی برین باب نیست چه هر زمانکه اذان سهواً واقع شد دنیا در وقت آن بخواب رفته مقتضی نیست بلکه مؤداهست در حین ذکر یا آرد و این کلام صحیح و بیجاست مگر آنکه اندراج قضای نماز یک عهده ترک شده تا آنکه وقتش بگذشت زیر قول و سه صلوات در غنچه شمیمه فذین الله احق ان یقضی بمیدانی نماید و خلاف است سیان ائمه اصول در آنکه وجوب قضا بلیل وجوب اداست یا بلیل دیگر پس اگر صواب اول است وجوب قضا منتفی باشد از شخصی که بعد از موت ابوبن مسلین در قتل جهال نشو و نما یافت و از احکام شرعی حرفه بگوشش نرسیده بانتفای دلیل وجوب ادا چه علم شرط تکلیف است و اگر ثانی است پس اندر حاشی زیر عموم وجوب قضا بعید نیست و توبیه اوست و وجوب تادیه صلوة متروکه بعد از خروج وقت آن برناتم و ساهی با آنکه این جزو در وقت ضرر و لماسکلف بنا و بیه نبودند اللهم مگر آنکه از براسه سبقت علم وجوب تأثیری مقرر گردانند و مثل این کلام در باره اسلام رنده بدار احرب نیز جاری می گردد اگر

کافری مسلمان شود بروی خود و بر هیچ حال واجب قضائیت زیر آنکه قائل است  
 بآنکه کفار مخاطب بشریعیات نمیند نزدش و واجب در حال کفر مستفیض است و آنکه قائل است  
 بآنکه مخاطب اند خطاب را باعتبار ثواب و عقاب مقرر می گردانند باعتبار وجوب ادا  
 یا قضا چه اسلام قاطع یا قبل خود دست بلا خلاف و ظاهر آنست که حکم مرتد حکم دیگر کفار است  
 و عدم وجوب قضا بنا بر صدق دلیل بروی صحت قس بر کفار و نفی حلیه حق بنائم  
 و ساقیه است و دلالت نمی کند دلیلی بر وجوب قضای نمازی که بغیر عذر شرعی متروک  
 گشته و شک نیست که تقدیم مقضیه بر مؤداه و تقدیم اولی از مقضیات بر اخری  
 اولی و آخبت است و اگر نمی بود درین باب مگر همین نقل به حضرت صلعم روز خندق  
 هر آینه کفایت می کرد ولیکن سخن در تحتم این ترتیب و عدم جواز تغییر اوست و محل نزاع  
 قبل از دخول در صلوٰه مکتوب است نه بعد از دخول که بعد از دخول اضافی آن واجب  
 باشد و هذا بامکان من الظهور ولا یخفی

### باب در بیان نماز جماعت و امامت

ثواب نماز جماعت نسبت به نماز تنها است و پنج جزو بلکه بیست و نه وقت در جماعت است  
 و هر که حاضر جماعت نگردد و در خود آنست که آهنگ سخن خانه او کند و نماز عشا و فجر  
 اگر آن نکر باشد بر اهل نفاق و نایبنا که اذان بشنود بر وی اجابت است تا آنکه در روایت  
 موقوف وارد شده که هر که نذا بشنود و نیاید نمازش نیست مگر آنکه عذر داشته باشد  
 و هر که نماز در خانه خود بگذارد و باز مسجد آمد و جماعت می شود باید که با امام نماز بگذارد و هر نماز  
 که باشد اگر چه خلاف است و رانکه نافله اول است یا ثانی و راجح آنست که ثانی است  
 حدیث فانها لکم انا فله اگر چه در باره نماز با مدا و وارد شده لیکن شامل جمیع صلوات  
 و اعتبار بموم لفظ باشد نیز بخصوص سبب پس حکم بعدم دخول در مغرب و عصر صحیح نیست  
 و باجماع جماعت آنکه سنن و اعظم شعار اسلامید و افضل قرب و نییست و مهند نماز منفرد

جز نیست و جماعت فریقہ تنہم نیست بنابر تمارض و له و حضور زنان در جماعت ثابت  
 لا تمنعوا امماء الله مساجد الله ونحو آن شامل شایه و عجز است و لهذا از بعض صحابه  
 آمده که وی پس خود را بر منبر دشنام داد و در آن بنابر مخالفت حدیث بروی افراط کرد  
 و هائیکه صدیقہ کبیرا میل بسوی منع داشت و منظره فتنہ می کرد این منہ از باب عمل بصلح  
 و سب در آن لغو بود و در نہ معلوم است که دلیل بر خلاف این منع دال است و خصوصاً جماعت  
 اتمام است بامام تکبیر و رکوع و سجود و قیام و قعود از پس امام بکنند پیش از وی و چون  
 امام سعه کند تقدیم اللہم ذلک العجل گوید و تقدیم در صف اول مستحب است  
 و افضل نماز و در خانه است مگر مکتوبه و امام را متخفیف نماز و وارد شده و ارشاد به خواندن  
 و الشمس و سبح اسم و اقد و الیل در عشا فتنه و معاذ را بر تطویش اندیدان نکلان  
 فتاناً خطاب فرموده و در روایتی صحیح آمده که چون امامت کند سبکی کند و رعایت  
 جانب مؤتمنین نماید زیرا که در ایشان خرد و پیر و ناتوان و صاحب حاجت است و اگر تنها  
 چنانکه خواهد بگذارد و انتظار امام در رکوع اگر مؤدی تضرع مؤتمنین شود نماز شروع است  
 و در نه لا باس به باشد بنابر آنکه از باب معاونت بر بر و تقوی است و در حدیث تطویر  
 آنحضرت صلعم تا آنکه وقع قدم نشنود بعض روایت بهم و بعض لایعین اند و صحیح است نیاز  
 قائم خلف قاعده معذور و خصوصاً میکہ آن معذور را امر نیست از مزایای و نییہ باشد  
 همچنین جائز است نماز منقرض خلف تنقل و بالعکس اصل صحت اقتدای هر مصلی  
 بر مصلی است و هر که از عم باشد که بعض صور ممنوع است بروی آوردن دلیل جماعت  
 نیست دلیل و اقدم در امامت اقر و کتاب الله است یا تر علم بفت سبیل قدم در حجت  
 بعد اقدم در اسلام یاسن و امامت مرد در جای سلطان مرد دیگر و قعود در خانه آتش  
 بر سادہ و نحو آن ناجائز است مگر باذن او و جائز نیست امامت زن از برای مرد و  
 امامت اعرابی از برای مہاجر و نہ امامت فاسق از برای مؤمن لیکن سندان حدیث

وای است بحیث نشاید وزن را بر سر کلام است زن بکند و دلیلی صحیح که مانع از است  
 زن از برای مرد باشد نیامده مگر ظاهر هر مثل حدیث لن یعلم قوم من الا ما هم اصابه  
 وخوان تا مانع جل از است نساء که همراه شان مرد نباشد پس دلیلی دال بر عدم جواز  
 معلوم نیست و صحیح است است طفل ابالغ نیست دلیل باعتبار بلوغ و عدالت در است  
 نیست نزاع در آنکه نماز در پس کامل العداله و احاطه کثیر الروع افضل و حسب است  
 بلکه نزاع در آنست که عدالت امام شرطی از شروط جماعت باشد بلکه ثابت شده است  
 اعتبار مثل حدیث یصلون لکمه فان اصابوا افلکم و لجمه و ان اخطاوا فاعلی  
 انفسهم از حکما قال این حدیث صحیح است و با جمله دین اسلام ایست و شریعت نبوی  
 سهله بوده و ما را امر کرده اند کشف حقائق بلکه سنون از برای ماصلوه در پس هر نفس  
 که نسبت یک از ما در حیض است باعتبار خراپه سوجوب فضل حیه آن حضرت سلام در پس  
 ابو بکر و عتاب بن اسید نماز کرده با آنکه این مرد نسبت بوی مسلم هیچ در حساب اند لیکن  
 شیطان اکثر کسان را در وسوسه مضیه بوی اسلاط ظن یا مصلوه انداخته و دلهای  
 شان را در دام عداوت هر یک از انانیه بجز خیالات مخدیه و ظلمات مظلمه گرفتار ساخته  
 تا آنکه هیچ کس را جز خود در خور امامت نماند و این تلامع ایلین ایشان را از احراز  
 فضیلت جماعت که یک از عظم شعا اسلام و اجل سباب اجوست محمد نموده و آزاد آه  
 جماعت است استوار و پیوسته کردن صفوف و نزدیکی میان آنها و برادر شدن گرد و  
 و غیر صفوف رجال صف اول است و غیر صفوف نساء صف آخر و نشاء آن صف اول و دوم  
 شریعت خیر امان طلالان نماز نیست و جماعت در نقل جالو صحیح است و سلسله ادرک و عدم  
 ادرک رکعت ادرک رکوع از معارک است و حق آنست که رکعت که در ان فاتحه در پس  
 امام خوانده نشده و در خور اعتداف نیست زیرا که قرائت فاتحه در هر رکعت نماز فرض نیست  
 و واجب تمام است اگر چه در پس امام باشد و حدیث زادک الله صلاک الله را

جوابهاست که در جاسه خود مذکور و آنچه حدیث که در آن امر با نصاحت آمده یا آنکه در آن حدیث  
 متعال است که بسبب آن تنفیض از برای احتجاج نمی تواند شد مخصوص است بحديث  
 عباده بن صامت و نحو آن و این حدیث صحیح است و بنای عام بر خاص بحسب اتفاق الی  
 اصول واجب پس بعد از آن از قرائت فاخته در پس ایام در میان نیست و اما حدیث خلطه  
 علی پس هیچ عارف شک نمی کند و آنکه خلطه موتم بر امام وقت می باشد که موتم جبرک  
 و نزد قرائت شبهه خوب هیچ خلطه نیست و همچنین مناعت در روایت که امام قرائت موتم  
 بشنود و حدیث جابر درین باب قول جابر است و قول صحابی حجت نباشد پس دلیل بر منع  
 قرائت موتم خلف امام باقی نماند و حق آنست که آنچه با امام در یافته اول نماز است تا  
 را تمام کند و یکی که خلف صف تنها نماز گزارده بود آنحضرت صلوات الله علیه را بعد از صلوٰه فرمود  
 و در روایت آمده که نیست نماز از برای منفر و خلف صف مگر آنکه داخل گردد در صف یا  
 بکشد یکی را از مردم صف و چون اقامت بشنود با سینه و وقار بسوی نماز برود و نشسته  
 و دو ان زرد آنچه در یاد بگذارد و آنچه فوت شود با تماشای پرده از دو نماز مرد بامر و از یکی  
 از تنها نماز او باد و کس از یکی تر از نماز بایک کس است و چند آنکه انبوه بیشتر باشد احب  
 بسوی خدا و آنحضرت صلوات الله علیه و رتبه را امر با ما است اهل دارا فرموده و این حدیث صحیح است  
 و این امر مکتوم نمی باشد و خلیفه خود را راست نماز کرده و فرموده نماز بگذارد بر قافل لا اله الا الله  
 در پس او و چون یکی از شما بیاید و امام بر حالی از احوال باشد پس همان بکند که امام می کند و  
 مخالفت او در ارکان نهایی یعنی در جای که موضع قعود امام نیست نشیند اگر چه جای قعود این کس  
 باشد و در موضع قعود امام ترک قعود نکند اگر چه در موضع قعود وی نباشد زیرا که اقتدا و متابعت  
 لازم نماز جماعت است و ترک این هر دو مخرج صلوٰه از بودنش صلوٰه جماعت باشد و آخر  
 بتأست امام در ارکان بیان حدیث لا تحتلقوا علی احامکم است و لیکن امر باین معنی  
 در او کار نیامده و از امامت قوسه که کاره باشند ازین امام منتهی وار گذشته و این مقام

از آنکه کارمین از اہل فضل باشند یا از غیر ایشان پس مجرب حصول کراہت مذہب است اگرچہ  
 صالح است و ترک ماست ولیکن غالب کراہت کہ در نوع انسانے خصوصاً درین اعضا  
 می باشد راجع بسوئے اعراض و نیویست و آنچه راجع باشد بدوی اعراض دنیہ اقل فکلی  
 و مہمذا غالب و روش از اعتقادات خاصہ و خیالات محکمہ بودہ است چنانکہ میان کس  
 متخالف فی المذہب است بہم می و ہرچہ عصبیت ناشیہ باہم معی البصار از صواب است کیے  
 دیگرے را وزن نمی گیر و چون چہ ششم ششم نے بیند و محاسن او را مساوی می پندار ہرچہ با او  
 وقوع این عداوت و ریمان اہل یک مذہب ہم می باشد و باعث بران ہمین اختلاف  
 یکدیگر است کہ یکے اشتغال بعلوم کتاب و سنت و دین حق دارد و دیگر از جملہ متکلمین است  
 و بسیار ویدہ باشد کہ برابر باب بدعت و ہوسے نزد ریت اصحاب سنت و قی برین  
 باین ہمہ طول و عرض کہ می دارد تنگ ترا ز چشم مور می گردد و از غایت بغض و عداوت و  
 عداقت آن ندارد کہ او را نظر میندازد و لہذا شمس السید الالدہ امجدہ الطارف والثناء  
 کیش بدعت شدہ ناشیہ و یاران نواب غیر سنت نبود چارہ بیمار سے دل نہ  
 تو با بجمہ اگر دلیلی تخصیص کراہت بانچہ راجع بسوی خدا عزوجل است مثل آنکہ یکی را بنا بر کراہت  
 بر ماصی یا متعادون در واجبات الہی مکر وہی دارد و موجود باشد شک نیست کہ این  
 کراہت کہ بریت احمر است مگر حقیقتش جز نزد بعض افراد عباد یافتہ نمی شود و اگر این دلیل  
 موجود نیست پس اولی از برائے کسیکہ کراہت مردم نسبت خود بلا سبب یا سبب کہ امام  
 دینی می شناسد است کہ کراہت این مردم نفر باید و اگر او درین ترک زیادہ با جرحش در فعل باشد

### باب در بیان نماز مسافر و مریض

بار اول کہ نماز فرض شدہ و رکعت بود سپس نماز سفر و رکعت مقرر ماند و نماز حضرت عباس  
 رکعت گردید و آیین زیادت وقت ہجرت نبوسے بسوی امینہ اتفاق افتاد جز مغرب  
 کہ در تروز است و جب صبح کہ در آن قرائت دراز باشد و حق و جب قہر است و حدیث عائشہ



ورا تمام و قصر و صوم و افطار و طویل است با محتاج نمی آید و محفوفاً فعل جائز است که گفت  
 لا یلیق علیک و ای یلیس علیک که بخاح ان تقصروا من الصلوة در باره نماز قصر است  
 نه در نماز سفر و عثمان که در منی تمام کرد در غر حجت نیست و مذکور که بعضی صحابه بر آن اتفاق  
 کردند و وی عذر خواست پس نزد وی در مقام باقی نماند و چنانکه اتیان بر خص محبوب خداست  
 همچنان اتیان بر تنبیت مکره و سبحانه است و لذا آمده تصدیق الله علیکم فاقبلوا صدقه  
 و ظاهر آیه و آیه در قصر و افطار عدم فرق میان سفر طاعت و غیر طاعت است و لیکن  
 قصر عزیمت است و افطار رخصت و بر سبیل یا سفر رخ و بر خر و ج از بلد تا رجوع بدان  
 که اردن در کتب آمده و در ترو تابت و در قصر ثابت شده و واجب جمع بیوسه  
 مصداق اتم سفر است شرعاً یا لغتاً یا عرفاً فی الشریع و حدیث نبوی از قصر در اقل از اربع  
 بروضعیف و وثوق است و حدیث اذا سافد فی سبیل یقصم الصلوة ثانی قصر در  
 ما دون فرسخ نیست و باجماع بر سفر از مدبریل نه کمتر از آن مصداق مسافرت و در  
 اقامت چهار روز تمام نماز لازم و هر که از جای خود پیش از ذوال آفتاب باراده سفر بکند  
 تا غیر طرأ عصر کرده هر دو را جمع نماید و اگر بعد از ذوال سافر شود ظهر بگذارد و عصر بنزل بجای آید  
 یا ظهر و عصر هر دو را گذارده سحر شود آن حضرت در غزوه تبوک پنجین کرد و غرب را با پاشا  
 جمع فرمود و باجماع جمع در غزوه در حضرت تقدیم و تاخیر هر دو ثابت شده و در حدیث ضعیف  
 آمده که بهترین است من استغفار کنندگان نزد اسادت و قصر و افطار نمایند گان  
 در سفر اند و عمر ان بن حصین را با و اسیر برد و آن حضرت فرمود نماز استاده بگذرا از تنوائی  
 نشسته او اگر توانی بر پهلوی بجای آر و بیماری را دید که بر ساده نمازی کند آن و ساه  
 را میگذارد و فرمود بر نیز بنشین اگر توانی و رند اشا رسته نماز وجود را پست تر از رکوع  
 گردان و این سوره است و چهار روز نوشته گردان از آن حضرت صلوات گشته و  
 حاکم تصحیح این حدیث از عائشه کرده

## باب در بیان نماز جمعه

این نماز از فرض اعیان است که هر یک که سماع نماز است حدیث الجمعة علی من حیث الذلّه  
 مؤید است و قراو باین نداند آیت که روبروی امام کند زیرا که در زمین نبوت جبرین اوقات  
 ندای دیگر نبود و حدیث ان الجمعة واجبة علی من کان یوویه الی الیل اهله منیست  
 و جمعا جمع ممکن است باین طریق که خانه او نزدیک باشد و شب آنجا میسر شود و برادر و برادر  
 و جب نیست اگر چند باشد و بنا بر مزید شقت و ران و اشتراط امام و صرح جامع و مسجد جامع و حاکم  
 و حضور چهار کس یا زیادة اجل فقر و جز آن که اهل فروع بیک گوش پداخته اند حدیث خواندیش نیست  
 و اکثر تعینات و رین عبادت و تشعب مذاهب در شروط آن از قبیل جمع میان متر و نبطیه  
 و ماکول السبع باشد و اعتقاد آنها بلامبران از سنت و قرآن و از شرح عقل و عرفان است  
 بیست جبر و مذمت نزد و جانب جنت زائر به کجای بر داهل جهان را  
 و بر ترک این فرض و عید سخت آمد تا آنکه فرمود باز آیند اقوام از وقوع جماعت و رنه مکررند  
 خدا بر دلهای ایشان و از غافلان گردند و حکم این نماز حکم سایر نمازهاست مکتوب است و جتن  
 نیست از آنها اگر در شرط رعیت و خطبه پیش از و سه و در و است بد و کس یک امام شود و  
 دیگر موقوف و خطبه سنت است نه واجب و نه شرط صحت و وقت جمعه بعد از زوال اوسط است  
 این در استند احر بود و سینه بن اکن گفته نماز جمعه با حضرت صلوات الله علیه بر می کشید و دیوار  
 را سایه نبود که بدان سایه گیریم و این حدیث متفق علیه دلیل است بر کفایت نماز جمعه قبل از  
 زوال و هو الحق و در عصر نبوت قبل از و تغذی بعد از جمعه بود و خطبه ستاده بخواند و عظم مقصود  
 خطبه و عظم است بر غیب و تر و یب و اشتراط حمد و صلوة یا قرات چنینی از قرآن خارج از  
 غرض شرعیست خطبه باشد و اتفاق مثل آن و خطبه نبوی دالالت بر مقصود و تخیم و شرط  
 لازم بودن آن نمی کند و شروع یتنای خدا و رسول در اول هر کار عادت است که عرب  
 بوده و ما حسن هذا و لکن قصر و جواب بلکه فقر شرطیت بر حمد و صلوة و وعظ را بجهل امور مند و

بسم الله الرحمن الرحیم

داشتن از او وی قلب کلام و اخراج سخن از اسلوب پذیرفتا اعلام است و حق آنست که  
 روز خطبه همان وعظ و استطراد بقواعد قرآنیست پس پس آنحضرت صلعم چون خطبه  
 میخواند هر دو چشم شریف او خشم می شد و او از بلند می گوید گویا از آمدن لشکر دشمن  
 می ترساند و صبح که دستا گهر می گوید و آرا الفاظ نبویه و خطبه جمعه این عبارت است اما  
 بعد فان خیر الهدی کتاب الله و خیر الهدی محمدی محمد و شرا لامی محمدی <sup>فان</sup>  
 و کل بدعة ضلالة و الا مسلم عن جابر و در روایتی آمده من یهدی الله فلا  
 مضل له و من یضلل الله فلا هادیه و نسائی زیاد کرده و کل ضلالة فی الذل  
 و فرمود طول نماز هر دو قصر خطبه او دلیل فهم اوست و آیه شام گفته سوره ق از زبان آنحضرت  
 صلعم خطبه یاد اگر نمی کرد هر جمعه بر منبری خواند و تکلم روز جمعه و حالت خطبه امام همچو حال  
 اسفارت و هر که دیگر را گوید خاموش شود او را جمعه نباشد زیرا که حرکت لغو کرد و از رکعت  
 منتهی عنه نمود و یکی سجده آورد آنحضرت خطبه می خواند فرمود و رکعت تجتنب اگر در رکعت  
 فرمود بر خیز و بگزار این حدیث متفق علیه است و دلیل است بر وجوب تجتنب اگر چه درین  
 خطبه باشد و هو الحق و حدیث کاصول و کلام حق بیضی الا امام ضعیف است  
 قاله صاحب مجمع الزوائد و سنت است که در نماز جمعه سوره و منافقون خوانند و هم قرار  
 سبح اعم و بل اتی در جمعه و عیدین هر دو آمده و جمعه رخصت است از برای عید و اگر خواهد  
 بگزارد و تطوع بعد از جمعه چهار رکعت است و پیش اذان جز تجتنب تطوع نیست و درین یک  
 صلوٰة باصلوة دیگر بدون تکلم میان هر دو یا خروج منعی عنه است و هر که غسل بر آورد و  
 حاضر جمعه شده فوائذ گزارد و تا فراغ امام خاموش ماند و باو سه جمعه بجا آورد و از آنچه  
 مابین این جمعه و جمعه دیگر سه روز زائد بود بخشیده شد و این غسل از برای روز جمعه است  
 نه برای نماز جمعه و درین روز ساعت خفیف اجابت است که هر چه دران از خدا خواهد داده  
 گردد تعیین آن اقوال بسیار زیاد بر چهل قول است و آنچه از آنها و حرف است کیسه آنکه



و این در صحیحین و غیره ثابت است و از غیره ثابت شده و این در غایت ضوح است  
و در لیلی که موجب کلام بران در تعیین غیر عصر از نمازها باشد و از گذشته و اقوال صحاح ثبت  
نیست و داشته غالب بر تقدیر است بجز در خیالات اضاعت اوقات بیش نباشد فقط

### باب در بیان نماز خوف

این نماز بر صفات مختلفه وارد شده و نیست معارضه در بیان آنها و زعم کسیکه معتقد است  
بر صفتی از صفات ثابت نه ماعدای آن می گوید زعم اهدار شریعت ثابت و ابطال سنت  
قائم بلا حجت نیره است و غالباً داعی باین زعم تصور رباع و عدم اعتنا و بکتاب سنت  
باشد و شک نیست که حق حقیق بقبول جواز جمیع صفات ثابت است و صاحب سنتی  
که انواع آن ذکر کرده حاصل چیز نیست که نزد اهل حدیث بر تبه صحت رسیده و در اینجا  
صفات دیگر است که باین رتبه بالغ نشده و وجه اختلاف اقتضای حادثه است و  
تقتضیاتش مختلف باشد و در بعضی موطن بعضی صفات انسب است نظر بآنچه حذر و  
عمل محرم چه در بعضی مواضع خوف شدید و عدد متصل یا قریب است و در بعضی جای شستن  
و در وترس کمتر پس این صفت اولی تر بآن موطن باشد و صفت دیگر انسب بوطن دیگر  
یا آنکه آنحضرت صلعم بقصد تشریح و اولاد بیان از برای مردم باین نوع پرداخته و باینجه  
بعض صفاتش این است که یک گروه با آنحضرت صفت بست و دیگر روبروی دشمنان استاده  
پس با همراهیان یک رکعت بگذارد و خودش استاده ماند پس با همراهیان یک رکعت بگذارد  
و خودش استاده ماند و آنها نماز خود تمام کرده برگشتند و روبروی دشمنان استاده و آن گروه  
دیگر آمد و یک رکعت با آنحضرت صلعم بگذارد و نماز خود با تمام رسانید و آنحضرت همچنان  
نشسته ماند و با ایشان سلام داد و این صفت در حدیث متفق علیه و ذوات الرقاع ثابت  
شده و در نجد یک طائفه با آنحضرت استاده و دیگر روبروی دشمن آمد و پس یک رکوع با دو  
سجده همراه ایشان بجا آورد و بعد از این گروه بمقابل عدو رفت و آن دیگر آمد با ایشان نیز

یک رکعت با دو سجده بگزارد و سلام داد و چهار رکعت ازین هر دو بر خاست و یک رکعت با دو سجده بگزارد و نماز خود تمام کرد این نیز در حدیث متفق علیه است و دیگر که اسلام دو صف شد یک صف در پس آنحضرت بود و دشمن میان ایشان و میان قبله قیام داشت آنحضرت تکبیر بر آورد و هنگام تکبیر گفتند در کوع کرد و همه بر کوع رفتند پسر بسجده رفت و صف متصل بهم سجده کرد و صف مؤخر در آخر عدو استاده ماند چون سجده تمام شد صف متصل با تا دو آخر حدیث و در روایتی چنین است که صف اول سجده کرد بسجده آنحضرت صلوات چون از سجده با ستاد آن صف دیگر سجده بر آورد و نخستین متاخر و صف ثانی متقدم گردید و آنحضرت صلوات سلام داد و هنگام سلام داد و این حدیث نزد مسلم است و ابو داود گفته این ماجر او و عثمان رو داد و در حدیث جابر آمده که بایک گروه دو رکعت گزارده سلام داد و با گروه دوم نیز دو رکعت بجا آورد و تسلیم نمود و در حدیث حذیفه یک رکعت گزاردن با هر دو طائفه و عدم قضاای رکعت دیگر آمده و در حدیث ابن عمر مرفوع آمده که نماز خوف یک رکعت است بهر وجه که باشد لیکن بندش نزد بزرگوار ضعیف است و جم از وی مرفوعا وارد شده که در نماز خوف سهو نیست مانندش نزد دارقطنی ضعیف است و معند اموتوفش گفته اند

### باب در بیان نماز عیدین

از آن باز که این نماز مشروع شده رسول خدا صلوات ملازم آن بجاعت تا دم مرگ مانده و باین ملازمت دائم امر بخروج مردم بسوای این نماز فرموده و هم عواقب و تحفیز و ذوات را حکم بر آمدن بصلی کرده و درین باب تا آنجا بسالاف فرمود که زن سبیل جلایاب را امر کرد که از جلایاب زن دیگر بپوشد و بر آید و امر بخروج مسلم امر بنماز است چه خروج و سبیل است بسوی نماز و وجوب وسیله تسلیم و جواب متوسل الیه باشد بلکه خود امر قرآنی باین نماز وارد شده چنانکه آن تفسیر در آیه و آخر همین نماز مراد داشته اند و از آنکه وجوب است

مسقط بودنش از برای جمعه نزد اتفاق در یک روز و غیر واجب با سقطه حبس نمی توان شد  
 مختصرست چنانچه در وقت آن روز است که مردم افطار کنند و صبحی آن روز که مردم قربانی  
 نمایند و قضای عید روز دوم باشد و در فطر خوردن چند ضرر با بطریق و تربیتش از نماز  
 و در نحر بعد از نماز خصوصاً از گوشت قرمانی و اعتزال حیض از مصلی و گزاردن و  
 رکعت نماز پیش از خطبه و گزاردن قبل و بعد آن بلا اذان و اقامت و دو رکعت بعد  
 از رجوع بخانه و بدایت بصلوة در هر دو عید و استادان پیش مردم و امر و وعظ نمودن  
 بایشان و حالت صفت بندی و تکبیر بر آوردن در فطر هفت بار در رکعت اولی و پنج  
 بار در رکعت دیگر و قرات در هر دو بعد از تکبیرات و خواندن سوره قاف و سوره اعراس  
 در هر دو عید و نوافلت طریق در آمد و شد و ابدال این هر دو عید بدو روز که در آن  
 اهل بیت تلعب می کردند و پیاده بر آمدن بسوی مصلی و گزاردن نماز عیدین در مسجد  
 مطهر و در آن با حدیث صحیح و حسن و نحو آن ثابت شده و مذاهب و کیفیت این نماز  
 ده مذاهب است ولیکن حق همین گفتن هفت تکبیر در اولی و خمس در ثانیست پیش از قرات  
 و اوله بران وال اند و قول بشرعیت تقدیم قرات در رکعتین یا تاخیرش در رکعت اولی  
 و تقدیش در ثانیست بی حجت نیزه است بلکه از اصل دلیلی ندارد و حدیث باب لا بخاری  
 صحیحی فی الباب گفته و صفت خطبه عیدین همان صفت خطبه جمعه است و پس افتتاحش  
 بتکبیرات تشریف و در حجت نباشد زیرا که قول غیر صحابی است و در غسل عید حدیثی در جبهه  
 صحت یا ترسه حسن زریده تا حفظ حدیثی در عدم تحلل چیزهای میان نماز و این غسل پس  
 رسد و ما احسن الاقتصار علی ما ثبت و اراحة العباد عالم الثبوت و در شرعیت  
 مطلق تکبیر در ایام تشریق خوشی نیست اما تعیین لفظ مخصوص و وقت مخصوص و عدد و حال  
 در آن ثابت نشد بلکه شروع استکثار تکبیرات در دو بصلوة و سایر اوقات است و در پس  
 هر نماز فرض سه با گفتن و عقب نفل یک با گفتن و قصر شرعیت بران کردن اند تا فی علم

## باب در بیان نماز کسوف و خسوف

روایت این نماز از فعل نبوی چنانست که فرموده که هر ماه نشاء کسوف و خسوف  
 آسمانی است که رفتن آن نه از برای موت و حیات کسی است بلکه چون بینند که گرفته شد  
 و عاکفند و نماز بگزینند تا آنکه اذان حالت بر آید و این نماز سنت است بنا بر عدم ورود  
 دلیل بر ایجابش و مجرد فعل مفید زیادت بر سنت نیست و اندک شد و حکم نیرین واحد است و  
 اخبار و انکشاف یک معنی دارد و در کسوف قرائت بکر کرده و دو رکعت گزارده و در هر رکعت دو رکوع  
 و چهار سجده بر آورده و این لفظ مسلم است و حدیث متفق علیه باشد و باری سنادی  
 بر آنست که الصلوة جامعه گوید و در هر رکعتی هر قیام در از قریب بخواندن سوره بقره نمود  
 و پنجم رکوع طویل کرد و چون سر برداشت قیام در از کمتر از قیام اول بجا آورد و  
 رکوع دیگر در از کمتر از رکوع نخستین کرده سجده فرو رفت و سه سجده برداشته تا دو  
 بایستاد و رکوع و ترازا اول پس بر رکوع طویل که کمتر از رکوع نخستین بود و پدیدت و  
 بعد از رفع سر قیام طویل کمتر از قیام اول نموده رکوع در از فرو ترازیشین نمود و بعد سه  
 برداشت و سجده رفت و برگشت و آفتاب روشن شده بود مردم را خطبه کرد و این حدیث  
 متفق علیه است اگر چه لفظ مرغاری راست و ابن عباس و علی مرتضی هشت رکعت  
 چهار سجده نشان داده اند و جابرش رکعت با چهار سجده بیان کرد و ابی بن کعب پنج  
 رکعت و دو سجده در هر یکی از دو رکعت روایت نمود و الکلی سنته قائمه بر هفت رکعت  
 مکلف از این صفات بجا آورد فعل شروع کرد و اختیار صحیح از انما بر صحیح و اب راعین  
 و فضائل و شیوه عارفین بکیفیت دلائل است و جابر قرائت صحیح است از اسرار و عبادت  
 افضل است از افراد و جهت لفظ فصلوا اما شرط نیست و چون با و وز و بر و زانو نشینند  
 و بگویند **اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا رَحْمَةً وَ لَا تَجْعَلْهَا عَذَابًا** و در زانو نشین رکعت با چهار  
 سجده بجا آورد و فرمود هکذا اصلو که آیات



سنت است که از برای این نماز متواضع تبدیل تخشع متزلزل متضرع برآید و دو رکعت بپوشد  
نماز عید بگذارد و زیاده بر دو رکعت ثابت نشده و امام و قائم مقام او را سیرسد که خطبه  
خواند و بتذکیر مردم پردازد و روح این خطبه و اساس و عماد آن استخوان را استغفار  
پیش و پس خطبه و اخلاص تو باز ذنوب و خروج از تبعات و ظلمات دماء و اموال و  
اعراض است و متخص نیست بفردی از افراد بلکه هر واحد از این خطبه پیش و پس  
از نماز هر وقت ثابت شده فاکل سنته و تذکیر با فعال موجب رحمت خوب است و یک بار  
که مردم شکایت قحط مطر کردند و روزی از برای خروج مقرر کرده نزد ظهور حاجب شمس  
برآمده بر منبر نشست و تذکیر و حمد کرد و فرمود شما شکایت جدب دیا خود کردید و او تعالی امر  
کرده است بدعا و وعده استجاب فرموده پسر گفت الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ  
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ اللَّهُمَّ أَنْتَ  
اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ اللَّهُ الْعَلِيُّ وَتَحْنُ الْفَقْرَاءُ أَنْزِلْ عَلَيْنَا الْغَيْثَ وَاجْعَلْ مَا أَنْزَلْتَ  
عَلَيْنَا قَرَّةً وَبَلَاءًا إِلَى حِينٍ بعده چندان دست بدعا برداشت که سفیدی هر دو  
بغل مبارک دیده شد بنا بر آنکه لباس شریف در آن حین رو او بود پس پشت بپا  
مردم کرد و چادر خود را بر گردانید و حال آنکه رافع بدین دست و روی مردم آورد و از منبر فرود  
دو رکعت بگذارد و تعالی پاره ابر بارعد و برق فرستاد و آب بارید و سندان حدیث  
جیدست و قصه تحویل در صحیح بخاری آمده و این تحویل از برای تفاول تحویل قسط بود و در آن  
هر دو رکعت قرائت بجز فرمود یک بار در خطبه جمعه دست برداشته دعا کرد و گفت اللَّهُمَّ  
اغْنِنَا اللَّهُمَّ وَدِينِ حَدِيثٍ دَعَا بِسَاكٍ هَمَّ آمَدَ وَاسْتَقَى عَمْرٍاءُ رُوقٍ بِمَاسٍ بَن  
عَمِيدِ الطَّابِ وَرَجَا رُسَيْتٍ گفتم اللَّهُمَّ أَنْتَ سَيِّدُ الْيَاكِ يَبِئْسَ مَا فَتَقِينَا وَانْتَا  
سَيِّدُ الْيَاكِ يَحْمِلُ بَيْنَنَا فَاسْقِنَا شَيْءًا مِنْكَ كَيْدٍ بِسَ آبٍ دَاوَهُ شَدِيمٍ وَعَبَّاسٍ گفتم

اللهم انه لم ينزل بلاء الا بدنب ولم يكشف الا بسببه وقد تقبحت بي القوم  
اليك لمكاني من نبيك وهذه ايدينا اليك بالذنوب ونواصينا اليك  
بالنقبة فاسقنا الغيث وطم انس گفته که یک بار باران آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله از برین باران  
برگشت و تا چیز سے از آن بیدن رسید و فرمودانه حدیث عهد بدیده و این در علم سنت  
و بود چون میدید باران را این استقامی فرمود اللهم صيبنا نافعاً و انا و عیبه  
نبویه است در استقامت اللهم جللتنا سبحاً با کثیفاً قصيفاً ذلی قاصحی کانتطوفا  
منه رذاذاً اقطع طایلاً یا ذا الجلال و الاکرام و در حدیث مجمع مرفوع آمده که میانی  
علیه السلام از برای درخواست باران بیرون آمد و حیه بر پشت دراز شده را دید که پایها  
بسوی آسمان برداشته می گوید اللهم انا خلق من خلقتک یس بنا غنی عن  
سقیاک گفت برگردید که آب داده شدید دعوت غیر خود داده احد یک را در استقامت  
برائش است بظن گفت بسوی شما فرموده و همه سنت ثابتة قائم است

### باب در بیان لباس

آنحضرت صلی الله علیه و آله است من قومی باشد که بفرز و حریر و احلال سازد و آمده که و همب  
در بران برای امانت است من حلال است و بر ذکور حرام و با آنکه از پوشیدن ابریشم نه  
آمده مگر بقدر دو یا سه یا چهار انگشت رواست همچنین از شستن بران و پوشیدن پانچ  
نمیه آمده و این نص است در موضع نزاع ما عبد الرحمن بن عوف و زبیر را در میص حریر بنابر  
خارش بدن یا پیش تن خصصت و افزون داده و بر لبس حله سیر از شستن فرموده گویند که حریر  
خالص بود و نزد بعض مشوب بغیر و این سئله از آن مسائل است که احتمال بسط دارد و آنکه  
میان شوکانی و شیخ ابو عبد القادر کوکبانه رحمة الله تعالی نوبت به تحریر هفت رساله  
رسید و عدم لبس مشوب مرجع آمده و هو الحق و جانه که در آن ابریشم بر با سوانی خود غالب  
باشد حرام است بنا بر آنکه اکثر احکام کل است و احادیث درین باب مختلف آمده و قیاس

جواز اقتراش حریر بر جواز اقتراش چیزیکه در آن تضاد ویراسته قیاس و در مقابل نص است  
 و آن فاسد الاعتبار بود زیرا که نه نخستین بر حریر در حدیث معتدیه نزدیک جاری است و  
 نه حقیقت است در تحریم و درین باب حدیثی آمده پس شروع باین قیاس به باد  
 نشو و ست و همچنین از شرب و اکل در آوند دروسیم نمی آمده و بر منع استعمال این هر دو  
 و غیره و نوش و لیلی دلالت نکرده و هرگز نمی کند بخش به دلیل پذیرفته نشود چه اصل  
 همه جاهل است جز بناقل صحیح از آن نقل نگزیند و همچنین منع تحلی خاص نهیب است و  
 در فضیله چیزه نیامده بلکه علیه که بالفضله فالجواب بها کیف شکم ثابت شد و لهذا  
 تخلیه بصیان بفضله ناپا از نیست و آنحضرت صلواته قلبین فضل را که ناظر بدان حسنین  
 آراسته بود و در کردار برای مجرب در شاد بسوی اولی در حسب بودند از برای تحریم آن  
 حسن حسین که بیدل له قوله صلواتی اگر که ان یا کمالی اهلی طلیبا تهم فی حیبا تهم  
 الدنیا و هذا خلاصة ما یبلغه القول به فی الاستعمال و التحلی و حسب وجبه  
 آنکه شرفا غیر کلفت است مخصوص است از همه عموما و فعل عمر بن خطاب در نزاع آن  
 از صبیح محبت نباشد لایسا در ایجاب تحریم که از اغلظ احکام برکفین است تا بصیان چه  
 رسد و عمر بود که او تعالی دوست دارد که اثر نعمت خود بر بنده خویش نگیرد و او دبیس  
 قیسه که غلو ط بحریر میباشد و او معصفر که بعضی سرخ رنگ می گردونی آمده و چون بر این عمر  
 بن العاص جازمه معصفر دید فرمود امک امر تاک بهذا و سائر رنگ سرخ جز معصفر  
 ممنوع نیست و پوشیدن جنبه مکفوف البیض و الکین و الفرجین بدیلاج از آنحضرت  
 صالم ثابت شده و این جبه روز جمعه و از برای وفای پوشید و تنجیمین و سایر هر دو  
 جائز است بلا که است و تنجی جبه از پوشیدن انگستره در سبایه و وطی نیامده چنانکه مسلم  
 و اهل سنن از حدیث علی اخراج کرده اند بلفظ نهائی ان اجعل الخاتم فی هذه  
 اونی التي تلها و اشاره بسوی سبایه کرد و چون نکردن موسی سر موسی و دیگر حرام است

بنا بر عموم اوله بلافرق میان محرم و حرام آن بلکه درین حکم خود فرست میمان موی آدمی در  
 غیر انبیسیت و بر مدعی تخصیص آوردن دلیل است و احادیث و باره جواز خضاب  
 سر و پیش آمده و در خضاب هر دو دست و پا و سائر بدن از برای مردان چیزی یک بدن  
 حجت است ثابت نشد بلکه مختص بزنان است و فاعلش که بقصد ندادن خضاب  
 نکرد متشبه بزنان باشد و مانا بودن یا نه آنست که با حدیث صحیح و از هیچ یکی  
 از صحابه نگین ساختن دست و پایا چیزه از بدن بخا بقصد زینت ثابت نگذرد  
 و نه این شیوه نزد عرب و سلف صالح معروف بود بلکه فاعلش را عیب می کردند  
 چنانکه ابو جهمل را مصفرا الاست می گفتند و این کنایه است از ارتکاب فاحشه و فحش  
 بودن او بلکه این پنجا صنیع خنثان بود و در آن عصره کار غیر ایشان و آنحضرت صلعم  
 ایشان را نفی کرد و از احتیاط مسلمین منع فرمود و این قول که در خنثین آن عصر مجرود  
 بکس اعطاف و لین کلام بودند فاحشه بنا بر نبودن لوطیت در عرب پس فاست  
 زیرا که از بعض عرب این معصیت مذکور شده و از بعض صحابه احراق لوطی بشبوت  
 رسیده پس انکار وجود این معصیت در بعض آنها یعنی چه و بجه تائیل مکره است  
 مگر نفی که در جانه باشد و کراهت آنها کراهت حظ است و ظاهر اوله عدم فرق میان  
 تشال حیوان و غیر اوست و وعید و ارد و دوم مصورین ارشاد می کند بآنکه این حکم در  
 تصویر حیوانات باشد و ظاهر حدیث عدم دخول ملائکه در خانه که آنجا تشال باشد و  
 و شک نیست که تصویر صور حیوانیم در مساجد و بیوت و نحو همازید اثم دارد و نیست  
 نزاع مگر در غیر آنها پس اگر دلیلی بر جواز صورت کشی در خانه و اما مسجد با و ارد گرد  
 فبرآورنه ظاهر دخولش زیر عموم است و نفس نقش و تصویر چون در موضع نظر و موقع  
 اشتغال از عبادت و نحو آن نبود چنانکه در حدیث خمیه مخطط آمده که طایفه از نماز شد  
 مانع نیست و این مقام باعتبار جمیع اطراف خویش از ان معارک است که حاکم باشد

بسوی فضل نظر و مزید کار مسامحه و قرار نیست در آیه که میگوید *لَا تَنْظُرُوا إِلَى مَا ظَهَرَ مِنْهَا* چه چیز است  
 که بدان آراستگی متن نمایند نه موضع زینت از تن و لیکن جماع از صحابه تفسیرش  
 بموضع زینت کرده و گفته مراد وجه و کفین است یا قد مین و کفین و بعضی عضو دیگر نشان  
 داده و چون صحابه اعلم اند بمعانی کتاب عزیز پس آیه دلیل بر تحریم مجرد نظر بسوی وجه  
 اجنبیه نباشد و همچنین آیه منعش ابصار و من تعیضه مفید بعضی ابصار است که آن نظر باشد  
 و جواز بعضی نظر مستلزم هر از بعضی نظیر است و دلیلی بر تعیین جائز و ناجائز از ان قاعده  
 نشده و آیه حجاب مختص بان و ارجح رسول خداست و ظاهر تحویل و جعفر بن عباس  
 از تشبیه مطلقه مقاومت شہوت است چنانکه شایسته و شایسته خشیدن آن دیدن خلل الشیطان  
 بین حاکم دلالت دارد بر آن دلالت العبر الامر بستر و جبر و این در مجمع عام از مردم بود و اگر  
 پوشیدن روی و حجب می بود تاگزین تشبیه را بدان امری فرمود و واحد بسوی و  
 او چو فضل و چه غیر او بی دیدن محل تحویل و جعفر بن محمد مذکور لا بدست بکس سائر احادیث  
 وارده در متحد یا از نظر محمول بر آن باشد و نتوان گفت که این قصه پیش از نزول آیه  
 حجاب است زیرا که این اجزاء در حجة الوداع بود و آیه حجاب پیش از آن حدیث در آنست  
 زیرا که نزولش در مکه و زینب بوده و حدیث انعمیاء آن اتفاق مختص بزوجات است  
 صلعم چنانکه اذن نبوسه از برای فاطمه بنت قیس در حدیث نزد ابن ام مکتوم دلالت  
 دارد بر این معنی و فرمودانه رجل اعلمی تضعبون ثیابک عند الوالد است بر جواز  
 نظر بسوی روی اجنبیه بغیر شہوت حدیث ان المرأة اذا بلغت المحيض لم یصلح  
 لها ان یرى منها الا هذا و اشارت بسوی روی و هر دو کف دست نمود و این را  
 ابو داود از عائشه روایت کرده و در آن مقال است و ظاهر او که جواز نظر است بسوی  
 محرم در اعدای قبل و در بدو تجویز نظر محرم بسوی موضع زینت منافی باعدایش نیست  
 و نظر غلام بسوسه مولاه خود جائز باشد و دیدن مرد بسوی خطبه و نگریستن خطبه بسوی

خاطب روستا است و استیذان نزد در آمدن در خانه حکم حکم است و لکن مردم علی بدران  
 ترک کرده اند و خوشی و کثافت گویش حتی صادق کامله شیخ تقدیر طاعت و تساهل  
 و شوکانی فرموده و که باب من ابی اب الشریعة قد صادق و محجور الای عمل به  
 الا الشاذ النادر و استنکره الاعمال اغلب حتی یصید بفعاله لما شرعه الله  
 کانه اقی بابا من ابی اب الکبائر و هکذا ایکن الا صراحت القیامة  
 و قرأت الساعة و از حضرت صلوات علی صاحب از در آمدن بر ابالی خود شب بنگاه  
 رسیده و بپای این نه چنان بیان فرمود که لفظ الشعشة و تستعد المفیسة  
 چنانکه در صحیحین و غیره ثابت شده و خود بنا بر نبوت شرب بهنگام بر ابان نه خویش  
 نمی درآمد و علت درین هم همین گرامت مفاجات ابان در حالت غیر مناسب است  
 که از ان تا اثر نفرت می گردد و تجویزش در دخول احد الزوجین بر دیگر مدول اشتیاقان است

## کتاب ابجناز

مرگ بسیار یاد می باید کرد که بازم و برنده است و زیادت و بدان امر واقع شده  
 هر زوی موت نباید کرد و از گزندیکه فرو آمده است و اگر چاره ازین تمنا نه باشد  
 اللهم اجلنی ما کانت الحیة خیر الی و توفنی ما کانت الی فاة خیر الی  
 گوید و مردن مؤمن بعرق جمین باشد و تلقین لا اله الا الله بموتی ما مور به است و  
 مستحب است خواندن سوره یس بر مردگان نزد خضار حضرت علی سلمه درآمد و دید که دره اش  
 باز است بصر او را باز خوانید و فرمود بصر تابع روح می شود و نزو قبض و منع کرد و از او  
 بر بخویش بنا بر آنکه ملائکه آمین می گویند و گفت اللهم اغفر لابی سلمة و ارفع درجته  
 فی المهدیین و افسح له فی قبره و قرار له فیهِ و اخلفه فی عقبه و یومن حضرت  
 و فات یافت بجانه جیره اش پوشیدند و ابو بکر و سه اش و او نفس مؤمن آیتیمه و او

تا آنکه از طرف او داد کنند و سبکی که از هر اهل افتاده بر او حکم غسل او بآب و کنار داد و  
 فرمود در دو جامه احرامش کفن سازند و غسل دادن آنحضرت در قیص بود و دعوی  
 خصوصیت متعلق دلیل است و در باره غسل زینب از شاد کرد که سه بار یا پنج بار یا  
 زیاده بآب و برگ کنار بشویند و انجام کار کار فور بکار برهند و از خود را شعار او است  
 و ام بدایت غسل از جانب یمن و مواضع وضو نمود و موسی سرش را سگید و بافتند و  
 کفن آنحضرت صلعم سه جامه سفید از پنبه بود و پیراهن و دو تارنداشت و شروع  
 تکفین در قیص بدلیل آنکه آنحضرت قیص خود از بر اسے کفن عبدالمطلب بن ابی منافق بخشد  
 و امر فرمود به پوشیدن جامهای سفید و کفن کردن مرد با دران و احسان کفن که با کتوت  
 مراد بدان تمام و نظیف بودن کفن است بی اسرار و نود و کنه دران برابر باشد و از  
 کشکان غزوه احد و دو و کس را در یک جامه فرام کرد و ند و این بنا بر ضرورت باشد  
 و هر که در اخذ قرآن اکثر بود او را پیشتر در گور نهادند و غسل ندادند و نماز نگزارند  
 و این سنت است در شهداء و احادیث اثبات نماز بر شهداء اگر چه بطریق مقتدره است  
 لیکن در همه کلام است و از بهای گران در کفن نمی آمده زیرا که سیرج السلب است  
 و با بکار در شریعت کفن از بر اسے سیت شک نیست و نه ریب در عدم و وجوب زیاد  
 بر یک جامه است و آنحضرت صلعم بودن کفن بر صفتی از صفات یا عددی از اعداد  
 ثابت نشده جز آنکه در تکفین دختر مرحومه اش ام کلثوم اول از ارباب دین باز خوار  
 باز طاف داد و سپس در جامه پیچیده شد و اگر چه درین حدیث مقال است لیکن خارج از حد  
 اعتبار نیست غایت آنکه کفن زن برین صفت مستحب باشد و در کفن مرد امر یک جا  
 و دو جامه وارد شده و عائشه را گفت که اگر پیش از من میرے غسلت و هم و این دلیل  
 بر آنکه زوج و زوجه اولی تر اند و غسل دادن یکدیگر و فاطمه علی علیها السلام را وصیت غسل  
 خویش فرمود و او سه چنان کرد و آستین عیسی ابو بکر را غسل داد و این در حضرت صحابه

واحدی بران انکار نکرد و زن غامدیکه در زمان حبش کردن امیر نماز و کفن او فرمود  
 و یکی که خود را بشخص بکشت بروی نماز نکرد و بر گوزن سیاه که چاروب کشته  
 مسجد نبوی می کرد نماز بگزارد و فرمود این گور با پراتارسیکیست بر اهل خود و نماز من  
 روشن گرانهاست و از نغمی نمی فرموده و چون خبر مرگ نجاشی آمد بمصلی برآمده نماز  
 بگزارد و چهار تکبیر بر آورد و پنج و شش و هفت تکبیر نیز آورده است و زیادت تکبیر یعنی  
 مزیت مرده است در فضائل و لیکن حدیث چهار تکبیر اکثرست و از طریق چهار تکبیر حفاظ  
 صحابه وارد شده و احمد بیش غس و جز آن مقارب آن در صحت اسانید و ستون نیست  
 تا آنکه بعضی اهل علم اجل صحابه بر این روایت کرده اند و مرد مسلم که بر جنازه او چهل کس  
 غیر شرک بایستند شفاعت ایشان در حق و سب مقبول او تعالی شود و عاصی  
 اجماع است بسوی آن از غیر عاصی و امتناع از نماز بر قرضدار منسوخ است و آخر از بخت  
 گزاردن نماز بر هر بیت بود اگر چه بروی قرض باشد و وفا نگذاشته و بر جنازه زنیکه  
 در نفاس مرده بود برابر و سوا بایستاد و در جنازه مرد برابر سر مرده استادن ثابت  
 نیست غیر آن و احدی از اهل علم ترجیح قول احدی از صحابه بر قول و فعل رسول خدا صلیم  
 قائل نشده و بر هر دو پسر رضی و در سجده نماز جنازه بگزارد و این حدیث نزد مسلم است از عائشه  
 و حدیث فلا شیء له ضعیف است یا صحیح لاشئ علیه است و بر ابو بکر و عمر نماز و در سجده بگزارند  
 و حکم بکراهت آن در ساجد کلام بر غیر اسلوب صحیح است و خواندن فاتحه و سوره بعد از تکبیر  
 اولی در جنازه سنت است بخاری روایتش از ابن عباس کرده و چون موطن موطن  
 دعاست نه موطن قرأت قرآن پس اقتصار بر ماورد از فاتحه و سوره متوجها باشد و این  
 اشتغال محض دعا کافیست و از دعای و صلیم بر جنازه است اللهم اغفر له وارحمه  
 و عاقه و اعف عنه و اکرم نذله ووسع مدخله و اغسله بالماء و التلیم و البدر و نقله  
 من الخطایا كما نفيث الثوب الا بیض من الدنس و ابد له دارا خیرا من



داره و اهلا خیر امن اهله و اذخله الجنة و قه فتنه القبر و عذاب النار  
 رواه مسلم و درینجا غبطه میروند که کاش این جنازه ما می بود و بر جنازه دیگر این دعا  
 کرد اللهم اغفر لحیننا و میتنا و شاهدنا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکنا و اناثنا  
 اللهم من احببتنا منا فاحیه علی الاسلام و من تقویتنا منا فیتنا منا فیتنا علی  
 الایمان اللهم لا یخسر منا احد و لا یفصلنا بعدة این نیز در مسلم و سنن است  
 و در نماز بر مرده امر با خلاص دعا آمده و حسن آنست که میان هر دو تکبیر دعای ازا و عیبه  
 وارده بخواند و اسباب صلیین بر جنازه بحق اموات پس معلوم است که محل آن دعا از برای  
 این کار کرده اند از برای اگر چنان باشد که دعا از برای میت روا نباشد مثل آنکه مرده  
 معلوم اتفاق است انجام صله دعا از برای خود و سایر مسلمین بکند اگر ضرورتی لم یجی بگزارند  
 نماز بران منافق شده است و من حسن اسلام المرء تنکه ما لا یغنیه و حصوله بر  
 عضو واحد نیامده مگر احقاق اکثر بحکم کل و چه دارد و حدیث لایق اقام الرجل فی سلطان  
 شامل جمیع صلوات و غنی از غیر است پس ولی میت اولی تر از غیر باشد و قرآن بهر  
 جنازه رفته چه اگر نیکو کار است زود در سانی نش بگو و تقدیم بهوس نیکی است و اگر نیکو کار نیست  
 انداختن شر از گردنهایست و حاضر جنازه را که بران نماز بگذارد یک قیراط اجر باشد و هر که  
 تاوفن حاضر ماند او را دو قیراط بود و قیراط پنجم که بزرگ باشد و ثقیل بحمل احد هم آمده و در  
 پس جنازه رفتن از آنحضرت صلوات الله علیه و ابوبکر و عمر ثابت شده و پیش رفتن و از بین میسار  
 رفتن همه جائز و برابر است و در شی قصد است و مراد با حدیث مصرح با سراع  
 با فرط و در شش خارج از حد اعتدال است چنانکه مراد با حدیث مرشد به بقصد افراط و  
 بطور است بلکه مراد سلوک طریق وسط میان افراط و تفريط است که بران اسراع نسبت  
 با فرط و بطور قصد نسبت با فرط در اسراع صادق آید پس شروع دون جنب فوق شش  
 باشد در هم باشد و در فضیلت شش در پس جنازه حدیث صحیح یا حسن نیامده و اقوال صحابه

مختلف است و محبت بدان غیر قائم در فتن زنان همراه جنازه منعی هست  
 و استادان از برای آن شوق باشد و لیکن این مسئله خالی از مضائق نیست هر که هر  
 روز دشمنان آنکه مرده را بر زمین نهند و سنت در آوردن مرده در گور از جانب پائین  
 و نزد نهادن در گور بسبح الله علی ملة رسول الله گفتن در حدیث ابن عمر زوایل  
 سنن وارد شده و در اقطنی اعلاش بوقف کرده و گناه شستن استخوان مرده همچو  
 شستن زنده است سعد بن ابی وقاص گفته از براسه بن کحد بکنید و بران شست خام  
 استاده کنید چنانکه بار رسول خدا کرده شد پس کحد اولی باشد و شق لا باس به است  
 و بقدی گوید یک شبر پس است نه زیاده و بلند را با خاک برابر ساختن آمده و از گچ کردن گو  
 و شستن بران و بنامودن و نوشتن بر قبر منتهی آمده و اصل در سنن تحريم است و خاک بر  
 مرده ساربت استاده می باید انداخت و بعد از فراغ بر قبر استاده استغفار و زوال  
 بتشیت می باید کرد این حدیث را ابو داود و ابن عثمان روایت کرده و ما کم تصحیح و بیخود  
 و حمزه بن حسیب تابعی گفته صحابه دوستی داشتند که بعد از تسویه قبر و انصراف مردم نزد  
 گور استاده چنین گویند ای فلان بگو لا اله الا الله و این سه بار گوید ای فلان بگو لا اله الا الله  
 و حدیثی الا سلام و یکتی محمد و لیکن این موقوف است نه رفع اما طبرانی رفع آن از  
 حدیث ابی امامه مطولاً روایت نموده و در صد را سلام زیارت قبور منوی عن ابی جهم  
 زیارت مردگان فرستد بنا بر آنکه ذکر آخرت و مزید در دنیا است بیست یکبار بگوید  
 غریبان شمسیر کن بیستین که نقش امام چه باطل است و است و لیکن درین امر  
 فرمان بسفر از براسه زیارت نیست خواه زیارت بنویسد یا غیره و درین مسئله تا نقل  
 زایل بسفر و اهل علم قدیم حدیث را داده و حدیث این باشد شیخ الاسلام ابن قیم رحمه الله  
 و هم جمع جحد و زیارات قبور و ناکه مستحب است و حدیثی است از امامان که زیارت  
 اندازن زیاده بر قبری اگر نیست آنکار زیارت نفرموده اگر زیارت بر عام فرستد آنکه زیارت

شده که مرده معذب می گردد و در گور بر نوحه یعنی اگر برضای اوست و این در حدیث  
 متفق علیه است از ابن عمر و چون ام کلثوم دختر آنحضرت را دفن کردند آنحضرت نزد قبر  
 نشست و اشت و هر دو چشم مبارک اشک می ریخت **س**  
 بکت عینی الیمنی فلما رجا قها عن العلم بعد الحکم اسبیلنا  
 و زنی موتی در شب منی غم دست می زد و اضطراب و فرمود ب ازید از برای آل جنفر طعام  
 زیرا که ایشان چیزی رسیده که از ساختن طعام بازداشتند و نزد برآمدن بسوی مقابر  
 این و ما آنحضرت السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین  
 و انان شاء الله بکم لاحققن فسال الله لنا و لکم العافیة رواه مسلم و این بار  
 یقبور اهل مدینه بگذشت و روی مبارک بآنها کرد و گفت السلام علیکم اهل القبر  
 یغفر الله لنا و لکم انتم لنا سلف و نحن بالاثار و این را ترمذی حسن گفته و در حدیث  
 عائشه نزد بخاریست که از سبب اموات نمی فرموده بنا بر آنکه بجزای عمل خود رسیده اند  
 گفته که ایا را باین سبب اینان رسیده و شفع باب سبب انما ضل است و از سلف است  
 از صحابه و تابعین و تبع ایشان و متهدین و محدثین ملت که نقل احکام اسلام و روایات و اخذ  
 غیر الا نام اند و هر چند باب نمون فسوق است ولیکن سبب صحابه از انارات کفر باشد لیغیظ  
 بهما الکفار فصل بیمار را تا وی جائز است و تفهیم فضل و علمی که در اسلام و ایمان  
 و نجات معتبر باشد و دوم مرگ به کار آید علم است به لا اله الا الله و لیس کمثله شی  
 و انه لا یحیط به علما و اول توحید است و ثانی تنزیه از تشبیه و آنست که فرق میان  
 ذات و صفت دی عز آمد و جلت صفت و میان ساز و ذات و صفات مخلوق است  
 چه نفی مثل شامل ذات و صفات هر دو است و دلیل بر تفرقه نامعلوم بلکه معدوم و شرک  
 در هر دو موجود و مقدم بلکه واقع و ثالث تعظیم است از احوال نفس از وقوع در دعاوی  
 غیر داخل در وسع انسان است و عارف خدا برین صفت شروح عارف بنی است و معرفت

تدریقات که اهل کلام خود را و دیگران را بدان مشغول ساختند احدی را از خلق  
حق تعالی بمعرفت آن مستبعد نکردند تا آنکه قرون مشهور و لما بانحیر بگذشت و همانا ازین  
و سادس و دوسالس در عاقبت بودند تکلیف ایمان بر منطوق حدیث و قرآن است  
بر آرای فلسفه و عقول فاسده اهل یونان و با جمله علم کلام باعتبار اصطلاح از علمی که مقبر  
در کمال اسلام و ایمان باشد و درودی و صد ری نیست آثار قی از علم ندارد اللهم  
اهدنا للامتنعنا بما کلفتنا بمعرفته و اعصمنا عن الذیغ و الزلل بجمالك  
و طو لک تا امر میض در نقت تجلص از حقوق عباد از باب امر معروف و نهی عن المنکر باشد  
و وصیت اگر چه در همه حالات لازم است ولیکن در مرض موت و نزد طور مقدار تش  
ضمیق و حق است بنا بر قلبه ظن بر حیل و اشد اعلان نزد ضرورت و واجب بود مستحبست  
گردانیدن روی میست بسوی قبله و بر پهلوی راست خوابانیدنش و بنده ساختن  
دین کشاده اگر چه دلیل بر این وارد نیست و حتی از نوح مستلزم نمی آید از کار نباشد  
زیرا که گریستن امری زائد است بر نیاحت لکن آنکه همراه بکا کاسه ناجائز باشد و صحن  
که استطاعت دفع آن ندارد و کتم صوت که طبع از ان بجزی گرایند نیست بلکه احادیث  
اذن بیکار محمول است بران و غسل میت فرض کفایه باشد بر سلین و اولی آنست  
که فاسل عادل باشد اگر چه از فاسق هم رواست و کافر اموارات بسندست بدلیل آنکه  
چون ابو طالب بمرد آنحضرت علی را فرمود اذهب فی اربابک اخبره ابو داود و النسائی  
و نزد بعض موت ابو طالب بر اسلام بوده است و لکن ادل کتاب و سنت غیر خانی نیست  
و علم احقاق عند الله در تطییب مساجد مرده مرفوعی نیامده و لکن اگر از برای ستر و ام  
بکنند نیست بلکه خوب است و جماعت در نماز جنازه شرط نباشد بنا بر آنکه اصل در  
نماز مشروع آنست که همچو نماز پنجگانه باشد در مجزی بودن فردی مثل اجزای جماعت چه که  
خلافت آن زعم کند دلیل آمد و تحقیق جماع صحابه بر تجویز صلوة بر آنحضرت صلوات و وفات شریف

بطور افرا و منوع است زیرا که بعضی در آن عین متفرق بودند اگر چه اکابر ایشان در مدینه  
 موجود باشند و بر تقدیر فرض این اجماع سکوتی خواهد بود و عارف باصول می دانند  
 که پنجمین اجماع بحجبت برخی خیر و فصل تجویز برغیر انبیا و اولاده و صلی الله علیه و آله و سلم  
 ندارد و حدیث ابی الیهاج نزد مسلم و ابی سعید نص است در تسویه قبور شرف و طمس  
 تمثال و آثر بنا بر قبر نبی آنده پس بر همه چه مرفوع یا مشرف بودن قبر لایق است  
 آید از منکرات شریعت باشد و انکار بران و برابر ساختن بجا که واجب است بر  
 مسلمین بدون فرق در آنکه گویند یا نبی باشد یا غیر او و جدت صحاح بود یا طایف جماعه از  
 اکابر صحابه در عصر نبوت بود اما قبورشان مرتفع نگشت بلکه علی مرتضی را هم تسویه قبور شرف  
 فرمود و خود صحابه قبر نبوی را بلند نکردند و آخر قول نبوی لعنت بر سجد گرفتن قبور انبیا  
 و نبی از وزن گرفتن قبر مبارک خویش است و صلی الله علیه و آله و سلم از حق مردم انبیا این شعار و  
 این شارسیت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسوی آن ارشاد فرموده و تخصیص ایشان باین عبت  
 نیست عمنما تخصیص بخیر نیست که غیر مناسب علم و فضل است، بلکه اگر این سخن در آید شک  
 نیست که از آنجا دانیده بر قبور خود و زخرفت آنها فریاد بر آورند و هرگز رضا باین شعار  
 مبتدع نبوده اند و هر که در حیات خود بدان رضا دهد و در مابعد موت بدان وصیت  
 کند وی خود فاضل نیست مگر از فضل نه از فضل و عالم بالمد و عارف بالشریعت را علم  
 زاجر است از آنکه چنین زخرفت مخالفت هر سه نبی بزرگوار و بجا آورده شود قال الشوکانی  
 رم فی الویل فما اقبل ما ابدع الیجهلة من زخرفة القبور و تشدیدها و  
 اسرع ما خالفوا و صبة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عند موته فنجعل اقباه علی هذه  
 الصفة التي هي علیها الآن وقد شد من عضد هذه البدع ما وقع من بعض  
 الفقهاء من تساویهم لاهل الفضل حتی دونها فی کتب الهدایة و الله المستعان  
 و اگر حرف امتیاز قرینه بود و ضمیمه اوست از برای زیارت پس بوضع حجر و مدبر یا تزیین

بر غیر بکن هست تشدید انبیه و رفع حیطان و قبیح و تزویق ظاهر و باطن چارچوب است و بالذکر

## کتاب الزکوة

اسلام شرط و جوب زکوة نیست بلکه کفر مانع از صحت باشد و کفار مخاطب اند به جمیع  
شرعیات بر مذہب منصور و مختار و لیکن مانع کفر از محتش منع کرده و مکلف مخاطب است  
بر رفع آن موانع که با وجودش واجبات از وی غیر مجزی اند و این قاعده کلیه در هر  
باب از ان ابواب می رود که اسلام را در آنها شرط و جوب می گردانند آری آنچه در غیر  
شرطیت باشد تکلیف است و هر چند از ان مردم از ان بگریزد و لیکن نزد همان نظر  
در آنکه زکوة یکی از ارکان اسلام است و چهار رکن باقی جز بر تکلف واجب نیست مانند شتر  
تکلیف سیع یعنی نباید و کیف که شریعت زکوة از برای تطهیر و تزکیه است چنانکه قرآن کریم  
بر آن گویاست و این هر دو از برای غیر مکلفین نمی توانند شد و حدیث امر با تجار  
در اموال بتامی تا زکوة نشنود و بخت نمی آرد و همچنین در آثار مرویه از صحابه حجت  
نیست بآنکه معارض بوده اند با شال خود و بر موجب زکوة بر صبی بنا بر تنسک بموالت  
واجب است که بقیه ارکان اربعه را هم بموالت بروی واجب گردانند و با کمال اصل در اموال  
عباد حرمت است لا تا کلا الاموال کفر بینکم بالباطل و لا یصل مال امرئ  
مسلما لا بطیبة من نفسه و لایسا اموال ایتام که قواعد قرآنی و زواجر عقلیه  
در ان اظهر اکثر از ذکر و محصر است و ولی تمیم که زکوة از مال اومی گیرد هرگز از تبعات در  
ان نیست زیرا که وسیع چیزی گرفته است که او تعالی اخذ آن بر مالک و بر دوسر  
مال واجب نکرده اما اول پس باین جهت که مفروض آنست که او صبی است مناط  
تکالیف شرعیه که بلوغ باشد هنوز نشی دست بهم نداده و اما آنانی پس باین جهت که او  
الک بالنیست و بر غیر مالک زکوة واجب نباشد و اما آنانی پس باین وجه که نه مالک

کمالیف شیرعیه مختص بنوع انسانیت بر ثواب و جاد و اجب نیست فصل آخر حضرت  
صلعم چون معاذا را بسوی یمن گسیل کرد و فرمود و اتعالی صدقه را در اموال ایشان ترض  
کرده است از اغیار گرفته آید و بر فقر اذالین کرده شود و این حدیث متفق علیه است  
و لفظ بخاری راست فصل فیضه صدقه در اهل یوجب کتاب ابی بکر صدیق  
رضی الله عنه که در حین روانگی انس رضی الله عنه بسوی بحرین نوشت و اضافت  
فرض بنیاب نبوت کرد این است که در بخت و چهار شتر و آنچه درون این قدر باشد  
نیست مگر گو سفند و در هر پنج شتر یک گو سفند و در بخت و پنج شتر تا سه و پنج یک  
بنت ابی محاض است یعنی آنکه یک سال بران گذشته و قدم در سال دیگر گذاشته  
و اگر نیاست این لبون ذکر بسند است یعنی آنکه دو سال بران گذشته و پا در سال سوم  
نهاده و در سه و شش شتر تا چهل و پنج یک بنت لبون است و در چهل و شش  
تا شصت و یک حقه طر و قه اکل است یعنی آنکه از سه سال گذشته و سال چهارم در آن  
و در شصت و یک تا هفتاد و پنج یک جذعه است یعنی آنکه از چهار سال گذشته و در سال  
پنجم در آمده و در هفتاد و شش تا نود و دو بنت لبون است و در نود و یک تا یک صد و  
دو حقه شتر گرفته و در زیاده بر یک صد و بخت در هر چهل و یک بنت لبون و در پنجاه  
یک حقه و در چهار ابل خود هیچ صدقه واجب نیست مگر آنکه صاحب شتر خواهد و چیز  
بطریق طوع و طریق تبرع به هد

### فصل در صدقه و غنم سائمه که بیرون می چرند

در چهل گو سفند تا یک صد و بخت یک گو سفند است و در زانما از آن تا دو صد و گو سفند  
و در زانما بر دو صد تا سه صد گو سفند و در آن قدر بر سه صد در هر صد یک گو سفند و در  
اکثر از چهل گو سفند اگر چه سی و نه باشد مثلاً صد و نسیست مگر آنکه صاحب غنم خواهد و جمع  
سیان متفرق و تفریق میان مجتمع خوف صدقه ناجاز نیست و در آنصافی که شتر یک بیان

دو شریک است تراخ با هم بوی لازم باشد و بر صدقه گوشت پیرو خداوند است بزر  
 گرفت نشود مگر آنکه صدق خواهد و در فقره ربع عشر است و نصابتش دو صد در سهم  
 پس در یک صد و نود و در هم صدقه نباشد مگر آنکه صاحبش بخوابد و بر هر که صدقه بجز  
 و لیکن نزدش چند غنیمت بلکه نیست از وی همان حقیر پذیرند و همراه آن حقیر و گو  
 بشرط تمسک است در هم بستانند و بر هر که صدقه حقیر است و حقیر ندارد بلکه بجز دارد از وی  
 همان بجز و قبل کنند و صدق که صدقه مستانده است و گوشت یا است و در هم  
 که صدقه دهند است بدو راه انجاری فصل در هر سال یک گوساله یک ساله  
 نباشد یا داده و در چل گاؤیک گوساله دو ساله است که ماده باشد و آن صدقات  
 مسلمین بر میانه شان باید و جز در دور آنها گرفته نشود و در عهد و فرس صدقه نیست  
 احمد و سلم زیاده کرده که صدقه فطر که بر عهد است و در هر چل اهل سائمه یک نیت لیون  
 و تفریق اهل از حساب روانا باشد یعنی مالک مالک خود از مالک غیر جدا کند بلکه همچنان  
 خلیط دارد و هر که زکوة واجب بامید ابر داد او را اجربا باشد و هر که ندانم از وی بستاند  
 نیکو مال او تا وانی از تا و انما است و تقویت مال در چند جا ثابت شده و مقصود  
 بر مورد خود است قیاس بران صحیح نیست و کند باشد فیه تعلیق قول بر ثبوت این حدیث  
 کرده و آن ثابت است نزد احمد و ابو داود و نسائی و حاکم تصحیحش نموده و آنحضرت صلعم  
 فرموده چون ترا دو صد در هم باشد و بران جولان حول گردی در هم دران و جیت  
 و در گتر ازین مقدار خود هیچ واجب نیست مگر آنکه است و نیاز داشته باشد و این  
 نصابت طلاست و دران نیمه دینار است بعد از جولان حول و هر چه بفرایند همین حساب  
 باشد و نیت زکوة در مال تا آنکه سال کامل بران بگذرد و این حدیث حسن است و  
 ترمذی تصحیحش از بخاری آورده لیکن راجع وقف است و همچو موقوف در حکم موقوف با  
 بنابر آنکه هیچ اجتماع نیست و کلی گفته در فقره عموال صدقه نیست و در مال تمام امر تجارت



آمده تا صدقه آنرا بخورد اما سندی ضعیف است و هر چند شامی در مل دار امان بحیث  
 نبی از زود اتمام رایی رسد که نزد حصول صدقه دعا کند از برای تو و اللهم صل علیهم  
 یگوید تحصیل صدقه قبل حلالان حول خست است و در کمتر از پنج اوقیه در ورق و در کمتر  
 از پنج ذود از شتر و در کمتر از پنج دین در ثمر صدقه نیست و در لفظ بجای ثمر ثلثه ثمر بقوسه  
 باریادت حب آمده و اصل حدیث متفق علیه است فصل هر زینی که غنیمت یافته است یعنی

بالانی یا آب انچه شامی خورد در آن عشر است و در این باب از چاه می دهند و بانی می  
 شتر و گاو و سایر اسبی نمایند و این نیز عشر است و این نزد بخاری است و ابوداود و بیکی  
 عشر بن روایت کرده و آن مخفی و در خسته و کشتی است که برگه اسه خود آب می آشت  
 در آن عشر است و در متقی بسوئی نصف عشر و طه زکوة چهار جنس است گندم و جو و بر  
 و غر و آذین و خرپنه و انار و نه عفو آمده و سندی ضعیف است و نزد خص یعنی انداز  
 و ثلث انگور و خرما بکیند و یک ثلث بگذارد و نه کمتر از ربع نباید گذاشت و در خص تا که عجز  
 خراست و بر زکاتش زیب است مانند لیکن در سنن این حدیث انقطاع است و  
 بنت یزید نزد آنحضرت صلعم در دست و شترش دو یاره از طلا بود پرسید زکوة  
 زرجی دهی گفت نهی و هم فرمود ترا خوش می آید که او تعالی روز قیامت و تو را سزا  
 بتوبه و شادمانی آن هر دو را بیکسان حدیث نزد ابی داود و ترمذی و نسائی  
 و اسنادش قوی و عالم تصحیحش از حدیث عالم کرده و مؤید اوست آنکه ام سلمه و رضاعه  
 از دهیم می پوشید آنحضرت صلعم را پرسید که اگر این کمتر است فرمود چون زکاتش دادی  
 کمتر نماز و این نزد ابوداود و در دار قطنی است و عالم گفته صحیح است و با کجا و زکوة علی چهار است  
 و جب و عدم آن و آنکه زکاتش اواره اوست و آنکه واجب یکبار است و بر و ثلث است  
 که آهم و سبب و فقه بر ضرر و غیر ضرر و سبب پاک و سائر انواع علیه راست می آید  
 و این قدر در وجوب زکوة درین آیه است باشد و علی بن ابی حمزه بعضی از اهل علم در سیم مطاب

مطالب بدلیل است و این بر تقدیر است که در وجوب زکوة جزین عموماً است که جمیع ما  
 یصدق علیه زیرا و منخرج است و دلیل دیگر وارفته باشد و کیف که در خصوص طایفه  
 انصوص احادیث آمده **فصل** سمره بن جندب گوید امری کرد ما را رسول خدا صلاّم بر آوردن  
 صدقه از مالیکه براسیج طیارمی ساختیم روا بود او پس اگر این حدیث ثابت گردد  
 دلیل باشد بر وجوب زکوة در مال تجارت هر چه باشد از اسب و شتر و کتب اشته و  
 استعد و فروش و ظروف و نحو آن و لیکن اسنادش لین است کما قال الحافظ فی بلوغ المرام  
 و در تخریص گفته در سندش جهالت است یعنی سلیمان بن سمره که راوی آن از پدر خویش  
 مجهول است و شوکانی در وبل گفته لا تقوم بمثله الحجة طافی اسناد و من المجاهیل  
 و همچنین حدیث فی الابل صدقه تا آنجا باطله طرق خود ضعیف است چنانکه در فتح الباری  
 بدان تصریح کرده جز آنکه در یک طریق لا باس به گفته و از اینجا دریافت شد که دلیل مال  
 بر وجوب زکوة در اموال تجارت نیست و برات اصلیه تصحیح و سنت تا آنکه دلیل  
 نقل از انان بایستد و این مندر که حکایت اجماع بر ایجابش کرده جبارت عیسی است  
 و اگر کیم پس حجت بر قائل بحیث اجماع خواهد بود نه بر غیر و استدل لال بحديث  
 خالده که در ع و اعتماد خود در راه خدا جس کرد جنبه از محل نزاع است و در آنچه تکلیف  
 عام البلوی قول با یجاب بلا برهان ساطع و حجت نیره تجری بر خدا و تقول بر رسول است  
**فصل** در رکاز که مراد بدان دینه جاهلیت است خمس واجب گردد در رکاز است  
 آمده که اگر کمتر از دینار مسکونی یا بیش ناساند و اگر در ویرانه یا بدوران و در رکاز خمس است  
 و سندش حسن است و رکاز را بعد از آن تفسیر کرده اند لیکن اول ارجح است و گفتن آن مختصر  
 صلح صدقه از کانهائے قبله است **فصل** ایجاب مالیم حبه اند بر عباد و غلظت عینه  
 نه در ع و نقد و استدل لال مثل خدمن امی الله مستلیم و وجوب زکوة در هر حال از  
 اجناس است که بران نام مال راست می نشینند و نه آن حدید و نحاس و رصاص و ثیاب

و فرایش و بجز و درست بلکه هر آنچه مالش خوانند بر تقدیر یک از اموال تجارت نهانند  
 حالانکه احدی از مسلمین بدان قائل نیست و این نه بنا بر آنست که ادله تخصیص اموال  
 مذکوره از عموم خد من اموالهم وارد شده تا آنکه قائل میگردد که زکوة غیر تخصیص بنا بر  
 بقایه عموم اوله واجب است بلکه در آنچه از اموال عباد شرعیست زکوة ثابت است آن  
 اموال مخصوص و اجناس معلوم است و در غیر آن زکوة واجب نبود پس واجب درین  
 صورت حل اضافت در آیه کریمه بر عهده است چه در علم اصول و نحو و بیان تقرر شده  
 که اضافت منقسم است بسوی آنچه انقسام لام بوده و بجز انقسام لام یک عهده است تا آنکه  
 محقق رضى گفته اند الاصل فی اللام و چون این معنی تقرر شد پس در جواب هر دو  
 و در ویاقوت و زمر و تحقیق و سایر آنچه نفاست قیمت مرفوع دارد ایجاب  
 زکوة در آن بے وجه است و بر تعلیل و جواب بجز و نفاست آنرا قی از علم نیست و اگر این  
 تعلیل درست باشد باید که در مصنوعات از حد بیخود پیروی و بندوق و بخت آن که نفس  
 استیثار و اغلی درین است هم زکوة واجب گردد و صین و بلور و شیش و دیگر اشیای نفیض  
 که اهل بر آنها و شوار و مردم در آنها را غلبه اند بطریق باشند بدان پس اصل و اضافت  
 و قوت است بر حد و بوم شارع و راحت مردم ازین تکلیفات با آنکه نزول آیه را در  
 صدقه و نقل نشان داده اند و در زکوة فرض فصل احادیث در زکوة عمل مختلف واقع  
 شده و آنچه در غرض آنهاست از بر لیس احتیاج باشد موجود نیست پس ظاهر عدم وجوب  
 زکوة در آیین است فصل در تره از زکوة واجب نیست و درین خصوص آنچه دال بر  
 عدم ایجاب است بطرقی آمده که بعضی شاید بعضی است و اشیای یک در آن زکوة باشند  
 محصور و معدود است پس در اعداد آن هر چه باشد چه خضر اوقات و چه بجز آن زکوة  
 نیست و احتیاج بمومات درین ابواب در حقیقت ذبول اوله خاصه است با آنکه بنا  
 عام بر خاص اجماع اهل علم متقدم است و ما احسن الی قنات علی الحد و الحدیث

سلامت و شین  
 فنی ازین است  
 که در اعداد احوال  
 یعنی آنچه مذکور

والمشى على الطريقة النبوية فذلك هو المباح الخالص وخير الهدى هدى  
 محمد ص اللهم فصل حتى وجوب زكوة از عین است و اخراج قیمت جزو بعد رسوخ سائفت  
 بدلیل خذ الحب من الحب والشاء من الغنم والبعير من الابل والبقر من  
 البقر اخرجه ابو داود والحاكم وصححه على شرط الشيخين وفعل معاذرين باثر  
 منقطع است بکجاست نئی شاید **فصل** ایجاب زکوة در اموالیکه در ان باتفاق زکوة واجب  
 نیست بچود و عقار و دواب و نحو آن بجز ذابجر باجرت بدون تجارت در اعیان  
 آنها در صدر اول بگوش نخورده تا بشنیدن دلیلی از کتاب و سنت چه رسد استیجار  
 ایجار و قبض اجرت از دور و ضلیع و دواب در میان ایشان مروج بود ولیکن بآل  
 احدی اخراج ربع عشر قیمت آن دار یا عقاریا دابه بر اس حول خطور نکرده بلکه انقض  
 ایشان در رحمت ازین تکلیف شاق بوده تا آنکه قرن سوم از اهل صد سوم آمد و قول  
 بدان بلاد دلیل بجز قیاس بر اموال تجارت حادث شد با آنکه در اینجا خود حاصل  
 سخن است **مصرح** نیکف یقوم الظل والعود اعوج **فصل** پنج شروع است اخذ  
 جزیه است از اهل ذمه و در بدل و مای آنها و هر آنچه بعض اهل ذمه بر تسلیمش مصاحبت کنند  
 و در هر سال بدهند آن هم جزیه باشد چه گاسی این جزیه بر هر فرد از افراد اهل ذمه می باشد  
 و گاه بر هکنان بمقدار معین زده می آید و بر اخذ نصف عشر متاع تجارت اهل ذمه دلیل  
 نیامده و حدیث یس علی المسلمین عشرا و انما العشرا علی اليهود والنصارى  
 مضطرب و تکلف غیر متابع علیه سب کجاست نئی از دور و اگر احتیاج نمایان پس مراد بجزیه عشر  
 یا مال مصاحبه یا ماخوذ از تجارت اهل ذمه باشد اگر از تجارت مای گیرند یا بیایاست و ضراب یا  
 خراج است که ملوک می ستانند چنانکه در بعض روایات حدیث آمده و با این احتمال  
 غیر منتفی از برای استدلال باشد چه ظاهر در مع مشور و دامت یکم خراج دیگر نیز  
 بجز جزیه و مال صلح و این دلیل بر اخذ نصف عشر از اموال تجارت اهل ذمه نیست و توفیر داده

جزیرا و شعور است حدیث لا تقلم قبلتان فی ارض ولیس علی مسلم حرج  
 فصل ابوال اهل حرج بر اهل باحت است هر یک را اخذ آن چنانکه خواهد از هر یک  
 خواهد قبل از تائین رود است و سلطان را میرسد که جریان را دستوری در آمدن بلام  
 اسلام و اذن تجارت در آن قلیل باشد یا کثیر بهرین در ستان مال مسلمان است  
 که از بهای تجارت از زمین بر زمین میزد و مردم روی زمین شطرنجی از مال او میگیرند  
 بدون نظر در آنکه این زکوٰۃ تجارت است یا غیره و دیگر بلکه در استحلال این اخذ  
 اعتبار بحد و خروج مسلمین از سفائن بحد و وصول از بر بسوی حد و داخل که آنجا آمده اند  
 می کنند پس این اخذ و جزو تحقیق جزو ملک نیست بلا شک و شبهه و اسد العاصم فصل  
 تقدیر ماخوذ از اهل ذمه از آنحضرت صلوات الله علیه ثابت نشده مگر همان قدر که در حدیث معاذ  
 است که از هر عالم دینار یک بگیرد و برابر آن از جانه معاف کند بستاند و این حدیث  
 را احمد و اهل سنن و دار قطنی و بیهقی و ابن جان و حاکم اخراج کرده اند اگر چه در آن  
 مقال است لکن خارج از صلاحیت استدلال نیست پس توقف برین مقدار متعین  
 باشد و تجاوز از آن را رد و انقض ازین مقدار بر راس امام و مسلمانان الا باسباب  
 بنا بر آنکه حق اینهاست ایشان را اقتضای بعضی ما و حسب از حق خود جواز است و ظاهر  
 عدم فرق است در غنی و فقیر و متوسط و راستوای جواز اخذ این مقدار از آنها و تفرقه در  
 اخذ این مقدار میان این هر سه بی دلیل است و فعل صحابه صلح احتیاج نیست پس  
 اقتضای بر مقدار حدیث معاذ و تنعم باشد و مؤید است حدیث مرسل ابی حویر است که  
 آنحضرت صلوات الله علیه ایله که سه صد گیس بود و ندر سه صد دینار مصالحه کرد و خبر جبر البیعه

### باب در بیان قسم صدقات

یعنی را صدقه زکوٰۃ حلال نیست مگر بن کس طبعی مایل بر اخذ زکوٰۃ دوم خریدار صدقه  
 بهال خود و سوم قرضدار چنانکه غلامی در راه خدا شکر میکند که صدقه خود بدین بهر کرد و

آمده که غنی و قوی مکتب را و زکوة مخفی نیست فصل فقیر کسے است که غنی نباشد و  
غنی کسے است که بچاه در هم یا بهای آن از زدن ز خود دارد و این تعریف در حدیث نفع  
آمده پس هر که مالک این مقدار نیست فقیر است و لبوس و فراش و سکن و آلات چهار  
و کتب علم و آلات صنایع و نحو آن از آنچه محتاج الیه است در دین یا در دنیا خارج از این  
مقدار باشد آنچنین فقیر را از زکوة حلال است و صیر بسوی این تقریر متعمم و حق آنست که  
فقیر و مسکین متحد اند اطلاق هر یک بر غیر واجب بچاه در هم علاوه ضرورت صحیح است و آیة  
قرآنی عقل شرع و تحریر رقاب و اعانت مکاتب و ادای مال کتبات هر دو است و  
ظاهر اطلاق آیة شامل کسے است که بروی دین باشد غنی بود یا فقیر مؤمن باشد یا  
فاسق و طاعت بود یا معصیت آری غاری که اعانت او مستلزم اغرائش بر صحت  
و وقوع در محرم باشد بے شبهه ممنوع است بنا بر اولاد دیگر و هر که وام او بنا بر سرف و معصیت  
بوده لکن وے از آن تائب و قلع گردیده و طالب اعانت از زکوة بر قضاے آن  
دین است پس ظاهر عدم منع است و تبیل الصدق من غیر بجهاد نیست اگر چه از عظم مرتبه  
الی الله است پس در هر چه راسته بسوی خدا باشد صرف زکوة در آن صحیح است نیست  
معنی آیة الله و واجب بر ما در جای که نقل صحیح شیع دست بهم ندید و قوف است بر معانی  
لغوی و اشتراط فقر در مجاهد در غایت بعد است و تجملا سبل خدا صرف صدقه در اهل علم  
که قیام دارند بمصلحت دینیة سلیمین پس ایشان را نصیب در مال خداست خواه تو نگر یا نه  
یا گدا بلکه صرف آن در دین حجت از اهل امور است بنا بر آنکه عل و رتبه انبیا و جمله دین حفظه  
بیضه اسلام و شریعت سیدالانام اند و مسافر یک در وطن و در سفر مالک چیز نیست  
در اعانت اعدا زکوة نصیب غنی آن نصیب که بنا بر فقر آزمای تواند گرفت شرعی نیست  
و اگر هر دو جل غنی است هیچ نمی تواند ستانند و اگر غنی در وطن و مفلس در سفر است و قرض  
مکن نیست اعانت او نیز می رسد و اگر قرض می تواند بدست آورد پس این محل نزاع است

لکن حق اعانت اوست نظر باطلاق آید و این وجه و حیثیت با عدم وجود دلیل دال بر حلالیت  
 بجای نی بجای دیگر فصل مصروف ذکره بنص کتاب مختص با صنایع ثنائیه است هر که  
 زکوة را در عین ازیان اصناف مناد و سعه امر خدا بجا آورد و هر چه بر وی واجب بود  
 شد و ایجاب تفسیط بر جمیع اصناف ثنائیه بر فرض وجود بنگنان با قطع نظر از مرجع  
 و شطرات مخالفه فعل سلف و خلف مسلمین است و آنچه متقنه ایجاب توزیع هر یک صدقه  
 بر جمیع اصناف باشد نیامده آری چون جملہ صدقات یک قطره ز دامام فرام آید و هر  
 اصناف حاضر باشند هر صنف را مطالبه حق خود میرسد و لیکن تفسیط بنگنان بسوی یا  
 تقسیم ناعطایا بر امام واجب نیست بلکه درین داد و دیش راست اوست هر صنف را که  
 خواهر زیاده دهد از صنف دیگر و هر که خواهد کم دهد و نزد مدافعت کفار و بغا از حوزة اسلام  
 صنف مجاهدین را بر همه گیرند و همچنین چون مصلحت متقنه تاثیر غیر مجاهدین باشد فصل  
 حلال نیست سؤال کردن مگر کس را سبکی ضامن مال دیگر که اگر فسخی باشد و بعد از آن  
 عالمه سائل نشود و نه زیاده بر قدر حاجت دوم کسی که آفته مال او رسید پس تا اصابت  
 قوام رسد همیشه سؤال بکند سوم فاقه کش که سبکس از مردم دانستند تصدیق اصابت  
 فاقه بوی کنند و مساوی این هر سه صحت است و سائل آکل حرام فصل حلال نیست  
 صدقه برای آل محمد صلعم بآنها و سلخ مردم است و احادیث تحریم زکوة بر بنی هاشم  
 بتواتر مسمی رسیده و محتاج نفس خود بر تسویغ این صدقه آنچه در خور انقعات باشد نیاید  
 بلکه مجرد زیان است و هو عن الحق بمعزل و استند لال بحديث ان لک فی خمس الحسن  
 صایه یکم فاذا اضل ذلك ضللت لهم الزکوة بر عدم تحریم صیغ نیست زیرا که در  
 سندش کلام کثیر است قاله ائینته حسین بن قیس حبه را وی اضعیف است کما قاله  
 فی اکمل الصلة و مراد به بنی هاشم آل علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل حارث است  
 و پس و حق تحریم زکوة است بر بنی هاشم خواه از ایشان بریشان باشد یا از غیر ایشان

در استرواح بخوار صدقه ایام بخیریت عباس قلت یا رسول الله انك سمعت عليا  
صدقات الناس هل تحل لنا صدقات بعضنا لبعض قال نعم اخو جالحكم  
صلح احتیاج نیست بنا بر مقلی که در است تا آنکه بعضی روایت او شتم بوده اند که حقیقه  
صاحب المیزان و موم احادیث تحریم معلومست تخصیص آنها به مخصوص غیر ناهض جائز  
نباشد **فصل** قائل جواز صرف زکوة بقاسق محتاج بسوی استدلال نیست باین دلیل  
بر کسی است که عدم منق را بشرط جواز و اجزای صرف لگان می کند و قائل جواز و اجزای صرف  
بوقف منع است بروی ابرار و دلیل ما دام که مانع بوده است واجب نیست که تا قتر نماند  
علم الناظره **فصل** کتاب عربی و سنت مطهره صحیح اند بطایه زکوة بفقیر و تقیید به بقدر  
معین نیامده و نیست متبرکرا تصدات مصرف بجهت فقر یا سکنت پس صارف زکوة  
درین حال صارف در مصرف شریعت اگر چنانچه تمام و انصاف متعدد و بوی بدو انصاف  
مصرف بنما اگر است بعد ازین مصرف و این ضار صارف نیست و نه مانع از اجزای است  
و هرگز لازم باشد که جزو دون نصاب جائز نیست وی دلیل که صحیح تقیید مطلق و تخصیص  
عام باشد بیار و نیست در اینجا مگر تخیلات فاسده که بنی بر اساس صحیح نیست **فصل**  
بنی المطلب مشارک بنی هاشم اند در سهم ذوی القرب و در شتریم زکوة نیز نه من حداسه  
ایشان اگر چه در نسب برابر اند و حکم موالی آل محمد صلعم حکم آل محمد است و در شتریم حدت  
این عبد البر گفته نیست خلاف در میان مسلمانان در عدم حل صدقه بر موالی ایشان و اختلاف  
آن بتعلیل عدم شرکت در نسب و نبودن حصه آنها و خمس خلاف ثابت از نص است  
**فصل** حلال است گرفتن عطیه سلطان اگر چه جائز باشد آنحضرت عمر را فرمود هر چه  
ترا ازین مال بیاید و تو مشرف و سائل نیستی آنرا بگیر و هر چه چنین نیست انتظارش مکن بر او  
سلم و نیز این حدیث دلیل است بر جواز اخذ عماله بعمال **فصل** اول طاع و صحیح اند بآنکه صدقه  
زکوة در ذوی الارحام فضل است بدون فرق در میان حدت و واجب و مندوب چه ترک



استفصال در مقام احتمال نازل بمنبر از عموم در مقال است بآنکه در حدیثی است  
که نزد بخاری است نصرتی است بآنکه آنحضرت صلوات الله علیه را فرمود که شوهر و پسر تو حق  
بصدقه ات و حدیثی است که ما اخذت یا معن زود احمد و بخاری است ثابت شده و این  
اول تبرع است از قائل بجز از واجبات و زهد قیام او بتمام منع از مانع بودن قرائت یا  
و جوب نفقه کافی است و قائل بدان دلیل که نافع در محل نزاع باشد نیاورد و این  
بر تقدیر نیست که بدست قائل جواز جریمه تنگ باصل نباشد تکلیف که اولی و خصوصاً  
ناطم باشد بجز از دفع زکوة بسوی اصول و فروع فصل آمده و سلاطین را مطالبه  
زکوة و قبض صدقات و رعایا را دادن زکوة بایشان نزول طلب واجب است بدلیل آنکه  
آن آخذها من اغنیاءکم و باطحا و یثبعث سعاة از براسه اخذ صدقات و حدیث  
من منعها فانا ناخذها و شطط مالک و باو در کتاب و سنت که دال بر وجوب عطا  
اولی الامر است و لیکن در مجموع این ادله آنچه دال باشد بر عدم جواز اجزای صرف  
رب المال در مصرفش قبل از مطالبه امام موجود نیست بلکه وجوب آن برابر باب اموال  
و عید شدید و ترغیب و ترهیب که در عدم اخراج زکوة و اخراج آن وارد است مفید  
آنست که ولایت صرف از برای ایشان است پس نزو عدم امام خود ظاهر است و چنان  
نزو وجود او با عدم طلب و انفع و اما نزد مطالبه امام پس ظاهر عدم جواز صرف از برای  
خداوند مال است بنا بر آنکه عصبیان اولی الامر است حال آنکه احزاب عتشی آمده لیکن  
آنکه مجزی است یا نه پس ظاهر اجزاست زیرا که میان عصبیان امر امام و میان عدم اجزا  
ملازم نیست و زعم آن مطالب بدلیل است و مراد بحدیث فانا ناخذها و شطط  
صالح مانع از اخراج است مطلقاً و مؤید نبوت ولایت از براسه رب المال است آیه  
ان تبدوا الصدقات فنعما هی و ان تنفقواها و تقواها الفقراء فحق غیرا لکم  
درین آیه غنم تنسک و اوضح مستند است و متواتر آن گفت که این آیه در صدقه تفصل است

بلیل سیاق زیرا که اعتبار بعموم لفظ است بخصوص سبب چنانکه در اصول متقرر شده  
 آری تطبیق اوله واروده در حق آنحضرت صلعم برین بعد از ازانکه وسلاطین تا آنکه حکام آنها  
 همچو حکم وی صلعم باشند محتاج فضل نظر است و ناظر بجزو اجماع سکوتی که بعد از محصر  
 نبوت واقع شده قانع نمی تواند شد و قتال صحابه با مانعین زکوة بنا بر ابرار و تقسیم  
 محرم بر منع زکوة بود و دفع زکوة بسوی ائمه جور و سلاطین عدوان جائز و سقوط واجب است  
 در آن شک و شبه نیست و خدای تعالی اعدا را آنست که بر رب المال و تانگه غلام  
 سازد کی بظالم و هر دو یکدور صرف دیگر نذل نه فیصله ایای امر اخلول است زیرا که  
 ایای آن بسوی او بجز دمارت نیست و اگر امارت ننیداشت سگر گزسته هر یسوی می  
 نمی فرستاد و این هر یک با سیر آمدن را برای تقرب الی الله یا قصد تبیل با سیر بدست  
 بلکه بغرض طلب عدل یا دفع جور است حال آنکه عدل ترک جو در روی بد و این هر یک  
 است پس هر یک مذکور باین غنیت رشوت محرمه باشد و آنکه اخلول بقبول آنحضرت از راه  
 ایای مردم غیر و در دست زیرا که عدل شرفش مقطوع است چنانکه جو را زوے صانند  
 تعالی مامون و چه به بسوی حضرت بلکه امتش نه از برای جلب عدل و دفع تم بود بلکه بغرض  
 تبرک بلا شک و شبهه و بجهل شیطان بفریغ قبول این ایای توصل بآنه جو کرده و بفرمان  
 که درین توصل است بر عاقلی مخفی نیست و دلما بر بوتی محسن مجبول است و معارف نزد  
 اهل ننه دهم باشد تا به طایا چه رسد

بی نیایه است و دار و گریان واقف اند ما هم از دست رد و خیز یا بخشیده ایم  
 و اقل احوال این هر یک آنست که اسیر یا خدا آن بهشاش بشاش گردد و منافع مادی نزد  
 او مرتفع شود و در مجرای حال ایثار صدر و فکر خاطر خصم هدایت و گرفتاریم که در مجلس حکم  
 نزد حضور ممدی و خصم او تخر ازین سخن کند یا رس و حسن و نه همدی خود این تحرر مقدم  
 اوست و این را اثری در جوش حجت خصم است که کافی

### باب در بیان صدقه فطر

این صدقه فرض است بر هر بنده و آزاد و ذکرها و است و صغیر و کبیر و حاضر و غایب وادی که  
مسلمان باشد و آن یک صاع است از تمر یا از جو و در روایتی از گندم و در لفظی از  
اوقاد و در روایتی دو و ما را گندم و در لفظی نصف صاع از قمح و در روایتی صاعی از زربب  
و حدیث صاع خط اصح است از حدیث نصف صاع و لیکن در آن پیشتر بطلای یا تقریباً  
نیست بلکه این خیز گفته که ذکر خط در حدیث ابی سعید غیر محفوظ است و نمی دانم که در جمیع  
از کجاست و همچنین ابوداود گفته و با کج صاع افضل است و نصف صاع بخیزی و لفظ  
من طعام که در حدیث متفق علیه است بر فرض شمول او از برای حفظ مقصود است با حاشی  
نیم صاع گندم و لیکن این تنصیف اجماع صحابه نیست که بحجت شاید در زمان ادای این  
صدقه قبل از خروج مردم بسوی نماز است و مقصود بیان طهرت صیام از لغو و رفتن و طهر  
ساکین است هر که پیش از نماز بر آورد زکوة فطر ادا کرده و هر که بعد از نماز اول پس صدقه  
از صدقات است و این دلیل است بر عدم اجزای آن بعد از نماز عید و قبل در آن  
جائز بلکه مستحب و هر که بمقدار کفایت خود و عیال خود در روز فطر موجود دارد و او را صد  
یک صاع زائد بر مقدار کفایت مذکور است بر روی احتیاج آن لازم است بخیز پیش  
اغنی هم عن الطوائف فی هذا الیعام پس غنا در فطره آنست که مستغنی باشد از طوائف  
و کوچ گردی در آن روز و فقیر کسی است که متفق بطوائف در آن روز است پس تخم و جو  
بر وجه غنا باز یادست بمقدار فطره واجب است و تصرفش کسی است که واجدان بمقدار  
نیست نه آنکه صرف او صرف ذکوة باشد

### باب در بیان صدقه تطوع

هفت کس که روز حشر زیر سایه خدای عزوجل یا شدند یا آنهایی که کسی است که صدقه  
پوشیده می دهد تا آنکه شمال او را نایفقه یمن او نیست و هر کس در قیامت زیر سایه صدقه

باشند تا آنکه میان مردم فیصله شود و هر که مسلمانی را جامه پوشانند و از خطه سبز پشت  
 جامه پوشند و هر که مسلمانی گرسنه را بخورد و از شاربنت بخورد و هر که مسلمانی تشنه را آب  
 نوشانند وی از حریق محنوم میاشد و دست بالا بهتر از دست پائین است بالا آنکی بود و  
 پائین آنکی باشد و بدایت در تصدق بیال است و بهترین صدقه آنست که او پشت  
 تو نگری باشد و مستغفرا خدا غنی می سازد و مستغنی را غنی می گرداند و افضل صدقه  
 جهنم قتل است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله گفت نزد من دیناری هست فرمود صدقه کن بر  
 نفس خود گفت یک دینار دیگر است فرمود بر فرزند خود صدقه کن گفت دیناری دیگر  
 نیز هست فرمود بر زن خود صدقه کن گفت نزد من دیگر است فرمود بر خادم خویش صدقه  
 کن گفت دیگر دارم فرمود بابت ابصر به یمنه تو داناتری ابصر آن و زنی که از طعام  
 خانه بدین تهاست بدو اجزا فاشش باید و شوهرش را اجزا کتاشش بود و هم خان را  
 اجزا باشد و یکی دیگر که راکی و را جز کند و این حدیث بشفق علیه است زن ابن مسعود فرمود  
 خود صدقه کردن خواست ابن مسعود گفت فرزندان حق اند بدان آنحضرت فرمود  
 ابن مسعود راست گفته شوی و فرزند تو حق را ندان این صدقه و در روایت آمده ترا دو  
 آنست اجر فرشته و اجر صدقه و این در بخاریست و ظاهر حدیث در صدقه و ابی بن  
 دهر سخن اگر چه ایرادش در قطع کرده اند و سخن در جواز زکوة با حصول و فروغ گذشته است  
 مردم چه مرده و چه زن سوال می کنند تا آنکه در دستخیز نمایند و روی ایشان پاره  
 انگوشت نیاید و سوال اموال از برای تکثیر سوال اگر است که طلب بسیار خواهد  
 درین گرفته بخت نیز بر پشت آوردن و بفروختن آن آبرو و سوزانگاه است و شستن  
 از خواستن از مردم است خواه برهنند یا نه و سوال خراش است که آتش آید و روی  
 خود بچهره می سازد و آنکه از پادشاه خواهد یا در امیران گزید

کتاب در میان نفس

استحقاق است که در آیه و اعلموا انما غفرت لکم شیء الحکم ذکرش فرست و آن خدا  
در رسول و ذوی القربی و یتیمی و یتیم را که این اند و هم رسول بعد از وی از برای امام است  
نجدیث ان الله اذا اطعم عذیبا اطعمه ففی الدار یقوم بعده اخراجه ابوداود  
من حدیث ابی الطفیل و منکر سم ذوی القربی و خمس مفرط است و جاعل آن در ذوی القربی  
بطریق فرض و رد که غیر را در آن فقیر و قطیری نباشد مفرط است و الله یحب الانصاف  
و ظاهر نظر قرآن از اخراج خمس در هر صنف از اصناف مذکوره و قرآن است نه ضمیمه  
و پوشش از باب مصالح دعوی مجرب و بلا دلیل است و ظاهر اول مقتضی و جوب خمس در حدیث  
پس عدول بسوی قیمت جز بلیل دال بر آن نتواند شد و گذشت که واجب در کائنات  
و اما ایجاب آن در جمیع معاون و مجاورت ازان بسوی صید بزرگ و کوچک و حطب و شمشیر  
چنانکه بسیاری از مصنفین کرده اند پس نا صواب است بنا بر عدم وجود دلیل دال بر آن  
و حاصل در اموال عباد که در اقل در الماک ایشان باشد بوجهی از وجه مقتضیه ملک حرست  
و عدم چو از اخذ چیزی از اناست مگر بطبیعت نفس مالک آن چیز و نه از صحای اکل باطل  
باشد و متیقن و تعلیم قتال و در معدن زر و یم و جوب خمس است بنا بر آنکه حدیث  
را که زامه قیل و صا الکا زیا رسول الله قال الذهب و الفضة التي خلقت في  
الارض یوم خلقت اخراجه الیه هقی و هر چند در سندش سید مقبریت و لکن قاصر از  
صلاحیت تفسیر حدیث نیست و ایجاب خمس در محل و متعین صحیح آید که آیه و اعلموا  
انما غفرت لکم شیء او باشد

### کتاب در بیان صیام

فرمود آنحضرت صلعم که پیشه ن کنید رمضان را بر روز یک و روز دیگر آنکه مردی روزه  
می داشت در آن روز پس و سه روزه گیر و متفق علیین حدیث ابی هریره و نبی صید  
تحریم سنت و عمار بن یاسر گفته هر که روز شنبه روزه گیرد و سه عصیان ابوالقاسم کرد

ولین در کتب رسمی توفیق و ایل سنن آنرا موصول ساخته اند و این خبر میروان جبران  
 بتصحیحش پرداخت پس صوم یوم الشک حرام باشد اگر چه خلاف درین مسلمانان عصر  
 صحابه تا ایندم بوده آمده است و هر کوی از مردم در غلوات ثبات و نفی گردیده و احتیاج  
 بهومات والد بر شریعت و استحباب مطلق صوم صحیح نیست زیرا که این اوله مخصوص است  
 با جاوید امر بصوم و افطار برودیت هلال یا اکمال حدت و سنه از تقدم رمضان بیک  
 صوم و سنه از صوم نصف اخیر شعبان و تجارے عوام مسلمین بکلی بعضی خواص درین اعصاب  
 بر صوم و افطار مجروح و شکوک و خیالات کما شریعت مقتدر بر ان اندکاضی معجب و بکا در  
 دین و انتظار قیامت است و کیف که ابن عمر از آنحضرت صلعم شنیده که می فرمود چون  
 هلال رمضان بینید روزه گیرید و چون ماه شوال بنگرید افطار نمایند و اگر ماه بنا برابر  
 پوشیده شود و اندازه اش کنید و سه روزه با انجام رسانید متفق علیه و در مسلم تصحیح است  
 بعد از ثلثین و لفظ بخاری اکمال حدت ثلثین و در لفظ اکمال حدت شعبان است یکبار  
 و در جمیع هلال رمضان می گردند این عمر دیده یا آنحضرت صلعم خبر کردند مردم را امر بصیام  
 فرمود چنانچه یک باویشنی آمد و گفت که بلال دیده ام پر سید شهادت لا اله الا الله  
 می رسد گفت آری می دهم بلال را فرمود تا مردم بروزه فردا نکند پس در صوم شهادت  
 عدل واحد سند است و این منافی حدیث اذ اشهد ذ واحد انما ایا الی الی  
 الخ نیست زیرا که و لا نقش بر عدم عمل بشهادت واحد بطریق منتهی است و حدیث صوم  
 بشهادت واحد و مردم بدان منطوق است پس مفهوم شرط در اینجا بنا بر وجود ارجح  
 ازان غیر معمول به است و مؤید دست اوله والد بر قبول خبر آحاد علی العموم که آنچه ویش  
 خاص کند و محل نزاع مندرج است زیر عموم بعد تقیص هر دو خبر مذکور بران و در دست  
 معتبر در صوم رویت لیلی است نه منارے خوایش از زوال باشد یا بعد ازان و در عیام  
 خلاف آنچه معنی از معرفت مقاصد شریعیه بر اهل دورست و احتیاج بر رویت در کتب و درین

در رنگ بطلان احتجاج بر وجوب تمام بقوله تعالی **ثُمَّ أَتَمَّوْا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ**  
 و این هر دو دلیل غیر حلال اند بر محل نزاع اول ائذان چیست تا که اخبار را رد و کسیت و رقت  
 معتبر گردند و همین سمت مراد ایشان از لفظ اس و ثانی ائذان چیست که مراد بدان اتمام  
 صیام است تا زمان معین انظار و باجماع اعتداد بر کسیت هلال در نهار دور از انصاف  
 قصص نیست از برای صوم از شب و جب است زیرا که در احادیث تصریح است بآنکه  
 هر که بمیت نیست صوم قبل از فجر و اجماع و افراض آن شب نکرده و اوصیام نباشد  
 و مراد بنیت مجرد قصد و اراده بسوی کدام شیء است بدون اعتبار امری دیگر و شک  
 نیست که هر که هنگام سحر برخاست و سحر خورده و اقصاء معتبر حاصل نشد بچنین هر که اساک  
 کرد از مفطرات از طلوع فجر تا غروب شمس و سه لامحاله قاصد صوم است اگر چه صوم غیر  
 دیگر از آن و شرب منع نکرده باشد پس خبر داده سحر قائم مقام تمییت نیست است نزد  
 کسیکه اعتبار تمییت می کند و مجرد اساک از مفطرات و کف نفس از آن همه روز نیز  
 قائم مقام نیست است نزد کسیکه اعتبار تمییت نمی کند و هر که گوید وجب در نیت برین مقدار  
 است وی بر آن بسیار چه مفهوم نیت لغت و شرعا غیر ازین نیست که ذکر رفت و بچنین حال  
 سایر عبادات است که مجرد قصد و اراد کافیست بدون احتیاج بسوی زیادت مثلاً در  
 نیت وضو مجرد دخول در مکان مقدار از براس وضو و غسل مجرد اشتغال بشستن اعضا  
 مخونه بر صفت شریعه در نماز مجرد درآمدن در جای نماز و تا هب از براس آن و  
 شروع در آن بر صفت مشرعه پسند محکم است و قصد و اراده لازم این افعال اند بنا بر عدم  
 صد و مثل آن از عقلا از براس مجرد اوصاف و عیبت و این در صوم فرض باشد و اما صوم  
 تطوع پس منقطع از نفس خود است و آنحضرت صلی الله علیه و آله در آمدن و پرسید که نزد  
 شما طایع چیست اگر می گفتند هست می خورد و در نهار زده و امری مانند و لکن در اینجا میتوان گفت  
 که این حدیث را دلالت بر عدم وجوب تمییت نیست نیست و سبب آنست که این سؤال بعد از تمییت

واقع شده برین تقدیر تفضیص صوم ترطوع از عموم حدیث تبیین تمام رسیده است  
 خیریت مردم در جمیع فطر است و اهل مردم در افطار حسب عباد و بسوی خدا هستند و بر  
 سحر برکت باشد و تاخیر در آن سنت و افطار برتر یا بر آب نزد دنیا فتن خرمایا مورس است  
 و از صوم وصال منتهی آرد و اهل در منتهی تحریم است و هر که در صوم قول و عمل زور ترک  
 نکند خدا یتالی را احب است در ترک طعام و شرب او نیست گو یا تحریم کذب گفتار و کردار  
 در حق روزه دارد و که ترست در نه حرمتش بر غیر صائم اوضح تر از هر واضح است و تعلیل است  
 بدن زن در روزه جائز و از آنحضرت صلوات بر او علیکم و آله و سلم شده ولیکن و سه علیه السلام ملک  
 بود از برای ارب خود و لهذا شیخ را در آن خطبت و جوان را از آن منتهی فرموده و قبله  
 را در حکم حضرت داشته و در صوم و احرام حج اتمام نبوی در حدیث ابن عباس نزد سحر  
 آمده و در روایت دیگر از اوس بن شد و افطار حاکم و محرم دارد و شده و بخاری و غیره  
 تصحیح آن کرده اند لیکن اول راجع است چه حدیث انس که بعد از منتهی رخصت و اوصت  
 در محل نزاع و منتهی است از تاویل و تهویل و حجابست خودش در صوم مؤید است و احتمال  
 آنحضرت صلوات بر او علیکم و آله و سلم ثابت شده لیکن سندش ضعیف است و ترمذی گفته که ایهم  
 فیه شئ و صائم که نسیان صوم اکل و شرب کرده صوم را تمام کند و این اطعام و سق  
 از جانب خداست و نیست بروی قضا و کفاره آن صوم و همچنین در ذریع قضا  
 نباشد اگر چه در استقار قضا واجب است و احد در سندش اعلال کرده ولیکن در قطنی  
 سند این حدیث را صحیح قوی نشان داده پس حق و وجوب قضا در تقدیر باشد نه  
 در قبی که بی اختیار آید و تفصیل در آن بکثر بسیار بی آثار است و لهذا ابن منذر حکایت  
 اجماع کرده است بر آنکه تقدیر قضا صیام است فصل صوم در سفر رخصت است هر که اخذ کرد  
 باین رخصت خوب کرد و هر که روزه گرفتن دوست داشت بروی گناه نیست و در حدیث  
 حمزه بن عمرو سلی تفضیص صوم و فطر برای سافرت و محل آن بر قطع ناصواب چیه نزد



ابی داود و حاکم تصریح است بمصادفت ماه رمضان و در حدیث اولئک العصاة امر  
 بانظار آن یوم بخصوص بود پس برین گفت آن امر بعصاة نامیده شد نه بجز و چه در  
 سفر و در حدیث لیس من الباء الصیام فی السفر بروایت نسائی زیادت علیکم  
 یخص الله التی رخص لکم فاقبلوا آمده و این تصریح برخصت مشعر بهریت صوم است  
 و هو المطلوب و حدیث الصائمت فی القدر که افطر فی الحضر موقوف است  
 در آن محبت نباشد و شرط صوم استطاعت است پس تقطش و متنازل را صوم واجب  
 نبود این عباس گفته در آیه و علی الذین بطیف الله الخ شیخ کبیر را خصت افطار است  
 بجای هر روز یک مسکین را بخوراند و نیست قضا بروی لیکن مرفوع درین باب در کتابی  
 از کتب حدیث ثابت نشده و نه کتاب عزیز بران دلالت کرد و چه آیه و علی الذین  
 یطیفون فذریة طعام مسکین منسوخ است بآیه ما بعدش ضمن شاهد منکم الشهد  
 فلیصمه و این مردی است از جماعه از صحابه یا محکم است پس ظاهرش جواز ترک صوم  
 از برای مطیق غیر معذور باشد با وجوب فدیة بروی و این خلاف اجماع مسلمین است و آخر  
 این عباس که ذکر یافت مناسب است آیه نیست چه آیه در باره مطیقین است نه در باره  
 غیر مطیق صوم و همچنین اثبات فطر از برای حلی و مريض دال است بر آنکه آیه منسوخ است در  
 احدای این هر دو و علی کل حال در آیه کریمه دلالت بر وجوب اطعام بر تارک صوم غیر  
 مطیق نیست و هو محل النزاع و چنانکه در کتاب فتنه و دلیل برین سخن نیست چنانکه در  
 غیر این هر دو محبت نیز هم دلیل بران یافته نشد پس حق عدم وجوب اطعام است و باین  
 رفته است جماعه از سلف و محبت با شما صحابه قائم نیست و نه احدی را او تعالی از عباد خود  
 باین آثار تشبیه ساخته و برات اصلیه تصحیح است جز ناقل صحیح از ان نقل نمی تواند کرد  
 قصه! گفتار صوم یک رقیه یا صوم دو ماه بیایی یا اطعام شصت مسکین بهر جهت آنکه در  
 قصه بجامع در رمضان از حدیث ابی هریرة و صحیحین و سنن ثابت شده و هر که صوم کرد و

جسبه است از جلال غسل بر آوردن روزه گیر و قضا کند هر که میبرد و بر وی صیام باشد  
از طریقه اولی اور روزه نهد و این در حدیث متفق علیه از عائشه آمده و ظاهر حدیث  
عدم فرق است میان آنکه سبب و سببیت کرده باشد بدان یا نه و من زعمد خلافت  
هذا انلیا لتبیحہ تدفعه و قضای صوم به الفض لا ادرست قضا نماز و در آن  
عقل رافع قلم تکلیف است پس قول بوجوب قضا بر بخون فسرع و جوب ادرست و در  
شود و ابروی و سبب نیست رجوب نفسی نیست چه و لا بدست بر بوجوب قضا تصحیح و جوب  
ادامه زایل العقل در روز عافیه از جایز است و تفریق و فتره ای صوم رمضان است  
ان سنه فراقه وان شاة تالعه و الی ان یقضی و صحیح ابن الجوزی بقول  
او تعالی فیما یؤتی ایاکم احکم و این صادق است بر جمع و بر تفرق هر دو بنا بر بیضا  
عدت هر یک از اینها و بر ادات اصلیه قضا است بعد از اشتق بمصادق یعنی آنچه  
در حدیث فایده که لا یقطعہ ضعیف است نزد جماعه حفاظ -

### باب در بیان صوم منقطع و صیام منعی عنها

صوم یوم عرفه مفسر سال ماضی و آتی است و صوم عاشورا مفسر سال گذشته و این  
صوم افضل صیام منقطع به است و در صوم حبیب پیغمبر و در نشده مگر آنکه در حال  
و صیام اشهر حرم پس مستحب باشد و احادیثی که در تفسیر صوم حبیب آمده همه در حدیث  
و در استحباب صوم یوم غدیر و بی و در نشده و صوم آنیزم که در آن ولادت یافته است  
یا انزال وحی یسوی آنحضرت صلوات الله علیه است و هر که بعد از رمضان بهشتش روز را  
شال روزه گرفت گویا صوم و هر گرفت برابر است که در اول شوال یا وسط یا آخر آن  
روزه گیرد یا متصل باشد اگر چه اولی اتصال است ولیکن نزاع و شرطیت اتصال باشد  
و صاع یک بر دو در راه خدا بقا و سال راه از دو وزخ و در تراقت و عزاد بر راه خدا از دو اطلاق  
جهاد باشد و آنحضرت چندان روزه می گرفت که می گفتند که افطار نکند و چنان افطار میکرد

گمان میرفت که روزه بگیرد و دیده نشد که جز رمضان ماه کامل روزه گرفته باشد و  
 بیشتر روزه دارد و شبان می بود و همدا صوم از اقرب قرب الی الله است آنحضرت صلی  
 الله علیه و آله و سلم سبانه حکایت کرده که فرمود الصوم لی وانا اجزی به و این حدیث  
 مطنی است از احادیثی که از وضع قصاص و اخلاق اهل ابواء است ابو ذر گفته اند  
 ما را آنکه سه روزه در هر ماه گیریم سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و این نزدنانی و تریز  
 و این جهان تصحیحش کرده وزن را روزه گرفتن در حضور زوج جز باذن او جائز نیست  
 یعنی غیر رمضان و آری صیام روز عید الفطر و یوم النحر نه آمده و نهی تقصیر تحریم است و  
 ایام شریعت ایام اکل و شرب و ذکر خدای عزوجل است روزه آنهارا حرام باشد مگر  
 کسیکه واجد هر سیست خواهد شتت باشد یا قارن یا محصر بنا به اطلاق حدیث و  
 تخصیص شب جمعه بقیام و روز جمعه بصیام منتهی است مگر آنکه در روز صوم بی افتد  
 و تنها روز جمعه صوم نباید گرفت مگر آنکه پیش یا پس از آن یک روزه دیگر بگیرد و در شب  
 مستکرم از صوم نزد انتصاف شبان آمده و حدیث نهی از صوم در روز شنبه  
 مضطرب است مگر رجالت ثقات اند و ابوداود و گفته این حدیث منسوخ است زیرا که  
 ام سلمه گوید آنحضرت روز شنبه و یکشنبه کمتر روزه می گرفت و می فرمود این هر دو روز  
 یوم عید مشرکانت می خواهم که مخالفت ایشان بکنم و این نزدنسانه و احمد و غیره است  
 و این جهان تصحیحش کرده و ظاهر حدیث ابی قتاده استجاب صوم یوم عرفة است مطلقا  
 ظاهر حدیث عقبه بن عامر عدم مشروعیت صوم یوم عرفة است مطلقا و ظاهر حدیث ابی هریره  
 نهی از صوم یوم عرفة در عرفات است و ما کم و این خزینه این حدیث را صحیح گویند و علی  
 باستکارش رفته و جمع میان حدیث ابی هریره و حدیث ابی قتاده آنست که این  
 نهی خاص بجای باشد و غیر او داخل زیر عموم حدیث است بے قتاوه بود لیکن جمیع  
 میان حدیث عقبه و حدیث ابی قتاده مشکل است و فرمود روز نه داشت کسی که

روزه ابر گرفت این لفظ متفق علیه است و لفظ سلم لا صام و لا افطر است و ظاهر هر حدیث من فطر صائماً آنست که حصول اجر بجز صدق فطر است هر چند جرعه از آب یا پاره از تر باشد و از برای اعتبار شمع یا سدرق یا ماکول متناهی نیست زیرا که سهای افطار بفر و رفتن چیزه از گلو شکم واقع شده و من ناد ناد الله فی حسنة

### باب در بیان اعتکاف

و خول و اعتکاف بعد از نماز صبح بحديث متفق علیه ثابت شده و این اعتکاف در عشره او اخر رمضان می فرمود تا آنکه میرود و سه مبارک از سجده بر آورد تا شانه اش بکشد و در خانه جزو از برای حاجت در نمی آید تا آنکه پیوسته آنست که معتکف عبادت بپایانند و حاضر بر جنازه نشود و اس و مباشر زن نکرده و جزو بجا جبت لا بدیه بیرون نیاید و نیست اعتکاف که بر بصوم نیست مگر در سجد جامع و رجال حدیث نزد ابی داود و ابی یوسف و ابی داود و ابی یوسف و ابی یوسف حدیث موقوف است زیرا که در روایت نسائی لفظ من السنة درین حدیث ذکر نیافته و ابن عباس گفته بر معتکف صوم نیست مگر آنکه بر نفس خود واجب گرداند و حق آنست که شرط یار کن یا فرض بودن کلام شئی از برای شئی دیگر جز بدلیل ثابت نمی شود زیرا که حکم شرعی یا وضعی است و دلیل که دل باشد بر آنکه اعتکاف جز بصوم راست نمی آید نیامده تا آنکه ترغیب در اعتکاف دارد شده و اعتبار صوم منقول گشته و اگر معتبری بود تاگزیر بیانش از برای است می فرمود و اعتکاف آنحضرت با صوم امر اتفاقی است و اگر معتبر باشد اعتکافش در سجد اوصالی الله علیه و آله و سلم هم مستحب بود و در غیر آن از احادیث اعتکاف صحیح نباشد و این باطل است و خود آنحضرت صلعم در عشر اول شوال اعتکاف کرد و منقول نشد که روزه گرفت و یوم فطر بخلاف عشر اول است و یوم صوم نیست پس حق عدم اشتراط صوم در اعتکاف است و عمر بن خطاب را امر با اینهاست که اعتکاف یک شب که در جا بلیت کرده بود و سجد حرام فرمود و این متفق علیه است و در سلم بجای شب

رو: است و روایت صحیحین ارجح از روایت احمد است فزوده ام امکان جمیع و شش  
 آنکس و هم ضعیف است و آنکه تکلیف است و فوق آنکه بلکه بقدر فراق ناسته  
 باز شده و عقل آن خطا و غلط باشد و این حدیث اگر چه صحیح احتجاج نیست لیکن  
 اصل عدم تقدیر بوقت معین است و دلیل بر مدعی اوست و بچشم کامل شرط صوم است  
 و شرط اعتکاف و این: تقدیر نیست که شد طبیعت صوم تسلیم نموده آید.

### باب در بیان قیام رمضان

هر روز در رمضان قیام کند یعنی نماز گزارد و استکراوت کند و شبهاست آن از روی ایمان  
 و استیاب گناهای آن تقدم آن پیش پدید شود و این منقح علیه است از حدیث ابی هریره و  
 ظاهر لفظ رمضان بقید تمام ماه است نه بعضی آن و لفظ گناه شامل صغیره و کبیره هر دوست  
 پس هیچ مغفرت که با آن باقی باشد در هر یک و ظاهر آنست که حاصل می شود این قیام  
 بنا بر آنکه یازده رکعت است و اما تراویح بطوریکه آن مختار است در عهد آنحضرت صلعم  
 واقع نشده بلکه ایجا حضرت عمر است رضی الله عنه که ابی بن کعب را بر جمع مردم امر کرده  
 و فرمود: صلوة ابی اختار است از یازده تا بیست و یک و بیست و سه و باجماع و در  
 معین در هر فرغ نیامده و اکثر نقل و تطوع سو و مندست پس من از بیست و زیاده چیز  
 است بنا بر آنکه جو در آن وقت قیام عدم اجزا اکثر اذان آنارستی از علم نماز و چون عشر  
 آنرا از رمضان می در آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله حکم می بست و شب زنده می داشت و باقی  
 اهل غزوی بچاهت بیست

این آیه: شب زنده دار خوشتر است که تلخ کرد بهامه تو خواب شیرین را نه

### باب در بیان شب قدر

این شب بهتر از شب است و در آن فرشتگان و روح فرود می آیند و تا دم  
 صبح سلطنت است چنانچه صحابه این شب را خواب و بخت شب این خریدند آنحضرت صلعم

فرمود غراب شما متفق است بر سب او آخر پس تیری آن درین شبهای بایر کرد و این  
و حدیث متفق علیه از ابن عمر آمده و سماویه بن ابی سفیان بودندش بشب است و سقیم  
رضان از آنحضرت روایت کرده ولیکن راجع وقف است و تعیین آن چنانکه  
حافظ در بلوغ المرام گفته اختلاف است و چهل قول که در فتح الباری بیاوردش پیردخته  
سلامه شویکانی در وبل النعم اشارت بهفت و چهل قول کرده و گفته که در شرح منتهی  
بذکر الدلائل بایان راجع و معرج بر دوازدهم و آن رجحان بودن است و اقوا  
عشر و آخر ماه مبارک حیات است و عائشه آنحضرت صلوات الله علیه گفت اگر دایم که شب قدر کلام  
شب است و در آن چه گویم فرمود این دعا بگو اللهم لك عفو عني العفو فاعف عني  
شعر کریم بنحاشه بر حال ما که هستم ایست کند باده این حدیث را ترمذی  
و حکم تصحیح کرده اند

### باب در بیان شد حال

پایان بسنن بسوی سه سجد که آن سجد حرام و سجد نه سجد است باشد منی سجد است  
و لفظ لا تشدد الحال بضم وال بر نفع و بسکون آن بر نفع هر دو آمده و مراد بنفع درجه  
نعل نیست و این حدیث مرفوع متفق علیه از ابی سعید خدری مروی شده و سلسله  
از معارج است و تعلق و زلازل بباران و زمین سلف و خلف الی الآن رد و  
حق آنست که سقر بسوی مواضع معتبره غیر این ساجد بقصد نصیحت تبرک بران موضع  
ممنوع است تا امر جاویدت رواج پذیرد و قبر و عبادتگاه ولی از اولیاء و طوایف  
درین زمین یکسان است مگر تقیم که ششست من درین حدیث آنص است نه تمام  
و ایسی جدا از برای جواز شد رطل بسوی قبور انبیاء و اولیاء در کارست و دلیل بر وجوب نیست  
و جواز فراز براسه طلب علم و تجارت و خوان باوله آخری هم نایست شده و اتفاقاً این  
در بلوغ المرام این حدیث را در آخر باب اعتکاف آورده تا بر آنکه اعتکاف در عبادت باشد

یک عمر تا عمره و دیگر کفار و گناهان است که در میان هر دو بوده باشد حج و عمره را جزا  
جز جنت نیست و این حج و عمره جهاد بے قتال است از برای زمان و عمره واجب نیست  
مگر اگر بکند بهتر باشد و سندش ضعیف است و راجع وقف است بر جابر بن عبد الله و هم  
از جابر مرقوعا آمده که حج و عمره و فريضه اند مگر سندش با وجود توضیح حاکم ضعیف و مقطوع است  
پس بحکم نیست زرد و واجب عمل است بر برادر اصلیه تا آنکه ندانند قلع از آن بیاید و آنچه مفید  
و واجب باشد بطریق صحیح نیاید بلکه آنچه آمده است دلیل بر طلاق شرعیت عمره است پس  
حق در اینجا قول ذاب بسوی عدم و واجب است و همه عمر با آن حضرت صلواتم را شتر حج بود  
و تمام سال وقت او است

نزول فرمیت حج قبل از هجرت است نزد صاحب نهاییه یاد سنه شست و این قول گفت  
 یا سنه شست یا نیا و هیا پنج و در سلم و غیره آمده که آنحضرت تا چند سال در نگ کرد و  
 حج نمود و در سال دهم مردم اعلام کرد و این دلیل تراخی است چرا که علت الفور و جبت بود  
 هم در آن سال که فرض شده از حج می نمود و گوئیم که عذر سه داشته باشد بار سه تاخیر  
 میان از وقت حاجت نارواست و از ازا که فورست حدیث من وجد ناد او را حله  
 را هیچ فیلمت یحیایا و فیض ماینیا و این از طریق سه صحابی آمده و جمله طرقت ضعیف است  
 و این اقوال در باره او امر مطلقه آنست که لفظ فعل که صیغه امر باشد دلالت نمی کند بر  
 مجرب و طلب فعل مامور به از فاعل بدون آنکه مقید باشد بغیر یا تراخی یا یک بار یا تکرار و لکن

یک بار از ضروریات ایجاب است و قائل بآنکه امر از برای فوریت یا احتیاجی است یا اقتضای  
 مرد واحد یا اکثری کند غیر مصیبت است و وجوب حج بر واحد زاده و راحله است و بر فاقه یک  
 ازین هر دو واجب نیست و تفسیر سبیل بزاده و راحله مرفوعاً بطریق مرسل صحیح و بسبب ضعیف  
 هر دو آمده و مجموعش منتقض است از برای احتیاج زیرا که وجود اصل در جمیع طرق مانع تقویت  
 بعضی بعضی و شد عضد آن نیست و معنی از برای قصر سبیل بزاده و راحله چنین نیست  
 بلکه سلامت از مرض و امن و وجود محرم از برای زن و دخل در سبیل است و شرطیت تکلیف  
 و اسلام و حریت تلقین بفاعل دارد و زاده و راحله و امن و محرم شرط مستلزمه فعل است پس  
 بعضی شرط فعل را از برای وجوب گردانیدن و بعضی را از برای ادا مقرر کردن غیر مؤثر  
 بعقل و نقل است آنحضرت صلوات الله علیه فرمود تنها نشود مرد با زن مگر آنکه محرم او باشد و سفر نکند  
 زن مگر آنکه همراه محرم باشد مردی گفت زن من کج رفته است و نام من در فلان غرور  
 نوشته شده فرمود هر چه کن با زن خود و این در مسلم است از حدیث ابن عباس و هم در حدیث  
 ابن عباس است مرفوعاً که حج یک بار است و زیاده بر یک بار فضل

### فصل در وجوه احرام و صفت آن

صحابه در حجة الوداع بر چند وجوه بودند بعضی تنها احرام عمره بستند و بعضی احرام حج و عمره با هم  
 کردند و بعضی تنها احرام حج نمودند و این افراد ست و ثانی قرآن و اول تنع پس تمتع در  
 مکه رسیده از احرام برآمد و حلال شد و قارن و مفرد حلال نشد تا آنکه روز نحر آمد و این  
 متفق علیه است از حدیث عائشه رضی الله عنها **فصل** آنحضرت صلوات الله علیه قرآن کرد و فرمود  
 اگر از پیشتر معلوم می شد سوق هدی نمی کردم و تمتع می گردیدم پس تمتع را افضل گردانیدم  
 فرمود این تمتع تا ابد است و این بحث طویل الذیول من شعب الحج و القول است هر که اراده  
 حضور بر صواب باشد وی رجوع هدی حافظ ابن قیم و شیح منتقد کند و در باید که چهارده  
 صحابی را وی فتح حج بعمره اند و حق همین است که تمتع افضل انواع است و اما اینکه تمتع نیست



و غیر آن ناجانزینها که این تعلیم بنحیثیست و در تقریرش اطالاست کلام کرد پس  
 هیچ نیست فصلی است بر سراج است و مادر و پدر را از آن اجناس شده اگر نیز نیست و سوسه  
 از طرف او اعمالی را بجا آورد و این فرستاد و جمیع را و لیکن این را جمیع از این فرستاد اسلام  
 نیست بلکه در جو سب آن را در دهن او بجهت از این فرستاد و این را جمیع علیه گفته اند و در حدیث  
 مؤثر است این عباس آمده که هر کس که حج کرد و کعبه را دید و بوی آن رسید بر او بیست حج گزار داد  
 دیگر و هر چند که حج کرد و پست را از او شد و در حج دیگر داد این ابی سحیبه در حدیثی که در حدیث  
 و در حدیثی که از زنی را از حج داد و از طرف پدرش که از پیر - سر راهی که نایب نبی از آن داد  
 زاین زن تخمیه بود و زن عینی را در صورتی که حج از طرف مادرش که در حج کرد و در حدیث  
 از زنی نمود و فرمود املی است لو کان علی اهل بیت یزید فکنت خاضیه افتخار الله فانه  
 احسن بانی فاء و این هر دو حدیث در بخاری است و اول متفق علی و در انساب است  
 بر حدیثی که در حدیثی است از ائمه است اولی بر ائمه است و بیست حج در  
 اجزای آن از هر سیرت و معنی اگر یک و بیست کرد و اشتغالش از طرف مال که در آن بود آخر  
 است پیاده طرف دارد و بداند با و در آن است بیست و ده هزار و بیست و ده هزار و بیست و ده هزار  
 حج مسقط و واجب از سیرت است یا پس از آن در دست و یک که حاج از طرف او غیر تر است  
 باشد و در حدیثی که در حدیثی است که حاج از طرف او بیست بود و یک در روایتی که  
 در حدیثی است یا قریب آمده و مع الاحتمال لایم الاستدلال و نیز مردن بشیر مر از آن است  
 نشود و معنی آن نزد احوال و قوت او است و در او از طرفی هر سیرت در اصح و این همان  
 سندش را جمیع گفته و دیگران از این فرستاد و در حدیثی که در حدیثی است یا قریب آمده و مع  
 الحج الخ ظاهر آنست که صحیح باشد یا قریب از اهل روایت نیست و تفسیرش معلوم نیست  
 و بیست و نه حج آن از جابر آورد و پس سندش را در حدیثی است

میقات اهل یرینه ذوالحلیفه است بریک فرسخ از انجاست و میقات اهل شام مخد است که آن را همه می نامند و اکنون ویران است و بجایش رانی گرفته اند و میقات اهل نجد قرن سنازل است و میقات اهل یمن و اهل هند یلم و این مواقیات از پارسه که است که از اهل این مواضع نیست و بارادعج و عمره در آنجا رسیده و هر که آنجا است از انجا که درون اینهاست از هر جا که خواهد احرام بپند و تا آنکه اهل مکة هم از مکة بپسندند و میقات اهل عراق ذات عرق است و در رفع این حدیث شک است و آنچه در بخاریست آنست که توفیق این میقات عمر بن خطاب کرده و ابن عباس از برای اهل مشرق توفیق عقیق بطریق دفع روایت نموده و این حدیث نزد احمد و ابی داود و ترمذیست فصل میقات عمره دل است زیرا که عائشه را با برادرش عبدالرحمن بسوی تنیم فرستاد و این مکان اقرب محل است بسوی مکة و هر که گفته جزا تنیم روانیست و وی در مکة است تمسکی بدست اندیست اگر گیل عائشه از برای خوشنودی خاطر عاطش ثابت گرددم از مکة احرام عمره می توان بست و در مکة غسل بر آید تخصیص تنیم بدلیل است همچنین بحجاب احرام بر دخل حرم هم چون اراده حج و عمره بپای برهان جلست و مردم در عتق نبوت بنا بر حوائج مکة اگر کسی در آمدند و منقول نشد که احدی احرام بسته آمده باشد بلکه دخل حجاج بن علاط و ابی قتاده در میقات بی احرام ثابت شده و برات احلیه تصحیح است و نقل از ان جز بناقل صحیح تواند بود و لازم دم بر نباشد و در غیر نیکین معتد بتجکی نیست رای و اجتهاد است و آثار صحایه ترجیح بدنه باشد -

### باب در بیان احرام و آنچه متعلق باوست

ابال آنحضرت صلوات الله علیه و آله و فرمود آمد مرا جبریل گفت که اگر کم اصحاب خود را بر رفع اصوات باهلال و خودش از برای اهلال تجرد شده غسل بر آورد و فرمود محرم قیص و عاتم و سرا و یات و بریش و خفاسن پیر شد که آنکه کی غلین یا بد پس بیان ترا هر دو باشند برید غلین بپوشد و فرمود جائه سوده زعفران و ورس بپوشد و زن و نعلب

بر روی نیکنند و دستمان نه شود و استعمال طیب قبل از احرام و ادبرائے حل قبل از طواف  
و حدیث متفق علیہ عائشہ آمدہ و محرم را نکاح و انکاح و خطبہ و صیدنا رو است مگر  
صید مرد حلال کہ از برای اینکس نکرده است و احادیث رو صید محمول است بر صید حلال  
از برای محرم چنانکہ عار و حشہ صید کردہ صعب بن جنامہ را با دو گردانید و فرمود انا حرم  
و پنج و ابہ فاسق اندر حل و حرم در خور کشتن باشند زلغ و غیو از و کثوم و موش و سگ گزند  
و انجام و احرام ثابت است بحدیث متفق علیہ ابن عباس و در حلق راس از قتل تناسخ  
و جبیک شاقیاسہ روزہ یا اطعام شش میکن و ارد شدہ ہر مسکین و انصف صاع بر ہر  
این نیز متفق علیہ است از حدیث کعب بن عجرہ و بدان قرآن نازل شدہ قطع شتر سزا  
موت قتل است و ایجاب فدیہ بہ ستردن موی است نہ بر انداختن سپیش و در حکم قتل است  
قطع و قطع دیگر موزیات از جنس و ماسیل و شوک و سن و دم و سائر انچسہ ایذا دہر و لازم  
درین ہمد ہمان است کہ در حلق شتر آمدہ کما قال اللہ تعالی ففدیۃ من حیوان او صدقہ  
او فسک و لیکن این لازم بعد از ثبوت منع ازین فعل است چنانکہ در موی سترناست شدہ  
نہ در انچسہ منع از ان ثابت نہ گشتہ کہ اصل در انجا جو از عدم لزوم فدیہ است و میتوان گفت  
کہ این امور مقامس بر خلق نیند بلکہ و اقل اند زیرا آیہ کریمہ فمن کان من حیضاً چہ لا بد است  
از تقدیر مخذوف و در آیہ مثل آنکہ چنین گویند فمن کان من حیضاً ففعل شیئاً من محظوظات  
الاحرام او بہ اذی من راسہ فخلق ففدیۃ الایۃ و این ظاہر است و لیکن سخن در  
بودن قلع سن و قطع بشہ از محظوظات احرام است تا آنکہ نہ یہ لازم آید و جز بضرورت روایت  
و این را دلیل معلوم نیست پس مراد بآیہ آن باشد کہ چنان بیمار است کہ ہر آہ آن فصل  
چیزے از محظوظات کہ دلیل بدان دارد گشتہ بچوبیس غبطہ و غبطہ راس او را بجز است  
و روقح کہ خطبہ خواند و فرمود کہ او تقاضی نیل را از مکہ بازداشت و برای ہیج یکے پیش ازین  
حلال نشدہ و مرنہر مے حلال گردید و احدے را بعد از من حلال نیست صید او را از انجا بند

و خارش نبزند و لقطه اوجز از برای نشند حلال نباشد و صاحب قلیل فدیہ کیست دریا  
کشنده را بکشد و بر گزارش عباس که از خربکار و بارخانه و گور می آید استنایش نمود  
و مکه را ابراهیم علی السلام حرم ساخته و اهل او را دعا کرده و من مدینه را حرم ساختیم چنانکه  
ابراہیم مکه را حرم گردانید و دعا کرده ام و در صلح و مدینه پیچ و دعای ابراهیم از برای  
اهل مکه و این مدینه حرام است از مابین غیر تا ثور و این حرمت در باره صید و شکار و قطع  
و مختص است بسلب قاتل صید و قاطع شکار و بران تحقیق مرام درین مقام نزد ما آنست که بر  
کشنده و بچیره و برنده درخت در حرم مدینه از جزاء و قیمت هیچ واجب نیست بلکه فقط اثم  
و هر که قاتل و قاطع مذکور را بیاید بسلب او بگیرد و همچنین بر حلال در صید و شکار حرم مکه هیچ واجب  
نیست مگر مجزاً اثم آرس بر حرم جزای که در قرآن کریم ذکر یافته واجب است از کشتن  
شکار و در درخت مکه چیزی نیست زیرا که دلیلی که بدان قیام محبت می تواند شد و از شد  
و روایت وجوب بقره در قطع دو وجه کبیره بصحبت نرسیده و آنچه از بعض سلف مرویت  
دران محبت نیست و حرام است و آن که وادی از او دیه طائف باشد ابوداؤد و از حدیث  
زیر بن عوام آورده که آنحضرت صلا فرمود صید بیج محمد و حسنہ المندری و صحیحہ الشافعی  
و این نص است در غل و غنای آن ثابت نشد

### باب در بیان صفت حج و دخول مکه

جابر بن عبد الله گفته آنحضرت صلا فرمود که ما همراه و سه بر آدمیم چون از مدینه بدری  
رسیدیم اسامه بنت عیس زین ابوبکر صدیق محمد بن ابی بکر از ما پرسید آنحضرت فرمود  
غسل آرو بای خون را بجا بیاورید و بپوشید و بپوشید و بپوشید و بپوشید و بپوشید و بپوشید  
چون بر آب رسید آه اهلالت بوجیه کرد و گفت اللهم لیبک لا شریک لک لا شریک لک لا شریک لک  
والنعمۃ لک والملك لا شریک لک تا آنکه بخانه کعبه رسید و استلام نموده و سه بار  
طواف رمل نمود و چهار بار مشی کرد و بمقام ابراهیم آمد و در کعبه خطه امنه بگذاشت و باز برگشت

برگشتند تا شام فرمود و از در مسجد حرم برآمد نزد صفایین آییه فرو خواند ان الصفا والمروة  
 من شعائر الله وگفت آفا وکنتم در سینه پنجمه او تعالی آغاز کرده پس بالای صفای آمد  
 تا آنکه خانه کعبه را دید و روی بقبله شده این توحید و تکبیر را فرمود لا اله الا الله و احد  
 لا شریک له له الملك وله الحمد وهو على کل شیء قدير لا اله الا الله الجن و عدل  
 و نصر عبده و هزم الاحزاب و حده و میان این ذکر سه بار دعا کرد و فرمود آمد  
 بسوی خرقه رفت و می نمود و بشتافت در پستی وادی و چون به بلندی برآمد آهسته رفت  
 بر مرده و پنجمه بر صفای کرده بود هم بر مرده بجای آورد مردم بعد این اعمال حلال شدند و آنحضرت  
 صلعم با حرام ماند و چون روز تریه که هجدهم و نهم بود مردم متوجه شدند آنحضرت صلعم  
 در سینه ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح بگذارد و بعد از بامداد آنکه در رنگ کرد تا آنکه آفتاب  
 برآمد و بسوی عرفه راند و نزد شعر با ستاد وید که قبلش در غره زده اند و این جا خارج  
 از حد عرفات است در آن فرود آمد و بعد از آن وال فرمان بیالان بستان برقصی داد و در  
 بطن وادی عرفه رسید مردم را خطبه خواند و رین آنها را بلال اذان گفت و اقامت کرد  
 پیش خستین نماز ظهر گزارد و بعد اقامت دیگر نماز عصر بجای آورد و میان این هر دو سنی  
 خواند سپس سوار شده بموقف آمد و بطن ناقه را بسوی صحرات گردانید و موضع جل نشا  
 را در بر و کرد و روی بقبله شد و تا آنجا استاد که مهر فرو شد و اندکی ز روی دور گردید تا آنکه  
 نزد غروب قرص آفتاب از عرفه بسوی مزدلفه برگشت و نیز راند و زمام ناقه را می کشید  
 تا آنکه سرش بهر که چلی می رسید و مردم را اشارت بدست راست می فرمود ای مردم آهسته  
 روید و بر هر که که می آمد اندکس ارغای عنان می کرد تا ناقه بالای آن بر آید تا آنکه بمنزله  
 آمده مغرب و عشاء را بیک اذان و دو اقامت بگذارد و میان هر دو که ام سست و نفل نخل  
 و خواب رفت چون بامداد شد برخواست و نماز فجر در اول صبح بگذارد و این بامداد اقامت  
 بود پس سوار شد و بر مشعر حرام آمد و رو بقبله شده دعا کرد و تکبیر و تیلیل برآورد و تا آنجا استاد

که صبح بخوبی روشن گردید و پیش از آنکه آفتاب برآید روانه شد و بطن عسر رسیده ناله  
را اندک تحریک فرمود و راه میانه که بر جره کلان می برآید برفت و این فیر آن راه است که  
از آن بفرغات فرستاده بود و آن را ضبب نامست چون بر جره که زیر درخت است آمد بخت  
سنگ بزره بینداخت و با هر حصه تکبیر برآورد و هر سنگ بزره ازینها چو خف بود که گشت  
می افکند و آن را بدانه با قلاباشک بز نشان داده اند و این رمی از بطن وادی گردنجر  
برگشت و اینجا مگر دو هم مرتفع را گفت که مگر کند بده سوار شده بسوی خانه کعبه برانده  
در مکه گزارد و این حدیث عظیم الشان کثیر القوائد بطوله در صحیح مسلم است ترجمه بن ثابت  
گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از تکبیر از خند اسوال رضوان و جنت می کرد و بر جنت او از انبیا  
می جست و سندی ضعیف است نزد شافعی و در منی موضع معین مگر فرمود و دیگران را  
گفت که من اینجا مگر کرده ام شما در حال خود بکنید و من در اینجا استادم و تمام عرفه بوقت  
دین درین مقام وقوف نمودم و مزدلفه همه بوقت است و این را مسلم از جابر آورده و وقت  
گفته چون بکه آمد از طرف اهلای آن که جانب ذی طوی و علی است در آمد و چون برآمد  
از جانب پائین آن که ثنیه سفلیه باشد برآمد و بی آنکه بکه برگردد آنکه شب بذی طوی بسجی کرد  
و صبح غسل می برد و باد داخل مکه می شد و این در حدیث متفق علیه است و تقبیل حجر اسود  
و سجده نمودن بران در روایت ابن عباس نزد حاکم مرفوعا و نزد بیهقی موقوفاً علی  
و در سه شوط اول حکم بیل و در چهار باقی حکم پیشه میان حجر اسود و رکن یانی فرمود و  
جذین و دو رکن دیگر را از خانه استلام نمی کرد و عمر بن خطاب رضی الله عنه حجر را بوسه داد  
و گفت می دانم که تو سنگی نه زبان میسرانی و نه سود می دهی و اگر نمی دیدم که رسول خدا صلی الله  
تعالی علیه و آله هرگز نمی بوسیدم و این در بخاری و مسلم متفق علیه است از حدیث عباس بن  
بریه و حدیث روحی بر عمر و بن باب که نزد اوزرقی است سخت ضعیف است بحجت نشاید  
و ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه و آله استلام رکن یحیی و تقبیل آن را با بوسه که

رواه مسلم عن ابی الطیفیل و ترمذی صحیح حدیث طواف آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 بهر دو نفر کرده و در صحابه کی بر دیگری بابت تمیل یا تکبیر انکار نمی کرد اگر یکی حمل است  
 پس دیگری مکبر و این عباس را همراه سامان یا ضعفه از مزدلفه بنشب روانه ساخت  
 و جواز عدم اهمیت کعبه و همچنین صورت است پس پس بنحین ام المومنین سوده را که گران اندام  
 و فرقی بود شب مزدلفه رخصت روانگی پیش از خویش از زانی دشت و این در احادیث متفق علیها  
 آمده و از رمی حجر قبل از طلوع شمس نمی فرموده و لیکن در سندش انقطاع است و ام سلمه  
 شب حجر قبل از فجر می کرد بعد طواف افاضه بجا آورد و این باذن آنحضرت بود و صلوات الله  
 بر شطر مسلم است و گفت هر که حاضر نماز صبح شد با او مزدلفه و استواء آنکه روانه شویم و  
 پیش ازین بعضی هم استاده بود در شب یا در روز پس حج او تمام است و چرا که او و ورنه  
 حدیث را ترمذی و ابن خبویه تصحیح کرده اند و احادیث شریکین چنان بود که تا مهر نر بیاورد  
 نزد و اشرف شیرازی گفتند رسول خدا صلوات الله علیه بر خلایق ایشان افاضه پیش از طلوع آفتاب  
 فرمود و تلبیه گویند مانند آنکه حجره عقبه را می کرد و ورنه بنکام خانه کعبه را جانب یسار نمی  
 را جانب یسین گردانید و هفت سنگ ریزه زد و این رمی کرد و حجره اولی را که نزدیک مسجد خیف است هفت  
 و سه روز دیگر بعد از و ال رمی می کرد و حجره اولی را که نزدیک مسجد خیف است هفت  
 حصی می زد و با هر حصی تکبیر می گفت و بیشتر زمین نرم میرفت و تا ویر و بقبله استاده دست  
 برداشته و حامی گردیده بر می حجره وسطی می پرداخت و بجانب چپ و زمین میل آمده  
 استقبال قبلت می فرمود و تا ویر هر دو دست برداشته و حامی گردید پس حجره ذات العقبه  
 را از بطن وادی سنگ ریزه می انداخت و نزولش و توفیق نمی فرمود و این در بخاری است از  
 حدیث ابن عمر فرمود و یا الله یا الله یا الله یا الله گفت و در کثرت سوم بر عرض مردم  
 و الملقصین هم فرمود و در حلق قبل از بیخ و در حجر پیش از رمی لاجب ارشاد کرد و با جمله  
 آن روز از تقدیم و تاخیر هیچ مسئله بر سیده نشد و آنکه همین عدم حج و اذن بغیر آن کار

بایست نمود و این متفق علیه است از حدیث ابن عمر و ابن العاص بلکه در بخاری از مسور بن  
 مجزش آمده که خودش تخریقل از حلق کرد و صحابه را بدان امر فرمود و گفت چون رسیده جمعه عقبه  
 کردید بوی ستر کشیدید و بشوید و هر چیز جز زنان شما را حلال گردید و در سنن این حدیث  
 ضعیف است و فرمود نیست بر زنان حلق بلکه ایشان قصر می کنند و سندن حسن است و  
 عباس را اذن بیست که در لیالی منابنا بر سقایه داد و تبر عا ایل در عدم بیوتت سنه  
 نخست اردانی داشت و فرمود می کنند روز نحر بعد فردای آن از برای دور و زبیر  
 روز چهارم که یوم النفر است و این حدیث را ترمذی و ابن جمان صحیح گفته اند و خطبه خواند  
 وی صلعم در روز نحر در حدیث متفق علیه آمده و همچنین در روز شانی فکر که یوم الروش خوانند  
 خطبه کرد و گفت ای ایام التشریق الحله و عاشقه را ارشاد کرد که طواف  
 بخانه وسی تو میان صفا و مروجه و عمره هر دو را کافی است و آبن عباس گفته در طواف  
 افاضه رل کرده و ظهر و عصر و مغرب و عاشا کرده اند که در حصب بخواب رفت سپس  
 شده بخانه آمد و طواف و داع نمود و این در بخاریست و عاشقه نزول نبوی را در بطح  
 بطریق نسک انکار کرده و گفته که نزول درین منزل بنا بر حاجت خرج بود و از مناسک  
 حج و عمره را امر کرد تا آنکه آخر عهد ایشان بخانه کعبه باشد مگر بر حائض تحقیف کرده و فرموده نماز  
 در مسجدین بهتر از هزار نماز در مسجد دیگر است جز مسجد حرام و نماز در مسجد حرام بهتر از نماز درین  
 مسجدین است بعد هزار نماز و او احمد بن ابن النبی و صحیح ابن حبان -

### باب در بیان قنات و احصار

در حدیثیه آنحضرت صلعم تصور شد پس حلق را س کرد و زنان را حجامت شد و همی را  
 قربانی نمود و در عام قابل عمره بجا آورد و حبا عیبت زیر را که بیمار بود و حج بر آورده امر کرد  
 تا آنکه احرام بندد و شرط کند که محل بن چایست که انجام احرام کس و این حدیث عاتقه متفق علیه  
 بخاری و مسلم است و فرمود هر که پای او بشکند یا لگ کرد و دی حلال شود و از احرام بر آید و سال



آید و حج بگذارد و گفته که راوی این حدیث است می گوید که ابن عباس و ابوبهره تصدیق  
 این حدیث کرده اند و نزدی تحسینش نموده فصل در حدیث خذوا عنی مناسککم  
 که در صحیح مسلم و غیره است امر است باقتدای افعال و اقوال و صلعم و امر مفید و وجوب  
 پس مناسک که رسول خدا میانش فرموده همه و جب است نیست خارج ازین وجوب مگر چیزیکه  
 دلیلش خاص کرده است اما آنکه محتملست حج جز بفعل جمیع مناسک یا احتمال حج باقتدای بعض  
 مناسک می شود دلیل بران نیست و آنچه حدیثش مؤثر و عدم باشد آن شرط است نه وجوب  
 و در اوله مناسک حج آنچه بقیه تاثیر حدیثش در عدم حج باشد جز و قوت بعرفیت و ثبوت  
 که استدلان بعض افعال آنحضرت صلعم بر وجوب و بعض بر نذبح حکم است و همچنین بعض  
 افعال را ناسک و بعض را غیر ناسک گفتن نیز محکم باشد بلکه ظاهر است که جمیع افعال صادره  
 در حج مناسک است چه آنحضرت صلعم بیان نفرموده که ناسک فلان فعل است و فلان  
 فعل ناسک نیست و لکن لابد است که این افعال مقصود بالذات باشند بجز احرام و وقوف  
 بعرضه و طواف و رمی چهار نه آنچه غیر مقصود بالذات است بجز بیت بنی در لیالی رمی  
 یا بسبب غیر حج باشد بجز جمع دو نماز و در مزدلفه و نحو آن از آنچه تفصیلاش گذشت و من  
 اصعن النظر فی کتب من الاعمال الواقعة منه صلعم فی حجه المکرمه و دة مناسک  
 مستقلة و فروع و ضوابط و سنن و مذوات و وجد اکثرها مما قلده فیها  
 الاول جن افامن غیر توفیه الاجتهاد حق که لا یخفى علی ذی البصیر  
 مراد باهلال رفع صوت باشد و ظاهر اوله است که واجب نیست مگر نیت احرام حج و و راکع  
 آن امری دیگر نیست و اشتراط تقارنت این نیست با تلبیه یا تقلید بی دلیل است بلکه تلبیه  
 ذکر بی استقلال و سنتی مفروضه است و همچنین تقلید هر کس نیست کلام و ثبوت مشروعیست  
 این هر دو را بلکه نمی دانست که این هر دو شرط نیست احرام بیند و من ادعی ذلک  
 فعلیه البسها فی فصل ثابت نشده که احدی را امر کرده باشد بغسل از برای احرام جز

حائض و نفاس غسل این هر دو بنا بر تقدیر بوده و غسل آنحضرت بعد از بیعت ضعیف ثابت است  
 شده و محتمل است که از برای احرام باشد یا در باب و عثا سے سفر یا تبر یا نحو آن پس  
 با وجود احتمال در غسل و عدم صدور امر بدان ثبوت بشرعیتش نمی تواند شد همچنین دلیل  
 بر استحباب ازاله تفتش قبل از احرام نیست و قیاس بر تطیب فاسد است و لایمناز دور  
 ارشاد بسوی ترک شعر و بشر بعد رویت هلال دیگر براسه مرید ضحیه و حاج اولی است  
 نسبت او بنا بر آنکه در شغل مشاغل است و در صفت حاج آمده هوالتفتش التفتل و این عمر  
 چون بعد از رمضان عمر جمعی کردند تا جایی که شنی از راس و ریش نمی گرفت حاصل آنکه  
 تساهل در اثبات احکام شرعی بلا دلیل بلکه اثبات خلاف دلیل و اب اهل انصاف  
 نیست فصل استمرار محرم بر طیب بدن در حالت احرام جائز است اگر قبل از احرام بوده است  
 و حدیث یعلی بن امیه غسل ثیاب و نزاع جبه و جهرانه بود در سینه هشتم بلا خلاف و حدیث  
 عائشه در حجه الوداع در سینه دهم بود و نیز در قصه یعلی خلق آمده نه مطلق طیب و خلوق  
 مخالف طهر و عفران باشد و از عفران مطلقا سینه آمده و آثار نیست همچو کحل و دهن که در آن  
 طیب نباشد پس وجبه از برای منع از آن نیست بلکه در حدیث حسن نزد و حر فزی تدریج  
 آنحضرت صلوات و حالت احرام ثابت شده و کبریا قل من حرم ذینة الله التي اخراج لعباده عامه است  
 نیست فرق در آن میان محرم و غیر او و کیف که خطابات تخیل و تحریم شامل تکلف در وقت  
 احرام است چنانکه شامل اوست در غیر وقت احرام پس برزاعم تحریم تیزین بوقت احرام  
 بر تکلف دلیل آوردن واجب است و حدیث الحاج الا شعث الا خضب بانکه دوران  
 مقال است دال بر ایجاب فدیة بر مزمل شست و غیرت نیست نه بر طاعت و نه بقتضی و نه  
 التزام فصل نیست اغتسال از برای دخول در حرم و وضو قبل از طواف ثابت نشده  
 از سه طهارت انحصار شرط است و حدیث الطواف بالیدت صلی علیه ضعیف است و در حدیث  
 آنحضرت صلوات و فعل است نهض بر وجوب نیست و نه وضو داخل در عموم مناسک است

که بیان خذل و اعنی مناسککم باشد فصل تمام روز عرفه وقت و قوت سنت و قوت  
 آن حضرت صلعم بعد از زوال شامی آن نیست زیرا که در چند روزی از روز بوده و سه روزه  
 و اوقات قبل ذلک لیلاً و نهاراً و همین است مذکور است و قول او این است  
 از قول جمهور و تجریت و قوت در هر موضع از عرفه برابر است که بطن عریض باشد یا غیر آن  
 و اگر چه احادیث وارده در نبودن بطن عرفه جای قوت هر ضعیف است لکن قاضی  
 صلاحیت احتیاج نیست بنا بر کثرت طرق زیرا که از طریق شش صحابی آمده فصل احق  
 چنان می نماید که ذکر نزد مشرح اجماع واجب باشد بلیسک بود زیرا که با وجود و دفع مفعول  
 آن حضرت صلعم و مندرج زیر حدیث خذل و اعنی مناسککم نص قرآنی بصیغه امر هم  
 در آن وارد گشته و اذکر و الله عند المشع الحرام و قول بنده آن از ادای تقلید  
 آخر بابل است و بقول قائل بحیث اجماع که مستند گاهی معروف است و گاهی غیر معروف  
 معتزنیاید بود چه اول کتاب و سنت همواره محفوظ و مدون و معروف است و هر که چنین فکر  
 را غیر واجب گفته نقش از مرکز انصاف نباید لغز پیچ در اذکار کسی که درج و جز آن آمده  
 بعضی واجب و بعضی غیر واجب است بخصوص اوله فاقه قناتة فهاك تسلیح فصل  
 قطع کلیه تر در رسیدن جبره عقبه بصحت رسیده و در کتابی از کتب حدیث مرغی مخالف  
 آن ثابت نشده و روایت علی در موطا که قطع کلیه روز عرفه بعد از زوال شامی که در حدیث  
 این حدیث صحیح نمی تواند شد فصل در باره فضیلت نماز در جوف کعبه حدیثی با خصوص  
 نیامده مگر در فضل صلوٰة در سجده حرام پس مستلزم ثبوت آن از برای کعبه بجزای خطاب بطریق  
 اولی باشد و در حدیث صحیح دخول نبوی در کعبه و نماز گزاردن در آن آمده فصل  
 هدایت نمی مقصود بالانسانیت بلکه شروع بغرض رمی است زیرا که فعل است و زمان  
 و مکان از ضروریات فعل باشد پس حق قول خفیه و بعضی شافیه است که هدایت سنی  
 فی نفسه واجب نیست و کیف که اگر واجب می بود هرگز اذن تبرک آن از برای قائل مندرج

از مندوبات بچو سقایه یا باحی از مباحات بچو رعنی نمی داد و لفظ خص در حدیثین باب  
 نه از لفظ آنحضرت است صلعم **فصل** طواف زیارت در یوم النحر از آن حضرت در صحیحین ثابت  
 شده و این دلیل است بر آن که وقت این طواف همین است و لکن بعد از آنکه الله بغیر  
**فصل** تنع از حاضرین مسجد حرام صحیح است چنانکه از آفتابی صحیح است و بنا بر عدم تنع  
 بر یک از دو احتمال در آیه کریمه باشد و مراد بخاطر مسجد حرام اهل حرم اند که شاید مسجد حرام  
 کنند و در بعض اوقات نماز و خواندن حاضر انجامی شوند نه آنکه مراد بخاطر استقرار  
 دائی باشد **فصل** ادلی قطع تبلیه است نزد استلام حجر زیرا که آنحضرت صلعم چنین کرده  
 و قول بقطع آن نزد و دخول حرم اقرب بدلیل نیست **فصل** اول و وجوب یک طواف  
 یک سی بر قارن بقول **فصل** هر دو ثابت شده اما قول پس حدیث ابن عمر است  
 قال قال رسول الله صلعم من قرن بین حجه و عموقه اجن الا لهما طواف  
 واحد اخبره احمد و ابن ماجة و لفظ ترمذی اینست من احرم بالحج و  
 اجن الا طواف واحد و سعی واحد منها حتی یحل منهما جمیعاً و گفته که این  
 حدیث حسن است و آنکه طوافی اعلاش بوقف کرده جامع حفاظ روش کرده اند و اما  
 فعل پس نیز چنین و غیرهاست از عائشه ان الدین جمعی این الحج و العموقه  
 طافوا طوافاً واحداً و درین باب حدیثهاست و احادیث دال بر دو طواف و در  
 سعه از برای قارن ضعیف است و در بعض متروک تا آنکه ابن حزم گفته که از آنحضرت  
 صلعم و صحابیه چیزی درین باب صحیح نشده ولیکن این تعقیب است بحدیث ابن مسعود  
 علیه السلام که سندش لا باس بهست و لکن بیهیقه و غیره بسو که جمع رفته اند و گفته که طواف قدیم  
 و طواف افاضه کرد و گفته آری در سعه چیزی ثابت نشده و حافظ در فتح الباری  
 از حقه صاویق عن ابیسیه روایت حفظ یک طواف از طوافی که برای قارن کرده و  
 این خلاف قول اهل عراق است حاصل آنکه اگر نزاع جمیع مذکور در شود و نهایتاً و نه مصیر

بسوی تقاضی و ترجیح واجب است و عالم بحدیث غیر شک است در آنکه او که طوائف  
 واحد و همی واحد اربع است **فصل** دلیل تحریم شله عام است و صورتی که شرع بخواند  
 آمده مثل شعار بدنه و موسم اهل بنا بر شناخت و قطع سارق و خوان خاص پس بنا  
 عام بر خاص واجب باشد و اشعار بدی سنت صحیح ثابت است از بدعت گفتنش مو  
 برتن می خیزد و خطاب در اینجا با اهل علم یعنی حدیث است و در مقلد اعمی زعم می کند که  
 ابتدای آن در ام الکتاب است و الحاصل آن مثل هذا الکلام لبس می من علم  
 الشریع فی و رد و لا حد رکما انه لیس من عالم العقل فی قبیل و لا بدید و المنعور  
 من اغتیب بملیه و تقید بد مع تنکته من النظر و الکشف **فصل** حکم بجز بعض  
 مناسک بدم و عدم جبر بعض آن اوج است بسوی دلیل و دلیل که اقامه این من  
 کند موجود نیست و روایت من تذاک شکا فغلبه دم اگر بصحت رسد هر شک و خوا  
 جبر بدم باشد و بر مدعی تخصیص آوردن دلیل واجب گردد و لکن بروجه که منتفی از ابر  
 استدلال باشد ثابت نشده و فایتش آنست که ورموطا از قول ابن عباس آمده  
 و رفع سندش صحیح نیست بنا بر آنکه در آن دو مجهول اند و نیست حجت و در قول دی ضعیف  
 بر اصدی از عباد و رحمة الله ابن عباس فلفظ ضیق السبیل یا یجاب الدماء علی من  
 تذک شیئا من نساک پس لا ینق حال طالب حق آنست که در اصل این تشریح عام البک  
 نظر فرماید اگر دلیلی مفید این منی یا بدرجه اختصاص بعض مناسک بدم نه بعض دیگر  
 و در وجه ایجابش در مثل ترک ترتیب و موالات و بعض اعمال حج بگرداگر دلیلی نیست  
 فیهادرنه و قوف بر قول ماکذ و آن قول این است که در بسیاری از مسائل حج یک  
 تعلید دیگر کرده و آخر امت مقید با را که اول امت گفته با آنکه بنایش بر شفا جوف  
 هاست و الله سبحانه و تعالی گفتن آن در هیچ جا می زیده آنست که جنب یا حیاض  
 ملائف عاصی است و تو کفر است و ایجاب که ام منی بروجه دلیل صحیح صریح

نمی تواند شد و دلیل موجود نیست فصل اقرب و اشد علم آنست که طواف موافق صلوة  
 است هرگز در شمارش شگ کند که شش شوط اگر دبره یا هفت و سه طح شک کرده  
 تخری صواب نماید اگر می تواند ورنه بنا بر اقل کند چنانکه دلیل صحیح بدان وارد گشته  
 فصل جماع قبل و قوف بعرض مفید چیست و در اقوال صحابه که بطریق بلاغ در موطا  
 بحجت نباشد چه در اصول مقرر شده که قول صحابی حجت نیست و اگر هست در اجماع  
 ایشان است آنهم نزد کسی که قائل بحجت اجماع است و حدیث آن رجال جامع امر آنست  
 و هاکو مان فإلا النبی صلی الله علیه و آله فقال افتنی انک کما اراهد یا اهد یا کزک  
 و مرسل علی ما بود الحق حجت نیست گو رجالش ثقات باش و مراد برقت در آیه  
 اگر جماع دارند فاقش منع از وقاع باشد آنکه مفید حج است ورنه جهال بهم مفید  
 و لا قائل بذلک و در باره ایجاب یک یا دو دیدن بر زوج و زوجة دلیل نیامده و در منزل  
 مذکور مطلق ایجاب ہی بر هر دو است و آن برگو سفند و گاو و شیر همه صادق است پس  
 ایجاب اشد صادق هر سه چرا و آنکه در موطا از ابن عباس از مخبر بن یزید در منی  
 پیش از افاضه وقاع کرده و آنکه تفسیر مطلق و تفسیر مجمل بیان صحیح نیست حاصل آنکه بر اشد  
 اصلیه صحیح است و جز اقل صحیح که حجت بدان قائم شود از آن نقل نمی تواند کرد و اینجا  
 این چنین ناقل موجود نیست پس و علی قیل یا بعد و قوف پیش از رسیده یا قبل از آن زیاده  
 حاصی تثنی عقوبت است و با توبه در غور مغفرت و عفو غیر باطل و هیچ شئی لازم او  
 نیست و آنکه جزین زعم دارد و دلیل پسندیده میارود چه بیان هیچ یک و میان حق خدا  
 نیست فصل ادای صحیقه مقضیه تسویه اند در بدنه و بقوه در تنه و هر یک از طرف نیست کسی  
 باشد پس در کفاره هم این تسویه باید بنا بر عدم و رد دلیل دال بر فرق میان هر دو  
 آری در صحیقه دلیل دال بر تفاوت میان هر دو آمده که بدنه از بدنه و بقوه از بقوه گشت  
 و لکن احقاق بعضی با حجت حج بعضی او را احقاق بعضی آن با جواب صحیحی است

**فصل** در آیه بریر فحشاء مثل ما قتل من النعم بحکمیه ذوا عدل منکم و بجهت  
 یکی اعتبار مخالفت دوم حکم عدلین و ظاهرا نیست که اگر عدلین حکم بغیر مثل کنند این حکم لازم  
 میباشد چه مراد بهیچکدام بهیچکدام یا لایق است و حق عدالت همین است که حکم بغیر مائل واقع  
 نشود مگر بنا بر غلط یا طر و شبهه یا ناکه معتبر در مخالفت این وصف است نه آن وصف و واقع خلاف  
 اینست و ظاهر آنست که حکم در حکم در خلف نیست چپه تنگیم عدلین در هر حادثه قتل  
 ثابت است **فصل** بر محصر قضا نیست بلکه اتیان آن در عام دیگر است و عذر عارض  
 موجب سقوط محصر نیست و تعیین عام قابل مفید آنست که تا دیکه آنچه که مانع از ان منع کرده  
 نوری است تراخی از ان جائز نیست و عمره حدیه قضا نبوده بلکه مشروط به و بر قریش و در آنجا  
 مسلمین در سال آینده و تسمیه اش بمره قضیه بنا بر وقوع مقاضاة بود بران بیان آنحضرت  
 صلوات میان قریش **فصل** نفوذ وصیت میت از اجرت حج بنا بر آنست که در ثلث مال دنیا  
 تصرف است و در خصوص حج آنچه دال باشد بر آنکه این نفاذ از اس المال است یا از  
 ثلث چیزی نیامده و حدیث قدس الله احق ان یقضی و نفع اجرت از برای حاج مراد  
 نیست بلکه مراد آنست که حج والد از ولد صحیح باشد چنانکه قضا کے دین پدر از پسر صحیح است  
 و نتوان گفت که لفظ عام است پس بدان احتساب بار و وزیر که این عموم نیست مگر با اعتبار  
 فصل فیض حج نه باعتبار دفع مال از برای حاج که این معنی دلیلی دارد نشده و از اینجا  
 شناخته باشد که وصیت میت پدر او ن اجرت حاج از طرف او خارج از ثلث است که  
 بدان ماذون به است و حج از غیر قریب ثابت نشد **فصل** احادیث وارده درباره  
 زیارت قبر مطهر مقدس بود صلوات بر سلسله سبک و افرخ او مذکور است همه اش باین  
 ضعیف و منکر و موضوع است هیچ ازان بر تسمیه صحت و حسن نرسیده چنانکه از حصار م  
 منکی و جز آن ثابت می شود و گردوسه حدیث که سندش لا باس به است و ولا التثنی **فصل**  
 زیارت است و بس و طریق زیارت نبویه را شیخ الاسلام ابن تیمیه در منک و در جوبه

صحیح ذکر کرده پس با تقصیر بر ما ذکر و عدم مرا بر خلاف آن واجب کسیست که ایمان  
بخدا و روز آخرت دارد و یکایک غیر واجب و اثبات مالم ثبت شیوه تقلید مشوم و پیغمبار  
رای پریشان از حلاوت ایمان محسوم است

## کتاب النکاح

بسته حقیقه این لفظ و طلی است و تسمیه عقد بدان بنا بر ملاجهت است زیرا که عقد را سه  
بسی و طلی است چنانکه عمر را اشم نامند زیرا که سبب است در اقتضای اتم و کثرت در و این  
لفظ در قرآن بمناسبت عقد مناسبت آن نیست زیرا که مجاز در قرآن بسیار است و کثرت دارد  
خواص حقیقت است و نه مخرج لفظ از مجازیت و آنکه محشر گفته که در قرآن جز بمناسبت عقد  
نیامده ممنوع است چه در حقیقت و آنچه غلبه هرگز عقد مراد نمی تواند شد چنانکه سنت  
بر این دال است و جایز است بدان فتنه و همچنین الفاظ نکاح که در کتاب الندا و برای  
ملوکات دارد شده جزا برای طلی می تواند بود چه آنجا عقد نیست

### باب در بیان حکم نکاح و صفت منکوحه

هر که از جوانان استطاعت بارت داشته باشد می نکاح کند که اعضا از برای بهر وجهی  
از برای قروح است و هر که سطح بود بروی صوم است و این وجاست از برای او  
و آنحضرت صلوات الله علیه می فرمود که روزی گریه و فطاری کم و زنان را بر نی می گویند  
و هر که از سنت من روگرداند و می از من نیست و بی باوت او کرده و از بتل منی شدید  
فرموده و گفته تزویج کنید زن و نود و دو که روز قیامت ایشان را رسا شکره کنم و امر  
مستقیم و وجوب است با قدرت بر تحصیل مؤن نکاح و این حرم گفته فرض است و هر که گویند  
امر برای ندب است و نزد خفیه سنت و نزد شافعی تحب و باطله نکاح افضل است  
تجرو و تعلی برای عبادت حاصل آنکه هر که عجمه نکاح باشد و نکاح از برای ادا و



از ترک بود و بدون احتیاج پس شک نیست که اقل احوال در حق او مذنب است بنا بر  
 اول و آورده درین باب و هر که محتاج نکاح نیست و نه فعل آن او سست از برای  
 او همچو صورت عین پس در حق وی کرده باشد نزد خوف اشتغال از طاعات همچو  
 طلب علم و جز آن از آنچه بدان حاجت می باشد یا زن بترک جماع متضرری گردد  
 بدون اقدام بر عصیت و اگر از شغل از طاعات بی نیازست و زن بترک جماع  
 غیر متضرر و در نکاح نفعی راجع بسوی بابت حاصل نیست پس ظاهر آنست که مباح  
 باشد اگر چه اول مقتضی این تفصیل نیامده اما در اینجا اول دیگر و قوا علیک آخر مقتضی  
 آنست و اگر درین صورت اخیر مباح نگویید بلکه مکرره گویند بنا بر و در اول در غایت  
 و عولت و در آخر زمان چندان دور از صواب نیست و نکاح با زن از برای چهار  
 فصلت باشد یکی از جهت مال که دو نمندست مال خود بر شوهر صرف کند دوم از جهت  
 حبس که دختر عالم نامور یا امیر نامدارست سوم از برای حسن و جمال که در آن فراغ خاطر  
 و شگفتی خداست چهارم از برای دین و صلاح و عفت و صمت او و لیکن تقدیم دین  
 همه زن و بنده را راست گو باشد صنف دیگر جائز یا مستحب باشد و اندامه فاظف بدلت  
 الدین تبت ید الکر و رفای انسان نزد ترویج این دعاست باریک الله و  
 باریک علیه و جمع بین یکا بخیر و این در حدیث ابی هریریه است مرفوعا و ترمذی  
 و ابن حبان تفحص کرده اند و ابن سعد گفته اند حضرت صلوات الله علیه حاجت مار چنین آفرید  
 أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَحَمْدُهُ لَا تَسْتَعِينُكَ وَتَسْتَعْفِفُكَ وَتَعْمُرُكَ بِأَلْفِ مَنٍّ وَتُفَسِّنَا  
 مَنْ يَهْدِيهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضِلَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَاشْهَدُ أَنَّ  
 إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ بِأَسَاسِ كَيْفَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ  
 آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَوَمِنْ طَلَبَاتِ اللَّهِ الدِّينُ  
 كَسَاءُ لَوْنِيهِ وَالْأَرْحَامُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَفِيقًا سَمِعَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

يُطِيعُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ أَزْكَى زَا عَطِيطًا و این را احمد و دارمی و ابو داود و ترمذی  
و ابن ماجه و غیر هم روایت کرده اند و ترمذی تخفیفش و حاکم تصحیحش نموده و در روایات دیگر  
بعض الفاظ کم و بیش بهم آمده چنانکه در آخر کتاب موعظه حسنه با خطیب ب فی شهور السنه  
ذکر است و نظر کردن زن خطوبه یا اگر تواند جایز است بلکه یکے را که زن خواسته بود پس او را  
دید که گفت خرمود بد و بدین دین در سلم است و آن خطبه بر خطبه برادر سلمان تا آنکه خطیب  
اول ترک کند یا او ن دهد نه فرموده و جمع میان دو خواهر حرام است حرمین باشند  
یا اسنین یا یک حره و دیگر اسه زیرا که آیه و آن تَجْمَعُوا إِلَيْنَا الْأَخْتَيْنِ اعم است از  
هر دو حره باشند یا اسه و قوله أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ اعم است از آنکه هر دو خواهر یکگی  
باشند یا غیر آن پس بیان هر دو آیه عموم و خصوص من وجه است و در سنت آنچه تعیین  
را جمع کند نیامده ولیکن نه از جمع میان مرأه و عمه و خاله او تقویت منع میان اخنین این  
امامی کند چه لفظ مرأه شامل حره و اسه هر دو است و شک نیست که قرابت میان دو خواهر  
زائد بر قرابت میان زن و عمه و خاله او است و هر که دعوی کند که مراد بقوله این اخنین  
حرامانند اما این سخن از و سبب جز بطلیل پذیرا نشود و این قول که سوق آیات از برای  
تحریم حرام است باطل است چه در قول و سبب حرامت علیکم ایها المکرمات قول او  
و آن تَجْمَعُوا إِلَيْنَا الْأَخْتَيْنِ هم را و اما استوی بوده آنچه در تحریم ام مملوکه و همچنین  
اخت و بنت مملوکه و آنچه بعد ازینما ذکر یافته خلاقی نیست فصل اول دال اند بر تقلیل  
هر بدون تفسیر بقدر بلکه هر چه قیمت دارد و هر بودش صحیح است چه حدیث و لو خاتما  
من حدید و حدیث نکاح زن بر تعلین و حدیث حلت زن بر صدق طهارت برین  
و حدیث تزوج عبد الرحمن بن عوف بر وزن نواة از زوال بر عدم تفسیر بعد و در حجاب  
قلت است و این احادیث و اجماعات است بلکه زنی را در زنی یکے بر چند سره قرآن حکم

وادو فرمود ان شاء الله تعالی فقد صلتکما بما معک من القرآن ودر لفظی از سلم فقد  
 زیجت کما فعلها من القرآن آمده و لفظ بخارے امکن کما بما معک من القرآن  
 است و از تکرار او و این است ما تحفظ قال سارة البقرة و التي تليها قال قم  
 فعلی عشرین آیه و درین الفاظ دلالت است بر آنکه ایجاب و قبول را عبارت  
 معین نیست و اما در جانب کثرت پس از آن نیز حد معین نیست و لهذا در قرآن شریف  
 ذکر نظر آمده و مهور هر یک از زوجات مطهرات و از زده اوقیه و نصف بود که یا نصف  
 یا سه یا شش هرگز زعم کند که هر چند قدر و آن قدری باشد بر وی دلیل است و شک  
 نیست که مخالفة در مهور مکره است و صدق حقیقت او بود پس هر گرد انید آنرا و  
 هیچ باشد و از علی بن طاووس قبل دخول زده در مهور باید و این دلیل استیماب است و در  
 و در تطبیق و صدق و جایای قبل از صحت نکاح برای زن است و هر چه بعد از صحت  
 نکاح یا بعد از آن حلی است و از حق پذیرد که بران اگر امر و توان کرد دختر یا خواهر او است  
 و نکاحی که در آن فرض صدق نکاح و پیش از دخول بان زن بمرد آن زن را مثل  
 سدان زن آن قوم خودش باشد یا و کس و شرط و حکال می شود زن با و ن سویت یا  
 در مهور این بدل و بی و نه از جابر آمده و قول علی که هرگز از زده در مهور نباشد در سندش  
 نیاید و نه بخبر نرسد از زده و بهتر از آنست که آسان تر باشد بر مرد و عمره دختر چون کز زده  
 و از آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بطلاقش داده از  
 اسلامه سه جامه در سته اش و باید در سندش را وی متروک است لیکن اصل قصد در صحیح آمده  
 و نیست دلیل بر و بر مهر کامل بجز و خلوت و تنسک بغير دلیل حلال نیست لایسار در قطع  
 اسال جبار که امانش تحریم است بکتاب و سنت و جز بدلیل ازان منتقل نمی تواند شد فصل  
 در بیان نکاح ثابت است و حدیث لا نکاح الا باولی مرسل است و فرمود هر زن که  
 بی و ولی نکاح کرد نکاحش باطل است و زود دخول مهر لازم آید بنا بر استحلال فوج و اگر در اولیا

استخار برود هر سلطان ولی کسی باشد که او را ولی نیست و این حدیث را این عنوان  
 در این جهان و حاکم صحیح گفته اند و در آن ولایت سبب ابطال ولایت اولیا پیشا است  
 گویند تا جایی ایشان است بعدم پس هر که غائب است نزد حضور کفو و رضای نگاه ایشان  
 اگر چه در جای قریب باشد و میگوید خارج از بلد زن و مرد نکاح بود پس آن ولی در علم  
 معدوم است و سلطان ولی اوست مگر آنکه با فوی و شوسه را ضعیف با انتظارش گردان که  
 درین صورت انتظار قدم آن غائب علی این هر دو دست اگر چه بدست در آن گرد و با  
 عدم رضا و جوی از برای یکجای انتظار نیست لایسا با وجود حدیث ثلاث لا یؤخرت  
 اذ اجاءت را در آنجا ایم است چون کفوش بهم رسد و قول علیه و را اعتبار ولایت  
 نکاح قرابت قریبه زن است که نزد تزوج زن یا غیر کفو غضاخته لایق ایشان گرد  
 و مزوج او غیر ایشان باشد و این منقضی بعصا نیست بلکه در فوی السهائ است  
 می شود و بچه برادر از جانب مادر و در فوی الارحام بچوب سپرد دختر و گاه غضاخت  
 این هر دو باشد و غضاخت بنی اعمام و نوه هم باشد و شک نیست که بعضی قریب  
 ادخل است درین امر از بعض دیگر پس آباد و آباد اولی تر اند از غیر خود باز برادران  
 یک پدر و مادر اند پس برادران از جانب پدر یا مادر پس اولاد پیشین و اولاد بنات  
 سپس اولاد برادران و اولاد خواهران بعد از اعمام و اخیال قدیم کفایت این بعد  
 هئ کلاه و بر زن اعم اختصاص بعضی در آن بعضی آرد و آن جهت است و اگر بستن جز  
 احوال سن تقدیم نیست ما را بر آن قبول نباشد و حدیث لا نکاح الا بولی و سنا  
 عدل اگر ثابت شود و بجهت رسد دلیل باشد بر آنکه اشاد شرط از شرط نکاح است  
 بنا بر آنکه نیستی ذات مستلزم اوست و توجیه نفی یسوی کمالی تنگ قریبه است چه تعبیر  
 کمال بعد الجارین است و لکن در حدیث مقال است پیش منقضی از برای استدلال نشو  
 فصل در ثانی چیزی ثابت نشده و لکن چیزی از آن کولات لا باس به است زیرا که

منجمله طعام مند و بیست سخن در حکم مشروطیت انساب است باور و احادیث صحیح درسته  
از نبی و ظاهر آنست که این انتساب نوعی از نسبیه است و دلیل دال بر تخصیص و ارفقند  
نه از وجه صحیح و عین و نه ضعیف منجز **فصل** نیست نکاح ایمن بدون استیاء و نکاح بکر بدون  
استیذان و اذن بکر سکوت اوست و در روایه چنین است که شیب احق است بنفس خود  
از ولی خویش و بکر را استیاء کنند و اذن او خاموشی اوست و در لفظی این است که نیست  
ولی را با شیب امری و اختیار و اوقیبه امر خواهد شد و یک زن نکاح زن دیگر بولایت  
خود کند و نه نکاح خودش نماید چه ولایت و وکالتش مقبول نیست و این را ابن ماجه و  
داظمی روایت کرده اند و رجال سندش ثقات اند و از نکاح شفا رفته آمده و اینان  
باشد که یکی دختر خود را باینکاح و دیگر بشرط نکاح خود با دخترش بدهد و میان این هر دو مهر  
نماید و این نه خاص بدختران است بلکه خواهران و دختران برادر را نیز همین حکم است  
که نکاح شان بی مهر بر طریق باطل و حرام و باطل است و بعد از مفاد عقد نیست بلکه جواب  
بر هر یک از دو عین توفیر هر از برای زوجیه است بنا بر احتلال فحی که با بمنزله فساد تسبیح  
بوده و فساد تسبیح مسلم فساد عقد نکاح نیست و مهر شرط عقد نیست و تسبیح از شفا  
مقتضی فحی و تخیریم است نه مقتضی فساد عقد و در فی بکر اگر پدرش نکاح او کرده بود و و  
کاره بود آنحضرت صلوات علیه و آله و سلم که در دهر زن که دو ولی نکاحش کرده اند از برای اول است  
و بعد متزوج بغیر اذن اهل خود ظاهر باشد و تسبیح میان زن و عمه و خاله او حرام است  
و حرم را از نکاح و از نکاح و خطبه و مخطوبه شدن نمی آید و ابن عباس گوید نکاح نیمه  
در حالت احرار است که در میونه گفته نکاح در حالت احوال بود و اول در حدیث متفق علیه  
و نهانی در مسلم و عین است راجح که اهل البیت ادری بمافی البیت و اتق شرط با  
شرطی است که بدان فرج را حلال ساخته اند ما و یک حرم حلال یا محرم حرام نیست  
**فصل** در عمام و اطاس تا سه روز و بیست و نه و او سیس از آن نموده و در راه مسلم و در

حدیث متفق علیہ آمده که نمی کرد از منقه در عام غیر و حرم و سه رضی الله عنه گفته: نه فرمود  
 از منقه زنان و از حرم حرامیه و این در صحیحین و غیرهماست و در حدیث ربیع بن میسر آمده  
 که فرمود شمار از آن داد و در استنشاء از زنان و مکون او قنای تار و زقیامت حرامش  
 ساخته پس هر که نزدش چیز سے از جنس این زنان باشد او را بگذارد از آنچه با و داده  
 هیچ نگذرد و این نزد مسلم و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه و احمد و ابن جابر سنن و در آن  
 دلالت است بر منع نکاح منقه تا ابد و هه الحقی الذی کما یجی ص حدیث چ این نه  
 در حجت الوداع بود و وقوع این نه مؤید در آخر موطن از موطن سفر آن حضرت است مسلم  
 و بعد چار ماه از آن وفات یافت پس مصیر بسوی آن واجب باشد و سخن درین مسلم  
 در از است حاصل آنکه تاخ تحلیل جمع علیه تحریم جمع علیه تقید نبیست و تاخ نسخ  
 هر دو قطعه اند و این بر تقدیر نیست که تاخ قطعه نباشد چنانکه جمهور اهل اصول گویند  
 و در نه را درین قول با جمهور موافقت نیست فصل محلل و محلل له ملعون از برسان رسول  
 صلوات و احادیث این معنی بطریق جماعه از صحابه با ساندی آمده که بعضی صحیح بعضی  
 حسن نیست و نمی باشد لعن مگر بر امر ناجائز و شرعیت مطهره بلکه بر گناهیه که از آن شد زوایا  
 باشد پس تحلیل غیر جائز است در شرع و اگر جائزی بود و نا حل در آن رابدان لعنت نمی فرمود  
 و چون حرام و غیر جائز و شرعیت آمد پس غیر آن نکاح مست که در کرمیه حتی تنکیم و جبا  
 غیبه کا ذکر یافته و آمده که نکاح نمی کرد زانی محلو و مکره همچو خود و این حدیث ابی هریره که نزد  
 احمد و ابو داؤد است و در جالبش به ثقه موافق قول او تعالی است و حرم ذلک علی  
 المؤمنین پس نکاح با زانیه جائز نباشد و ظاهر حدیث آن اصواتی که تقدیر میداد  
 آنست که گناهیه از زانیه نباشد ولیکن اختلاف مست در وصل و ارسالش بلکه نسائی گفته اند  
 یس ثبابت نیست و جز از بایع منع نکاح با دختر یک این کس با مادرش زنا کرده زیرا که تحریم  
 مجرم حرمت بشارت مست نه بقتل و شرع تجویم نیست شرع آمده و این دختر تربت شرعی نیست

تا اول باشد زیرا گفته نقالی و بنا آنکه میتوان گفت که اسم بنت لاحق مخلوقه بپا او است  
 زیرا که این حق اگر بشرع است پس باطل است و اگر ادا نیست که غیر شرعی است پس  
 مضرا نیست چنانچه مخلوق از آب است لیکن این آب نه آبی است که بدان حق نسب  
 ثابت شده بلکه آبی است که صاحب او را جزو حاصل دیگر نیست **فصل عائشه**  
 گوید یک زن خود را سه طلاق داد آن زن برهنه دیگری رفت آن دیگر هم ادر اطلاق  
 داد پیش از دخول پس زوج اول را راده تزد جن کرد و آنحضرت صلوات الله علیه از آن پرسید فرمود  
 لا حق یندوق الا تخومن عسیلتها ما ذاق الا اول اسوجه مسلمه دین و لیست  
 بر وجوب طلی و با وجود آن مجرد دخول کافی است و انزال شرط نیست +

### باب در بیان کفایات و خیار

این گفته آنحضرت صلوات الله علیه بر بعضی عرب کفای بعضی اند و همچنین بعضی موالی کفای  
 بعضی مگر جائز و حرام و این را حاکم روایت کرده و در سندش راوی بی نام است و  
 ابو حاتم مستکثرش گفته و لیکن شاعری دارد و نزد بنی از معاذ بن جبل پسند متقطع و فاسد  
 بنت قیس را گفته نکاح کن بلا سامه و این در مسلم است فاطمه قریشیه بود و اسامه موی نراره  
 و بنی بیاضه را امر با نکاح اباهند و نکاح با دوسه فرموده و او را حجام بود و سندش نزد حاکم  
 جید است پس مقدم باشد بر روایت اولی و راجع بود از آن و کفایات و نسب غیر مقبر  
 بود و هر که باعتبارش فرستد مجرد خیال بپای استلال او نیخته بود و آن بنات بتولی ضعیف  
 عنما ارفع در فتور و علی در منصب مسلم آن نیست که بر کثرت از او یا در جود جمعی از او  
 حرام باشند و قرون مشهور و لما بانخیز ازین مسائل در هر جهت بودند و خلافت احدی از مردم  
 در آن معلوم نشد و مگر بعد از گذشتن چهار صد سال از هجرت بنویسند و بجمعه مسئله استثنای  
 بنات فاطمه از ازدواج با دیگران فرمایش یا شنیده یا غیر آن مسلمه و نه نیست که مسلم  
 و دلیل و قضیه و قضیه غیر است و قضیه و قضیه و دلیل و اگر لابد باشد اعتبار را مناسب احسان

پس شک نیست که اشرف انساب نسب به ما شتم و افضل اصحاب حسب علم است و پس  
 شروط اهل فروع در باب کفارت یکدیگر از برای تزویج و تنزیح استنبه بخراقات است  
 نسبت با جهادات و کمالها من اسحات عندا هم لیس علیها آثاره من علمه و  
 حدیث خیار بر بره نزد عتیق تنفق علیه است و در و و اسیه نزد مسلم آمده که ز و ش عبد بود و در  
 رویتی دیگر آمده که صر بود و اول اثبت است و در تجاری از ابن عباس بصحت رسیده که  
 بنده بود و قیو نزد بلبی را که زبلا و دو خواهر نزد اسلام آوردن بود ارشاد کرد که طلیق  
 ایها شئت و سندی را بخاری اعلال کرده مگر ابن جهان و در قطنه و بیتیه و سندی  
 و نزد شیخ سینیش نموده اند و غیلان بن سلمه ثقفی نزد قبول اسلام ده زن نزد خود داشت  
 و همگان همراه او مسلمان شدند آنحضرت او را امر کرد با اختیار چهار زن از آنها و این را  
 اگر چه ابن جان حاکم تصحیح کرده اند مگر بخاری ابو زرعه و ابوجاتم علاش نموده و ابن  
 عبد البر گفته که ما معلو و اعله غیبه من الحفلا لعلها اخری و چون مقام  
 مقام و حسب تحریم و قبیل و موضع موضع عاتقه البلوی است حال دلیل برین منوال است  
 پس چنانکه باید و شاید تنفیض از برای استدلال بر مع زیادت برابر مع نشود و آیه کریمه  
 فانکحی امطاءکم من النساء فتنخی و ثلاثه و باع بر محاوره عرب و باد و آنست  
 لغت مفید جز از نکاح و دو و سه و چهار و چهار و یک یا رست و در آن تصریح کرده اند  
 مقدار عدد زنان نیست و نه بللی بر مفارقت و فعه اولی نزد و فعه ثانیه است و اگر نزد کسی  
 نقل مخالف این معنی از آن لغت و اعراب باشد پس مقام استفاده از وی است  
 بر این تفصیل فرماید و تعقیب بدعوی اجماع نزد غیر منزع باین جلیه اهلان و ابی سر خطیب است و چه  
 قسم این اسامع بصحت خواهر رسیده حال آنکه ظاهر بر این صبیح و عمرانی و ثلاثه از محققین متنازعین  
 بر خلافت این اجماع فرشته اند و هم قرآن کریم فصل رسول رحیم کنه زن یا زاده درین  
 اوقات فراهم آورده خلافت اجماع مذکور است و دعوی خصوصیت مقتضی دلیل نیست و بر این است



اصلیه همراه دارد و نقل از ان جز بنا قلمی که زوش همدا فریق قطع گرد و مکن نیست و حد  
 تقدیم غلمان با اعلالی که در ان است کجا نهض از برای نقل از دلیل قرآنی و فعل مصطفی  
 می تواند شد و هر که تصحیح این حدیث بروحی که بدان قیام حجت می تواند شد بکند یا  
 دلیلی دیگر در سنن این حدیث بیارد و خدایش جزا سے خیر و چه میان سیچ یک و میان  
 حق صداقت و بقضا نیست و بر عالم ایفای حق اجتهاد و لاسیما در مقامات تحریر و تقریر  
 چنانکه در همه اباحت این کتاب و جز آن کرده ایم و می کنیم واجب است و نزد حق چیزی  
 در صدر ترویج در عمل باید کرد و در تقریر صواب فایا که ان تھامی التصاریح بالحق الد  
 تبلغ الیه ملکات لقیل و قال ولا سیما فی مثل موطن تجن عنها کتب من  
 الرجال فانک لاتسأل يوم القیامة عن الذی ترضیه منک العباد بل عن  
 الذی یرضیه المعبود و اذا اجاء فھما الله بطل فھما معقل ع ومن ورد البحر  
 استقل السوا قیاماً فصل آنحضرت صلعم و خضر و زینب را بر ابرو العاص بن الربیع بعد  
 از شش سال نکاح اول برگردانید و نکاح تازه نکرد و این حدیث نزد احمد و حاکم  
 بصحت رسیده و در حدیث دیگر آمده که نکاح جدید کرد و لیکن ترمذی اول را اجمود از رو  
 استناد گفته و یکی که اسلام آورده نکاح کرده بود شوی او گفت می دانی که من مسلمان  
 شده ام پس آنحضرت آن زن را از شوهر دیگرش کشیده بشوهر اول داد و این را ابن  
 جہان و حاکم تصحیح کرده اند فصل چون در پہلوی عالیہ کزئی از بنی غفار بود و نزد خول  
 و وضع ثیاب ملاحظہ بپایض کرد فرمود جامہ خود پوش و بکسان خویش بیامیزد امر بکامین  
 دادن کرد و در سندی مجہولی هست و از عمر بن خطاب آمده که زن بر صاریا مجنونہ یا مجنوزہ  
 را صداق ست عوض میس و این صداق بر زنی فریب و شہدہ سندی یعنی اگر می داشت  
 ورنہ بر جاہل تاوان نیست و از علی مرتضی ہم بخوان بزیا دت قرن آمده و قضاس  
 عمر رضی اللہ عنہ و عنین تا جیل یک سال است و لیکن این همه موقوفات ست بکجائی نزد

گواسانیش رجال ثقات باشند چه در اشال این مقامات استناد بر قوعات باشد  
 و بغیر آنها و آن موجود نیست و بضرورت دینی ثابت شده که عقد نکاح لازم است و  
 بدان احکام زوجیت از جواز و طلی و وجوب نفقه و حق آن و ثبوت میراث و سایر احکام  
 ثابت می شود و همچنین از ضرورت دینی خروج از ان بطلاق و موت ثابت پس از برای  
 زوج خروج از نکاح بسبب از اسباب و دلیلی صحیح تنقض انتقال از ثبوت بضرورت دینی بیاید  
 و در باره فسخ نکاح از عیوب بحجت نیزه نیامده و مرفوعی بشدت رسیده و لفظ المحقق  
 با هلك صینه طلاق است و بر فرض احتمال حل بریقش و حبس باشد نه بر مساوی آن  
 همچنین در فسخ بعت دلیلی صحیح نیامده و اهل بقا بر نکاح است تا آنکه موجب انتقال  
 بیاید و من اعجب ما یتعجب منه تخصیص بعض العیوب بذات دون بعض

لا یجوز دلیل نبی جان الله و بحمدہ

### فصل در بیان عشرت با زنان

ملعون است آنکه در دبر زن بیاید بلکه او نفالی بسو سے چنین کس نظر نمی فرماید و اول  
 مرسل است و ثانی موقوف و لیکن چون بطرق چند از جماع از صحابه آمده مجموعش تنقض  
 بر فرض این مسئله که مراد ازانی ششم این ششم باشد و آنکه این عمر زول این آیه مرد  
 از انصار که بدبر زن خود آمده بود نشان داده جبر است ابن عباس تو بهیم او درین باب  
 نموده کمافی سنن ابی داود و آنحضرت وصیت فرموده است بخیر و یکی در حق زنان و گفته که اگر پیش  
 زنان از استخوان پهلوست و اعوج شے در ضلع اعلا سے اوست اگر بردی که راست  
 بشکند و اگر همچنان بگذارد که همواره کج ماند و استماع بدان همراه کجی است و شکستن آن طلاق  
 اوست و نزد دوم برینیه از غزوہ جابر گفت که بان تا هنگام سه پاس بخانه درآی  
 یعنی شب و غل مشواتا و ز ولیدہ موسی شانه زنده و غلبه استرہ بکار دو گفته هر که عیبت او دراز  
 گردد وی شب هنگام ناگهان بخانه نه درآید و بدترین مردم نزد خدا روز قیامت کسی است

که بدن رسد و زن بوی رسد پسر را ز او برابر ملا کند و چون سادو بین عیده از حق زن  
 شوهر پرسید فرمود چون نان خور سکے اور بخوران و چون جامه پوشی اور اہم پوشان  
 و بر روی او وزن و او را بد ملگوی و از وی جہ در خانہ جدا شد و این نزد احمد و ابو داؤد  
 و نسائی و ابن ماجہ ست و نزد بخاری تعلیقاً آمدہ و منذری ازان سکوت کردہ و این  
 جہان و حاکم تصحیح نموده اند و بیہودی گفتند کہ از در آمدن مرد بقبل زن از جانبین  
 فرزند احوال می شود و پس فاقا احتیاجی کہ اتی نشئت فرود آمد اخر جہ مسلم عن جابر و فرمود  
 اگر گیلہ و زن خود بیاید و این دعا خواند بسم اللہ و جنبا الشیطان و جنبا للشیطان  
 ما فوقتنا اگر میان ہر دو فرزند می مقدر بودہ است ہرگز شمشیر سلطان زبان نہ سازد  
 این در حدیث متفق علیہ ست و بخاری از ابی ہریرہ مروی آوردہ کہ چون مرد زن را  
 بفراش خواند و وی ابا کرد و نیامد ملاکہ تا صبح بروی لعنت کنند و لفظ مسلم اینست کہ آنکہ  
 آسمان ست بروی نشینا کہ گرد تا آنکہ مرد ازان زن خوش نہ شود و همچنین در متفق علیہ  
 لعنت بر واصلہ مستوصلہ و دوشمہ و ششمہ آمدہ و وصل پیوند سوی بیوی ست و دوشم  
 خلا نیدن سوزن یا خار در پوست و فرمودہ غیلہ فارس و روم را زیان نمی کنند و ان  
 جمیع ست باذن و رحالت رضاع و عول را داؤد خفہ گفتہ اخر جہ مسلم و در حدیث دیگر  
 گفتہ بیہود کہ عول را داؤد صغری گویند کاذب اندا اگر خدا خواہد کہ خلق کند نتوانے کہ  
 برگردانی و رجالت نفقات اند و جابر گفتہ ما عول می کردیم و قرآن نازل می شد پس اگر  
 ناجائزی بود ازان منوع می شدیم و این متفق علیہ ست و مسلم زیادہ کردہ جلیغ النبی  
 صلعم فلم یفینا و باطلہ عول جائز ست و کراہت تنزیہ را بان منافات نیست و احادیث  
 قاضیہ بر منع محمول ست بر مجزہ کہ است نقطہ نہ بر تحریم و بعد ایصح بینہما کہ از انس و صحیحین  
 آنحضرت صلعم بر ہمہ زنان یک غسل مروی شدہ

باب در بیان ویمہ

چون عبدالرحمن بن عوف با حضرت گفت که من تزویج کرده ام فرمود بارک الله لک  
 اوله و لی بشأه این لفظ مسلم است از حدیث انس و فرمود چون یکے را از شما بسوس  
 و لیمه خوانند باید که بیاید و این متعلق علیہ است از حدیث ابن عمر و در لفظی نزد مسلم چنین آمده  
 که اجابت کند خواه عرس باشد یا نحو آن و فرمود شش طعام طعام و لیمه است که آئینده را  
 منع کنند و آباء آئینده را بخوانند و غیر محیب دعوت عاصی خدا و رسول است آری اگر اخصام  
 باشد دعا کند یا اگر منظر است بخورد و در روایتی آمده ان شاء الله و ان شاء الله  
 و این لفظ مسلم است از جابر و ابن سعد و مرفوعاً آودوه که طعام و لیمه روز اول حق است  
 و روز ثانی سنت و روز سوم سمع و هر که سمع کند سمع کند بوی خدا متغالی لیکن سندش  
 نزدی غریب است با آنکه رجالش رجال صحیح اند و نزد این ماحبه شاید سے از حدیث  
 انس دارد و با حضرت و لیمه بعضی زنان خود بد و بد جو کرد و در لیمه صغیه برتر و اقطون  
 قصر فرمود و حسابی از خبز و دهم برگرفت و نزد اجتماع دوداعی اجابت از برای اقرب  
 در باب و اگر یکے از دیگری سبقت کند اجابت مر سابق راست و این بسبب ضعیف  
 آمده و فرمود من تیکه زده نمی خورم رواه البخاری و عمر بن ابی سلمه را گفت اے کوکب  
 بسکه کن و بدست راست و از پیش خود بخور متفق علیہ و در باره فقهه شریع فرمود از جوایش  
 بخورید و از وسط آن چهرکت از وسط فرو می آید و سندش صحیح است و هیچ طعام را عیب  
 نکرد اگر خوش آمد بخورد و اگر ناخوش گرفت بگذاشت و از خوردن بدست چپ نمیکرد  
 و گفت شیطان بشمال می خورد و آتش در انا و نفخ اندران سے فرمود و این همه  
 در اہمات است **فصل** احادیث امر باجابت و لیمه صحیح است و آنچه متفق صرف آن باز و جو  
 باشد دنیا مد آری حضور و لایم مشوبه بنکرات با عدم قدرت بر تغیر نایا نزدست چنانکه  
 حدیث سے از جلوس بر مانده که بران ادارت نخر باشد و ان نیست بران و سایر معاصی  
 مقاس باشد بران **فصل** بعض اہل علم بر کراہت کلام بحالت جماع استند لال بقیاس

بر کرامت کلام بحال قضای حاجت کرده اند و این قیاس اگر بجامع انتخابات است  
باطل است چه حالت جمیع حالت مستلزه است نه حالت تنجیته بلکه در مکالمه درین حالت  
نوعی از احسان عشرت است بلکه لذت نه نمایان دارد و گما قال بعض الشغلاء  
و یجب فی منک حال الجماع لین الکلام وضعف النظر  
و اگر جامع کدام شئی دیگر است آن چیست با آنکه رسول خدا صلعم لعنت و مدح عبت را  
مشرع ساخته و وقت جماع اولی تر با و است **فصل** ایجاب کار و بار خانه و خدمت و عمل  
و بیت بردن غیر ظاهر است و لکن زنان صحابه اعمال صاکنه میشت بلکه خارج از آن که  
تبلان در شقت است بجامی آوردند و موسوع نشد که زنی از آن متنس شده باشد یا گفته که  
این کار بر زن من نیست یا من این کار نکنم بنا بر مکان شرف یا محل جمال بلکه در صحیحین  
و غیرها آمده که سنگ آسیاد در دست بتول و مشک در گردن زهرا و آخر کرده بود و لا  
شرف کشر فها رضی الله عنها و از صاها پس هر زن که گمان عدم و وجوب چیزی  
بر خود جز نمکین روح بوطی کند و اراده رجوع با جرت خود نماید اجابتش برین امر و نیست  
اشکال در آن است که از ابتدا و از باشرت اعمال سر کشیده و گفته که عمل بر من غیر واجب است  
پس اجبارش بر عمل محتاج دلیل است اگر ثابت شود که آنحضرت صلعم بتول را امر بجبت  
زوج وی فرمود چنان باشد از برای تنسک بر اجبار مستفنه و مجرد تقریر نبوی که زنان خود و  
زنان مسلمین را بر عمل در بیوت ازواج سفید جزا است نه وجوب

### باب در بیان قسم

آنحضرت بیان زنان خود قسم می کرد و می گفت اللهم هذا قسمی فیما املك فلا  
تلعنی فیما املك ولا املك و می فرمود هر که را دوزن است و وی مائل به سبک است روز  
قیامت بیاید و شوق او مائل باشد و آتش گفته سفت آنست که چون بکر شیب آمد و نزدش  
هفت شب بماند باز قسم نگیرد و اگر شیب آمد و نزدش سه شب بگذراند و آنحضرت چون نزد

ام سلمہ شب بسر کرد فرمود ترا ہوانی بر اہل قومیت اگر خواہی زودت بہت شب بمانم  
 ولیکن باز با دیگر زنان خود نیز چہنیں کنج و میکہ سودہ بنت زمرہ فوت خود بدعا نشہ بخشید  
 آنحضرت نزد عائشہ و شب ہی مانند عائشہ گوید و قسم بعض بار ابر بعض نفیست ہی داد  
 بلکہ نزد ہر زن بی سبب می شد تا آنکہ شب ہنگام بخواب صاحب یوم می رسید و این دور  
 بر سار و دقوبانہا بعد از نماز عصری بود ولیکن در مرض موت این انا غدا گفت و ارادہ  
 یوم عائشہ کرد ہنگام دستوری دادند کہ ہر کجا کہ خواہی بمان پس در خانہ عائشہ ماند  
 و نزد سفر و زنان قرصہ انداخت و ہم ہر زن کہ بر آمد باہمان زن بیرون آمد و اقبار  
 قرصہ در شرع و غیر باب آمدہ بخلاف قاف کہ مستقل با ثبات نسب و جہان نیست  
 اگر چہ استہانت نبوی بدان ثابت شدہ و آرزو کو ب زنان در رنگ بندگان ہی فرمودہ

این نزد بخاری ست

### باب در بیان خلع

زن ثابت بن قیس بن داہم حضرت صلوات بر دوسے عتابی در دین و خلق نمی کھنم  
 ولیکن کفر را در اسلام کردہ می دارم فرمود کہ بتان را بروی بازی گردانے گفت آرسے  
 ثابت را فرمود اقبل الحدیقہ و طلقھا تطلیقہ استرجہ البخاری عن ابن  
 عباس و در روایتی امویہ بطلاق آمد و در لفظی آمد کہ ثابت مرد و یمید روی بود  
 زن او گفت اگر خوف خدا ہی بود نزد و آمدنش بر خود خوبی بر رویش مے افکندم و اینا  
 زیادت نزد نزدی و ابو داود دست و آستہ آوردہ کہ این اول خلع بود در اسلام و باہل  
 این خلع طلاق بائن ست نزد جمعی از اہل علم سنم الشوکانی نے الویل و الفتح الرمانی و  
 فتح ست نزد جمعی دیگر سنم الحافظ ان التیم و الشوکانی ایضانی الدرد و التاری و لعل  
 ذلک ہو الرابع و توفید او ست آنکہ رسول خدا عاتش یک حیض گردانیدہ و این حدیث  
 حسن ست نزد نزدی و عموم قولہ تعالیٰ فلا جناح علیہا افتدت بہ وال ست ہجوا

اختلاف زیاده از آنچه زن از مرد گرفته و لکن حدیث اما ان زیاده فلا رادار قطنه  
تفصیح کرده پس محفص عموم مذکور باشد چنانکه حق نزو با جواز تخصیص عموم قرآن با حاد  
و مذاهب صحابه و من بعد هم درین مسئله مختلف و مبسوط است در موطلات

### باب در بیان طلاق

آنحضرت فرمود دشمن ترین حلال بسوی خدا طلاق است و این را ابو داؤد و ابن ماجه  
مرفوعاً از ابن عمر روایت کرده اند و حاکم صحیحش گفته و ابو حاتم ترجیح ارسالش بنوده و چون  
ابن عمر زن خود را در بعض طلاق داد و عمر از آنحضرت صلعم پرسید فرمود بگو او را که مر جتیش کن  
بعده تا طاهرش بگذارد پستر حائض شود و پاک گردد پس اگر خواهد نگاهدارد و اگر نخواهد  
پیش از مس بگذارد و این است آن عدت که او تقالی امر بتطبیق بنا بر بیان کرده و این حد  
متفق علیه است و در لفظ او مسلم آمده و در لایحه ما ثم لیطهرها طاهر او حاصل  
و در لفظی از بخاریست که حسب تطلیقه و در روایتی از مسلم چنین است ان رسول الله  
صلعم امرني ان اراجعها ثم اصلح حتى تجبض حیضه اخرى و در لفظ دیگر  
این است که گفت فردها علی و لم یرها شیئاً و قال اذ اطهرت فذلق اولئک  
و با کمال این اوله و ال اند بر آنکه طلاق سنه است که زن حائض نباشد و همچنین نفاس نباشد  
زیر که طهر را در آن شرط کرده و نفاس طهر نیست و در آن طهر که طلاق داده جماع نموده باشد  
و زیاده بر یک طلاق نداده زیرا که آنحضرت صلعم بر سه طلاق جمیعاً خشناک شد و فرمود  
ای لعن بکناب الله و انابین اظهرا کم و نیز این طلاق در طهر نداده باشد که در حیض  
مقدم بر آن او را طلاق داده است و مسئله وقوع و عدم وقوع طلاق بر بی اذن مکارک  
که جز باطل دیگری در حافاتش جوایز نمی کنند و غیر از افراد رجال بر تحقیق حق و را برایش  
و اتفق نمی گردند و این مقام از تحریر این مسئله بر وجهی که نتیج مطلوب باشد تنگی می کند که  
را می و قنوت بر سه مسئله باشد بروی لازم است که مؤلفات ابن حزم هیچ محلی و صفات ابن القيم

همچو بدی و محررات شوکانی چو شرح مستقی و رساله مستقلاش را درین باب ملاحظه  
فرمایند و علامه محمد بن ابراهیم وزیر رانیز درین باب مضمّن هست و باجملة اتفاق کائنات  
برآنکه طلاق بخلاف سنت راطلاق بدعت گویند و از آنحضرت صلوات الله علیه ثابت شده  
که هر بدعت ضلالت است و نیست خلاف در آنکه این طلاق مخالف چیزی است که از  
مشروعش ساخته و رسول خدا در حدیث ابن عمر بیان فرموده است و آنچه خلاف مشروع  
خدا و رسول است مردود باشد بحديث عائشه عنہ صلوات الله علیه علیہ امرنا نهی  
و در این حدیث متفق علیہ است شوکانی گفته فصّل نعمان هذه البدعة یلزم  
حکمها وان هذا الامر الذی لیس من امره صلوات الله علیه من فاعله و یعتد به  
لم یقبل منه ذلك الا بدلیل نقلی گویم خلاصه چیز سکه فاعلان وقوع طلاق بدعی  
بر آن تعویل کرده اند اندر ارج این طلاق سنت زیر آیات عامه و تصریح ابن عمر کعبان  
او یک تطلیقه و جوابش آنست که اندر آتش زیر جمومات ممنوع است بنابر آنکه از جنس  
طلاق با و درین نیست بلکه طلاق است که او تعالی امر بخلاف آن کرده و غضب نبوی  
بر امر حلال نمی تواند شد و در قول ابن عمر آنها حدیث تبیان حاسب نیست که است  
بلکه در روایت صحیح نزد احمد و ابوداود و نسائی لم یوهأ شیئا آمده که تقدّم و در آن تصریح  
آنکه را فی آن غیر رسول خداست صلوات الله علیه پس قول ابن عمر عرضش نمی تواند شد چه محبت  
در روایت اوست نه در رای او و در روایت مره فلیما جمعها و یعتد بتطلیقه صحیح  
زبیده کهما جزم به ابن القیم فی الیهودی و درین باب روایاتی دیگرست که در این  
مجاہیل و کذابان و لا یستند الیها فی فتنی منها فحصل ابن عباس گفته طلاق  
بیمه رسول خدا و ابابکر و دو سال از خلافت عمر سه بار در حکم یک طلاق بود عمر گفت  
مردم سخت تابی کردند در کار ایشان را و در آن حمله بود پس جاری کنیم آنرا بر ایشان  
و جاریست که روانه اسلام و محمد بن لبید گفته خبردار شد آنحضرت از مردی که زن خود را



سه طلاق یکبار اول پس ختمناک بر خاست و فرمود بازی کرده می شود بکتاب خدا و من  
 در میان شما هم تا آنکه مردی با ستاد و گفت اگر حکم شود آن کس را بکشم رواه النسائی  
 و در جاله موثق و ابن عباس گوید یوکانه نام رکانه را طلاق داد آنحضرت فرمود  
 رجوع کن بزین خود او گفت من سه طلاق داده ام فرمودی دهنم رجوع کن و این نزد  
 او را دوست و لفظ احمد بن حنبل آمده که ابورکانه این طلاق در یک مجلس داد و نگین شد  
 آنحضرت فرمود این هر سه یک طلاق باشد و در سندش محمد بن اسحاق سه و در ک  
 مقال کرده اند و راجع عدم قبح در اوست و ابوداود و در او آتش بوجه حسن ازین طریق  
 کرده و لفظ این است که ابورکانه زن خود سیمه را طلاق البتة داد و گفت و الله جز یک طلاق  
 اراده نکرده ام پس آنحضرت صلوات الله علیه او را بروی باز گردانید و این خلاصه است  
 درین سلسله طوایف الذیول کثیرة القول متشعبة الاطراف تدبیرت اختلاف و احاطة جمیع  
 اقوال و ادله بالصحیح و تسقیم آن مثل مصنف مستقل است شوکانی درین باب رساله  
 فراهم ساخته و در آن بعضی بسط کرده و صاحب مدنی تحقیق مقام بروج شقای او را نموده  
 و حجت درین موضع حدیث ابن عباس است که در صحیح مسلم و جز آن با سنائی که در حدیث  
 همه آمده ثابت شده ان ابا الصهباء قال له الم تعلم ان الثلاث كانت و  
 علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بکر و صد رامن امارة  
 عمر قال نعم و این را الفاظ و اسانید است و بهر که محاذ و تخلص ازین حجت کرده و  
 حجت نافعه نیارده و تشکیک بقید این طلاق قبل از دخول چنانکه در بعضی روایات  
 بیوجه باشد زیرا که در طلاق تفاوت حال قبل از دخول و بعد از آن نیست و چون حکم  
 در یکیه ثابت شد در دیگر نیز ثابت گردید و من ادعی الفرق فعلیه ایضا حدیث  
 قد امتحن بهذه المسئلة جماعة من العلماء منهم شیخ الاسلام ابن قیمه و جماعة  
 من علماء و اشقائهم و لكن لما كان من مذهب الاثمة الاربعة ان حلیفة و

مالك والشافعي واحدا ان الطلاق ببيع الطلاق كان المخالف لذلك عندنا  
اتباعهم وكتيب من خاتمهم كالمخالف للاجماع ولكن **س**  
جنگ هفتاد و دو دولت همه را عذر نبه چون ندیدند تحقیقت را به افمانه زدند  
و از اوله مقدمه ظاهر است که سه طلاق بیک لفظ یا الفاظ در یک مجلس بدو آن تحمل است  
یک طلاق باشد اگر چه بدعی بود و این صورت بخلاف صور طلاق بدعی واقع است با آنکه  
فاحش آثم باشد نه سائر صور بدعی که در آنها طلاق واقع نمی شود **فصل** در الفاظ جاری  
طلاق ناگزیر است از آنکه معنی آن مقصود باشد و همین است مراد اهل علم نیست چه بجزو و تکلیف  
بغیر اراده مدلولش بلکه مجرد تقصیت بحرف چنانکه از پریشان خاطر سرریزی زند و با الفاظ  
بیان می کند که اراده معافی آن نکرده و نه در حال نطق بیا لش خط و سه اثبات  
احکام شرعیه و نفی آن جائز نیست لایسا در بجزو امر عظیم و خطیب نسیم که وقت بیان  
زومین و حکم تحریم با نفوی بر شوک و تحلیلش از برای غیر زوج است و اهل اصوال لغات  
کرده اند بر آنکه فهم شرط تکلیف است یعنی فهم ترکیب و مراد نمیدن معنی اوست چه فهم نفس  
حروف مبتدیه است و هیچ عاقل بدان قائل نشود تا بعالم چه رسد آری ز و صد در لفظ  
صیح طلاق از عاقل اگر زن و مرد یا هم اختلاف کنند زن گوید که مرا این التزام طلاق  
داده است و مرد گوید نداده ام بلکه حکم باین لفظ بلا قصد کرده ام قول تریل زانی باشد بنا بر آنکه  
صدورش از عاقل در غایت ندرت است و زود عدم منازعت تکلم عمل بلفظ کند پس اگر  
مدلول کرده است مطلقه شود زن زن او است یا ستمی زیر نکاح ایست بهر آنکه  
را هیچ حکم نباشد و اگر لفظ طلاق مدلول آن را که فرقت است زود تکلم بدان فسخ کر یا  
و لکن اراده فرقت زن با آنکه مخاطب باوست و غیر از طلاقش اخبار نموده پس چه کسی  
بازل است و بهزل طلاق جدا باشد کما درود بذلك الدلیل **فصل** سیزدهم است که  
جدش جدا و بهزلش جدست نکاح و طلاق و حجت و سندش حسن است رواه الاربعة

عن ابن هریرة و صحیحہ الحاکم و در لفظی بسند ضعیف نزد ابن عدی بجای رجعت عثمان  
آمده و در روایتی مرفوع باین لفظ است که جائز نیست لعب و طلاق و نکاح و عثمان  
هر که این امر سه رابازی گوید و احب گردد و فرمود او تعالی تجا و زکرا است من حیث  
نفس اما او کم عمل نکرده است یا بر زبان نیاورده و این متفق علیه است از حدیثی باین  
و لفظ ابن عباس آنست که وضع کرد از است بن خطا و نسبان و امر است که علیه را و این نزد  
ابن مابود حاکم و مستدرک است و ابو حاتم گفته ثابت نیست و هم از و سه رضی الله عنه  
موقوف آمده که حرام کردن زن بر خود چیزی نیست رواه البخاری بلکه باین است کفار  
آن بکنند رواه مسلم و درین سئله سیزده مذہب است بلکه ابن القیم گفته که نه یاده بر بست  
و اجماع باین است که تخیم نه از صراح طلاق است نه از کنایات آن بلکه بمینه از ایماست  
و آیه کریمه صریح است بدان و گفتن الحقی با هلاک که دختر چون را فرمود کن یا از طلاق  
خجست طلاق مگر بعد از نکاح و نه عتق مگر بعد از ملک و سندش معلول است و در لفظ  
آمده نیست نزد و عتق و نه طلاق در آنچه مالک آن نیست بخاری گفته این اصح ما و در  
فیه است و مرفوع است قلم تکلیف از سه کس از خفته تا آنکه بیدار شود و از کودک تا آنکه  
بزرگ گردد و از دیوانه تا آنکه بداند یا بهوش آید و این نزد و احمد و ابو داود و نسائی و  
ابن ماجه است و حاکم تصحیحش نموده

### باب در بیان رجعت

عمران بن حصین گفته بر طلاق و رجعت گواه باید گرفت و سند این موقوف صحیح است  
و حدیث مرفوع متفق علیه ابن عمر بلفظ قال النبی صلیم لعمر صه فلیس اجماعا نص است  
بر ثبوت رجعت و مشروعیت آن بعد از طلاق و تفویض طلاق بسوی زن تفویض  
ایقاع مطلق طلاق است نه مقید با تناع رجعت که بائن باشد و لکن در رجعت بودن این  
طلقه زن را هیچ فائده تخیر نیست چه ثبوت رجعت بر زن مقتضی عود او بسوی نکاح مرد است

اگرچه کاره باشد پس رجحان باین بودن این طلاق باین حیثیت شد **مصل** طلاق مشروط  
را حکم ساز کلمات مشروط است و این در کتاب خدا و سنت رسول چندان است که زیر  
مهر نمی در آید و لکن کلام مشروط بصیغه از صیغ مفیده در لغت عرب بر وجهی باشد که  
احدی انکارش نتواند کرد مگر یکم که هیچ شئی از زبان تازر سے نشناسد و طلاق سکران  
صحیح نیست زیرا که سناط تکلیف عقل است و چون عقل زایل شد هر حکم شرعی زایل گشت  
پس طلاق مجنون هم روا نبود چه در برابر بقای آن قدر عقل است که گفته خود بشناسد  
و با وجود این مقدار عقل است بنا بر آنکه قدر معتبر موجود نیست و اگر باقی نیست مجنون است  
نیست فرق میان جنون و جنون فنون است و حدیث لا طلاق فی اخلاق  
اگرچه نزد ابو حاتم ضعیف و نزد حاکم صحیح است و هو الا رجیم پس تنهض باشد از برآ  
اختیار ج بر عدم وقوع طلاق مکره و هو الحق و اصل در شریعت مطهره اختیار طلاق باخذ  
ساق است پس سید را طلاق از عید خود نمیرسد بلکه این کار بدست بنده است و هر که زعم  
کند که طلاق از غیر زوج صحیح است وی دلیل آری **فصل** دلیل صحیح که دلالت کند بر آنکه  
خلوت میجو دخول است در ایجاب مهر موجود نیست پس حاکم غیره بدخوله باشد زیرا که  
قوله تعالی ثم طلقوهن من قبل ان تمسوهن شامل خلوت است و مس در اینجا بمنی  
جماع باشد چنانکه در قوله تعالی اولاً مستم النساء است و اگر مرد پس در اینجا علم از جماع  
دارند همچو مس بشهره بشهره باید که بجز دو وضع بدو زن برید زوج در خلا یا در ملا هر عدت  
لازم آید و لا قائل بذلك

### باب در بیان ایلام

عائش گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله را که در از زنان خود و حلال را حرام گردانید و یمن را کفاره  
ساخت و رداة این حدیث نزد ترمذی ثقات اند آبن عمر گفته مولی را بعد از چهار ماه  
حبس کنند تا طلاق دهد و نمى افتد طلاق تا آنکه طلاق دهد اخوجه البخاری و سلیمان

بنیاد بسیار گفته ده و چند کس را از صحابه در یافتیم که همگنان قائل بودند بوقت اینی مجلس  
 موسی روایه الشافعی و از ابن عباس نزد پیغمبر آمده که ایامی جا بلیت یک سال و دو سال  
 بود او تعالی توفیقش چهار ماه فرمود پس آنچه کمتر از چهار ماه باشد ایام نیست گویم چون  
 ایام نبوی به یک ماه ثابت شده پس عدم صدق اسم ایام بر کمتر از چهار ماه بیخه چه  
 و اگر بنا بر آنکه برست پس در آیه همین قدر است که موسی از زن خود مطلقا یا موقتاً بزیان  
 بر چهار ماه تریص چهار ماه کند و بعد از آن اگر رجوع کرد حکم همین مرتفع شد و اگر نمی تواند کرد  
 مطالبه فی یا طلاق میرسد این کجاست که بر مادیون ارجع اشهر اطلاق ایام نیست  
 غایت آنکه مطالبه فی یا طلاق جزو مافوق چهار ماه نباشد و ایامی مذکور در قرآن مقید  
 بضرر یا غضب نیست و مردی از علی محمول بر اجتهاد است چه مقام مقام اوست نه مقام  
 توفیق و قائل جمیعش آن را صالح تقیید می گرداند

### باب در بیان ظهار و كفارة آن

ابن عباس گفته مردی با زن خود ظهار کرد و بدو بی یقین داد و نزد آنحضرت آمده ماجرا باز  
 و عرض کرد که پیش از کفاره برواقدام فرمود نزد یک مشو بان زن تا آنکه امر خدا بظهار  
 اخراج اهل السنه و صحیحه التمام مذی و بجم النساء از ساله و در رواست  
 باین لفظ است کفاره ده و عود مکن و ظاهر آنست که مراد بعد در کریمه و الذین یظاهرون  
 من نسائهم ثم یعودون و لما قالی ارجع از مدلول لفظ ظهار است که آن تحریم زوجیه  
 باشد چنانکه بر گشتن زن بموسی خود خواهد خوا اراده و طی کند یا نکند پس حصر معنی عود در  
 اراده و طی بی وجه است و سلمه بن صخر در رمضان بخوف آنکه با و این برسد از وی  
 ظهار کرد تا گمان شبیه از چیزهای غایب شد بروی بیقین داد آنحضرت فرمود گردنی آزاد  
 کن گفت چه گردن خود بلکه تمام فرمود در ماه پیاپی روزه گیر گفت از روزه باین حرکت  
 رسیدم فرمود شخصت مسکین را از یک زنبیل خرما بخوران و این نزد احمد و دیگران جسمه

نسائی است و این خزیله و این الجار و دوترندی و غیرهم تصحیحش کرده اند و اگر چه در اینجا  
مطلق عتق قریبه آمده مگر دلیل بر اعتبار ایمانش و اوست و این دلیل نه آنست که قریبت  
در کفار قتل آمده چه در اصول متفق شد و اکتفیدگی از و تفاوت در سبب دیگرست صحیح نیست  
بلکه دلیل بر آن سوال رسول خدا ص است از ایمان قریبه و این الله و من انا گفتن بعده  
اعتقها فانها صامنة فرمودن چنانکه در حدیث معاویه بن حکم سلمی است و از وجوب  
این قریبه بر آن کس استقصال نکند که این از کفار و ظهارست یا قتل یا بینه یا بستر  
آن و ترک استقصال در مقام استمال نازل بمنزله عموم در مقام استمال کفار فی الاصول

### باب در بیان لعان

اصل درین شان ماجراست عویم عجمانی است ابن عمر گفته است نزد آنحضرت صلعم آمده و گواهی  
نمود چه می فرمائی اگر یکی از ما زن خود را بر فاحشه بیند چه کار کند اگر می گوید سخن گران می گوید  
و اگر می خوشد براعر عظیم خاموشی گزیند عویم گویم مشکل و گردن گویم مشکل + آنحضرت صلعم پنج  
پایخ ندا و چون فرود آمد و گفت از هر چه ترا پرسیدم بدان بتلاشدم پس ایات  
سوره نور فرود آمد و بر وی خواند و پند کرد و او را تذکیر داد و فرمود عذاب دنیا آسان ترست  
از عذاب آخرت وی گفت سوگند یکسکه ترا بحق فرستادن بر من دروغ نداشتم آنحضرت  
صلعم زن را بنخواند و پند داد چنانکه مرد را اندرز فرموده بود وی گفت قسم یکسکه ترا بحق فرستادن  
این مرد دروغ گو است پس آنحضرت شروع ببرد کرد و وی را چارگواهی بخداداد و بعد بزن  
فرمود وی نیز چارگواست و او پس میان هر دو جدائی فرمود این را سلم روایت کرده  
و ابن عمر گفته آنحضرت صلعم متلعنین را فرمود که حساب نهاده در بر خداست و یکی از شمار متلعن  
و نیست ترا را سه بر آن زن وی پرسید که مال من چه حال دارد فرمود اگر راست گفت در  
حق آن زن پس مال زن راست بنا بر احتمال فرج او و اگر بر وی دروغ بگفته پس  
جوع آن مال بسوی تو ابعدهست متفق علیه و در روایت انس که متفق علیه شیخین است

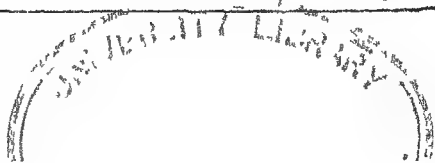
چنین آمده که آنحضرت فرمود بنید آن زن را اگر فرزند سفید رنگ فروخته سوی آردا  
 شوهر او است و اگر سر رنگین چشم سپیده موسی یا کوتاه قد آردا زانی است و ابن عباس گفته  
 یکی را از فرمود که نزد شهادت پنجم دست برد بان خود نهند و گفت انها معا جبهه و چنان  
 نزد او بود و نسائی ثقات اند و از سهل بن سعد و قصه متلعین آمده که چون هردو از  
 تلعین فارغ شدند عویمیر گفت دروغ گفته با ششم بران زن اگر او را نگاهدارم و دستم را  
 و پیش از آنکه آنحضرت امر فرماید این متفق علیه است و ابن عباس گفته نزدی رسول خدا آمد  
 و گفت زن من دست لاس را ردی کند فرمود تفریش کن یعنی طلاق ده گفتیستم  
 که باقم و پس او رد فرمود و بهر گز او را این نزد او بود و دو هزارست در جانش ثقات اند  
 و لفظی آمده لا اصب منها فرمود امسکها و مرا بلبس درینجا جماعت و تفسیرش  
 بنیر زنا باعتبار عمل نزول علی فائده است و تند هب جمهور عدم فسخ نکاح بر ناست و چون  
 لعان فرمود آمد آنحضرت صلوات الله علیه بر او که در هر زن که بر قومی کس را داند که از انها نیست و  
 از خدا و چیزی نیست و او را در کشت داخل کند و هر دو که انکار فرزند خود کند و ادوی بیند  
 بسوی او می داند که زاییده او است پرده کند او تعالی از وی و رسوا سازد او را بر سر  
 خلایق و اولین و آخرین مراده ابی داود و النسائی و ابن ماجه عن ابی هريرة  
 و صحیح ابن حبان و عمر بن خطاب گفته هر که اقرار کرد بفرزند خود یک چشم زد و او سلفی  
 آن نرسد و سند ابن موقون حسن است و هر دو گفت ای رسول خدا زن من کو که  
 سیاه زاییده فرمود ترا شتر اند گفت آری فرمود زنگه ای آنها چیست گفت سرخ رنگ  
 اند پرسید دران سیه فامی هم هست گفت آری فرمود این رنگ ادر کجا آمد گفت شاید  
 رنگی کشیده باشد فرمود پسر ترا هم شاید عرق نزع کرده باشد متفق علیه من حدیث  
 ابی هريرة و در روایتی که لم گفته و هو یحیی ان ینفیه و در آخرش آورده  
 و لم یخص له فی الا نقاء

# باب در بیان عدت واحد او

سبب اولیه بعد مرگ شوهر خودش بعد از چند شب بچیه زایید و از آنحضرت اذن نکاح  
خواست اذن داد و نکاح کرد چنانکه در بخاری است از مسوین خمره و حملش و یحیی  
و در لفظی بعد از چهل شب آمده و در لفظی از مسلم آمده که نه هری گوید بانی نیست در زوج و  
ولی در خون است مگر آنکه زوج با او نزد یک نشود تا آنکه پاک گردد و این دلیل است بر آنکه  
عدت حاصل وضع حمل است اگر چه متوفی عنها زوجها باشد و بریره ماورثه بعدت تا سه  
حیض گوید یا سه پیچو حره است در عدت و اگر چه روایت این حدیث ثقات اند نزد ابن حجر  
لیکن معلول است و قاطعه نیست قیس در مطلقه ثلاثه از آنحضرت لیس لها نفقة ولا سکنی  
روایت کرده از خبر مسلم و از ام عطیه آمده که آنحضرت منی که در زن را از اعداد بر مرده زیناه  
بر سه روز مگر زوج که بر دی چهار ماه و ده روز کند و سیچ جاده رنگین جز ثوب حصه که به پیش  
چون نری خوانند نپوشد و نه سرم کشد و نه خوشبو مالد مگر نزد طهارت پاره از قسط و اطفا ریکاربرد  
و این لفظ مسلم است و حدیث متفق علیه است و نزد ابو داود و نسائی زیادت عدم خضاب  
هم آمده و هم نسائی نمی از شانه افزوده و ام سلمه چون بعد از مرگ شوهر صبر بر چشم نهاده آنحضرت  
فرمود صبر یعنی ایلا روی می افزود پس در شب سینه و در روز بکشد و بخوشبو و خاشانه  
نکند که این خضاب است پرسید کدام شانه کنم فرمود بزرگ کنار و او ای داد و النساء  
و سندش حسن است و در حدیث متفق علیه از ام سلمه آمده که زنم گفت شوهرم برادر  
و چشم او دردی کند او را سرمه کشتم فرمود کفش و جابر گفته خاله ام مطلق شد خواست که  
بر آمده و نخل خود برود و دی او را از بر آردن زجر کرد و دی از آنحضرت صلوات بر سید فرمود آری  
نخل خود بر نزد یک است که صدقه دهنی یا معروفی بکنی رواه سلم و فریقه بنت مالک را امر کرد  
بماندن در خانه تا آنکه کتاب با جمل خود برسد با آنکه زوجهش نفقه و سکنی از برای او گذارند  
فریقه گوید آخر چهار ماه و ده روز عدت کردم و بعد از آن عثمان نیز بخین حکم کرد نزدی او و علی



و ابن جنان و حاکم قتیق این حدیث کرده اند مگر در سلم از فاطمیت قیس آمده که وی  
از آنحضرت گفت شوهرم سه طلاق داده است و می ترسم که کسی بر من ناگهان در آید  
پس ما و او را بر تنجول کرد و بنای این جواز بر ضرورت و احتیاج است یا خیر و جش بنا بر  
بزارت لسان بود و این مع همان اول است و در قرآن کریم است و لا یخفی عن و عین  
اخراج و فان خن فلا جناح علیکم عمر و بن العاص گفته است پیغمبر را برائتس  
نکنید عدت ام و دلچون سیدش بیهوده آن چهار ماه و ده روز است و اگر چه سندش  
نزد و از قطعی قطع است لیکن حاکم قتیقش کرده و احمد و ابن ماجه و ابو داود و روایتش ننوده  
ولیکن راجح آنست که واجب علم است بخوار هم او و از برای آن یک حیض کافی است و  
عائشه اقوال را باطل تفسیر کرده و سندش صحیح است و ابن عمر گفته طلاق کنیز و طلاق است  
رعدت او و حیض در نع آن ضعیف است ولیکن از کثرت طرق تا حد حسن لغیر و سیئه  
پس مخصوص کنیز باشد خواه زوج او حری بود یا عبد و عمو مات شامل بهر تکلف است با حکام ثم حمیه  
و عبد تکلف است بعد آن احکام مگر در احکام خاصه معروفه و هر که زعم دارد که عبد را نکاح  
چهار زن یا سه طلاق یا عدت است بچو عدت حره رو نبیت بروی دلیل است و فرمود  
حلال نیست مردی را که ایمان دارد بخدا و روز آخرت اینکه آب خود بکشت غیر دید و این  
کنا نیست از وظی با زن حامل از غیر و غیر حامل را استبراست و این حدیث نزد  
ابوداود و ترمذی است بزار حسنش گفته و ابن جنان قتیقش ننوده و با جلد این اول  
وال از بر احکام عدت هر عدت که باشد و گذشت که مجرد خلوت سیئه وظی موجب مهر و  
عدت نیست و ابتدای عدت از روز مرگ شوهر با طلاق است نه از روز علم بدان پس  
ایام ماضیه معتد بها باشد و دلیل بر زوم که است که زعم عدم احتساب جمیع عدت یا  
بعض عدت قبل از علم دارد و در فرق میان بعض مقتدات بعض دیگر در اعتبار علم عدم  
آن چنانکه در کتب فروع واقع شده جزئیات مختلفه مستندی ندارد و نکاح با زن



زمان است منوع است لقوله تعالى ولا تقربوا عقد النكاح حتى يبلغ الكتاب  
 أجله واعداد خاص برگ شوهر است در طلاق بائن وجزآن نیامده و زن مشرک چون  
 مسلمان شد عدت بیک حیض کند بعد از آن او را نکاح کردن جائز باشد اگر شوهرش  
 بعد از نکاح آمده و او را حق در آن زن نماند و اگر پیش ازین نکاح آمده بروی مرد و گوید  
 گو بعد از مدت و در از باش چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شریف خود را بعد از شش سال  
 برای ابی العاص باز گردانید و این صحیح است از حدیث روش بهر جدید نکاح جدید پس  
 در اینجا عقد و ترضی مستحب است و این کسب مقتضای اوست اگر چه خلاف اتواء  
 مردم باشد و همین است حکم در ارتداد کیسه از دوزخ چون مرتد بسوی اسلام برگردد و کوش  
 حکم اسلام کس باشد که پیش ازین کافر بوده است

### باب در بیان زن مرد مفقود

عمر بن خطاب گفته زن مفقود چهار سال تریص کند بعد چهار ماه و ده روز عدت نماید  
 اخبرنا مالك والشافعي و تیسره بن شعبه از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که زن مفقود زن است  
 تا آنکه بیانش بیاید و این حدیث اگر بصحت مدنی باشد در محل نزاع و لکن اسنادش  
 ضعیف است و جمعی از حفاظ همچو ابو حاتم و بیهقی و ابن قنطار و عبد الحق و دارقطنی و غیره  
 تضعیف آن کرده اند فلا ینقض للاختلاج به ولا تقوم به ثلثة الحجج و اما ما ذهب  
 درین مسئله پس تشعب شعبی است که آثار قی از علم ندارد و لایسما تجدید است بقا درین معلوم  
 از اوقات یک نیم صد سال و دو صد عام و نو و یا چهار سال و همچنین تفرق میان صحابه  
 اهل و مال و میان فاقد اهل و مال که انیمه رای محض است و نزد ما آنست که تحریم نکاح  
 محضه نص قرآنی آمده و اهل اسلام بر آن مجمع بوده اند بلکه معلوم از ضرورت و تنبیه است  
 و زن مفقود محضه است و اصل امیل در آن تحریم نکاح است و لیکن چون نفقه ندارد و کاش  
 درین حین و الزام او بر استمرار نکاح غائب که در آن اضرا راوست و جی قوی از بر سه

فنج مست و بچین چون مدت دراز شود و زن بترک نکاح متضرر گردد و فتنش باین بگنجد  
 سائق باشد و و میک فنج بنا بر سنت جائز می دارند پس چو از آن از برای غیبت طویل  
 اولی باشد چه از نصوص کتاب و سنت تحریم اساک ضرر او و سنه از و اج از ضمیر در غیر  
 یک موضع معلوم است پس دفع ضرر از زن بهر ممکن واجب است و چون جز بفتح ممکن  
 نگردد فنج آن جائز بلکه واجب باشد و دائم آن محسوس مقاس است بر غائب طویل الغیبه و  
 حکم زنش همان حکم زن قاتل یا مفقود باشد و الله اعلم **فصل** مرد را شب گذراندن  
 نزد زن روانیت مگر آنکه ناکح یا زوی محرم باشد چنانکه در حدیث مرفوع جابر نزد سلم  
 و ابن عباس از آنحضرت صلوات الله علیه روایت کرده که هیچ مرد با هیچ زن تنها نشود مگر آنکه زوی محرم  
 باشد اخوجه البخاری و در باره بایا یا او طاس فرموده حامله موطو نشود تا آنکه بار  
 نهد و نه غیر فوات حل تا آنکه یک حیض آرد و این نزد احمد و ابو داود و مست و سفارش حسن  
 حاکم تصحیح کرده و شاهدی دارد از ابن عباس نزد داؤد قطنی و و کد فرارش راست و عاتق  
 راجح است و هو متفق علیه من حدیث ابی هریره و من حدیث عائشه فی قصه و

عن ابن مسعود عن عائشة عن عثمان عند ابي هريره اود

### باب در بیان رضاع

عائشه گوید آنحضرت صلوات الله علیه فرمود یک دو صد حرم نیست اخوجه مسلم و فرمود و بینید  
 کیستند برادران شمار رضا محتمل نیست مگر از جماعت و این متفق علیه است از حدیث  
 ریشه الدین ما مرفوعاً و هم از وی آمده که سله نبی سبیل آمد و گفت ای رسول خدا سالم  
 مولای ابی حذیفه با مادر یک خاتمی ماند و ببلغ رجال رسید و فرمود شیر نشان او را حرام  
 گردی بروی رواه مسلم گوید یا رضاع کبیر بنا بر تجویز نظر جائز است لان سالما کان لهما کلا <sup>پن</sup>  
 و کان فی البیت الذی هما فیهِ و فی الاحتجاب مشقة علیهما فرض صلوات الله علیه فی الرضاع  
 علی تلك الصفة فیکون رخصة لمن کان کذا و هذا الا یحیی عنه و ارفع

برادر ابو القیس بعد از حجاب بر عاتقه استیزان کرد عاتقه ابانمود تا آنکه رسول خدا آمد  
و بطنی خود خیرش داد آنحضرت فرمود دستوریش ده وی تم تست و این متفق علیه است  
عاتقه گفته در قرآن ده رضعه معلوم فرود آمد و پنج منسوخ شده پنج ماند و تا وفات آنحضرت  
صلعم اندر می شد و او سلم ابن عباس گوید اراوه آنحضرت صلعم بر دختر حمزه کردند فرمود مرا  
حلال نیست دریا که دختر برادر رضاعی بن است و حرام است از رضاعت آنچه حرام است از  
نسب متفق علیه و فرمود حرام نمی گرداند از رضاع مگر آنچه شکافد و دو سه که کودک را پیش  
از طعام باشد و او از التزمی و صححه هی و الحاکم من حدیث امر مسلمة و ابن عباس  
گفته نیست رضاع مگر دو دو سال و ابن مسعود گفته آنحضرت فرمود صلعم رضاع نیست مگر آنچه  
ناشر عظم نیست حکم باشد اخرجه ای داد و چون عقبه بن حارث ام یحیی بنت ابی آبه  
را بونی گرفت زنی آمد و گفت من شاهزاده را شیر داده ام وی از آنحضرت صلعم پرسید فرمود  
کیف و قد قیل عقبه او را جدا کرد و وی با دیگری جفت شد اخرجه البخاری و از آن رضاع  
صححه من فرمود مگر این حدیث از امیر ایل ابو داود و از زیاده می است و او را صحبت نیست

### باب در بیان نفقات

عاتقه گفته هند بنت عتبہ مادر معاویہ چون با آنحضرت صلعم گفت که شوهرش ابو سفیان  
مردی بغیل است آنقدر نفقه نمی دهد که مرا و فرزندان مرا بسند باشد مگر آنچه از مالش  
بغیر علم او بستانم برین درین کار گناهی هست فرمود از مال او بقدریک ترا و فرزندان ترا  
کفایت کند بمعرفت بگیر و این حدیث متفق علیه را الفاظ است و طارق بخاری نزد قدومه  
رسیده از آنحضرت صلعم پرسید شنید کمی گفت میعطی عیاست و بدایت بیال کن و آن  
مادر و پدر و خواهر و برادر تواند و او الذانی و صححه ابن جابر و ابی ذر غفلی و فرمود  
طعام و کسوت ملوک بر مالک است و تکلیف علی الاطلاقش نماید و او را مسلم عن ابی هریرة  
و در جمیع و غیر بما یلفظ لکم اخی انکم من کان اخیه تحت یدیه فلیطعمه هما

یا کل و یلبسه عایلبس آمده و لطف صلاح ارقای خود را از طلبوس و مطعم خود می داد و ندو  
 سلم اللہ! طعما و کسوتہ بالمعروف معارض این حدیث نیست زیرا کہ این معنی  
 مطلق است بقدر پیش اول است و چون معاویہ بن جعدہ از آن حضرت پرسید کہ حق زن  
 کیکی از باروی چیست فرمود بخورانی و در اچون بخوری و پوشاشانی و در اچون پوشی  
 و در حدیث طویل حج از جابر مرفوعاً آمده کہ در بارہ زنان ارشاد کرد لهن علیکم فحش  
 و کسوتھن بالمعروف و خروجہ مسلم و فرمود بسست مرد را این بزرگ ضائع گردانند کہ  
 کہ قوت می دهد در این روایت نسائی است و در تفسیر ان میگوید عن جلال قی نہ است  
 در حال بیوہ لا نفقة لها فرمود و اخبرہ الیہ قی و رجالہ ثقات اند و لکن محفوظ وقت  
 اوست و عدم ثبوت نفقة در حدیث فاطمہ بنت قیس گذشتہ پس حق آنست کہ مطلقہ  
 بائنہ را نفقة و کسوتی نیست مگر آنکہ حامل باشد و همچنین بیوہ را حامل باشد یا حامل زیر کہ  
 سبب نفقة بسبب موت زائل گشتہ گو یا متوفی عنہا هیچ مطلقہ بائنہ است و عدم وجوب  
 نفقة و سکنے اگر باردار نباشد و اگر باردار است مطلقہ بائنہ را نفقة باشد نہ سکنے و مطلقہ در حج  
 را ہر دوست خواهد حامل باشد یا حامل و بر مطلقہ قبل از دخول عدت نیست و نفقة ساقط  
 بلا ریب و همچنین سکنے و متغذ نہ کردہ در قرآن از برای مطلقہ قبل از دخول عوض ہست  
 و همچنین ملاعنہ را نہ نفقة است و نہ سکنے زیرا کہ بیوہ مطلقہ بائنہ است یا همچو متوفی عنہا زوجہا  
 و شک نیست کہ فرقت او باشد تراز فرقت مطلقہ بائنہ است چنانکہ حامل با مطلقہ بائنہ و حامل  
 از احوال جائز است بخلاف ملاعنہ کہ نکاح با او تا ابد روا نیست و بیوہ علیا بہتر از بیوہ نقلی است  
 و شروع بعیال باید کرد زن می گوید بخوران مرا یا طلاق و ہا این را سند حسن است  
 نزد و ارقطنی از ابی ہریرہ فیصل النفاق مختلف است باختلاف ازمنہ و امكنہ و احوال و  
 اشخاص و نفقة زن من خصب و خصب معروف است نہ در زن جب و نفقة معروف اہل  
 برادی ہانست کہ غالب در ان اقوام است و آن در اہل مدین غیر معروف باشد و همچنین

نفقه معروف اختیار علی اختلاف بطقات هم غیر معروف است از نفقه فقرا و نفقه معروف  
 اهل ریاسات و شرف غیر معروف است از نفقه اهل وضاعت پس معروف مشارالیه در حد  
 شئی محدود نیست بلکه مختلف است باختلاف اعتبار فصل دال است بر نفقه اقارب قوله تعالی  
 و بالوالدین احسانا و بذی القربی و قوله تعالی و ات ذالقربی حقه و شک نیست که  
 هر که متقلب در نعم است و قریب او را جمع و عمری گزند میرساند پس این کس نه محسن است و  
 نه قائم بحق او و نفقه مسور و ثروت و وارث است و در محبین است که چون سیکه از آن حضرت پرسید  
 من ابتد فرمود املك و اباك و اخاك و مولاك الذی یلی ذاك حق  
 واجب و رحم موصوله و نسائی ثم ادناك اذناك زیاده کرده و هم در محبین است  
 بنظر من احق الناس بحسن صحابتی یا رسول الله قال املك قال ثم من قال املك  
 قال ثم من قال املك ثم قال ثم من قال املك ثم ادناك اذناك و اخرجه الله  
 ایضا و حسنه و قال ثم الاقرب فالاقرب و درین سئله مذاهب است صاحب هر  
 بطن آنها کرده و نتوان گفت که مراد بشل این اول صلا رحم است زیرا که او تعالی نام آن  
 حق نناده و اگر گیریم تا هم قاصح و راست دلان نیست زیرا که تارک قریب بغیر نفقه و کسوة باوجود  
 حاجت قریب بسوی نان و جامه و اصل رحم نیست نه لثه و نه شرعا و نه عرفا و هر که انکار کن  
 خبر و هر که صلا مختص به حمیت و بدان از جنبه متاز می تواند شد ممکن نیست که تبیین چیز  
 از چیز را که بدان صلح واقع شود بکنند مگر آنکه نفقه اولی و واجب بدان چیز باشد چنانکه ممکن نیست که  
 تبیین مسقط نفقه کند مگر آنکه ماعد ای نفقه اولی باسقاط غرا برود حاصل آنکه هر که واجب  
 مقدار کفایت است و زیادت مستغنی عنها دارد و بر وی اتفاق آن بر قرابت مجایز و حبش  
 و اقرب فالاقرب را مقدم کنند چنانکه اولی سالقه بر آن دال است و هذا هو معنی الغنی  
 ای الاستغناء عن فضلة تفضل علی الکفایة به لا ما ذکره الفقهاء من تلك التقدید  
 الی لا تنجح الی دلیل عقل و لا نقلی ابوهریره گفته مردی با آن حضرت گفت زوم و زیاده

هست فرمود بر جان خود صرف کن گفت وینا رو دیگرست فرمود بر فرزند خود نفقه ساز گفت  
 دیگرست فرمود بر اهل خود صرف ناکفت دیگرست فرمود بر خادم خود نفقه کن گفت دیگرست  
 فرمود تو نیک می دانی که مصرفش چیست اخبرجه الشافعی واللفظه واحدا و اما داود  
 و ابن حبان و اخرجه النسائی و الحاکم بتقدیمه الزوجه علی الوالد **فصل**  
 آنحضرت فرمود چون خادم یکیه از شما طعام آر و اگر او را با خود نشانند باری یک دو لقمه باو  
 بدهد و این متفق علیهست از حدیث ابی هریره و فرمود و مغذی شد زنی در گریه بند کرد آن  
 تا آنکه بمرد و در آمد آن زن و زنانه طعام و آب داد و میگه جس کرد و نگذاشت که از خشتش  
 ارض بخورد و این نیز متفق علیهست از حدیث ابن عمر و در آن دلیلست بر نفقه خدام اگر چه  
 حیوانات باشند **فصل** سعید بن سب در باره مرد غیر واجب نفقه بر اهل گفته بفرق بینها  
 گفته که سنتست و این مرسل قوی است سعید بن منصور روایت کرده و عمر بن خطاب با مرد  
 اجناد در باره مردان غایب از زنان نوشته که از ما مواخذه کنند بر انفاق یا طلاق اگر  
 طلاق دهند نفقه زمان جس بفرستند گو یا سقوط نفقه بطل نیست و هو الحقی و این را شافعی  
 باز بقیه با سنا حسن آورده و زن اگر سر برهنه و حالت را بنده و ضرر است و حق تعالی گفته  
 لا تضاروهن و نیز غیر معاشره بمعرفست و حق تعالی فرموده و عاشروهن بالمعروف  
 و هم غیر مسکه بمعرفست و او تعالی گفته فامساک بمعروف و تسبیح باحسان بلکه و  
 مسکه بضر است و حق تعالی فرموده و لا تسکوهن ضراوا و آنحضرت ارشاد کرده که لا  
 ضرار ولا ضرار و در نسخ بعد نفقه حدیث مرفوع ابوهریره آمده که قال رسول الله صلعم  
 فی الرجل لا یجد ما ینفق علی امرأته ینفق بینهما و این نزد و اقطنیست و در عمن بن قبطان  
 که و اقطنی را در آن و هم شده غیر ظاهرست و از اعظم او که رجوا از شیخ بنا بر عدم نفقه نیست  
 که او تعالی تشریح حکم بین میان زوجین نزد شقاق فرموده و حکم را میان زن و مرد است  
 آنها نهاده و از عظم شقاق آنست که میان هر دو شقاق در نفقه باشد و چون دفع ضرر از

زن جز بفرقین ممکن نباشد حکمین را جدائی میان شوی و بانوی می رسد چون این  
تفریق بحکم حکمین رواست پس جوازش از قاضی بالاولی باشد و هیچ شئی معادل تضرر  
بترک نفقه نیست و لهذا نسخ در عیوب ثابت نشده و تخرید و جو عیب در رجب و غیره چون و غیره  
و برص و نحو آن فوت شئی واجب از برای زوج است و لکن او تعالی ببرت او طلاق نهاده  
و در حبس زوج بنا بر نفقه زن تفریق کسب اوست

### باب در بیان حضانت

عبدالمعین عمرو بن العاص گفته زنی آنحضرت صلعم را گفت این پسر من است بطین من اولاد  
و عا و نودی من او را ستار و کنار من او را حوا بود پدرش مرا طلاق داد و خواست که  
او را از من بر باید ببرد تو حق بود که بان پسر مادام که نکاح نگردد و این نزد احمد و ابو داود  
و حاکم نصیبش کرده و ابو هریره گوید زنی آمد و گفت ای رسول خدا شوهر من می خواهد که پسر  
مرا ببرد و حال آنکه وی مرا نفقه داده و از چاه ابی عقبه مرا آب نوشانیده درین دنیا شوهر او نیز  
آمد آنحضرت فرمود ای غلام این پدرتست و این مادریتست دست هر کدام که خواستی بگیر و  
دست مادر گرفت و آن زن او را با خود برد و او احمد و ابی ربه و صحیح الترمذی و حرجن را نفقه  
سنان سلمان شد و زنی از اسلام ابی کرد آنحضرت صلعم را میان هر دو بنشاند و سه  
بیل باور کرد آنحضرت گفت اللهم اهدنا یسیر یل به پدر نمود پدر صبی را بگرفت از حجه  
ای داد و النساء و صحیح الحاکم و این دلیل است بر آنکه حق بحضانت مادر است لیکن  
این ولایت مقتصد است بعدم بلوغ صبی پس تمیز بعد از بلوغ نزد تنافع تمیز ثابت شده  
و هر کرا صبی بگزیند همان اولی باشد از براسه او و برین باب و بعد از مادر خانه است چنانکه برادر  
بن عازب گفته که آنحضرت صلعم در دختر حمزه حکم بخالده او فرمود و این نزد بخاریست و احمد  
اخراج این روایت از علی مرتضی کرده و زیاده نموده که جاریه نزد خالده ماند و خالده مادر است  
حاصل آنکه خالده است دام امتی بصیبه است پس خالده امتی باشد بصیبه بهتر پدر و مادر است



بعد از برای طفل بعد از مادر پس دلیل بست و پدر و غیره را در آن رجال و نساج بعد از بلوغ  
 صبی پس تمیز حضانت نیست و نزد عدم مادر و خاله و پدر کار بست اولیا است اگر موجود  
 باشند و در نزد بست قرابت است که اولیا را نباشند و اقرب فالاقرب مقدم است و آن  
 در مقتضای دلیل مذکور است بلکه چون حضانت و کفالتی صبی امر لا بد منه است و قرابت  
 اولی تر است از اجانب بلا ریب و بعضی قرابت اولی تر از بعضی باشد پس حق آن صبی  
 بعد از عدم کسانی که نصوص ثبوت حضانت آنها آمده پس اولیا را اندر زیرا که ولایت فطریه  
 مصلح و مسکونی ایشان است و نزد عدم اولیا حضانت بسوی اقرب فالاقرب باشد  
 این است مقتضای نظر جمیع و هر که قصد توقف بر جمیع علل تقدیم و تاخیر درین باب داشته  
 باشد ملاحظه فرماید و بی نبوی لفظ ابن القیم فرماید و لکن راجح نزد ما همان است که در اینجا ذکر کرده  
 و می توان گفت که حدیث انت احتی به ماله تنکی مفید ثبوت اصل حق و حضانت از آن  
 پدر است بعد از مادر و کسیکه بجای اوست و آن خاله است پس اولی حضانت در برابر خاله پدر باشد

### کتاب الیومع

معتبر در بیع مورد رضی است و شعر رضا مختصر در الفاظ مخصوصه و مقیده و بقیه نیست بلکه هر چه  
 برضا کند گواش را در قیادریک است از حاضر یا کنایه یا معا طاة بدون لفظ باشد بیع نزد  
 وجود آن صحیح است چه ظاهر او قرآن و حدیث شرطیت عدد و رنج از رضایست و ترا ضی  
 مستقل است با استقلال ملک و الفاظ قرائن رضا اند و بر لفظ مخصوص از جانبین و یکی نیست  
 هر حدیثی اذ ابعث فقل لا خلافة و حکایت ببا یعت نبوسه با اعرابی و آنچه مانا با و است  
 چنانکه موعی و تفسیر البیان بدان استندال کرده غیر نافع است زیرا که اشعار لفظ بعثت و نحو  
 آن برضا منعی نیست ممنوع دعوی تخصیص بعضی افراد استفاده از صبی مخصوصه است و از اینجا  
 واضح شد که قول فقها لا بد بانی المعاطاة باطل است و هکذا احتیاطاً

### باب در بیان شروط بیع و بیع منعی

آنحضرت صلوات الله علیه را پسندید که اطلب کسب حیثیت فرمود علی مردی بدست خود و هر بزرگ سرور و این  
نزد و باز است از رفاه بن رفیع و عالم تصحیحش پر و خست و جابر بن عبد الله از آنحضرت صلوات  
الله علیه و آله فرمود که شنید که می فرمود و الله در رسول بیع محرم و مردار و خوک و اصنام حرام ساخته اند  
گفته شوم بیهوده را حکم حیثیت بدان اطلاق و تدبیرین جلوه می کنند و چراغ می افروزند فرمود  
حرام است و بکشد خدا بود را چون او تعالی شوم را بر ایشان حرام کرد که خست فرمودند و بکشد  
آن مرد و زن و این متفق علیه است و فرمودند و اختلاف متباینان که میان آنها می باشد  
سخن سخن بلع است و این را اهل سنن از ابن مسعود و فروغها خارج کرده اند حکم صحیحش گفته  
و میان این حدیث و بیان حدیث البینه علی المدعی و الیقین علی من انکر ثموم و  
خصوص من وجه است زیرا که ظاهر این حدیث آنست که قول قول اوست خواه مدعی باشد  
یا مدعی علیه و ظاهر حدیث بینه مدعی آنست که قول قول منکر است باینکه او خواه بائع باشد  
یا غیر او و متقرر شده که نزد قاضی و عموم مصیر بهی تزیج واجب است اگر ممکن باشد ترجیح  
و اینجا ممکن است چه حدیث البینه علی المدعی اصح است از حدیث فالقول ما یقول  
البائع و مقتضای این ترجیح آنست که قول قول بائع نیست مگر و تکیه نکرد غیر مدعی باشد مدعی  
فرض در میان باقی و تلف و زیادت و السلقة فائده در حدیث القول ما یقول البائع  
ارشاد و جمع می کند لیکن اسناد این زیادت ضعیف است پس صراح جمع میان هر دو حدیث نباشد  
و تنه از سخن کلب و مهربانی و حلوان کاهن در حدیث متفق علیه ابو مسعود انصار و آورده شده  
و جابر در بیع جل خود بدست آنحضرت اشتراط حلال تا خانه خودش کرده و این ثابت است در  
حدیث متفق علیه و علی بدان متعین اگر چه خلاف بعض فقهاء است و آنحضرت بعد از مردن  
که جز آن مال نداشت بفرخت و این حدیث نیز متفق علیه بین است پس بیع مبرور بنا بر جرات  
بمخوژین و اعواز نفقه و نحوها جایز باشد می گویند و در سنن ائمه و دیگر روایات آنحضرت گفته است  
او را و احوال او را بیفکند این لفظ بخاری است و احمد و نسائی نیاده کرده که در سنن جاه انشاء

و در حدیث ابوهریره مرفوعاً آمده که اگر مانع باشد بدان نزدیک نباید شد لیکن بخاری و  
 ابوحاتم حکم بوجه کرده اند و در مسلم از روایت جابر ز جبرئیل از شن گریه دارد شده و نسائی  
 روایت استثنای بیع کلب میدارد و ابی بن کعبه و ابی برای استیفاء باشد چنانکه در حدیث  
 عائشه بقصد بریده در بخاری آمده و اصل حدیث صحیحین است و مسلم آورده که عائشه را امیر  
 بر بریده و احقاق و اشتراط و افزوده و این عمر گفته که عمر از بیع اموات اولاد نمی کرده و گفته که  
 بیع و هب و ارث هیچ نباید بلکه تنوع شود تا آنجا که مناسب نماید و بعد از مرگ مالک آزاد است  
 و رفع این موقوف و هم مست و جابر گفته که ما را رسیده خود اموات اولاد را می فروختیم  
 صلح زنده بود و باکی بدان نمی دید و سندش صحیح است نزد این جهان و اختلاف صحابه  
 درین مسئله اشهر از آنرا بر علم است و از علی مرتضی کواکب غم مروی است و عجب از کسی است  
 که تحریم این بیع قطعی دانند فصل جابر گفته رسول خدا صلح نمی فرموده است از فروختن فضل ما  
 را و اسلام قدر در دایته نمی از ضرب اجل زیاده کرده و در حدیث مرفوع ابن عمر نمی آید  
 محل نه بخاری آمده و هم از بیع جلی بجله و این اتفاق علیه است و همچنین نمی از بیع و هب و لا  
 از حدیث ابن عمر در صحیحین ثابت گشته و ابوهریره روایت نمی از بیع حصاة و بیع عمر از اشهر  
 نزد مسلم کرده و فرمود طعام خرید و آنا بکلی نه بیاید نفروشد و دو بیع در یک بیع نکند و اگر کرد و او را  
 از کس هر دو بار باست و لا بدست که در بیع با هر دو زن مختلف باشند مثلاً بنقد یک هزار است و  
 باینه بدو زده صد و تفسیرش جز این نیز آمده ولیکن ظاهر حدیث همین است فقال بیعت باعت  
 و بیع و نه و در شرط و در یک بیع و نه و بیع غیر مضمون و نه و بیع چیزی که نه و بیع نیست و  
 لا فایده طلب را نمی از بیع و شرط است و سندش غریب در این حدیث همیشه عام است  
 و حدیث جابر و بر بریده و نحو هما خاص پس عام را بر خاص بنا کنند و هر بیع و شرط ممنوع باشد  
 اگر بیع که جز از بیع یا قول آمده که آن خارج از این عموم است و بیع عربون نه عت است  
 و نه که در از بیع سلع و در جای خرید تا آنکه بجای خود گردد و تبدیل در آنم بداند و بالعکس در

المجلس نقابض جائز است بحديث ابن عمر زوال سنن وحاکم البعثش فقه آری بخش  
 بنی غنه است در حدیث متفق علیه که مرفوعاً از ابن عمر آمده و جایز است از آنحضرت صلوات  
 علیهما و آله و صحبه و ثنایا روایت کرده مگر آنکه این ثنیا مسلم باشد و این حدیث نزد  
 صحیح است و از طریق انس نزد بخاری هم بدون ذکر ثنیا مروی است و نه دوستانه یکبار بگفته  
 و حاضر بدست با وی نفرود شد این عباس گفته یعنی سسار او نشود و این متفق علیه است از حدیث  
 و سه رفته اند عنه مرفوعاً و ابوهریره گفته تلک تلک بگفته و اگر کسی بگفتی که چه چیزی بخیر است پیش  
 نزد سید بسوق بخار دار و از خیر مسلم مرفوعاً و سنن کرد از بیع بر بیع برادر مسلمان و از خطبه  
 بر خطبه و از آنکه زنی طلاق خواهر مسلمان خود را بدنا بپوشد و آ و نه دوست نگویند که در آن  
 متفق علیه است از حدیث ابی هریره و مسلم بنی سویم سلم سلم زیاده کرده و ابوایوب انصاری  
 از آنحضرت صلوات علیه و آله و سلم فرمود هر که جدائی کند میان والد و دلد او جلدائی کند خدا بیایان  
 و دوستان او در دنیا است و رواه احمد صحیح الترمذی و لیکن حاکم گفته که در سنن او نقل  
 اما شایسته دارد و حکم ساز حرام نیز همین است و چون علی مرتضی و غلام برادر یکدیگر را جدا  
 بفرخواست آنحضرت فرمود و بریاب هر دو را با دیگران و مفروش مگر همه را یکجا رواه احمد و حسن  
 ثقات اند و جمیع از حفاظ قبحش کرده اند فصل در زمین نبوسه رخ در زمین گران شد مرفوع  
 گفتن رخ نظر کن غرمو و مسعود و قابض و باسط و رازق خدا هستند و امیدوارم که خدا را ملاقات کنم  
 و هیچ یک را از شما ملاقات کنم کلام غلام از من دروم و در مال نباشد و این را اهل سنن از آن  
 روایت کرده اند و این خبر صحیحش گفته و این دلیل است بر منع تسعیر از طرف حاکم فصل  
 حدیث نه از بیع کالی بکالی اگر چه ضعیف است و بحق و بزار و دارقطنی از ابن عمر روایت  
 کرده لیکن نزد شافعی باطل یعنی بیع الدین بالدین آمده و نه بیعت اجماع بر آن مشاء  
 عضد است چه متعلقه بالتبطل گشته و نمیدانست نه از بیع ملاقیع و نه شامین و جیل جلد زنگنه  
 علت درین سه بود و بیع مسدوم است فصل سهرن و اسرافیه آنحضرت صلوات علیه و آله

له ای کاش

انکشافی کند مگر غاطی رواه مسلم و روایت او را آنحضرت صلوات الله علیه قوت یک ساله را از برای  
 عیال خود و خلیق بعد صحت است و احوال شریفش در باره قوت خود و عیال خود بر عارف  
 غیر مخفیست آنکه هر یک را از زنان خود صد و سی از خیر می داد و لیکن دلالتش بر جوانی  
 او غافل این مقدار و قتی می تواند شد که بودنش در وقت احتیاج مردم بسوی  
 طعام نزد فقیر حاجت مسلم گردد و بر جو از احتکار قوت یک سال نیست بلکه احادیث مطلقه و  
 تحریم احتکار بقید طعام است پس قیاس تحریم احتکار قوت بهایم بر قوت آدمی قیاس  
 مع الفارق است و حرمت احتکار بهایم باشد که بقصد فلاح بر مسلمین کند چنانکه در حدیث  
 ابی هریره نزد احمد و حاکم آمده و لا بدست از اعتبار این قید و بر غیر قاصدش حرام نیست و  
 ظاهر آنست که قاصد فلاح احتکار داخل زیر نیست و وعید است خواه مسلمانان را حاجت  
 بدان باشد یا نه چه مجرد این قصد کافیست و اجبار متکرر بیج منع نیست بلکه اگر واجب  
 نباشد جائزست بنا بر آنکه از باب امر بمعروف و نهی عن المنکر است و این هر دو واجبند  
 بر هر کس **فصل** نه از تصرف اهل غنم در حدیث متفق علیه از ابو هریره مرفوعاً آمده و در  
 آخرش گفته هر که بعد از تصرف بخرید کرد و وی بخیرست بعد از طلب در آنکه نگاه دارد یا با صاع  
 از تمر بازگرداند و در سلم خیار سه روز آمده و در تعلیق بخار صاعی از طعام نازگندم آمده و  
 بخاری گفته که تمر اکثرست و لفظ ابن سعید نیست که مشتری شاه مخفله صاعی را و باز پسین  
 و این نزد بخاریست و امیر علی تمر زیاده کرده و معارض این حدیث و او نویسنده و بلفظ  
 طعام یا بر روایت بصحبت زبیده بلکه صاعی از تمر صبح گشته و لیکن درین مسلم میان خفیه  
 رسول خدا صلوات الله علیه است فبجاءنا الله وبعده **فصل** امام شوکانی در وبل گفته  
 للصحبة اجماعاً عن الحدیث انکس علی شیء منها انارة من علم قال ولا نقی  
 علی نض الشارح شعباً بل نقول اذا تنازع بائع المصراة و مشتريها فی قيمة اللب  
 المستفاد و مراد المشتري صاعاً من تمر و جب علی البائع قبوله و لا لایجاب الی غیره

ولو كان المثل موجبا لضمهما اذا احدهما القدر كان الواجب الرجوع الى قيمته و  
 كذلك اذا تناقض البائع والمشتري على قيمة اخرى كان الرجوع الى حكمه **فصل**  
 ان حضرت مسلم بن عبيد بن جراح را با لای طعام نکرده و در آن کوزه تری یافت فرمود  
 صاحب طعام این چیست چرا این را با لای طعام نکرده ای که مردم می دیدند غاش یعنی خائن  
 از ایمان است و راوی این حدیث مسلم است از ابی هریره و در باره عابس غیب زبان قطب  
 تابست باوه ساز فرمود که وی دیده و دانسته درناور آمده و اسناد این حدیث نزد  
 و را وسط از وایت عبدالمعز بن بریده حسن است و از عائشه نزد اهل سنن مرفوعا وارد شده  
 که خراج بضم آن است و بخاری تضعیف سندش کرده مگر ترمذی و غیره تصحیح نموده اند و این  
 عام است در هر خراج و قصر آن بر سبب جائز نیست و خراج آتاوه است پس دخل نشود زیر  
 این لفظ مگر همین آتاوه و این حدیث معارض حدیث مصراة نیست زیرا که اطلاق آنم خراج  
 بر لبن مصراة نمی آید و لکن می توان گفت که چون خراج بضم آن است پس بیان  
 مصراة و بعد فرق نباشد به استحقاق خراج چون در مقابل بضم آن شتری رقبه بعد یا ضمان  
 نفقه بر آن باشد پس شتری مصراة نیز بچنین است زیرا که و سبب ضامن او است باین معنی  
 و منفق است بر آن و در تخلص ازین معنی می توان گفت که صلح مرد و با مصراة و در مقابل بضم  
 موجود در ضرع بحال عقد است چه عقد بر آن شتل است و لیکن بعد این توضیح غیر مخفی نیست و او را  
 آنست که چنین گویند که شریعت مطهره بچنین آمده و قیاس مذکور فاسد الاقبا است نهض  
 هیچ صحیح و آن در مصراة است بایک صلح از غر و عر و باری بیک دینار و و گو سفند از بیک  
 تربانی خرید و باز بیک گو سفند از بیک دینار فروختن باز دیگر بیک دینار نزد حضرت مسلم  
 آن حضرت را و او عای برکت در بیج داد تا آنکه اگر خاک می خرید در آن سود می کرد این بیج  
 و شرا از و نفقه موسوم است بعقد موقوف که نفاذ آن بر ضای موکل می شد و قد وقع بقیه  
 اهل السنن و له شاهد من حدیث حکیم بن حزام عند الترمذی و نهی کرد از

خریدن چیزی که در شکم انعام است تا آنکه بندد و از بیع چیزی که در ضرر است و از خریدن  
عبد آبتن و از شرای مغایر تا آنکه قسمت گیرد و از شرای صدقات تا آنکه بدست آید و از ضرر  
خالص و از آلتش ابو سعید خدری است نزد ابن عباس و بزار و داود قطنی و سندش ضعیف دارد  
و فرموده بخیرد ماسته را در آب که این غرست و صواب وقف اوست بر ابن مسعود و حسن  
کرد از بیع خمر تا آنکه خورده شود و از فروختن صوف بر پشت جانور و از لبن در ضرر و راجع ایسا  
اوست از ابن عباس و بیقه ترجیح و قفش بروی کمره و سند نه از بیع مضامین و ملائح که نزد  
بزار از ابی هریره مردی است ضعیف است مضامین آنست که در شکم ناکما باشد و ملائح آنکه در  
پشت شتران بود و آمده که هر که اقاله سلم در بیع کند او تعالی اقاله عشرت او فرماید و داده  
ابو داود و ابن ابی هریره و صحیح ابن حبان

### باب در بیان خیاری

تا هر دو جدا شده اند و یکجا هستند هر یکی خیاری دارد یا یکی دیگر را مخیر سازد و مخیر که بیع کرد  
بیع او واجب شد همچنین اگر جدا شدند بعد عقد و یکی ازان هر دو ترک بیع نمود این بیع محرم  
و واجب گردید و این حدیث مرفوع از ابن عمر متفق علیه است و لفظ مسلم راست و لفظ عمر و  
بن شیب عین ابی عن جده مرفوعاً این است که بائع و متبائع خیاری را نداده اند که متفرق نشده اند  
مگر آنکه صنفه خیاری باشد و حلال نیست فراق بخوف استقاله و در روایتی حتی بقفا من  
مکانها آمده و این حدیث نزد اهل سنن است پس متبر تفرق ابدان باشد نه تفرق اموال و یکی  
که در بیع مخایر می شد او را آنحضرت گفتن که لا خلافة امره و این متفق علیه است از حدیث ابن عمر

### باب در بیان ربای

جابر گوید لعنت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او خورنده ربا و خورنده او را و کاتب و شهود آن را و گفت  
همه سوا از خجسته مسلم و زود بخاری مانند این حدیث از ابی جحیفه عن ابی هریره است و فرمود  
ربا هتاد و سه باب است البیشرش همچو نکلح مرد با مادر باشد و اربی ربا با بروی مرد مسلم است

و این را ابن ماجه مختصر و حاکم بالتام از ابن سعد در است کرده و ابوسعید گفته است حضرت مسلم  
 فرموده نفر و شید زر را بر الاثل مثل و میفرزید بعضی آنرا بر بعضی نفر و شید سیم را سیم را لا  
 مانند مانند و میفرزید بعضی آن را بر بعضی نفر و شید زبان غائب اینا جزینے فیہ این نقد و این  
 مستفی علیہ است و لفظ عباد و بن صامت از آن حضرت مسلم چنین بوده که زر بر زر و سیم و سیم و  
 گندم بگندم و جو بجو و خرما بخرما و نمک بک نمک مانند مانند سوا البواء دست بدست و جو  
 این جنسها مختلف شود بهر طور که خواهد نفر و شید اگر دست بدست است رواه مسلم و لفظ  
 این است زر بر زر و وزن بوزن مثل و سیم سیم و سیم سیم و سیم سیم و سیم سیم و سیم سیم  
 آن را است اخراج مسلمانها و ابوسعید و ابهریره گفته اند که مردی را رسول خدا  
 حامل برنجیر کرد و سه تر جنب یعنی فرمای حید آورد پسید بهم تر جنب و سیم می باشد گفت  
 نه بلکه یک صلح از این تر بد صلح و دو صلح سه صلح می گیریم فرمود چنین کن بلکه همه را  
 بدر اتم بفروش و از در اتم تر جنب بخرد و باره میزان نیز چنین فرمود یعنی حکم میل همچو ترمود  
 حکم موزون همچو زر و سیم کیسان است و این حدیث متفق علیہ است و لفظ سلم و کذا لل  
 المین ان است و معنی هر دو یک است و این اوله دال اند بنطوق خود بر ثبوت رباع  
 فضل و برین اجناس پس عموم مفهوم لاسما بالافاقی التسمیة تخصص باشد باجناسه که ترجمیم  
 رباعی فضل در آن تخصیص آمده و این واضح است مخفی نیست و بدان معلوم می توان کرد  
 که میان این دلیل و احادیث متقدمه تعارض نیست که حاجت بسلوک مضیق ترجیح از غیر مرجع  
 نزد تحقیق افتد و کیف که جمع مقدم است بر ترجیح بلا خلاف و بیشترین قیاس که در علت رباعی  
 دارند بر اقوال شان محبت نیرہ موجود نیست بلکه جو تظلمات و تخمینات است که باو عا و  
 عارضه و طولیلاطائل منضم گردیده سیکه گوید که سائق باین علت تخریج مناسط است دیگر  
 سراید که سیر و تقسیم است و نزد ما اثبات احکام شرعی به همچو مالک ممنوع باشد بلکه از اندر آن  
 این علت مزعم و برین مقام زیر چیزه از آنها منع می نمیم و ما احسن الاقتصار علی



نصوص الشریعہ و عدم التکلیف بجایزها و التوسع فی تکلیفات العباد بما یکلّف  
محض و نمی گوئیم که قیاس منتفع است و لکن منع از تعبد بقیاس در اعدای ملت مخصوصه  
یا انچه طریق شوقش فحوائی خطاب است تع می کنیم و انچه اهل فرسوع و ریخا ذکر کرده اند  
ازین قبیل نیست و باید که این بحث بیا و تو مانند که در مسائل بسیار بدان منتفع شوئی و  
مرجع در وزن هر وزن میزان مکمل مکمل است چنانکه مرجع در کیل هر کیل کیل در یه منوره  
چنانکه در خبر آمده پس نزو و قوح اختلاف مثلا در مقدار و رسم یا مثقال و نحو آن چون احداث  
تختلف باشد اعتبار میزان مکمل خواهد بود و همچنین مثلا نزو اختلاف در مقدار صاع یا در اعتبار  
کیل یا در سینه باشد فصل مفهوم شرط در آیاتان بقسم فلکمد و س اموالکم و ال است  
برجوا و اخذ مال عربی با عدم توبه و نیز در ان ولالت است بر جواز اخذ برح مره از باوان  
هانت که زیاده بر اس المال باشد بر است که توبه کرد یا نکرد و با بجل اخذ زبیه مال او  
چسب و چسب اهل با عدم توبه جائز است و با توبه فقط اخذ برح جائز باشد اخذ از مال و  
امایع و شرای که جواز بار جایای خود بر حسب تجارت پس ناجائز است و لیکن این مضیده  
تا انجا عام و عام شده که نزدیک است که اطلاق زمین را فرا گیرد و در کتب توایح انچه از  
چکر ملک مصر دیده ایم است و اعظم است در جرم و انچه نزد دارا و هنج که ام شش اگر اه تجار  
بر شرای آن با ضماقتن می کردند و هر که ازان منتفع می شد او را ضرب مبرح می زدند  
و مال او را اگر بای گرفتند و از همین وادی است منع مردم از شرایا تجارتا آنکه مال ایشان  
مروج گردد و باین گذرشن آن مرتفع شود و دو و ترف و خشت و دو و قبل گفته بدین  
ازین قبیل اذاع است از انچه آنکه سکینه شوش می زنند که در ان نصف نخاس و نصف سیم  
باشد و قرش را بمقدار محمد و مرسوم می سازند و طایا امتثال این رسم می کند بلکه بقدر شلشت  
یا ربع زیاده برین رسم تعامل می نماید چون این نقد خارج می گردد و مال دولت بسوی  
رعایا و اجناد بر همین رسم ناقص باشد و چون در اموال دولت می درآید جز قروش فرانسه

و صرف زانکه میان بدعا یا مروج ست گیند و این چله گویا ثلث یا ربع مال رعایا طلب  
 بهضمی شود باز چون دیدند که صرف فروش در رعیت زیاد است این سکه را شکسته ضرب  
 دیگر می زنند که در قدر خالص کمتر و در غش اکثر از سکه مکسوره می باشد و از سکه سابق منع  
 می نمایند پس رعایا و زعمای این سکه بدست نشان می فروختند تا آنکه قیمت یک قطعه از آن  
 بنصف قطعه ازین ضرب خاص می رسید یا قدری کم و زائد نمی آید باز سکه اولی را گرفتند  
 برین سکه دیگر می زنند و رعایا را از برای صرف بر مقدار رسوم حوالی می سازند و بدین طریق  
 نصف مال عباد را قریب بنصف راجی خوردند حال آنکه رعایا را قدرت استمرار بر آن رسم نیست  
 بلکه در بسیاری از احوال محتاج بسوی قرش فرانسه است و سکه انواع اکل بیاطل یکجمله  
 ضرائب بر باده و اساق است که ایشان را تسلیم آن مجبوری سازند و اذن زیادت و استیلا  
 می دهند تا بهر نرخ که خواهند فروختند و بخرند مگر ضریب را داخل سرکار نمایند و اگر فریاد  
 خواهد استغاثه گران نرخ می کنند یا مگر بے بر باده آنکار این زیادت می نمایند می گویند  
 این زیادت از جانب خداست و بدان را دایم گفته می شنیدند می سازند و گفته اند دلالت  
 من هذه الاجوال ان الشیطانیه التي هی السمک بلا شک ولا شبهة نسأل الله ان  
 یصلح الجميع انقی گویم این انواع مخصوص بدیاریمن ست بلکه مطابق ارض گردیده چه  
 بلاد عرب و چه اصمار عجم چه شهر کلان و چه قصبه خرد و اکثر مردم در ضرب این ضرائب  
 و اظلم نوع انسان در اخذ این مکوس کرده فرنگ و چه ترک ست و شکوه از فرنگ بیست  
 که حسابی از کتاب و دین جز نام نمی گیرند درین بر احوال ترک ست که دعوی اسلام دارند  
 و معنادر جده از حجاج و عمار بحد کس می ستانند تا بوضع دیگر چه رسد و این نیست مگر از باب  
 قرب قیامت غلطی حضور ساعت کبر **اللهم امننا علی الاسلام فی اتباع سنة نبیک**  
**خبیب الا نامانک علی ما تشاء** قدیس و بالا جا به جدید **فصل** باب مصارفت درین  
 از منہ چنان عام گردیده که هیچ یک نمیکن از غلوص از درآمدن بدان در ربایه بخت

نیست الا اشارت تعالی بپانث آنکه سکه جات ملوک که از براسه مردم زند ضرر پیشتر نیست  
 نحاس را در آن بهیچیم می گردانند گاه کم و گاه زیاده و مردم رای گویند که صرف فروش قرش  
 و فرنج یعنی نرخ آن ازین سکه ناچندان و چنان است حال آنکه اگر سیم این ضرب را از  
 نحاس مجوس سازند بمقدار نصف قرش فرنجی سترسد قطعا و این را سیکه ذریعته خورد و برد  
 اموال رعایا ساخته اند چنانکه در فصل سابق شتافته شد و مردم را در تصرفات خویش حجت  
 بتعال این ضرب می افتد و در مصارف بدان بسوی قرش فرنجی باین مقدار مر سوم ناچار  
 و مضطر می گردند و فتنه را بفضیله با وجود علم بتفاضل می فروشد و این را بای بخت است و هر که  
 ایشان عارف این حال است وی با نچسب در کتب فروع کفالش غیر راجع بسوکه  
 دلیل و غیر منقشه از حق است ستروح می شود و غالب حیل که بدان تقلص از ورطه را  
 گمان می کنند آنست که بعض متفقه که از علوم اجتماع و آشنای آبی و سبی نیند این ساسکین  
 را فتوی داده اند بآنکه ریاضه معاطاة نیست و هر آنکه که امر و مردم بدان کار بند شده اند  
 معاطاة است بنا بر عدم وقوع عقد و این مقصود بیچاره سنی دانند که اول کتاب و سنت صحیح  
 بخوبیم با آنکه و این نظر بسوی مقدم و جز آن بلکه مشیر نیست در هیچ مگر مجروح رضا و در کتاب  
 سنت و اقوال نبیه القرون و الذین یملوهم ثم الذین یملوهم انچه دال باشد بر اعتبار  
 الفاظ خصیه و بریح که واقع نشود بیچ مگر بدان ورنه معاطاة باشد بیچ نیامده و ازین صحر است  
 انچه بعض مصنفین در فروع و مفتین در آن گفته اند که غش در هر سیکه از دو بیل مقابل فضیه  
 در آخر باشد این حرفی است بهیچ عاقل بدان رهنه اند هر چه قسم عاقلی بدان راسته  
 کرد که نه ادنیسه نفس را یک اوقیه نحاس بفروشد پس اگر مراد قائل باین قول آنست که  
 این خلص از راست خواه هر واحد از متباینین راسته بیدل شود یا نشود پس این حجت  
 علم نیست و ازین و ارجح است آنکه غش در هر واحد از بیلین چریه مسوفه عرف باشد و این  
 رد و سبب حدیث قتاده زیرا که در آن ششم غیر فضیه از فضیه است و این ضم امر اول خدا صلعم فرج

منع نگردانید بلکه امر بفصل و تمیز میان هر دو فرموده و تغییر ازین امر حیل دیگر ذکر کرده اند که از  
 سقوط بجائی است که هر که ادنی فطنت دارد بدوی حقیقی نمائند اگر گوئند که بار محلی  
 ازین در مطاع مملکه که مردم در آن افتاده اند هست یا نه گوئیم بلی مخلص ازین گرداب پتیا  
 عمر ازین عقبه کوه خراب آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده و آن قول  
 اوست صلی الله علیه و آله برای خریدار تمیزید بتردی که یکی از آن دو ترجیح بود و دیگر غیب چون خبر  
 کرد که دی یک صلح جدید را بدو صلح رومی خبر داده است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود این رست  
 پرسید چه کنم فرمود تر دی را بدرهم بفروش و بیان در سهم تمیزید بخرد پس این و آن را  
 و معالیه نبویست هر که صرف در اهرم منقوش بفروش فرنیجه خواهد صاحب در اهرم مذکور شد  
 بقدر صرف قرش سلعه از صاحب قرش بخرد بعد از آن سلعه را بدست وی بفروش دیگر بفرو  
 که چه این صورت مخلص از ربانیت و هر که از عم باشد که اینجا غیر این صورت مخلص است  
 وی مخدوع نفس خود باشد با نچه صریح ربای متوعد علیه بحرب خدا و رسول است و برضارب  
 این در اهرم منقوشه نصیب از اهرم باشد زیرا که حامل مردم بر باطلی خلق بسوی دخول در سود  
 اوست و بیان این سنت ملعونه بقصد حطام و اکل اموال مردم باطل از وی صورت گرفته  
 این است که شمشیر ستم آخته این است این است که کار همه را ساخته این است  
 و اگر تمثال امر الهی را از رفیق برعیت و عدل در قضا یا سب بریت می بود او را در غضب  
 خالصه از عیش و منده حاصل است پس چاره آنرا سرفروشی آجست و بهلاک خود و دیگران  
 نوع رهنی می گشت تنه کافی هم درین مقام چه خوش کلام ارشاد کرده که اقل احوال مسلم  
 آنست که در رعایت مصلح رعیت همچون سنج باشد و ضربت خود را همچو ضربت این قوم گردان  
 تا ربا از مصارف بر نیزه و بردادن ربا بر اسف ظوین مال و جان خود دلیلی او کتاب و  
 سنت بلکه اجماع و قیاس نیامده بلکه استقرار با بدخل است زیرا غم اولی تحریم ربا  
 ربا از آنکه کبار و عظمای اینست بعضی کتاب عزیز و احادیث مستفیضه مشهوره و تفسیری را در

نقل این مسئلہ از بحر الرکن تصحیف رو داده کہ بجای لفظ زنج ریا آورده و اصل عبارت  
 زین بن خنیم یحیی زل الخلاج الاستقراض بالیہم ست و نحو آن در اشباہ و قبیہ وقتا و  
 ابن سیم شامیہ و جز آن از کتب فروع حنفیہ آمدہ و قبا دراز لفظ زنج نفع حاصل بکسب جائز  
 شرع خارج از سہامی رہاست شلالتی سیر آشن غالی نزد حاجت یسوی قرض بخرد کہ  
 این جائزست بکہ است نزد فقہاء و بعض این کہ است راجل بر حمت کردہ اند اگر در نفس  
 استقراض این نوع مشروط باشد و حق عدم جو از دوست علی کل حال بنا بر آنکہ دلیل دال  
 بر ابعثش دار نیست و قیاس جواز استقراض بر بنا بر اقیان بر جواز اعطاء رشوت بطلم  
 یا سلطان بغرض دفع خوف یا ظلم یا تقدس او بر جان و مال خود بنا سہ فاسد بر فاسدست  
 زیرا کہ دلیلی مختص از برای احادیث واردہ دلالت راشتہ و مرثیہ بکہ را ئش کہ میان مرد و  
 میانہی ست نیامدہ و باب مدارات و مصانعت کہ دلالت در دفع غلطہ باشد مثل دادن  
 چیز کے بشاعر یا جمعی داشتال او یا ب دیگرست از باب رشوت نیست و در حدیث حنفی  
 فی افحاه الملاحین التذاب اشارت یسوی این مصانعتست نزد جمعی باز اہل علم  
 بچوبینا و سہ و مناوی و طیبی و غیر ہم در نزد بعض مراد حرمان و تحنیب و عدم اعطای شئی  
 است و اگر وصل مرسل مکرر کہ اتی شاعرا النبی صلعم فقال یا بلال اقطع عنی لسانہ  
 فاعطاه اربعین در سہا بصحت رسد نفس باشد و محل نزاع و در حجت بر مرسل غیر قائمست  
 و اصل مصانعت بضرر اہل لغت بچو ابن اثیر و صاحب مجمع البحار و تاج العروس و غیر ہم  
 احسان و مدارات و ولایتست و بمنع رشوت مجاز المجاز باشد فصل جابر گوید آنحضرت  
 صلعم فرمودہ است از بیع انبار تر کہ مکمل آن معلوم نیست بکیل مساسے تمر و راہ سلم یعنی  
 فروختن جنس بجنس با عدم علم مساوات ہر دو حرامست و تمر بن عبد اللہ گفتہ حضرت را شنیدم  
 می فرمود طعام بطعام مثل مثلست و طعام مادران روز جو بود این نیز در سلمست و قضا کہ ابن  
 عبید روز غیر یکی بگویند و از دہ دینار خرید دران زرو مہرہ جو اہر بود آن را جہا کرد و زیادہ از

و دوازده دینا یافت چون ذکرش بر رسول خدا کرد فرمود فرخسته نشو و تا آنکه جدا گردد شود و  
 مسلم و درین سلسله بیان فقهاء خلافت است و از جمیع منطوق حدیث است و بسیاری از  
 سلف بسوی عل بظاہرش فرخسته و آن عدم جواز بیع ذہب با غیر او از ذہب است تا آنکه بگوید  
 را از آن غیر جدا ساخته بفروشد ورنه این عقد باطل و عدا کرش واجب باشد و درین سلسله  
 خلافت خفیه با صاحب این حدیث صحیح واضح است فصل بیع حیوان بچوان بطریق  
 نسبی از آنحضرت بحدیث سمره بن جندب ثابت شده و ترمذی و ابن ابی حاتم و بصحت سندش  
 رفته و این عام است از ماکول و غیر ماکول و تقیید آن با ماکول در دلیلی ثابت نشده و اگر چه  
 سمره در سنن از بیع شاه سلیم رخساره از دلالت دار و حل مآفیه من عجاج و در حدیث ابن عمر  
 آمده که از آنحضرت صلوات الله علیه ام که چون شایع عین بکنید و دماسه گاو و ان بگیرد و برگشت  
 راضی نشود و جهاد بگذارد خدا خوار را بر شما تسلط کند و بیع آن را ناکند تا آنکه بسوی  
 دین خود برگردد و در سندش نزد ابی داؤد و نقل است ولیکن احمد بخوان از عطاء آورده و  
 رجالش ثقات اند و ابن القطن تصحیح نموده و مشک نیست که تا مسلمانان از جهاد برگشته اند  
 و بکشت راضی نشوند و خوار و ذلیل بودند و اندو جو جهاد نازی از براسے این دل نیست و بگوید  
 عبارت است از آنکه بازرگان کالا ای خود بدست یک نفیست معامه تا یک مدت بفرماید  
 با آن کالا را از وی بکتر از آن قیمت بخرد و این بیع کیل از انواع بیع است و لا بدست و آن  
 از اعتبار قصد جیل و از آنکه این تابع از بیع مجرد و متصل بسوی قرض نقد زیاد است  
 ورنه با عدم این قصد ناجائز نیست چنانچه بیع را محال و بر احوال ساخته و آنکه بیع  
 را بخرید و بفروخت و او را بخرید که از باده وینا را از شتر بیع بخرید و بیع صحیح است و بیع  
 بسوی ربا نیست بشن قلیل و در رنگ شن کثیر حلال ساخته و همچنین زیادت بر سهو بیع  
 از باده و رودی و صد ری نیست چه ببا زیادت احد المتساویین بر دیگر است و در میان این  
 و شن آن نزد احتیاط نفس تساوی نیست تا آخر بیع این صورت بنا بر بیع و بیع صحیح شود و بیع

که این زیادت در برابر تنقیس باطل است فقط چنانچه نیست که تحریریم چنانچه صورت تنقیس بوسه  
 دلیل است و سنده احتمال بسط دارد علامه شوکانی را در آن رساله مفروقه ست موسوم به  
 شفا و اهل فی حکم الزیاده لای الاصل فصل هر که سفارش برادر مسلمان خود پیش کسی کرد و آن  
 برادر را برین شفاعت هدیه فرستاد و وی آن را بپذیرفت پس بایستی عظیم را از ابواب  
 برآمد و او را احمد و ابی داود عن ابی امامه مرفوعاً و در سندش مقال است و  
 ابن عمر گفته لعنت فیروز رسول خدا را شے و مرتشی را را و او احمد و صحیحہ الترمذی  
 و این دلیل است بر تحریریم را شے و هو اجماع و هذا هو الحق و آنکه بعض فقهاء خست و رجوا از اند  
 رشوت داده اند و گفته که چون حاکم حکم کنی کند رشوت و دلیل او از صواب مؤثر نگردد و او را  
 گزینش جائز است پس این مقال باطل است چسبه و لما یجوز است بر حسب حسن و رشوت چشم  
 حاکم را کور می کند علامه شوکانی فرموده و لقد وجدت اثراً فی نفسی لهدایا من یهدی  
 لی مع انی بعد ابتلائی بالقضاء کما کل هدایت و ان کانت من قریب او صدیق  
 لکن یجوز الا رسال بھذا یجوز من اثنی النفس مع ارجاعها فکیف مع قبولها  
 و الا نفع بھا فقیہ الله قضاء السوء فلفقد صارت تلك المقالة الباطلة تجبر الصم  
 یعصون علیہ الی اکل اموال الناس بالباطل و قد اعاننی الله و له الحمد علی ہذا  
 ذلک الحمد المبین علی شفا جہات ہا بالقول و الفعل اما القول فھا اودعته فی  
 مصنفاتی و اما الفعل فبقیامی فی عزل قضاء السوء انتھی و بہین قسم صنیع از پر و الا اگر  
 بنہ ضعیف ہم جو جو آمدہ چو در کتب مؤلفہ خود بکلام بلع رو اندازین ہدیہ نمودہ و ہم قاضی  
 ریاست را در وقت چنین امور و اشغال آن از پیایش برانداختہ و لله الحمد جعل الله  
 تلك الاقوال و الافعال خالصة لى حجة مقربة الى رضائه فصل عبدالبر بن عمرو بن  
 الحارث بن خثیم را امر تجہیز ویش و ادب اہل تمام شدن فرمود و بر قلأص صدقہ از کسے گیسہ  
 چنانکہ یک بوسہ بر بوسہ آرن اہل صدقہ گرفت و او را الحاکم و الیہ فی وجالتش تھنات

و این دلیل است بر جواز بیع یک حیوان بدو حیوان بطور نسبه و این حدیث انسج و اثبات  
از حدیث سمره که سابق گذشت و آن عمر و گفته نمی کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مزاج بینی  
فروختن نه حائل اگر نخل است بتر بطور کیل و اگر کرم است بتر سبب بطورین کیل و اگر نرغ است بکیل  
طعام ازین همه نمی فرمود و این حدیث متفق علیه است و سعد بن ابی وقاص شنید که آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم نزد سوال از شماست که تر بطب فرموده و طب نزد من کم می شود و گفتند  
آری پس نمی فرمود و از آن و این را اهل سنن روایت کرده اند و ابن الدینیه و ترمذی  
و غیره اینها تصحیحش کرده و نوشته

### باب در بیان خصلت و عریایا و بیع اصول و ثمار

زید بن ثابت رضی الله عنه گوید آنحضرت در باره عریایا خصلت بیع بخرص بطور کیل داده  
و این حدیث در صحیحین متفق علیه است و لفظ مسلم آنست که خصلت داد و در عریه که اهل بیت  
و طب را با اندازه آن از تراز براسه خوردن بگیرند و در حدیث ابی هریره زیادت مادلون  
خمس و سق یا پنج و سق آمده و این نیز متفق علیه است و چون اقتضای بر قدر حاجت و آنچه  
نوعی از انواع رباست واجب باشد لهذا تقدیر پنج و سق مقدار محتاج الیه است و غالب  
احوال و غنای فقیر پنج و سق در مذہب معروف است دلیل بر آن دلالت ندارد و آن عمر  
از آنحضرت آورده که نمی کرد از بیع ثمار تا آنکه صلاحش نمایان گردد و این نمی بالغ و متاع  
هر دو کرد چنانکه در حدیث متفق علیه آمده و در روایتی زیاده کرده که چون از صلاحش پرسیده  
می شد می فرمود تا آنکه عاقلش برود و لفظ انس آنست که نمی کرد از فروختن میوه تا آنکه  
سرخ و زرد شود و این لفظ بخاری است و هم انس گفته که نمی فرمود از بیع انگور تا آنکه سیاه  
گردد و از بیع دانه تا آنکه سخت شود و این را ابن حبان و حاکم صحیح الاسناد و گفته اند و مشک  
نیست که معنی نه تحریم است حقیقت و محرم غیر جائز است و لیکن چون این سنه از براسه  
تجارت نزد عرض آفت شمار چنانکه در بخاری از حدیث زید آمده پس از برای رشاد



باشند از برای تحریم و غیره امر نبوده بوضع جوارح وارد شده چنانکه میاید و هر آنوقت که پیش  
از صلاح بثمره رسد جائز است و جائز موضوع است بجا گرفته آنحضرت فرمود اگر بفروشنه  
بدست برادر میوه را و آن را جائز رسید اگر رفتن چیزی از آن حلال نیست مال برادر  
را بغیر حق چنان می گیری این لفظ مسلم است و در لفظی دیگر امر بوضع جوارح آمده و حق  
وضع اوست مطلقا قبل قبض باشد یا بعد آن پس هر که گشت یا میوه خرید و قابض شد  
و لیکن حصه در رعایت لطف نکرده تا آنکه گفته بدان رسید این آنست از شری موضوع باشد  
و باطل اگر رفتن شستن آن حلال نبوده زیرا که ازدادی اکل اموال مردم باطل است و لهذا  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بعد تا بگذرد مال اخیاک بغیر حاجت و این آنست  
تا آنکه تا تلف بجائز موضوع است و اخذ شدن آن حرام نخواهد پیش از قبض باشد یا پس و فرمود  
هر که غنای خردید با از بیوند کردن پس ثمره آن باطل راست که فروخته است مگر آنکه فروشنده  
بدان راهنمی رود و این حدیث متفق علیه است

### باب در بیان مسلم

ابن عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر کس که اسلام آورد و اهل بدین اسلام  
در میوه های گردند بحدت یک سال و دو سال و سه سال فرمود هر که اسلام آورد بفرزند باید  
که در کیل معلوم و وزن معلوم تا اهل معلوم کند و این حدیث متفق علیه است و لفظ بخاری  
من اسلف فی شئی است و این عام است از ثمر و چون جزا است بمول المقدار است باقتدار  
کیل یا وزن معلوم پس ظاهر عدم جواز مسلم در جزا نیست و نیست در حدیث مگر معلوم  
بودن کیل یا وزن مسلم نیست پس اشتراط تعیین جنس صحیح است زیرا که کیل متعلق کیل است چه  
اگر جنس کیل معلوم نباشد و کیل ساخته شود و باقتدار تعیین نوع و صفت در حدیث و دلیل  
نیست و همچنین حدیث دلالت بر اشتراط تعیین مکان ندارد بلکه اقتدار این چیز را بنا بر ظاهر  
در باب حدیث و لکن مخفی نیست که رجوع به نوع معلوم یا صفت معلوم یا بسوی اوسط از آن

رائع تشاجرست و همچنین مرتفعست شود تشاجر در تعیین مکان بر جوع بسوسه اصل و آن  
 عدم وجوب ایصال بر مسلم البیه و رجوع بسوی بلاد است که وطن یا بلاد اقامت است و این  
 رافع تشاجر باشد حاصل آنکه شرط مسلم تعیین جنس مسلم فیه و معلوم بودن آن کیل  
 یا وزن و تا اجل معلوم است و این سه شرط است و دلیل بر اشتراط غیر آن دال نیست عبد  
 بن ابی اوسنے و عبد الرحمن بن ابی ایزسے گفته کہ یا آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بمانم  
 می رسیدیم و نزد ما انباط شام می آمدند با ایشان در جو گندم و زبیب تا اجل معلوم اسلاف  
 می کردیم و در فطی زبیب آمدہ پر رسیدند کہ ایشان رازعہ بودیانه گفتند ازانما ازین منے  
 نیپر رسیدیم رواہ البخاری و این دلیل است بر صحت سلف در معدوم در حال عقد زیرا کہ  
 ترک استقصا در مقام اتمال نازل بمنزل عموم در مقال است لیکن این استدلال فعل  
 یا تبرک صحابی است و آن حجت نیست تا تقریر نبوسے بران بعد از علم ثابت نشود پس حجت

اول ادلی است در نیک بر جواز آن

### فصل در بیان قرض

ابوہریرہ گفتہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ہر کہ مال مردم گیرد و ارادہ او دارد و تعالی از وی دافعا  
 و ہر کہ گیرد و ارادہ افلاش کن حق تعالی او را تلف فرماید و ادا الی الخادی و عائشہ گفت ای  
 رسول خدا! علم فلا فی جامہ از شام آوردہ است یکے را بفرست کہ دو جامہ تا میرہ دام  
 گیرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرستاد و لیکن آنکس متعین شد اخراجہ الحاکم  
 و الیہ حق و رجالتش ثقات اند و حدیث دلیل است بر بیع نسبیہ صحت تا جیل تا میرہ جامہ باشد  
 یا جانور یا جز آن و قرض نوعی مخصوص است در بسیاری از احکام مخالف بیع باشد۔

### فصل در بیان رین

آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود پشت مرکوب است بنفقہ چون مرہون باشد و لکن در مشروطیت  
 بنفقہ اگر مرہون بود و بر مرکب و شارب است نفقہ آن مرہون اخراجہ البخاری عن

این هدیة پس حق است که فوائد زمین و دولت آن به مرتبه است و فرمودن می کند  
 زمین اندر این مردمان را و راست تمام آن و بر و ست غم آن سوا الله الذی  
 والحق که عن ابی هدیة و در جالی شدن ثقات اند که اگر محفوظ ارسال اوست یعنی  
 متعلق و نه و اندر این از برلایه زمین باشد و اگر هلاک شود در دست مرتبه تا وانش بروز  
 تا حق مرتبه هیچ تنه ساقط نمی گردد و بلکه زمین ملک را این است حاصل آنکه زمین چون  
 در دست مرتبه بر و ان بنایت و تقریط و ی تلف نشود و ی مضمون علیه نباشد و اگر بنایت  
 و تقریط اوست مضمون علیه باشد بنا بر بنایت و تقریط که از و س وجود آمده از ان جهت  
 که مستحق حبس است چه جز و س بسبب زمین سبب ضمان نیست و دراک شریعه و نه انما  
 لا اعتبار علیه و لا شانده ایو رافع گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مرد  
 شتر چون ان خرض گرفت چون ایل صدقه آمد فرمود قضای کر کن گفت نمی یابم که بهتر  
 از شتر او فرمود زمین بدو که بهتر مردم حسن القضا است و داده مسلم و فرمود و هر فرض که به شصت کند  
 ربا باشد و این را عارت بن اسامی سند ساقط از علی مرتضی فرموده و در و لیکن شایسته  
 ضعیف و در و یقی از حدیث فضل بن عبید و شایسته دیگرست و زو بخاری اگر محقق است هر

عبد الله بن سلام

### باب در بیان تفکیک و مجرأ

ابو هریره گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدم می فرمود هر که مال خود را بعهده خود  
 مردی یا بدو ای حق است بآن مال از غیر خود این حدیث متفق علیه است و در طریق  
 مرسل این لفظ آمده که هر مرد که تسلیم خود بفروخت و مبتاع مفلس شد و زمین آن بقضه  
 بائع نیاید و متاع خود نزد او بعهده یافت پس در حق است بآن مال و اگر مشتری بجز  
 صاحب متاع اسوة غیر است و بقیه بر صلی ارسالش پدید آمده و بیعت ابوداؤد  
 ضعیف گفته و مؤید اوست حدیث بخاری علی خلد و داؤد و ابن ماجه باین لفظ که

ابو ہریرہ در بارہ یاری مکہ مجلس شدہ بود آئیم وی گفت درین سال ایضا می نبوسے  
حکم کنم کہ مکہ مجلس شدہ بود و مرد متاع خود بیدہ یا نمت پس دسے حق ست بآن ملکین  
را حکم صحیح گفتہ و ابو داود و تضعیف آن مع دیادت ذکر موت کردہ و حجت قائم ست باین  
اولہ بر او نیست صاحب سلمہ بتناج خود و بعد از خلاص خریدار و اگر حجت بشل آن قائم نشود  
بطلان اکثر شریعت لازم آید و در علم اصطلاح حدیث متقرر شدہ کہ سند ایچ ست از  
مرسل و بر مل قیام حجت نئے تواند شد علی باہر المذہب استحقاق و فرمودہ کی واجب ہلال سے کند  
عرض عقوبت اورا و ابن را ابو داود و تسانی از تشریع روایت کردہ و بخاری آن را تعقیقا  
آورده و ابن جان صحیح گفتہ و ابوسعید گفتہ آنت رسیدہ ہر دسے بر عمد رسول خدا صلعم  
در شمار سگ کہ تہریدہ بود و بیا شد دین اید و مجلس گردید آنحضرت صلی اللہ علیہ السلام و سلم  
فرمود ہر دسے صدقہ کنید مردم صدقہ کردہ لیکن ہر خاصے دین اقدار سید قرغنیان را فرمود  
بگیرید انچہ یا بید از برای او نیست شمارا اگر ہمین گرفتہ شے ہو ہو و دواہ مسلم و صا  
احسن ما قبلی

قرض از مرتبہ مردی از نخت مرا بسکہ این راہ گران ہو و بسکہ سخت را  
و کہ کردہ و معا و مال اورا و فروخت آن را و در قرضے کہ بر ذمہ او بود این نزد دار قضا  
از روایت کمب بن مالک و ابو داود و مرسل آہر و و تبرج لہ سال پر و خستہ و حکم  
صحیح ست و ابن دلیل ست ہذا کہ انچہ جائز ست گرفتن مال مجلس ست و نیست در ان  
و لا یتکبر علیس یعنی اعسار لیکن چون جلس آنوسے از عقوبت ست حدیث کی الی الہ اجل  
یکحل عرضہ و عقوبتہ عمل محبت باشد مگر علت حبس غنایا و جدان ست نایس لا بد ست  
کہ این وصف تحقیق کرد و دین محل نزاع نیست بلکہ محل آن اللہ لباس امر ست و قبل کمال  
کہ غنایا او ظاہر نشدہ معاقبت نیست و عقوبت بحبس اضطرار ست و جلس جز بسبب معلوم  
شرعی نئے تواند شد چہ در حرمت اضطرار دی با عدم متیقن مسوغ آن خلافی نیست و ظاہر تحریم

جس غیر غنی مائل است آرسے جس بافقت و نزو خوف معرفت و احضارش بمسلمین نزد  
 اطلاق جائز است زیرا کہ امر معروف و نہی از منکر واجب است بقدر امکان و قیاس  
 بدان در حق کسی کہ این چنین باشد جز بحیولت میان او و میان مردم بجس ممکن نیست پس  
 اگر جس گفتند چہ کار کنند و حدیث حجر بر مدیون مخصوص حدیث عدم حل مال آدمی کو بطبیعت  
 نفس اوست چہ آن عام است و این خاص و لیکن لائق آنست کہ اقدام بر حجر جز بعد از  
 ثبوت دین نزد حاکم جائز نباشد و چنانکہ غالب حکام عصر تحریر جوہرات قبل از تقرر دین  
 و بمساعدت طالبش ہر کہ باشد می پردا زدند کہ این اقدام است بر مال معصوم و حیولت است  
 میان مالک و ملک او بدو ن محبت نیرو و ذلک ظلم فضیل ابن عمر گوید عرض کردہ شد  
 بر رسول خدا صلم روز آحد و ن چہار و ہ سالام پس مرا اجازت نہ کرد و معروض شد مہرے  
 روز خندق و من پانزدہ سالہ بودم پس اجازت نہ کرد این حدیث متفق علیہ دال است  
 بر آنکہ ہر کہ پانزدہ سالہ نیست تصرفات او از بیع و جز آن غیر نافذ است و لیکن در روایت  
 بیہقیہ این لفظ آمدہ کہ اجاد تم نہ کرد و مرا بلغ نہ دید و ابن خزیمہ تصحیح این لفظ کردہ و عطیہ قمری  
 گفتہ معروض شد مہرے آنحضرت صلم روز قرینہ پس ہر کہ مہرے رو یا نیدہ کشتہ شد و ہر کہ  
 نہ رو یا نیدہ ماہ او گذشتہ آمد و من در ہمان کسان بودم کہ مہرے عانہ رو یا نیدہ اند پس  
 ماہ من ستہ کرد و من را اہل سنن روایت کردہ اند و ابن حبان و حاکم تصحیحش فرمودہ  
 عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ گفتہ کہ آنحضرت فرمودہ زن را عطیہ جائز نیست مگر باذن  
 شوئی خود و در لفظی این است کہ زن را در مال امری نیست و میکہ زوج مالک عصمتش گشتہ  
 و این روایت نزد احمد و اصحاب سنن جز نزدی است و حاکم گفتہ صحیح است و بہر اہل علم  
 حل این حدیث بر حسن عشرت کردہ اند و ظاہرش جز طاوس دیگرے زنیہ فضیل قیصہ  
 بن غفارق گفتہ کہ آنحضرت فرمودہ مسکۃ حلال نیست مگر کیے لازم کس مردے کہ کحل حاکم کردہ  
 اور اسلۃ حلال است تا آنکہ کجا رسد و بدست آید پس باز انداز سوال و مردے کہ

اور اجناس رسید و مال اور اتبہہ کرد مسئلہ اور احلال ست تا آنکہ بقوامی از عیش پرسد و  
مردے کو اور خافہ رسید تا آنکہ سسک باز داشتند ان قوم او گفتند کہ خافہ بوی رسیده  
پس او را مسئلہ حلال ست اخر جہ مسلم و این دلیل ست بر لزوم دین تحمل حالہ ولیکن اورا  
حکم غلّس نیست در جہ کردن بروے بلکہ وے متروک باشد تا آنکہ از مردم سوال کردہ دین  
خود فضاکن دین استقیم ست بر قواعد و میکہ ضامن آن مال نباشد و نیست جہر بکعبہ و ثبوت  
دین یا فقہ یا اسلاف یا نحو آن

### باب در بیان صلح

آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمایہ صلح جائز ست میان مسلمانان مگر صلحی کہ محرم حلال  
یا محلل حرام باشد و مسلمانان بر شروط خویش اندک شرطی کہ حلال را حرام و حرام را حلال  
گرداند و این نزد ترمذی ست از عمرو بن عوف مرثیہ و روایت او ضعیف ست لہذا  
بر ترمذی تصحیح را انکار کردہ اند گویا اعتبار بکثرت طرق کرد ولیکن ابن حبان تصحیح  
از روایت ابی ہریرہ نمودہ و ظاہر آنست کہ مصاکحہ از انکار جائز باشد مثلاً یکے برویکے  
دعویٰ صد دینار کردہ دی از جملہ منکر شد پس مدعی مصاکحہ بر نیہ آن مقدار کرد و این صلح جا  
باشد زیرا کہ مناط صلح تراجمی ست و منکر را ضعیف ست بعض آن در مقتضی منع موجود نیست  
و حدیث ابی حمید ساعدی مرفوعہ کہ هیچ کس را اخذ عصای برادر خود بغیر طبیعت نفس او  
حلال نیست نزد ابن حبان و حاکم ست و همچنین حدیث عدم حلت مال مرد مسلم مگر بطبیعت  
نفس او منافی این مدعا نباشد زیرا کہ تسلیم بعض منکر بطبیعت نفس کردہ ست و در حدیث  
کعب اگر تنازع در مقدار باشد صلح از انکار ست و شایع آنرا جائز دانستہ و اگر در تقییل یا  
تاجیل ست نیز صلح از انکار ست بنا بر آنکہ یا منکر اہل صلح بر تقییل بعض دین شدہ و یا تنہ  
در برابر دعوی صاحب دین از برای اہل ساقط گردیدہ و داخل نیست درین باب صلح  
در حدود و انساب زیرا کہ مناط صلح تراجمی میان ضعیفین ست و حدود کہ حقوق آلہی ست یا

مخص است یا شوب و امام را اگر چه ولایت این حد و بر تقدیر تسلیم اختصاص بدان حاصل است مگر او را اسقاط حد خدا بنا بر ورود و عید شدید در آن نمی رسد و آنکه بعضی اهل علم بنا بر حد و اسقاط آن بنا بر صلیحت تصریح کرده اند آن باب دیگر است چه صلیح ثبوت بعضی و سقوط بعضی در برابر امری از امور است و اما نسب پس بان جهت که رضا بخرج از نسب در دخول در آن جد بحثی رو نیست زیرا که بر هر دو عام و عید شدید آمده نیز نسب متبعض نمی شود تا این صلیح میان مدعی نسب و منکر نصف آن صحیح شود و اما برادر از حقوق مجهول پس اسقاط شئی فرع علم بان شئی است و جابل از چیزی که اسقاطش محمی خواهد یا بوجهی از وجهی آن را می داند یا از جمیع وجهی نمی داند پس اگر بوجهی از وجهی داند که تمیز بعضی تمیز نیست و در قطن غالب شده که این شئی از فلان جنس است و مقدارش متجاوز ازین قدر نیست این اسقاط صحیح باشد و اگر از همه وجهی مجهول است بر وجهی که جنس و مقدارش کیفاً و کماهیچ معلوم نیست پس این اسقاط غیر صحیح است چه می تواند که بر صفتی باشد که اگر علم بدان حاصل گردد نفس با سقاطش خوش نه شود فصل ابوهریره گفته است حضرت فرمود همسایه های مرا در خلا نیدن چوب و ردیو را فروغ و منع نکند و اصل در امر ایجاب است چنانکه در سنه و در نفی یعنی نمی تحریم است و لهذا ابوهریره در آخرین حدیث گفته مالی اما اگر آنها معوضین و اسلامین بهابین اکتفا نکند و این تنفیض علیه است از حدیث او و آنچه معارض این حکم باشد در سنن صحیح نیامده مگر عموماً که از تخصیصش انکار نتوان کرد پس لابد است از صلیح میان دو همسایه در خلا نیدن چوب بر دیوار و هو الحق الی اخره و کیف که دلالت خفیقه نمی بر تحریم است در ترک حرام و حجب است و تحب و این حدیث مخصوص اولاد است بر عدم جواز تصرف در ملک مالک است مگر باذن و طبیعت نفس او

### باب در بیان حواله و ضمان

حضرت فرموده مطلق غنی ظلم است و چون یکی از شما حواله کرده شود بر تو نگراید که این حواله

بپذیرد چنانکه شیخین متفقاً این حدیث را از ابوهریره روایت کرده اند و در نقلی از احمد بن حنبل  
 فلیتبع فلیتبع آمده و بعد از حدیث و چون محال علیه ویر کرد یا مفلس شد محال را اصطلاح بعمل برآورد  
 خود میرسد زیرا که دین او بر ذمه اش باقی است ساقط نشده و آنکه در احادیث صحیح از جابر و غیره  
 اتفق آنحضرت صلی الله علیه و آله از جنازه بر قرصندار آمده پس مشغول است بحدیث ابی هریره که صحیحین  
 بلفظ من توفی و علیه حدین فعلی قضا و آیه آمده و حدیث را لفظاً است و از کفالت در  
 حدیثی کرده و این در حدیث ضعیف از عمر بن شعیب عن ابی عن جده نزد پیغمبر است  
 فصل مظلوم را تناول مال بقدر حق خود از ظالم جائز است و از باب اکل مال مردم بیاطل  
 نیست و زنیانیت است تا زیر نه از ان در آید چه خیانت اخذ مال است خیفه با کتم امر از  
 مالک و اینکه مال گرفته در برابر ما خود از و بفرگفته است و حدیث لا یجوز مال امری مسلم  
 الا بطبیعه من هضمه مانع این کانتیت زیرا که این حکم باینست که آنجا اعتدال بر غیریت  
 و اگر اعتدال کرد اعتدال بر شل آن بر و سه هم جائز باشد چنانکه بر بدن یا مال یکے خیانت کند از و سه  
 ارش آن جنابیت بگیرند شاء ام ابی و این ظاهر است و ما احقمان یکون یحیی علیها  
 و مراد بر شل در آید از زیادت است نه تنقید جو از بکیل و موزون و در لغت عرب بکلیت است  
 و سنت اطلاق ممانعت بر غیر شلیات مصطلحه بسیار است

### باب در بیان شرکت

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حق تعالی می فرماید من ثلث و شرکیم تا یکے خیانت  
 صاحب خود کند و چون کرد از میان هر دو بیرون شدیم و این حدیث از ابوهریره نزد ابو داؤد  
 مرویست و حاکم صحیحش گفته و سائب مخزومی که شریک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود قبل  
 بشت روز فتح آمد و گفت من جاباخی و شریکی و این را احمد و ابو داؤد و ابن ماجه روایت کرده اند  
 و این مسود گفته من و عمار و سعد شریک یک و اگر شریکیم در آنچه روز بر زبان برسم مساوا  
 النساء و این دلیل است بر صحت شرکت در مکاسب و انواع شرک همچو فاضله و عثمان و



وجوه و ابدان که در کتب فروع و قیاسیه شده این اسامی نه از شرح ثبوت شده و نه از لغت بلکه  
 اصطلاحات ما و نیز تجدید است و دو کس را از خلط مال و اتجار که معنی مفاد و ضمیمه اصطلاح باشد  
 مانعی نیست مالک را و مال خود چنانکه خواهد تصرف حاصل است مادام که مستلزم محرم شرعی  
 نشود و سخن در نشان اشتراط استوای مال و نقد و عقد بودن اوست که دلیلی بر اعتبار آن اند  
 نه گشته بلکه مجرد تراضی بجمع هر دو مال و اتجار در آن کافی است و همچنین مانع از اشتراک دو کس در  
 شری که دام چیز نیست هر یک نصیب خود بقدر شری بگیرد چنانکه معنی عنوان اصطلاح است و این است  
 در زمان نبوت ثابت شده و جماعه از صحابه در آن در آمده و بسیار بود که یکی یا هر دو متولی  
 شراری شدند و هر دو احمیت آن بقدر نصیب خود می داد و آری دلیلی بر اعتبار عقد و خلط نیامده  
 و همچنین دلیل ساختن یکی دیگر بر او و استناد مال از برای خود و اتجار در آن با اشتراک  
 در جمیع لباس بست چنانکه معنی شرکت و جوه است اصطلاحا و لکن شروط مذکور بی وجه است  
 و همچنین توجیه یک دیگر در عمل مستوجز علیه که معنی شرکت ابدان است اصطلاحا باکی نیست آری  
 اشتراط شروط در آن بی معنی است حاصل آنکه از برای دخول در جمیع این انواع مجز و تراضی  
 کافی است زیرا که آنچه از باب تصرف در ملک است مناطش تراضی است اعتبار دام دیگر در آن  
 متضمن نیست و هر چه از باب و کالت یا اجاره است در آن آنچه درین هر دو بستمست کفایت  
 می کند این انواع منوعه و شروط اشتراط از یک است و کدام یک دلیل عقل یا نقل طبعی بسو  
 اوست چه امر ایست ازین تنویر و تطویل است و کیف که مستفاد ازین شرکت مفاد و ضمیمه عنوان  
 و وجوه همین قدر است که دو کس در خرید و فروخت و بی یک چیز شریک گردند و هر یک بقدر  
 حصه خود از شری بستانند و این یک چیز و ضمیمه معنی است ماسه هم آزمای فقه تا با عالم چه رسد  
 و مقصر بدان نتواند و بهر حال از کمال چسب می باید رسد و این عام است از آنکه شری مرفوع هر  
 واحد و سوا و باشد یا مختلف و نقد بود یا عرض و متجز به مال هر واحد باشد یا بعضی آن متجز  
 بیع و شرا یک کس باشد یا هر یک و گفتیم که در اصطلاحات شاخت نیست با برای اعتبار آن

و چنین تکلف از برای شروط و تطویل مسافت و اقبال بر طالب علمست و این را لا طائله  
یعنی چه دمی دانند که اگر حاشی یا بقالی را از جواز اشتراک در شرع و نه چنانچه پیرستند نعم  
گفتن بروی دشوار نشود و اگر او را گویند که غنان یا وجه یا ابدان جابرست یا نه بپارده  
نعم معانی این الفاظ حیران و پریشان گردد بلکه بسیاری از متبحرین علم قروع را دیده ایم که کف  
این انواع برایشان متبیس می شود و نزد متبیین بعض از بعض متعلق می گردد و اللهم انک فی السید  
بمقتضای اختصاری از مختصات نقض باشد که درین حین املار بحفظ خود بکند و نه بجهت عبارتست  
از کسیکه توسیع دائره آرای حاطله از دلیل کند و بر هر چه از قال و قیل واقف گردد و بپذیرد  
که این داب اسراری تقلیدست بلکه مجتهدانست که تقریب صواب و ابطال باطل کند  
و در هر مسئله از وجه دلائل منقض فرماید و میان او و میان صدق بحق مخالفت کدام مخالف  
که در صد و نه مقصرین بزرگ و معتظم بوده است حاکم نگردد و فالحق لا یعرف بالرجال و از برای  
همین مقصد در ابحاث این کتاب وجه آن سلوک سالکی کرده ایم که جز صافی الذهن از  
تقصبات و خالص الفهم از اعتقادات مالوفات قدسان نمی شناسد و تقبیل بیان در ذکر  
این انواع و اقصا بر بعض آن از همین جهت در اینجا رفت که در انگشتار از باطلاات غیریت

### فصل در بیان و کالت

جابر گفته خواستم که بسوی جبر بر آیم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون نزد وکیل من  
آمدی یا زده و تن بگیرا خج با داد و صححه و گذشت حدیث عروه بارتی در باره  
فرستادن آنحضرت صلعم او را بدینا را زبر اسے خرید و خیمه و این نزد بخارست و بنشین از ابوهریره  
فرستادن آنحضرت صلعم را برابر گرفتن صدقه روایت کرده و این متفق علیست و جابر  
گفته که سه شخصت شتر را بدست مبارک خود خر کرد و بزنج بسته شتران امر علی مرتضی نمود  
و این نزد و سلم که قصه عقیف آمده که فرمود برو اسے انیس بزن انیس اگر اقرار کند  
چونش بکن متفق علیه و این همه دلیل است بر ثبوت توکیل و توکیل عبارتست از آنکه غیر را

حکم تصرف بطور نیابت از خود بکنند و معتبر در آن کمال فطنت و معرفت بموکل نیست بوجه  
مقصود موکل بدون تفصیر و هر که در تمیز باین ترتیب سیده وی صلاح و کالت است مگر آنکه  
شارع تکلیف فاعل در مفعول شرط کرده باشد و شرطیت تکلیف در وکالت وارد نشده و آنکه  
که مطلوب در آن از مکلف فعل آن امر بنفسه است سقوط تکلیفش از وی همانند ما باشد که آن  
کار را بذات خود بکنند شایسته است ثابت در آن جائز نیست و از گذاردن دیگر سقطش  
از ذمه آنکس نمی تواند شد و هر که زعم دارد که فعل غیر قائم مقام فعل مکلف است باعتبار وقوع  
استنابت از طرف او پس بروی دلیل است زیرا که جز از استنابت علی العموم نیامده بلکه  
مقتضی بعضی صور آمده و هر چه از افعال چنان است که طلبش از مکلف باعتبار حصول وجود او  
در خارج است و معلق بودن مکلف نیست همچو صدقه و نحو آن پس زعم عدم حتمش مطالب  
بلیل است چه مقصود وجود آن در خارج بود و آن بفعل ما مور از طرف مکلف یافته شد  
پس آنکه بفعل خودش یافته می شده و هر که تعلیق توکیل بشه طیا وقت کرد آن معلق شد و این اصح  
تحتاج استدلال نیست زیرا که بجا آوردن وکیل آن کار معلق را پیش از زمان تعلیق مخالف  
موکل است و مخالفت لازم موکل نیست و از اینجا معلوم شد که اگر وکیل خلافت را سه موکل امری  
در آن مصلحت نیست یا ضرر است بکنند لازم موکل نمیشود زیرا که وی وکیل را بدان امر نکرده است تا در  
آن بروی شود و همچنین اقرار وکیل بر موکل غیر لازم است و لابد است که دخول اقرار در مطلق  
تفویض معلوم باشد بقدریه حال یا مقال ورنه اصل در تفویض تصرف و مصلحت است نه در آنچه  
مصلحت نیست تا باینچه در آن عسده یا ضرر باشد چه رسد و هرگز اذن بدان خود نشندی می رسد

### باب در بیان اقرار

بوزگفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بگو حق اگر چه تلخ باشد رواه احمد و الطبرانی  
وصححه ابن جبران فی حدیث طویل و این دلیل است بر آنکه اقرار انسان بهتر است در جمیع  
خواه بر جان خودش باشد یا بر غیر خود چه مال و چه عرض و چه بدن و در قرآن کریم از ترتیب

احکام و عقوبات بر حصول امور که اقراوات باشد کثیلبست اگر چه لفظ اقرا در اینها مذکور  
 نشده و درست مظهره نیز اگر چه درست پس نتوان گفت که اصل در لزوم اقرا برای مقدر  
 آنها اجماع یا سنت است و پس در سرکار اهل علم را خلاف است و اعدل با قول واضح  
 مذاهب عدم لزوم اوست و سرکاران را همچو صاحبی گردانیدن از بر اعتقوبت فعل او و بی  
 زیرا که عقوبت در دنیا حدست و در آخرت آنچه در احادیث صحیح آمده پس اختراع عقوبت  
 دیگر که شرع بدان وارد نگشته بی وجه باشد و قول قائل که صحت حرکت صادر از سرکاران در  
 حالت سر بنا بر عموم اوله سنت نبلی ساقط است چه مناط احکام شرعی عقل است و چون عقل  
 برفت گویند خطاب ادرسه برفت و درین حال اگر مجنون نیست باری همچو مجنونست باریست

### باب در بیان عاریت

سمر بن جندب گفته است حضرت صلوات الله علیه فرمود بر دست است آنچه گرفت تا آنکه بدیدش رواه  
 احمد و اهل السنن و صحیح الحاکم و غیره و برده امانت بکسی که نرا امین کرده و خیانت کس  
 مکن که خیانت تو نموده و این نزد ابوداود و ترمذی است از حدیث ابی هریره بسند حسن  
 و حاکم گفته صحیح است و ابوحاتم را از سنده استنکار آن نموده چون یحیی بن امیه گفت که رسل را  
 سه روع برده وی گفت این عاریت مضمونه است یا مؤداه فرمود مؤداه است چنانکه احمد و ابوداود  
 و نسائی آورده اند و ابن حبان صحیحش گفته و چون از صفوان بن امیه روز خیمین استعاره  
 در روع فرمود وی گفت بنصب می گیری اے محمد صلوات الله علیه فرمود نه بلکه عاریت مضمونه است رواه  
 ابوداود و النسائی و صحیح الحاکم و اخراج له شاهد اضعیفا من حدیث ابن عباس  
 و مشک نیست که عاریت یکے از کلام اخلاق و محاسن طاعات و افضل صلوات است چه  
 در ان اباحت مالک است از برای منافع ملک خود و بجا بختند و این فعل داخل است زیر  
 نصوص کتاب و سنت و درین هر دو آنچه از ترغیب و درین باب آمده پیش از آنست که در هر  
 گنج و نهما توله تعالی و تعاونی اعلی البس و التقوی و قولی معون الماعان و در لسان عرب

در بیان شیخ این اباحت منافع که در اعاده است بلا عوض است پس در هر چه این صفت  
 یافته شود عاریت است والا فلا و نقدی بجنایت در عاریت سبب از اسباب ضمان است  
 و خیانت در آن یکی از انواع جنایت است و واجب بر خائن ضمان خون است فقط لا غیر  
 و مجرد حصول خیانت در بعض موجب ضمان جنیح نیست و همچنین استهلاك و اشتراط ضمان  
 سبب ضمان است چنانکه در حدیث صفوان است و اگر چه در آن مقال است اما از احتیاط  
 برای احتیاج قاصر نیست و لایساده و میکه شرایط ضمان خودش مستعیر باشد یا شرایط مستعیر  
 است مستعیر بر آن راضی گشته که این رضا الزام نفس است با اختیار ضمان و این جمله سبب  
 دخیل است زیرا حدیث علی الید ما اخذت حتی قی دید اگر مراد آنست که علی الید ضمان  
 ما اخذت و لکن ظاهر آنست که مراد علی الید حفظ ما اخذت است و این نیست مگر در باب  
 و بر ضمان تالف دلیل در آن نیست

### باب در بیان عصب

سید بن زید گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که بگیرد از زمین یک شبر راه ظلم  
 مطوق گرداند او را خدا بکشد بر آن روز قیامت از سخت زمین این حدیث متفق علیها  
 و آنست گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد بعض زمان بود یکی از اہمات مؤمنین  
 بدست خادم خود قصعه از طعام فرستاد و عائشه یا زینب آنرا بشکست آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم طعام را فراموش فرمود و گفت بخورید و کاسه صحیح بر رسول داد و شکست را نگاہداشت این  
 لفظ بخاری است و در تری زیادت طعام بطعام و انام با ناء آمده و تافع بن خدیج مرفوعاً  
 روایت کرده که هر که در زمین قومی بغیر اذن او در است کرد او را از آن نزع هیچ نباشد مگر  
 نفقه و این نزد احمد است و نزد سحش گفته و گویند که بخار سخیفش نشان داده و آنرا  
 بن زبیر آمده که مروی از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفته که دو کس نزد رسول خدا  
 خصوصت کردند و زویند که یکی در آن درخت نشاند و زمین از آن دیگرست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زمین

بزمینداران با نیر و صاحب دخت را حکم کرد که نخل خود را از نخل سایر برون کند و فرمود در گنایم را حق نیست در این نزد ابوداود و بسند حسن مرویست و آخر حدیث نزو اهل سنن از حدیث سعید بن ابی عمرو و در وصل دارالش و تعیین صحابی اختلاف بوده او در خطبه که روز نحر بیست و نهم است ابی بکر در آن ارشاد کرد که ما و احوال شما بر شما حرام است بجز حرمت این روز و درین شهر شما درین ماه شما و این متفق علییه است

### باب در بیان شفعه

جاء گفته حکم کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بشفعه در هر آنچه مستقیم نشد و ویکه واقع شد حد و و بر گردانیده شد راها شفعه نیست و این لفظ بخاریست و سلم زیاده کرده شفعه در هر شریک است زمین و خانه و بستان نمی فرساید که بفرستد آنرا تا آنکه عرض کند بر شریک خود در روایت طحاوی و باین لفظ است حکم کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بشفعه در هر چیزی و رجالش ثقات اند و فرمود هسایه خانه حق است بخانه و این نزد نسائیست از حدیث انس و این جهان تصحیح کرده و لکن علت دارد و ابوداود و رفع گفته فرمود جا ای حق است بصقب خود و اخراج البخاری و صقب بصدا و همین هر دو معنی آن قرب و مجاورت باشد و جا برای این لفظ نقل کرده که گفت جا حق است بشفعه خود و انتظار برده شود و اگر چه منسوب باشد چون طریق دیگر یکیست و این را احمد اخراج کرده و در هر چهار معنیست و رجال سند ثقات اند و حدیث رفیع ابن عمر بلفظ الشفعه کحل العقال نزد ابن ماجه است و بنا را بشفعه لغایب افزوده مگر سندش ضعیفست و حق آنست که سبب شفعه یک چیزست فقط که آن خطبه که کاتب بیان دو شریک در شئی مشترک میان آنهاست در طریق باشد یا در مجاری آن یا منبع و ظاهر اوله مانع بود و قسمت است از ثبوت شفعه خواه این قسمت بیان شترسی و شفعه باشد یا تقدم بود چنانکه گفته و آتمه در بیاق شفعه مفید است و نیست و قیاسیان شریک در اصل و نفس مجری و منبع و طریق زیرا که شرکت که منوط باشد شال بیع است و شفعه یکیه از حقوق تابعه است

برائے دفع ضرر و مضار ذمی حرام است همچو ضرر مسلم پس این قول کہ ذمی را شفعہ نیست بآنکہ  
ملک سبب از برای اوثانیت است و ہی ندارد بلکه حق یہود سے و نصرانی در شفعہ ثابت است  
در اکثر احوال و در آن متسکی ندارد و حدیث کحل العقال با جمیع الفاظ و طرق خود بنا بر  
ضعف و نکارت و جز آن ساقط از پای است دلالت است و ثبوت شفعہ با حدیث صحیحہ یافتہ شد  
و تقیید ثبوت بقیدی کہ دلیل بر آن نیست مستلزم ابطال اطلاق است فادانہ حدیث است  
بدون حجت و آن باطل است پس حق عدم بطلان شفعہ بترافی است چو دفع ضرر کہ شریعت  
شفعہ ادبرائے آن بودہ است مختص بوقت دون وقت نیست و میتوان گفت کہ تراخی مستلزم  
اضرار مشتری است بنابر مطلق بودن ملک او زیرا کہ ملک او مستقرست چنانکہ خواهد در آن  
تصرف کند غایت الامر آنکہ شفعہ را حق است ہر گاہ طلب آن کند و جب گرد و این تعلیل  
و نہ اضرار و گسیح مال

### باب در بیان قراض

صاحب پادشہ حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روایت کردہ کہ در سہ چیز برکت است یک موقوف  
یک دوست دوم قرض و امان و مضاربت کردن سوم یمین گندم بخور برائے خانہ نہ از برای  
فروختن و اسخا و این ساجۃ و سندش ضعیف است و حکیم بن عوام چون مددے را مال بر  
مفارضت پیدا و شرط می کرد کہ مال مراد کہ بر طلب شدہ و در بطن سیل فرو دنیا ری اگر کسی  
از بنامیکہ ضامن بالہن یا شیعہ این نزد دارقطنی است و رجالش ثقات اند و عبد الرحمن  
بن ابیہ ب عامل عثمان بود و مال بر آنکہ بیع میان ہر دو باشد و این موقوف صحیح است و لیکن  
جامعہ از حفاظ تصریح کردہ اند کہ درین باب موقوفی آن حضرت مسلم ثابت نشدہ بلکہ ہمہ انبیہ  
درین امر آمدہ است آنرا صحابہ است و اجماع من بعد ہم بر جواز این معاملہ واقع شدہ چنانکہ  
غیر واحد حکایتش کردہ اند و حافظ ابن حجر تصریح بہ ثبوتش در عصر نبوت نمودہ و گفتہ والذی  
نقطع بہ انہا کانت ثابتۃ فی عصر النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لعلہم یجاووا قرضہا

ولی لا ذلک لما جازت البسة انتهى و زدن آنست که مضاربست و اهل سنت دیگر کسیه  
 واحد الله البیع و زیاده عن تراخ و بلکه هر آنچه دال بر جواز بیع و بر جواز اجاره و بر  
 جواز وکالت است دال است بر مضاربست و اینجا شناخته باشد که قراض غالی از دلیل تمام  
 اگر چه بخصوصه کلام دلیل دال بر آن ثابت نشده

### باب در بیان مساقاة و اجاره

دلیل بر مشروعیت اینها حدیث ابن عمر است که آنحضرت صلی الله علیه و آله خیر معاذا بشرط ثمر یا نزع  
 خارج از زمین کرده و این متفق علیه است و در روایتی از حاکم بن یحیی باین لفظ است که ابن عمر  
 از آنحضرت صلی الله علیه و آله استقرخو در آن بر کفایت علی نصف ثمر خواستند آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود  
 داریم شما را بر علی خیر ما را که خواهم و مقرر شد نذر آنکه عمر بن خطاب اجماعی ایشان کرد  
 ولیکن این حدیث منسوخ است بحديث رافع و آنچه یعنی اوست و درین مسئله مذہب است  
 و اول آنکه در اجتماعات مضطر بود که شوکانی در شرح مشقه در سائله مستقلة ذکر ثواب پر داشت  
 و امر اول آنست حدیث جابر است نزد مسلم و در تفسیر از مسلم آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله علیه السلام  
 نخل و ارض خیر را به یهود و نصیر را و بر آنکه در آن احتمال از اموال خود کنند و نصف ثمر ایشان را  
 باشد و این منسوخ است مثل اول خطبه بن قیس گفته رافع بن خدیج را از کراسه اصحاب مذہب  
 و فضیله پرسیم گفت لا یاس بهست مردم بر عهد آنحضرت صلی الله علیه و آله علیه السلام از بیانات  
 و اقبال جد اول و اشیار را از نزع با جاره می گرفتند پس بسیار بود که این تباہی شد و آن عالم  
 می ماند و آن تباہی گردید و این مسلمی ماند و نبود مردم را که اگر چنین چیزها را کند از این خبر  
 کرده شد ولیکن شئی معلوم مضمون لا یاس بهست دو اقامه حدیث دلیل است بر تخیر  
 و دعوتی که مفسر بغیر و جمالت و شاجرت گردد و احادیث وارده در نه از اخبارت معمول  
 بر آن چنانکه شان علی مطلق بنقید است حافظ و در بلغ المرام گفته درین حدیث بیان علی  
 که در تفسیر علیه است از اطلاق شئی از کراسه ارض و ثابت بن ضحاک گفته شئی فرمود رسول خدا



از امر است و امر کرد و اجرت را داده مسلم ایضا و باجماع این مسئله طویل الذیل تشبیه الطرق  
 کثیر الاختلاف قلیل الاثبات است و خلاصه آنچه مراد از این شد آنست که اجاره ارض بی شئ  
 بمول که قیوت بر مقدار آن ممکن نشود و منقض با اختلاف گردد و بجز اجاره ارض بر آنکه مالک یا  
 اجیر را زرع خارج از آن زمین یا امانت بر سواقی و نحو آن در مکان معلوم از ارض باشد  
 هیچ نیست و از خصوصش شئ ثابت شده و این مسأله نه از جنس آن مجابره است که رسول خدا  
 و پیغمبری کرد و در اجاره بی شئ معلوم از غله حاصله بمویش و ربیع اوله مختلف آمده و احادیث دارد  
 بتجلیل مجابره که رسول خدا بران مرده و جماعه از صحابه بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بران  
 عمل کرده و منقض جو از او است و احادیث معارضه آن که حملش بر صورت جهالت سابقه  
 ممکن نیست در نحو رجل بر کراهت است فقط و باین هیچ میان احادیث اجتماع دست بهم  
 می دهد و میتوان گفت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فعل مکرده نکره می توان گفت که  
 از برای بیان جواز کرده باشد زیرا که این جائز است حرام نیست حاصل آنکه تا مجیر ارض شش قسم  
 به قسم یک که حرام و دوم حلال است مکرده حرام آنست که اجاره بغير جز معلوم از خارج ارض باشد  
 و حلال آنست که بمقدار سه از طعام معلوم غیر خارج از ارض یا بدرام یا دنانیر معلوم یا  
 سخا آن باشد و مکرده آنست که بجز معلوم از خارج از زمین باشد و ثبوت در این هکذا ملاحظه  
 لی بعد امعان النظر فی الأدلة فحصل ابن عباس گفته خون کشید رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم و حجام را اجرت داد و اگر حرام می بود نه داده و اهل البخاری و رافع بن خدیج  
 گفته که کسب حجام حلیت است و این نزد مسلم است مرفوعا و جمع میان هر دو باین طریق است  
 که کسب حجام مکرده غیر حرام است و وصف بمخت و حمت بماله در تفریق و ارشاد بسوی مسأله  
 امور است و مرفوعه حق تعالی می فرماید کسی اند که من خصم ایشانم روز قیامت یکدیگر مرد می  
 که داده شد بمن یا بعد شکسته کرد و دم مردی که از او را فروخته بهای آن بخورد و سوم مردی که  
 کسی که را مزد و گرفت و کار تمام کنانید و اجرتش نداده و این مسلم از حدیث ابو هریره

اخراج کرده و قهرمود حق انچه بران اجرت گرفتند کتاب خداست اخراج به البخاری  
 عن ابن عباس و این حدیث عامست صادق می آید بر تعلیم و بر خند اجرت بر تلاوت  
 نزد طلب از قاری و بر اخذ اجرت بر قریه و بر اخذ عطا سے مدفع بسوے قارے بنا بر  
 قاری بودن او و بخوان پس تعلیم تکلف مخصوص باشد ازین عموم و ماعدایش داخل زیر عموم  
 و در بعض افراد عام اوله خاصه دال بر جوازش آمده چنانکه عام با بران دلالت مست و منجمله  
 این افراد اخذ اجرت بر قریه تعلیم زن بتقابل مهرست فیکذا ایضی تقریر الکلام فی  
 المقام والمصالح التبعیه من ضیق العطن ولا سیما بما لا مدخل له فیما نحن بصدقه  
 فصل ابن عمر گفته آنحضرت فرمود بدید اجرت اجیر قبل از آنکه عرق او خشک گردد و این را  
 ابن عباس روایت کرده و درین باب است از ابی هریره نزد ابی یعلی و سینه و اد جابر نزد  
 طبرانی و همه ضحاک است و ابوسعید روایت کرده که فرمود هر که مزد و گیر و اجرت او را نام برد  
 و در آن انقطاع است نزد عبدالرزاق و سینه از طریق ابو حنیفه رجوع و صلش پر دخت نور  
 قضین اجیر خاص باشد یا مشترک انچه صلیح تنک باشد نیامده مگر از طے و عمر هر که خواهر  
 ایشان شود فهمانیم من یقلد و در تلف عین در دست اجیر بدون جنایت او و بی اجیر  
 قضین اجیر نیست چه وی اجیر بر حفظ نبود و قضینش مستلزم اخذ مال او بدون دلیل است آری  
 اگر این املافت بنایت دے باشد قضین او بر کار جانی بودنش بر مال غیرست و نه جنایت  
 تعاطی در جنایت که بران خبرست و در او از چنانکه باید دانند دیگر بدون اوست بجای  
 خوفناک با عدم غلبه نطن بسلاست و اگر چه این مسافرت بمال و و بعین معد و از تعریف  
 لیکن نزد ما از ادوی جنایت بر مال غیر می نماید چه تعریفش از براس تلف تسبیب است  
 حکم مباشرت زیرا که اگر چنین نمی کرد عین تلف نمی شد و نه غیر خدا آن مسلطی گردید و از  
 موجبات ضمانت است تقریط مستاجر بر حفظ و حفظ نیست دادن اجرت بوی و تخلیه میان عین  
 میان او و مکتومت آنکه در حکم مستجر بر حفظ اوست و چون نگاهداریش نکرد و حکم تلف گشت

و اگر چنین نمی بود صاحب مال ترک قیام بحفظ آن عین نمی کرد ولیکن این تضمین وقتیست  
که تلف عین بامر می ممکن دفع از اجیر باشد و اگر نباشد همچو آفات سماوی و حیث غالب  
پس بر اجیر حافظ ضمان نیست چه از ان بیچاره تقریظی نبوده و برین تفصیل حل حدیث  
علی البید ما اخذت حتی قادی باید کرد حاصل آنکه اجیر بر عمل و عین یا بر عمل آن غیر  
مضمون علیه است مگر بر آنچه از جنایت او باشد و تضمین بر تقریظ در حفظ بے وجه است خواه  
تلف عین بامر غالب باشد یا غیر غالب زیرا که دس موجب برین کار نبوده و اگر استیجار اجیر  
حفظ عین بود بلا نزاع بر جنایت خود تضمین قیمت آن عین باشد زیرا که تلفش بسبب تقریظ  
اوست چه نزد این تقریظ آنچه مطلوب از اجیر بر حفظ بود بجا نیاورده و هذا ما یظهر فی تضمین  
الاخیر و الله اعلم

### باب در بیان اجامی موات

عروه ادمائشه از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که فرمود هر که آباد کرد زمین را که از ان  
پیش کسی نیست وی احق است بآن زمین عروه گوید مگر در خلافت خود بهین حدیث حکم  
کرده دواة البخاری و روایت سعید بن زید از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باین لفظ  
که هر که زنده کرد زمین مرده را این زمین او راست و زندی تحشیش نموده و گفته که مرسل آمد  
و هو کما قال و اختلف فی صحابه فقیل جاب و قیل عائشة و قیل ابن عمر و راجح  
اول است و تصعب بن جابر ابن عباس را خبر کرد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است نیست همه مگر  
از برای خدا و رسول دواة البخاری و امام در حکم نبی است درین باب و فرمود نیست  
ضرر در ضرر و این را احمد و ابن جابر از ابن عباس آورده اند و نزد ابن جابر مثل آن  
از حدیث ابی سعید تم آمده و در موطا مرسل آمده و مرسل آمده و مرسل آمده و مرسل آمده  
در هر امر بر هر صفت که باشد و این حدیث قاعده عظیمه از قواعد دین است جزئیات و کلیات  
شریعت حقش را بدست و عکس هر جا جارس است مگر آنکه دلیلی بر تخصیص این عموم آید و مؤید

مضارت در بعض صور مطالب پیل است اگر بیارند پذیرفته شود و نه این حدیث بر رو  
 او باید زد و الله کار مین به بین الکتابکم فصل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود  
 هر که چاه کند او را چیل گز عطن از برای ناشیه اش باشد رواه ابن ماجه عن عبد الله  
 بن مغفل ولیکن شدش ضعیف است و این در صورت عدم ضرر و ضرار است و وائل بن حجر  
 حضری را پاره زین و حضرت بخشید چنانکه احمد و ابو داود و ترمذی روایتش کرده اند ابن حبان  
 صحیحش گفته و در روایت ابن عمر آمده که زبیر را بقدر حضرت فرس اقطاع کرد و سسپ را آنجا  
 دو انید که بایستاد باز تا زبان خود بیند خست فرمود تا آنجا که سوط رسیده است بدید  
 ولیکن در سندش نزد ابو داود و ضعف است و معذامش رعیت اقطاع از حاکم برای رعایا  
 و هر که در جایگاهش مصلحت بیند ثابت است باین اوله بلا نزاع و فرمود مردم شریک اند  
 در سه چیز گاه و آب و آتش و این را احمد و ابو داود و روایت کرده اند و رجالش ثقات اند

### باب در بیان وقف

رسول خدا صلعم فرموده انسان چون مرد عمل او از وسع متقطع شد مگر سه چیز یکی صدقه یا  
 دیگر علم متفق به سوم ولد صالح که دومی از برای اوست را و اما مسلم را و بعد از جاریه و وقف  
 زمین و مانند آنست در راه خدا نیست قرب و داخل است در علم نافع کتابت کتب و نسیه  
 و تالیف و احکام شرعی و وقف کتب را اهل علم و عمر زین و در خیر یافت و از آنحضرت صلی  
 علیه و آله وسلم درباره آن امر خواست و گفت هیچ مال انفس ازین زمین نزد خود نیافته ام  
 فرمود اگر خواست اهل را پس یعنی وقف کن و حاصلش را صدقه گردان پس عمران را  
 صدقه گردین شرط که حاصلش فروخته نشود و در ارث و هبه نرود و حاصلش را در فقر و فاقه  
 و رقاب و سبیل خدا و ابن السبیل و ضعیف تصدق ساخت و گفت نیست گناه بر کسی که مالی است  
 در خوردن از آن بمعروف و اطعام صدیق بدون تمول بمال و این لفظ مسلم است اگر چه  
 حدیث متفق علیه است و در لفظ از بخاری چنین آمده که تصدق کن باصل را بآنکه فروخته شود

دور رسیده داده نیاید و لکن میوه آن صرف نموده شود و این ظاهر در آنست که شرط از کلام نبوت  
 و جمع ممکن است باین طریق که عمر این را بعد از اتمام نبوت شرط کرده پس بعضی روایات رفع کردند  
 و بعضی موقوف بر عمر داشتند و در حدیث ابو هریره است اما مخالف پس بر آنکه از مجموع و عمد خود  
 در راه خدا حبس ساخته و این نیز متفق علیه است و اال است بر شریعت و وقت و از آن خط  
 حج بر صحت و وقف مشاع حدیث ثامنونی حافظ کما یافی النجار فقال لا الا نطلب نفقه الا الا  
 است و این حدیث صحیح است که در قصه بنای مسجد نبوت آمده چه ظاهر آنست که حافظ کما  
 مشترک بود و در میان ایشان وقتی توان گفت که نسبت مانع از آنکه هر یک را از بنی انجاء  
 نصیبه تعیین در آن حافظ باشد حاصل آنکه قائل بجزا و وقف مشاع محتاج یا مستدلال  
 نیست دلیل اگر هست بر ذمه مدعی حصول مانع اذان است

### باب در بیان همه

بیان سلیمین در جوابات خلافتی نیست گویا کالاجماع است مگر از ابن الصبیح غفیر  
 شافعی مؤلف کتاب شامل نقل خلافت کرده اند و این از غرائب علمای دست عثمان بن  
 بشیر گفته که پدرش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت این پسر خود را خلافتی بخشد  
 پرسید هر یک پسر را شل این داده گفت نه فرمود با پس گردان و در لفظه چنین است که پدر  
 نزد حضرت رفت تا او را بر صدقه من گواه گیر و حضرت فرمود یا همه فرزندان این چنین کرده  
 گفت نه فرمود بترید خدا را و عدل کنید میان او و شما پس پدر برگشت و صدقه را باز گرفت  
 متفق علیه و در روایتی از مسلم است که فرمود گواه کن برین کار غیر مرا یا خوش می آید ترا  
 که در نیکی با تو بگمان برابر باشی پس چنین کن و این دلیل است بر وجوب تنوییه میان اهل  
 و هذا الحق حاصل آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و تعالی در حکم کتاب تنویلی کیفیتش شد  
 و تفصیل را جزو نام نهاد پس هر که زعم کند که این تفصیل بسبب از اسباب پیچیده و نحو آن جائز است  
 بر وی دلیل است و آوردن اعم ازین حدیث پیچیده اهل جناء الاحسان الا الاحسان

و نحو آن سوره شصت نیز که بر فرض شمول این آیه بر محل نزاع اجماع است از حدیثیه متویه  
 بلا خلاف پس بنا بر عام بر خاص واجب آید و این مجازات در غیر آن نیز باشد که از لغالی  
 متولی قسمت آن شده و کیف که او سجا نه کم ای کین د اعل العادین است و بی حیکم  
 الله فی اولادکم الذک مثل حظ الانثیین فرموده و استدلال بر جوازش بقول آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم اما تجمعه و اما دده باین طریق که ارتجاع را با آنکه در ملک است  
 منتهیست از بطلان بجائے است که بر هر کافرانی فیم دارد و منتهیست چه امر بود و ارتجاع  
 فاضله بعدم جواز تفصیل و وجوب رد و ارتجاع است و بر خروج آن از کمش دلالت نیست  
 نه بطلان و نه بتمضی و نه بالتزام بلکه استدلال بر آن بلفظ ایسا که ان یکون فاکلف  
 سواء اولی تر ازین استدلال باطل است زیرا که احاطه شمع بر اکتیاف ریش کرده اگر چه حق  
 وجوب تسویه و تحریم مفاضله میان اولاد است زیرا که جو رست و جو حرام است و تعلیقش بجهت  
 پدر باستوای اولاد و بر موجب عدل بودن مفاضله نیست بلکه همان ستم است و مراد آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم تمییز مفضل بر فعل اوست که با آنکه این کار جو رست سبب عقوبت از فضل  
 اولاد نیز است و مقام احتمال تطویل و بسط دارد و پدر و الا که در دلیل الطالب ازان نقصا  
 و مگر در فصل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرماید عائد و رب خود و پسر سگ است که تے  
 کرده می خورد و این متفق علیه است از حدیث ابن عباس و در رساله ای از نجاشی آمده ما را  
 مثل سو نیست آنکه عود و بر سه می کند چو کلب است که تے می کند و در آن مجموع سه نماید و آن  
 ابن عمر و ابن عباس مرفوعاً آمده که حلال نیست مرد مسلم را اینکه عطیه دهد باز در آن برگرد و گویا  
 در آنچه بر پسری دهد اخ جیه اهل السنن و احمد و صحیحہ الترمذی و ابن حبان  
 و الحاکم و غرض از تشبیه عائد و سه به کلب باینکه در زیر است چه این صورتها باینکه تشبیه و  
 فطایع است و ظاهر آنست که دلالت حدیث بر تحریم رجوع در سه مطاقا است که بر سه به پدر و پسر  
 که نه صحت است ازان مگر آنکه حدیث مرفوع حسن از سه به صحت رسد و لفظ دسه نیست

اذ انك انت الهبة لذی رحم محم لم یرجع اخراجہ الى كہ ودار قطنه ردائش  
 از ابن عباس كرده حافظ گوید در اسناد ثانی ضعف سنت و این بخود سے گفته ہر دو حدیث  
 ضعیف ست پس اگر منتقض باحتجاج شوند مخصوص دے رحم از عموم باشند همچنین اگر حدیث  
 ابی ہریرہ کہ نزد ابن حزم ست مرفوعاً بلفظ الی اھب احق بھبتہ ما لم یشب فیہا و  
 حدیث ابن عباس نزد طبرانی مرفوعاً بکثیر بلفظ من وھب ہبة فھو احق بھل احق بشا  
 علیہا اگر بصحت رسند مخصوص بہ غیر شباب علیہا باشند و رجوع در ان جائز بود ولیکن حدیث  
 ابی ہریرہ را ابن الجوزی تصنیف كرده و حاکم تصحیح از قول عمر آورده **فصل قول ثمال**  
 وھبت وال بر رضای او ست بخروج موہوب از ملک و سے و دخول در ملک موہوب لہ  
 و بہین قدر معتبرست زیرا کہ چون موہوب لہ استخلال بہہ باین قدر کرد گو یا استخلال مال مرد  
 سلم بطیب خاطر شود و باطل نخورد و زیادہ برین قدر معتبرست پس چون موہوب لہ  
 قبض کرد یا ترک قبض نمود و سکوت کرد و رونمود در ان کفایت ست و قاعہ عدم تمام بہہ  
 مگر بقول قتادہ دلیل ست و جہتے برا شتر اقباض در بہہ قائم نیست عائشہ گوید آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہی قبول می کرد و بران مکافات می نمود و ادا الی بخاری پس ثمال  
 بر بہ یا ز باب مکام اخلاق ست و واجب نیست و آفرینجا ست کہ چون مردی ناقض آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم داد و بروی مکافات کرد و پرسید کہ راضی شدی وی گفت نشدم  
 زیادہ داد و فرمود راضی شدی گفت آری سادہ احمد و صحیحہ ابن حبان و فرمود ہر کہ  
 بہہ داد وی احق ست بران مادام کہ عوض نکرده شدہ ست بران و این را حاکم از ابن عمر  
 آورده و صحیحہ وقف او ست و بن برین اثر گذشت **فصل عمر گفته سوار کردم سکی را بر اسب**  
 در راہ خدا پس صاحبش اصنامت او کرد و گمان بردم کہ و سے آنرا از ان فرود شد آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را ازین ماجرا پرسیدم فرمود خریدی مکن اگر چہ ترا بیک درہم بہر بہر منتفع  
 علیہ و چہنی آنست کہ بظاہر و ریعے عود در بہہ و در صدقہ ست و ابو ہریرہ گفته آنحضرت صلعم

فرمود بدین فرستید با ہم دوست و امید یکدیگر را و این را بخند سے در ادب مفردا خوان کرده و او را  
 بسند حسن رونقش کرده و لفظ انس مرفوعا این ست بدین فرستید با ہم زیر لکد بدین می کشد  
 می بود کینه را ساد ادا البزار با سناد ضعیف و ابو هریرہ گفته فرمود اسے زمان سلمان غدار و  
 خردن شمر و زنی بدین دن همسایه را و اگر چه یک سم گو سفند باشد و این متفق علیہ ست مقصود  
 مبانی ست و حش بر بدین همسایه از برای همسایه حقیقت فرسن زیر لکد عادت با بد اسے  
 آن جاری نیست و ظاهرش نمی ست ممدی را و اد اتقار بدین ممدت اسوسے او بر روی که  
 مؤدی بترک اہل اگرد و یکنیل کہ این نمی از بر اسے ممدی لدا باشد تاوی آن بدین را مختصر  
 انکار و یکنیل کہ ہر دو اعراد باشد و شاید کہ اولے ہین ست و حکم بدین رشوت و ریال با گذشت

### باب در بیان عمری و رقبے

حضرت فرمود عمری کسے راست کہ او را بخشیدہ و این متفق علیہ ست از حدیث جابر و لفظ  
 مسلم چنین ست کہ نگاہدارید رخ و احوال را و تباہ کنید آن را چسہ ہر کہ عمر کے کردین عمری را  
 و عقب او راست و در زندگی و بعد موت و در لفظی این ست عمری کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ  
 وسلم از جابر و ہشتم آنست کہ ہی لک و لعقبک گوید آ کہ ہی لک ما عشت گفتہ ان جصاب  
 عمری بری گرد و لیکن این زیادت درج ست از قول ابی سلمہ پس یقینا م حجت نیز نہ و لفظ  
 ابی داود و سنائی چنین ست کہ لا تقبوا ولا تعصروا و ہر کہ رقبے یا عمر کے کردان و تر او را  
 و این نمی محمول بر کراہت ست یا بر تحریم و ہر چسہ باشد مراد آنست کہ نباید کرد و چون کرد  
 صحیح شد زیرا کہ العمدی جائز آ آمدہ پس نسخ نتوان گفت و ظاہر اول آنست کہ ہر چسہ  
 سہامی عمری و رقبے صادق آید از احکم اوست یعنی ملک معمر و رقبے باشد چو سائر  
 املاک او و شک نیست کہ بر اطلاق و تقیید بہت عمر این معنی صادق ست و در تقیید بشل  
 یک ماہ یا یک سال یا زیادہ ظاہر عدم صدق این معنی ہر دیت پس در حکم عمر کے و رقبے  
 نباشد و ظاہر لہ و لعقبہ مجرست صالح تنک نیست و گفته اند کہ مطلق عمر کے ہبے ست



پس اگر ذکر عقب شرط باشد مطلق نه از حیث عمری آنست که چنین گوید اعمومات فقط و نیز  
صاحح تحقیق بهس یا تقییدیت پیشه زائد بر سلسله عمری است و اگر تقیید که عمری اعم است از  
اطلاق و تقیید بذکر عمر متناهی و ذکر عقب با او باری شک نیست که تخصیص بموافقت عام  
صحیح نباشد لایما چون مفهوم لقب بود که انحنی بصدده همچنین تقیید بموافقت مطلق کما

تقدیرافی الاصول

### باب در بیان لفظه و ضال

انس گفته گذشت از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم برخای آنست او در راه پس فرمود  
اگر نمی رسیدم که از صدقه باشد می خوردش متفق علیه ظاهر آنست که تعریف اشیای مخفی  
همچو تمر و عصا و نحو آن غیر واجب است و حدیث وجوب تعریف سه روز و پنج چیز از ضعیف  
و در سندش مقال و باجماع ترخیص و محقرات مفصص عموم احادیث وارد و در وجوب تعریف  
یک سال است و لا یخص عن ذلك زیاده بن خالد سبینه گفته مردی نزد آنحضرت آمد و  
از لفظه پرسید فرمود و عفاص و دو کار او را بشناس و تا یک سال بشناسان اگر صاحبش هند  
نبه او رنشان تو باوست پرسید گم شده گو سفند را چه حکم است فرمود این تراست یا  
برادر ترا یا اگر نگفت حالش چیست فرمود ترا با وی چه کار است وی ستا و حذر و ماء  
همراه خود دارد و درخت می خورد تا آنکه مالکش او را بر خور و این نیز متفق علیه است و لفظه سلم از  
زید این است که هر که ضاله را جادهد وی خود ضال است ما ذام که تعریفش نکرده و در حدیث  
عیاض بن حمار فرمود آ مره که هر که لفظه یا بدیران دو گواه عادل گیرد و عفاص یعنی آنرا در دو کار  
یعنی سربند آن را نگاه دارد و لفظه را غائب نکند اگر رب لفظه آید الحق باشد بدان رنمال غایت  
هر که خواهد بر بد را واه اجل و اهل السنه و صححه این سخن حیه و ابن جان و باجماع غایت  
مدت تعریف یک سال است و همین است ظاهر اول و تعریف سه سال که در حدیث ثانی آمده  
مطل لعل و ما اول تا ویلات است و صیر بسوی آن متعین و مراد بامدن صاحبش آنست که

در آن سالی که سال یازده انقضاے آن بیاید چنانکه حرفت فاء بدان شمرست پس اگر آمد  
 لفظ لفظ را بوسیله تسلیم نماید و در خودش بدان منتفع گردد و چون بعد از انتفاع آید ضامن  
 آن باشد پیشتر بلکه بر جان خود صرف کرده نه در غیر آن و سلم از عبد الرحمن بن عثمان بن سنیبه  
 روایت کرده که شنیدم فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از لفظ حاج و در حدیثی دیگر  
 آمده که حلال نیست لفظی که اگر برای معرفت و تعریف لفظی که آمده است از تعریف دیگر لفظی  
 و در حدیثی مقدم بن معاذ بن کرب آمده که فرمود حلال نیست صاحب دندان از دندان دیگر و  
 و حار اهل و نه لفظ از مال معاهد مگر آنکه مستغنی شود و معاهد از آن اخراج اید و اید

### باب در بیان ودیعت

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کسی که نهاد و ودیعت خود نزد کسی بروی ضمانت  
 و این را ابن ماجه بنده ضعیف از عمرو بن شعیب عن امیه عن جده روایت کرده و نزد واقعه بنی  
 بلقیه کا ضامن علی بن قیس و در سندش نیز ضعیف است و لکن مجموع این احادیث منتقض بر  
 عدم ضمان بشرط عدم خیانت و جنایت و تعدی و حفظ است زیرا که در بعض طرق تخیلی لفظ  
 غیب المخل آمده و مثل یمنه خائن است و جنایت و تعدی میجو خیانت باشد و اما حدیث  
 علی البید ما اخذت حتی توفی پس در آن لالت چنان است

### باب در بیان فرائض

اهل علم از مجتهدین و غیر هم درین باب توسع بسیار کرده اند ولیکن احن به تدوین و عمل به است  
 که کتاب و سنت ثابت شده و مجرورای و در خود تدوین نیست خصوصاً در کتب هدایت آئین  
 عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و چسپانید فرائض یعنی سهام میراث را با اهل  
 آن و آنچه بماند برای اولی رجل ذکر باشد و این متفق علیه است و وصف رجل بلفظ ذکر  
 بفرض تاکید است و فائده آن دفع توهم تجویز یا سهو یا عدم شمول باشد و این العربی گفته فائده آن  
 آنست که احاطه بکلی میراث ذکر را باشد نه اشخاص را یا محروم بلفظ رجل مجرور بحدوث و قوت در آخرت

پس حاجت بند ذکر رفت یا راجل یعنی شخص شامل ذکر و انشے بود لہذا ذکر ذکر و یا احتراز  
از خشی مست و سبیل گفتہ ذکر صفت اولی مست نہ صفت راجل و تبعہ الکرمانی و فرمود  
دارث نمی شود مسلمان کا فر را و ذکر کا فر مسلمان را متفق علیہ من حدیث اسامہ بن زید  
و این یکے از مواعیث است و ہذا اجماع نیست فرق در آنکہ کا فر عربی باشد یا ذمے  
یا مرتد و قبول نیست تخصیص مگر بدلیل و قول صحابہ صدام قول نبوی نے تو اند شد ابن عمر و  
گفتہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود نیست تو ارث میان اہل دولت و این نزد  
احمد و اہل سنن مست جزو مرتد سے و مراد بہ ملتین کفر و اسلام مست پس چو حدیث اولی باشت لیکن  
این جل بعدی دار و در تو رویت ملل کفر یعنی مختلفہ بعض او بعض خلاف مست و در میراث مرتد  
اقوال مست و حق آنست کہ مرتد چو کا فر مست از اہل ملت اسلام نیست پس حدیث اول  
شامل مرتد باشد و بدلیل تخصیص مرتد نبی ساندہ فضل ابن سعد و در بارہ مروی کہ دختر و دختر  
پسر و خواہر گذاشت از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روایت کردہ کہ فرمود دختر نہ مست  
و دختر پسر را سدس و این بنا بر تکمیل و ثلث باشد و آپسہ باقی ماند خواہر ارست و این نزد  
بخاری و مسلم مست و عمران بن حصین گفتہ مرتد سے نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد  
و گفت پسر پسر ہم ببرد ما را از میراثش چہی رسد فرمود ترا سدس مست چون برگشت باز خواند  
و فرمود یک سدس دیگر تراست چون برگشت باز خواند و گفت سدس دیگر طعمہ مست و این نزد  
احمد و اہل سنن مست ترندی گوید صحیح مست لیکن از طریق حسن بصری از عمران آمدہ و حسن را  
از وی سماع نیست و فقط طعمہ گویند یا از تعصیب مست چہ زائد است بر اصل فریضہ و میراث  
جدنی نفسہ کہ اتم تفصیل شافعی نیامدہ غایتہ فی الباب ابین حدیث باب و آنچه در سنن است  
دار شدہ قتا و گوید معلوم نیست کہ این سدس ہمراہ کلام دارث یکجہ داوہ و چون حال  
ورثہ کہ باجد بود و نہ معلوم نشد پس یا سقے نماند مگر مجہد و آراء از علای صحابہ و من بعد ہم و تنیلات  
و تشبیہات بخت نے از رد و می توان گفت کہ جلست اخوہ و اخوات مطلقا حق مست نیز کہ

نزد نبودن والدین بجزایر و ابسقط برادران و خواهران است مطلقاً و هر که این  
 زعم باشد که در پدر فرزندی هست که جد در آن شریک نیست وی دلیل آورد و همچنین قول قتال  
 که دلیل مقتضی مقام است جدا خواهد بود باقی را بعد از اخوات بگیرد محتاج دلیل است و در  
 حدیث بریده آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از برای جد یک سدر قرار داد و یک  
 چروا و مادری نباشد یعنی و اگر باشد حاجب گردد و او را که این داود و النسانی و صحیح ابن  
 المسکن و ابن سحر حجة و ابن الجارود و قحطیه ابن عدی و لیکن درین حدیث نیاید  
 که این جد از طرف مادر بود یا پدر و نه اینکه جد مذکور است که در جری یک پدریان و  
 مادر بود یا در جری یک مادریان و در پدر نباشد پس تفصیل و تفاریع که در کتب فقہ مذکور است  
 در خواصان نظر در سند است فقهاء است و مجرد اجتماع فردی از افراد صحابه بر احدی حجت است  
 و همچنین اجماع جامعته از ایشان تا آنکه بجماع رسند فحصل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 فرمود غل و ارث کس است که او را وارث نباشد و این را احمد و اهل سنن جز ترمذی از تقدم  
 بن معمر یکب اخراج کرده اند و ابو زر عذرازی تحسینش نموده و حاکم و ابن حبان صحیحش گفته و  
 ابن حدیث را طرق است و اقل احوالش آنست که حسن یغیر باشد و ازین باب است حدیث  
 ابن اخت القوم منهم و این حدیث صحیح است و در روایتی نزد احمد و اهل سنن جز ابو داود  
 باین لفظ آمده که الله و رسوله و صلی من لا حول له و الخال و اذن من لا وارث له و  
 حسنه الذم می و صحیح ابن حبان و دران و الوالت باشد بر ثبوت سیرت ذوی الارحام  
 و تمویذ است و بنیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میراث ما عتبه و ثرنا و ما رویند آنها اگر  
 ذوی الارحام قال تعالی و اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض و قال للرجال نصيب مما ترك الالدان  
 و الاقربون و للنساء نصيب مما ترك الالدان و الاقربون و لفظ رجال و نساء و اقربون شامل فی الارحام  
 و اصحاب است سألته عن ميراث العمة و الخالة فساأني ان لا ميراث لهما كبس  
 و دران مقال است و اگر بصحت رسد غایتش تحفیهص این و وفرازمعم ذوی الارحام باشد

و تاملش باین نهج ممکن نیست میراث از برائے این ہر دو ہمراہ کسے کہ اقدم است  
 یا میراث مقدم نیست یا آنکہ میتوان گفت کہ حدیث فصلاً بقوت الفرائض فلاولی رجل  
 ذکی دال بر آنست کہ اولی الارحام ذکر اولی از اثاث اند پس حدیث نفی میراث عم  
 و خالہ مفید این معنی و مقوی اوست با حدیث وراثت خال و باین طریق جمع میان این حدیث  
 حاصل می شود و قد قال بشل ذلك ابو حنیفہ رحمہ اللہ تعالیٰ فصل جابر از حضرت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورده کہ چون آواز کند کودک و ارث گرد و اخ جہ اب و د و صحیح  
 ابن جان و این بنا بر آنست کہ استعمال دلیل حیات است و عاقل و بکا و نحو آن در حکم  
 اوست و درین باب حدیثیست اما ہر ضما و فرمود نیست برائے قاتل از میراث چیز  
 و صواب وقف این روایت بر عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جده است و احلہ النساء فی  
 قتلہ ابن عبد البر و باطل از طریق مرویست کہ از قریب حسن الخیرہ قاضی نیست و ظاہر آنست  
 کہ حدیث شامل قتل عمد و قتل خطا ہر دو است و بر تفرقہ دلیل منتفیست تخصیص بے دلیل  
 مقبول نباشد پس حق تحقیق بقول آنست کہ قاتل عمد یا خطا وارث مال یا دیت نیست و البیہ  
 ذهب الخیر و لیکن اگر این قتل بطور دفاع است یا امرام حق پس وجہ از برائے منع میراث  
 مفروض نہ شرعاً نباشد و فرمود ہر چہ را پدر یا پسر فراہم آورد آن از برائے عصبہ است ہر کہ  
 باشد و این را ابو داود و نسائی و ابن ماجہ از عمر بن خطاب آورده اند و ابن المبارک و  
 ابن عبد البر تصحیح پر دختہ دلیل است برواقت و ظاہر حدیث ابن عمر مرفوعاً کہ ولا تحمہا سیت  
 بچو کہ نسبت ذریعہ آن نمی شود و این روایت از طریق شافعی از محمد بن حسن از ابو یوسف  
 شاذل و ابو حنیفہ رحمہ و ابن جان تصحیح کردہ و لیکن نزد یقین معتل است لکن حدیث ابن  
 مہیث شاذل لا لک من الذکی ما ولا لک من النساء من الکلاء الا و لا من اعتقن او  
 اعتقہ من اعتقن اخ جہ ابن ابی شیبہ من حدیث عمرو بن شعیب عن ابیہ عن  
 جلدہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم دلیل است بر تخصیص میراث و لامردان را نہ زنان را و آنست کہ

آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده افترض شما زید بن ثابت است اخراج احد و صحیح  
 اللق مادی ولیکن معلل با رسال است و درین حدیث با عوجی که در دست اشارت است تا نگ  
 درین باب رجوع بسوی او می توان کرد و لهذا اشارت فرموده در فرائض بروی اعتماد کرده و او را بر غیر  
 ترجیح داده و فصل خلافت در آنکه عبد مالک ارث می شود و یا نه پیش و او شهر تراز را بر علم است و ادله  
 در آن بغایت مختلف ع فکیف یقوم الظل و العواد اعواج و در حدیث حسن نزد مردم  
 از ابن عباس مرفوع آمده که اذا اصاب المکانب حدا او صیلا تا و درت بحساب ما عتق منه  
 و این صحیح احتجاج است بر آنکه عبد و ارث نیست چیه درین حدیث از برای چه باقی بر عتق  
 اثبات سیراث نفروده و حدیث عمر بن شعیب عن ایه عن جده مرفوعا بافظ المکانب من  
 ما بی علیله در سهم که نزد او بود و غیره است معارض اوست و جمع میان هر دو ممکن است  
 باین طریق که حکم عبودیت بروی در اعدای احکام مذکور در حدیث اول است.

### باب در بیان عول

درین باب مرفوع است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ثابت نشده و دعوی اهل صحابه هم  
 بر آن مخدوش است بنا بر خلافت ابن عباس و در آن نیست در اثباتش مگر محرم اجتماع است بعض  
 صحابه چو اجتماع بر اصرار حجت نیست و لایسما و یکیه تسلیم قطع بعض سیراث و ارث باشد بلکه صنیع مرید  
 قسمت ترک آنست که احقاق فرائض باطل آن کنند و آنچه ماند باولی عول ذکر در هر دو هرگز اوقاف  
 مقدم کرده است او را مقدم داشته نصیبش تمام و کمال بر هر دو مؤخر کرده او تعالی را مؤخر  
 داشته مابقی قلیل باشد یا کثیر با و پسر و شش اگر یکیه بر دو زوج و مادر و خواهر گذاشت فرض  
 خدا از برای زوج نصف است و در صورت عول او را سه شش می رسد و یک ربع از نصیب  
 کم می گردد و همچنین مادر را ثلث است و در عول او را ربع می رسد و این حظ است از نصیب که اوقاف  
 آن را فرض و مقدور نموده پس قول بعول جز بدلیل راست نیاید و کیف که رعایت مصلحت بعض  
 مرثیه با دخال نقص که مفیده بیش نیست بر بعض دیگر از جنس اجتماعا بر سر من مرضی است

پس درین مسئله زوج را نصف ترک غیر مقصود و امر ثالث و آخرت برسدس باقی می باید  
و جزین سدس خواهر را دیگر هیچ عمیر سداگر چه ذات فرض مقدار که نصف باشد بود است  
و لکن این نصف مشروط است بآنکه اولی تر بدان یافت نشود حاصل آنکه اخذ بعض میراث  
دارث بجز در اسبی مستندست و خطری که در آنست مخفی نیست بخلاف تقدیم اول فال  
او کانی که او تعالی میراث شان فرض گردانیده بآنکه داخل زیر حدیث المحقق الفاضل  
باهلهاست و در آن سلاست از خطرست زیرا که درین صورت دخول نقض بر اقدم و حق  
نیست بلکه یزد و فیه متاخره و استحقاق بعیدست و صاحب راه ابن عباس ما ابصره  
بمدارک الاستدلال حیث یقول لو قدم ما من قدم الله واخذوا من  
اخر الله ما عالت فريضة فی الاسلام ولیکن شوکانی رحمه الله قدی و از تالیف حاشیه  
شفا الا و ام ازین مسئله رجوع کرد و رساله بنام ایضاح العقول فی اثبات العمل نوشت فصل  
در مسئله رد میراث دلیل بآنکه مخصوص نبوده و در غیر نبوت وقوع رد در فیه از فقر النقص معلوم  
شده و لکن استدلال بدان با و لا تنقده در میراث ذوی الارحام ممکنست از آنکه دلیل  
مال بر تحقیق سبب از ذوی الارحام از براسه جمیع میراثست همچو حدیث الخال و اراث  
من لا وارث له و چون ابن معنی در ذوی الارحام ثابت شد پس ثبوتش در ذوی السهام  
بلاولی باشد و از اعظم اوله بر و حدیث متلاعنینست در صحیحین و در آن آمده و کانت محلا  
و کان انهما ینسب الی امه فخرات السنة انید یثها و تده منه ما فرض الله لهما  
و بیان ابن مغروض در احادیث وارد شده همچو حدیث عمر بن شعیب عن ابی عن جده عن  
النبی صلی الله علیه و اله و سلم انه جعل میراث ابن الملا عنقه لأمه و لی وراثته من  
بعدهما اخ جدها و او در سندش ابن لیهیمست ولیکن ترزکی از برای آن شاکر  
باین فقط مرفوعا آورده اما لایحه حتی ثلاثه مع امیراث عتیقهها و لقیطها و ولدها لکن  
لا عنت عنه مگر در سند این شاهد بآنکه ترزکی تمسینش کرده مقالست و وجوب استدلال نیست

که ام حائز جمیع میراث دل خود است نیست معنی دیگر همین خود ذکر و الحاصل آن خدا  
 السهم له مع غیب ما فرضه الله له فی کتابه ومع عدم الغیب من العصبیات و ذوی  
 المهر له جمیع المال فرضا من الله عز وجل

### باب در بیان غنّه

این قسم واسطه است در بیان ذکر و انشئه درین شریعت حقه ذکرش نیامده و نه وجودش  
 در خارج تحقیق گشته و صحت استلزام و یا از بعضی سلف که درین باب واقع شده منسوخ  
 و بر فرض محتمل میان سؤال از انشئه و میان وجود آن شئی در خارج ملازمی نیست چه تعلیق  
 سؤال استیصال گاهی است از برای که امر غرض همچو اتمام و تفرین از بان می باشد و حق تعالی در کتاب  
 عزیز فرض بعضی فرائض از برای ذکر و بعضی از برای انشئه کرده و بدان ضرب امثال زوجه  
 و بعضی از بعضی با حکام میسر ساخته و همچنین رسول او نوده و لیکن وجود چنین کس که یکگاه  
 همچو آنکه ذکر و آنکه دیگر همچو آنکه انشئه دارد بسیار مقول شده اما میان وجود و آنکه و میان غنّه  
 غیر میز بودن صاحب و آنکه ملازم نیست لاسیما و میکه اعتبار سبق بول کنند **فصل**  
 اما میراث محسوس این قواعد سه عمده معنی است اذان چیه تقریر اهل ذمه بر شریع آنها خواه در  
 نفس الامر صحیح باشد یا غیر صحیح متقرر شده و چون ترافع بسوی اسلام کنند پس حکم میان  
 بشرع اسلام باید چنانکه کتاب عزیز بدان صرح و قضاای رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدان  
 قاضی است پس تدوین این فصل چنانکه کرده اند و می کنند بلی فائده عاید است **فصل**  
 قسام جبریه همچو سایر اجزاء است مستحق اجرت باشد از یکسکه کار کرده و این اجرت اگر  
 سماء است مستحق مساوی آن نیست و اگر غیر سماء است اجرت مثل جبر عمل باید لیکن  
 این قدر باید که اجرتش همچو اجرت مزد اولین اعمال ضعیفه نباشد زیرا که مرجع این صغانت  
 قسمت بسوی علم است و علم شرف صنایع است و دنیا و دنیا و آنقدر اجرتش باید داد که بقدر  
 نصیب بعضی تقسیم برسد چنانکه درین روزگاری کنند که این ظلم حکمت است بلکه سکوت ملک



وسط باید کرد و اجرت بر مقدار انصبا باید داد و قول بعض اهل علم که اجرت شصت و نصف عشر  
 نزدیک یا ربع عشر آن بانی مجاز و بیش نیست و بدلیل برتنی گردد بلکه اعانت خلطه قساین بر اهل  
 مال مردم بباطل است

### باب در بیان وصایا

ابن عمر گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود من رسد مرد مسلمان را که چنانچه دارد و  
 در آن وصیت کردن می خواهد آنکه دو شب بسر برد و اگر وصیت و سه نوشته نزد او موجود  
 باشد متفق علیه و سعد بن ابی وقاص گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را گفتم من مال دارم  
 نیست و ارث من مگر یک دختر من و ثلث مال خود و تصدق کنم فرمود و گفتم نیمه مال فرمود و گفتم  
 یک ثلث فرمود یک ثلث و ثلث بسیار است اگر در ثلث خود را خشن بگذارد بهتر از آن است که در دو  
 بگذارد و پیش مردم دست بسؤال بردارند این نیز متفق علیه است و در آن دلالت است بر آنکه  
 اقتضای ثلث بنا بر علت مذکور است و چون دارنده ثلث از قریب موجود باشد اقتضای ثلث بر  
 ثلث هم واجب نبود ولیکن باین اجماع نیست زیرا که جمیع اداکار بر علماء آن فرستند که میت را  
 اگر چه بیت المال وارث نبود تصرفاتش چه در ثلث نافذ نیست و این ثلث که هر یک را دل  
 اذن تصرف داده اند باعتبار آن قرب مقرب است که میت از برای جان خود بدولت و کجاست  
 شرعی بجای آر پس این ثلث ما ذول بیست و اما آنچه بر میت واجب است خواه حق خدا باشد  
 بچیز ذکوة و کفالت و حج که میت معتقد و خوب اوست یا حق آدمی باشد بچیز دیون پس واجب  
 آن از راس المال است قبل از هر شئی و این تفصیل که در میان تعلق بمال ابتدا و میان  
 تعلق بمال انتها ذکر می کنند چیزی نیست و اصلاً تاثیر ندارد حاصل آنکه چون میت برود  
 حقوق خدا و حقوق آدمیان که بر ذمه اش واجب بود و اخراج آن از راس ترک او واجب است  
 بعد از آن در باقی نظر کنند اگر میت وصیت بکدام قربت غیر واجب بر وی کرده است اخراجش  
 از ثلث باقیست واجب باشد زیرا که این ذوقالی و ستوری تصرف ثلث مالش از زانی داشته

بهر طور که خواهد صرف کند بگوشه بط عدم ضرر و تحقیر تفصیل بعضی و در بعضی یا اخراج مال از ورش  
 نه از برای مقصدی و سینه بگوشه برای بجز و احرام و ریش پس درین قرب که میت از برای  
 خود مقرر کرده رفعت و یدنی است اگر مستغرق ثلث باشد بدون زیادت و نقصان است  
 انفاذش واجب و اگر زیاده است انفاذ از مال جز باذن ورش نمی تواند شد و نزد اذن ورش  
 نشان بر خروج یا رده از مال ملوک خود کم باشد یا بسیار حاصل گشت و اگر کمتر از مستغرق ثلث  
 فاضل ثلث ورش را باشد فهدا هو الحق الذی لا ینبغی العدول عنه و اما اگر دانیدن  
 بعضی حقوق و حبسه الکی از ثلث و بعضی از اس مال پس بی اهل است و جو مجر و خیالات فخله  
 نیست و ظاهر نزد ما نیست که میان حقوق و حبسه خدا و حقوق آدمیان در خروج آن از ترک  
 فرقی نیست و نه تقدیم حقوق آدمی بر حقوق خدا واجب بلکه جمله حقوق یکسان است زیرا که بیشتر  
 در وجوب بر میت و لا فرقی بین واجب و واجب و هر که زعم کند که بعضی حقوق اقدم است  
 بر وی دلیل آوردن واجب با آنکه اگر کسی گوید که حقوق خدا اقدم از حقوق سینه آدم است و  
 بقوله صلی الله علیه و آله وسلم قدین الله احی ان یغضی استلال نماید بعد از صواب نیست  
 اگر این می بود که مراد به یغضی یغضله الفاعل است بهر قریب که از طرف قریب خود می کند  
 و از وی صوم نمند یا آنکه مال از برای این کار کردن بدید که این محتاج دلیل دال بر صحت است  
 سایر اینجا پیش چه رسد و در حدیث معاذ بن جبل آمده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم  
 او تعالی تصدق کرد بر شما بثلث اموال شما نزد وفات شما از برای زیادت و حسنات شما  
 ما واه الدار قطنی و اسخ جبه اسجد والبنار من حدیث ابی الدرداء و ابن ماجه  
 من حدیث ابی هریده و کلها ضعیفه لکن قد تقوی بعضها ببعض و عائشه گوید که  
 آمده گفت ای رسول خدا ما درین ناکسان جانمان فتنه و وصیت نکرد و گمان داریم که اگر  
 سخن می گویم از طرف خویش صدقه می داد و او را اجر است اگر از جانب و س صدف و هم فرمود  
 آری و این متفق علیه است و لفظ مسلم است و این بحث طویل الذی یولی و شعب الادوار بقوله

و منقول است و حسن اقرار آنست که تعلق ثواب و عقاب بعد از موت انسان جز بسبب  
از وی نباشد پس در ثواب هیچ صدمه جاریه و علم نافع و ولد صالح است و شک نیست که  
این هر سه چیز سے آدمی است و ظاهرش حقوق هر یک از اوله و اوله است دعا باشد یا جز آن  
در مجرود حاجت آنکه لفظ یدعی الدبران دال است و تجمیله سے انسان کی سنت حسنه است که  
از جاری کرده و با جمله هر چه بودن او از سے انسان صحیح است شرعاً یا عقلاً و در حقوق آن انسان  
بسی نیست و این در سے حسن است و در عکس آن جاری ساختن سنت سیئه و وصیت  
مقتضی اتم یا قطعیت رحم و بخوان است و در مثل این امور طرد و حکماً اشکالی نیست زیرا که  
مندرج است زیر قوله تعالی و ان لیس للانسان الا ما سعى لیکمال اگر هست در کار نیست  
که از سے انسان نیست مثل حدیث صیام ولی میت از طرف میت و همچو از طرف اوست  
و از طرف شبرمه و همیشه که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن تقریر ایشان فرموده است  
و همچو دعا از برای اموات نزد ذکر و زیارت قبور سوت و بخوان از امور پس بعض مردم تاویل  
این کار با می کنند و بسوی نوع از سے ارجاعش می نمایند حال آنکه طبعی از برای این تاویل و  
ارجاع نیست بلکه اولی آنست که چنان گویند که آنچه مخالف آیه مذکوره آمده مخصوص این  
عموم است و بناس عام بر خاص امری متفق علیه علمای اصول باشد و اگر تاویل ناگزیر است  
پس تاویل چنینی باید کرد که مخالف عدل خدا و حکمت آله است همچو تعذیب میت بکای اهل  
و سے چه تاویل این قسم امور محتاج الیه جموست و کیف که تعذیب بدون سبب از انسان  
عدل باشد و زموافق حکمت است فلهذا خلاصه ما ینبغی القول به فی هذه المسئلة  
فصل ابو امامه با لگفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدم می فرمود خدا هر ذی حق را  
حق او برادرش نیست و وصیت از برای وارث اشخاص احمد و حسنه التمدی می  
فرموده ابن خنیمه و ابن الجارود و در اقطعی روایتش از حدیث ابن عباس کرده  
در آخرش و یاد نموده که الان یشاء الی مرأته و اسنادش حسن است و با جمله در شریعت

و صیت از برای اقرار بقبل از نزول آیه موارثت خلافتی نیست و بعد از نزول آیه پس  
 در آن خلافت است و لکن شک نیست که آیه منسوخ است بحدیث و حدیث متضمن اشارت  
 بسوی آیه موارثت است پس نتوان گفت که نزد بعض اهل اصول منقض از برای نسخ نیست  
 زیرا که این نسخ با اشارت مذکور واقع شده آری خلافت در منسوخ است که آیه جواز است یا جواز  
 و حق آنست که منسوخ مجموع مفاد آیه است چنانکه حرف نفی در لایحه لوامرث بیان شده است  
 لایحه لفظ ابن عباس که لایحه بنی لوارث وصیه کما اخبر به الدار قطنی موصوفا  
 و این د اود موسلاً و اما معارضه میان این حدیث و حدیث اذن تصرف و ثلث مال  
 پس جمع ممکن است باین طریق که اذن مقید است یا مخصوص بآنکه وصیت غیر وارث را باشد  
 حاصل آنکه وصیت از برای وارث منوع است بنص حدیث و بر ذاعم جواز دلیل است  
 و لایحه چون این وصیت بقصد ضرر بعضی ورثه باشد که این حرام است بقرآن قال تعالی  
 غیب مضامیر و قال فمن خاف من موص جفاد او اثماً الا به و کذا لک هر وصیت که  
 مخالف شرع شریف باشد باطل است و منع وصیت ضرر از کتاب و سنت ثابت و منجمله  
 آن سیکه تفصیل بعضی ورثه بر بعضی است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنرا جواز ناییده  
 و با بطلان ظاهر اول عدم نفاذ چیزه از وصیت ضرر است و ثلث باشد یا کمتر یا بزرگتر  
 لائق رد آن بر فاعل اوست و احادیث اذن ثلث مقید است بعدم ضرر و علامه شوکانی  
 را در آن رساله مختصر دست

### کتاب انجیایات

این مسعود گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حلال نیست خون مرد مسلمان که  
 گواهی می دهد به لا اله الا الله وانی رسول الله مگر به سیکه از سه کار شیب زانی و نفس  
 بنفس و تارک دین خود و مفارقت جماعت مرا و اه الجعاعه حدیث متفق علیه است و در  
 حدیث عائشه مر فوجاً آمده و روایت کشتن مسلمان الا در سیکه از سه خصال زانی محض

و مردی که بشد مسلمان رسد بپس گشته شود و مردی که بپرون شود از اسلام و محاربه کند  
 با خدا و رسول پس گشته شود یا ببرد اگر کشیده آید یا دور کرده شود از زمین مراده ابی داود  
 و النساء و این تخمیر ثابت است از قرآن کریم و هون الحق الذی لا یجیض عند نقیصه  
 که درین هر سه عقوبت از ابن عباس رضی الله عنهما آمده بحجت نیست این سه و گفته  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اهل حکم که در میان مردم کنند روز قیامت در  
 خونها باشد متفق علیه و فرمود هر که بکشد بنده را بکشیم او را و هر که جوع کند عبد را جوع کنیم او را و  
 این نزد احمد از بیه آمده و ترمذی تسلیش نمود و لیکن روایتش از طریق حسن بصری از  
 سمره آمده و در سلع حسن از سمره اختلاف است و در روایتی آمده هر که خصله کند بنده خود را  
 او را خصی کنیم این زیادت را که نزد ابی داود و نسائی است حاکم صحیح گفته و در سند حدیث  
 ابن عباس لا یقتل حبس بعد متر و لیکن اندک بقتل حبس خواهد بنده این کس باشد یا  
 غیر ثابت است و ذوالقیق باشد یا مولی و مؤید است قوله تعالی النفس بالنفس و اولی سنت  
 وارد اند بقتل مرد عوض زن بدین تسلیم که ام شمس از ورنه زن و در حدیث عمر بن خطاب  
 آمده آنحضرت را شنیدم می فرمود گشته نشود بدو عوض پس و این را احمد و ترمذی و ابن  
 ماجه روایت کرده اند و ترمذی گفته مضطرب است و ابن جبار و و بیقیه تصحیحش پر خسته  
 و چون ابی حمیفه از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه پرسید نزد شما چیزی از وحی جزو آن است  
 فرمود نه سوگند بیکه دانسته گانف و شمشیر اگر دیگر نمی که خدا مردی را در قرآن عطا فرماید  
 و مگر آنچه درین صحیفه است گفتم در صحیفه حبسیت فرمود دیت است و بر بنیان بندگی و آنکه گشته  
 نشود مسلم بکار فرار و آله الفخامی و اخراج احمد و ابی داود و النساء من وجه اخراج  
 عن علی رضی الله عنه و گفت خونهای مسلمانان برابرست و می دو و دبر سه مسلمانان او را  
 ایشان اینها یکدست اند بر غیر خود با گشته نشود و من بکار فرو نه و عهد و عرس خود و این را  
 حاکم صحیح گفته و آنس بن مالک گفته دختر را یافتند که میان سترش و مسلک گرفته شده او را پسندید

کہ این کار با تو کہ اسم کس کردہ است فلاں یا فلاں تا آنکہ ذکر کیے بیوہ کے کردہ اشارت  
 بسر کرد آن بیوہ دی را اگر قمار ساختند و سے اقرار کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود  
 سراورامیان و دوسنگ بشکنید حدیث متفق علیہ است و لفظ سلم راست پس این قول  
 کہ حدیث بسیف نباش. باطل است و از عمران بن حصین آمدہ کہ غلامی از ان مردم فقیر گوش  
 غلامی از ان مردم غنیہ سیرید فقر و نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدند برایشان بی فقر و  
 رواہ احمد و التلانی ہا سنا صحیح و ترمذی بن شیبہ عن ابیہ عن جدہ کہ گفتہ مردم کے طعنی را کہ  
 مردی کردوی نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت قصاص من بگیر فرمود تا آنکہ  
 بہ شو سے باز آمد و قصاص خواست پس قصاص گرفت باز آمد و گفت لنگ شد م فرمود  
 ترانسہ کہ م تو نافرمانی من کردی پس دور کرد ترا خدا و باطل شد لنگہ تو ہی فرمود از ان قصاص  
 جرح تا آنکہ صاحبش چ گرد و دیر بخادیل ست برد و جب انتظار بر جرح و اند مال آن وقت قصاص  
 از جراح و این حدیث نزد احمد و دارقطنی ست و لکن معلل با رسال ست و ابوہریرہ کہ گفتہ  
 دو زن با ہم پیکار کردند از قبیلہ ذیل یکے دیگرے را سنگ زد و او را بایکے کہ در شکش بود  
 بکشت اختصام آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کردند حکم داد کہ دیت جنین و ایک غرہ عبد  
 باولیدہ ست و دیت زن بر عاقل اش نہاد و ولد او را و ہر کہ با او بود نماز او را و ارث او را  
 محل بن نابذہ ہذلی کہ گفت ای رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چگونہ تاوان دہم کسے را کہ خورد  
 دنیا شامید و نہ بخن کرد و نہ آواز برآورد و بچو کس انداختہ می شود یا خون جنین شخص باطل باشد  
 فرمود این مرد از برادران کمان ست و این ارشاد بنا بر سبب ہمدے سے کردہ است  
 متفق علیہ است و ابو داؤد و نسائی روایتش از ابن عباس کردہ اند و صحیح ابن جابر الکفر  
 و انس کہ گفتہ کہ بیع بنت نصر عماد و ندان بیشین دخترے شکست و از وی عقوق خواستند عقوق نمودن  
 ارش عرض کردند اباؤر و ندنزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدند و انکار کردند مگر قصاص  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امر بقصاص فرمود انس بن نصر کہ گفت اسے رسول خدا صلی اللہ علیہ

برین شگسته شد و بخدا ای که ترا این فرستاده و ملائش شکسته نشود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 فرمود ای انس کتاب خدا قصاص است تو مرا شسته بگو شد حضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 فرمود از عباد خدا کسانی اند که اگر تم بربزه انگند سوگند ایشان بر است فرماید در این حدیث  
 اتفاق حدیث است اگر چه لفظ از بخاری است و فرمود هر که در عیت کشته شد یا در انداختن شگ  
 یا سوط یا عصا بروی عقل خطاست و هر که عمر کشته شد آن موجب قصاص است و هر که کشته  
 این قصاص شود بروی لعنت خداست اخوجه این د اود و النساء فی و ابن ماجه باسنه  
 قوی و این مینه بر آنست که قتل و قسم است عمد و خطا و طافه با انا اهل علم قتل راسته قسم خسته  
 و قسم سوم که خطای شبه عمد باشد افزوده و دران دیت مغلفه مقرر کرده اند و اثبات خود نموده  
 با حدیثی که درین باب آمده است دل نموده و گفته که در قتل خطا شبه عمد حدیثی است از آنکه  
 چهل بار در اباید و لکن حدیثی که زنی که بر سطح کشته بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 سلم او را قتل فرموده معارض این احادیث است و مقام از معارک است محل بسط آن از  
 مبسوطات باشد **فصل** این عمر گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود چون مردی مرکب  
 را گرفت و دیگری بکشت قاتل کشته شود و مسک مجوس گردد و این را در اقطعه موصوله  
 مرسله آورده و ابن قطان صحیحش گفته و رجالش ثقات اند مگر آنکه بیهیقه ترجیح ارسال کرده  
 و عبد الرحمن بن یحیی از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 رد اعوض معاقل کرد و فرمود من او را ترکه ام که وفاسه ذمه او کند و این مرسل است  
 نزد عبد الزاق و موصول است نزد اقطعه بکر ابن عمر و لکن سناد موصول و اسبب است  
 این عمر گفته کشته شد یک کودک بطریق غیله یعنی فریب عمر گفت اگر تمام اهل صفاد را بشک  
 می شدند همه را عوض این کودک می کشتم و اذ الیخاسی حاصل آنکه اگر جاعته از  
 مردان یا از مردان و زنان و قتل هر دوی عهده آشرب یکدیگر بدو حق شرع گردند  
 کشته شوند و هذ الیخاسی زیرا که اوله قرآنیم و صدیقیه در میان قاتل یکیک باشد یا

جامع فرق نگرده و حکمتی که تشریع قصاص از برای آن بوده یعنی حقن دماء و حفظ نفوس  
 مقتضای این است که کسان کشته شوند و هر که قاتل بعد از قتل جماعت بواحد است و می  
 جفتی شرعی ندارد و بلکه غایت آنچه بدان استدلال کرده اند ترمیمات ساقط است که از شغل  
 مطهر و قبیله و دیرنی نیست و علامه شوکانی بر بعضی علای عصر برین ابحاث نقض کرده  
 باستیغای جمیع حج پر دشت و فرموده هر که او را قتیله بعد از این مقاله ام کشته شود اهل آن  
 قتل میان دو اختیار اندیدایت گیرند یا بکشند یا بجا آورده من حدیث ابن  
 شریح الخنای و النسائی واصله فی الصحیحین من حدیث ابی هریره جمعنا  
**فصل** اگر یک بینه که مدعی یا زن او زنا می کند قتلش روایت زیر که در حدیث سعد  
 بن عباد و در دیگر جوامع از قتل آمده آری نزد این روایت انکار نمکنند که در حیل و حیلت میان  
 آن بر چه ممکن است واجب باشد چنانکه بر غیر زوج و حبس است و تا تواند قتل نکند و اگر انکار  
 آن جز بقتل نتواند بکشد چنانکه حکم سایر معاصی است

### باب در بیان دیات

عمود بن حرم گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بآلین کتابی نوشت در آن این است  
 که هر که مسلمانی را بدون جنایت بکشد وی را قصاص است مگر آنکه او بیایست مقتول را زنی  
 گردانیده بدیست یا عفو و در نفس دیت صد شتر است و در بینه که از پنج برکنده شد دیت  
 دوز زبان و دیت است و در هر دلب دیت است و در هر دویضه و در ذکر و در صلب و در  
 هر دو چشم دیت است و در یک پاسته نیم دیت و در ماسوم که بمغز پوچست رسد ثلث دیت و در  
 چنانکه که بشکست ثلث دیت و در شعله یا زده شتر و در هر انگشت از انگشتان دست و پا یک  
 دوشتر و در روضه که سفید است آنخوان ظاهر کند پنج شتر است و مرد کشته می شود و زن و بر او  
 هزار دینار است اخراجی و آو فی المراسیل و النسائی و ابن سنیته و ابن الجارود  
 و ابن جابر و احمد و اختلافی فی صحته و ابن سعد و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم



فرمودیت خطا خمس است بست حقه و بست جذعه و بست بنات مخاض و بست بنات  
 لبون و بست بنه لبون اخراج الدار قطنی و لفظ سنن اربعه بست بنه مخاض بل  
 ابن برون است و لکن اسناد اول اتوی است و این حدیث را این ابی شیبہ بطور دیگر بطریق  
 وقف آورده و موقوف صح است از رفوع و ابوداؤد و ترمذی و رویش بطریق رفیع از عمر و  
 ابن شحب عن ابیسه عن جده کرده و لفظش این است دیت سے جذعه و بست حقه و بست  
 بار و است و هر نوع از انواع دیت براسد یک اصل است اگر جای اختیارش بکنند  
 احادیث و روایات تغلیطاً و تخفیفاً مختلف آمده و هر یک را قسم است دیت مغلفه  
 و خطای ششبه عمر باشد و دیت تخفیفه در خطای بعض واحا دیت صحیح اند باین معنی بآن  
 رجوع باید کرد و ندانیم درین باب مختلف بوده و لکن حجت نیست مگر در دلیل نه در قیاس قلی  
 و تراویض نیست که اولاً بعض اهل در بطولش باشد چنانکه در احادیث است عبد الله  
 بن عمر بن العاص از حضرت صلوات آورده که دیت خطای ششبه عمر آنکه بسوطیاء عصابا باشد  
 صد شتر است چهل از آن چنان باشد که در شکمها سه آنرا اولاد بود و اخراج ابوداؤد  
 و النسائی و ابن ماجه و صحیح ابن حبان و فروردین و آن برایست یعنی خنصر و ابهام  
 سوا الا لینه اسر عن ابن عباس و لفظ ابی داؤد و نسائی الا صابع سوا است باز باریت  
 الا ستان سوا و الثنیة و الضرس سوا و لفظ ابن حبان آنست که دیت اصابع نین  
 و جلین برابر است از هر انگشت ده شتر و در حدیث عمر بن شحب عن ابیسه عن جده مرفوعاً  
 آمده که در خارج پنج پنج شتر است و ابن را احمد و ابن سنن اخراج کرده اند و احمد الا صابع  
 سوا و کلین عشر عشر من الابل زیاده کرده و صحیح ابن خنجره و ابن الجارود  
 و هم از وی مرفوعاً مروی است که عقل یعنی دیت اهل دسه نصف عقل مسلمانان است  
 سوا الا اربعة و نزاد ابی داؤد و باین لفظ است که دیت معاصم نصف دیت حر است و لفظ  
 نسائی آنست که عقل زن هر چه عقل رجل است تا آنکه ثلث و بیش برسد و صحیح ابن حبان

و این در ارش بر احاطات باشد و مستفاد از اول آنست که قیلا عاقل یا جانے خودست و بطعن عاقل  
 جانی خود و قربت عاقل جانی قریب است و میان این احادیث منافات نیست بلکه بیست  
 باین طریق که چون قربت قادر باشد بر تسلیم لازم آنخص باشد از غیر خود و چون لازم تمایز زیاده  
 باشد و قربت را قدرت بر دفع آن و بطعن را لازم گردد و بعد و قیلا را او هم از دست آمده و مرفوعا  
 که عقل شبیه عید مغفل است مثل عقل عید گشته نشود و صاحب او شبیه عید گشته است که بجهت شیطان  
 بود و باشد و خنما در میان مردم در غیر دشمنی و بلا محل سلاح اخراج الدار قطنی وضعفه  
 و این عباس گفته مردی مردی را بر عهد رسول خدا کشت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 و تیش دو از ده نیز از مردم مقرر گردانید سارا الا بعهده و تائی و ابو حاتم ترجیح ارسال کرده  
 و ابو ترکه گفته آدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را با من پس من بود پس سید این کیمت  
 گفتم این پس من است گواه شود بر آن فرمود آگاه باش که این جنایت بر تو نمی کند و در جنایت  
 برو می کنی سارا احمد والنسائی و ابی داود و صحیح ابن خنیفه و ابی الجارود  
 و این حدیث مطابق کریمه و لا تقربوا زناه و زنا محرمی است

گفت بود مرد و مستمکار را  
 چه تاوان زن و طفل بی پروا  
 و بموجب این اول قول قائل که عقل در شبه بیعت ثابت نیست مرد و دست تیرا که ادله عقل  
 آنخص مطلق است و عمل بدان واجب و ظاهر حج آنست که عقل در جمل جنایات خطا لازم باشد  
 بدون فرق میان مضمعه و ما دون و ما فوق آن و در هر جنایات از شایع ارش مقدور  
 آمده همچو جنایات مذکوره در حدیث طویل عمر بن حزم و جز آن که در سنن اوست و واجب در آن  
 اقتضاست بر مقدار او و در نقص و هر جنایت که در آن تقدیر ارش از شایع نیامده  
 بلکه تقدیر ارش در آن از صحابی یا تابعی یا من بعد آنها آمده پس در آن حجت بر احدی نیست  
 بلکه ترجیح و رجوع محل نظر مجتهد است و بر مجتهد واجب است که در مقدار نسبت ارش باین نسبت جنایت  
 که در آن ارش مقدار شایع آمده است بگرد و چون در ظن او مقدار نسبتی غالب گردد باید که

بمقدار همان نسبت تقدیرارش کند شلا در شرع از برای موضحه ارش مقدس است اگر جنایتی  
 کمتر از موضحه باشد همچو سحاق و منلاحه و باضعه و دامیه پس به بیند که مقدار باقی از کرم بکثرت است  
 اگر بقدر خمس یا بد جنایت اربعه اخماس از کرم بریده در دیت این جنایت چار شتر یا چهل تن ثقال  
 مقرر گرداند زیرا که مجموع ارش موضحه پنج ابل یا پنجاه مثقال بود و اگر دید که بابتی از کرم ثلث است  
 ارش جنایت بمقدار دو ثلث از ارش موضحه گرداند چون بابتی مثلاً نصف یا ربع یا خمس  
 یا عشر باشد نیز پنجین بجاء آورد و بگذارد سائر جنایات که تقدیر ارشش نیامده ملاحظه نسبت  
 میان او و میان مقدار الارش از جنس آن جنایت بکند و درین حین حاکم عالم محتاج  
 تقلید دیگر است از محمد بن باشد که ناسن کان و نه تقسیم جنایت بسوی واجب الارش  
 مقدور و واجب اکمل منه باقی ماند و معلوم است که نقیضه غیر معنی اندر در روایت و بسیاری ازین  
 بیچارگان میان حدیث صحیح و موضوع فرق نموده کنند تا بدریافت علل خفیه احادیث چه  
 رسد و بدتر از ایشان حال صوفیه است که هر حدیث موضوع نزد یک ایشان گردا و ادا کنند  
 است فسحان الله و بجهل او در دین عجم و دو صورت است یکی آنکه واجب قیمت  
 عجم است اگر چه از دیت حرمتجاو ز گرد و زیراکه عبد عینه از اعیانی است که تنگ آن صحیح باشد  
 پس چنانکه وجوب قیمت بر سلف عین است اگر چه از دیت آزاد و بیغنا و پنجین بر سلف عجم  
 هم واجب است دوم آنکه زیاده بر دیت حرام نیست زیرا که عبد از نوع انسان است  
 و در جمیع صفات مستبرکه کمتر از حر باشد و غایت تمثالیست که در کمال همچو انسان حر باشد  
 و واجب در حر دیت پس پس نه زیاده بران و اول امر است من حیث المرامی و لیکن  
 از طریق روایت از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین باب چیزهای بصحت نه پیوسته  
 و از علی مرتضی رضی الله عنه همچو هر دو قول مرویست فصل اصل جیل و جنایت هر  
 حیوان غیر انسان آنست که این جنایت بر مالک حیوان مصنون نیست بنا بر دو داور یکی  
 آنکه جان غیر مکلف است پس الزام مالکش جز بر واجب روانی ندارد و آنکه حدیث جنایة الدابة

جبا که صحیح و توجیه بران بقا است آنکه تخصصی بیاید و چه حدیث تفسیر آن حضرت صلعم بر  
صاحب ماست که در شب اسنادی کرده و ملحق است باین تخصص جنایت واقع از او بسبب  
آدمی چنانکه دایه را در راه مسلمانان استاد کند یا در بازار ببرد و اند یا سگ گزنده بپرورد و از  
نہند دیا آنچه مانند اینهاست حاصل آنکه جنایت و آنچه غیر مضمون است مگر بدلیل ازال  
برضائش باشد یا بسبب آدمی بود که اگر آن سبب نبود این جنایت ازان دایه صادر  
نمی شد و مضمون اول شرعی است و ثانی عقلی آن عمر رضی اللہ عنہما گفته آنحضرت صلی اللہ علیہ  
وآلہ وسلم فرمود جابرترین مردم برخدا کسی اندکی آنکه در حرم خدا قتل کرد و دیگر آنکه غیر قاتل  
خود را بکشت سوم آنکه بنا بر ذل یعنی ثار جاهلیت کشت و این نزد احمد و ابن حبان است  
و در ذیل حدیث صحیح و ترمذی و شعب عمیل بیسی عن جده مرفوعاً آورده که هر که خود را طلب نمود  
و وی معروف بطلب نیست آنکس ضامن باشد اخ جہ الدار قطنی و صحیحہ المساکم  
و این حدیث نزد ابی داود و نسائی و غیره نیز هست مگر آنکه مرسلش افو کے از او مل باشد و  
این عام است از آنکه علاجش سرایت کرد و یا مایه شر بود و بعد باشد یا بخاطر هر حال است  
بروی و جہب است گو بنا بر رضای بیمار بمجاہد اش قصاص مباحش و در سبیل گفته و برایت  
دیت نیست و در مباحث مضمون علیہ باشد اگر عداست و بر حاکم بود اگر خطاست

### باب در بیان دعوی خون و قسامت

صح احادیث که درین باب آمده حدیث تفیق علیہ سهل بن ابی جہم از کبرایه رجال قوم  
و بیت که عبداللہ بن سهل و حمیصہ بن مسعود و دینا بر جہدے کہ باریشان رسیدہ بسو  
خبر برآمدند حمیصہ بگشتہ خبر داد کہ عبداللہ بن سهل کشتہ شد و از یہود باز خواست کرد و گفت  
شما او را کشتہ اید یہود گفتند و اللہ مانہ کشتہ ایم حمیصہ و برادرش حویصہ و عبدالرحمن بن سهل نزد  
آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آمدند و حمیصہ سخن کردن گرفت حضرت فرمود بکیکبار اراۃ سخن فرمود  
حویصہ کلام کرد باز حمیصہ سخن نمود فرمود و بیت صاحب شما دینا یا دینان بحرب نمایان و دین با

به یهود تحریر فرمود آنها نوشتند که ما هرگز نمانسته ایم حضرت مجویسه و مجیسه و عید الرحمن بن سهل  
 گفت شما سوگند می خورید دست حق بخون صاحب خود می شوید گفتند نه فرمود یهود سوگند خورید  
 گفتند آنها مسلمان نیستند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دیت از نزد خود برداد و صد شتر  
 بایشان فرستاد سهل گوید یک ناقه سرخ از آن شتران مارالت زد و از مردی از انصار  
 مردی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قسامت را بر طریقه که در جاهلیت بود مقرر  
 داشت و میان مردم از انصار در تقیله که دعوی آن بر یهود خیر کردند حکم فرمود و این فقط  
 مسلم است و جهالت صحابی غیر قارح باشد در صحت و ثبوت سند و روایت و درین باب  
 جمعی کثیر را از اهل علم مسائل عاقله از دلائل واقع شده و در کتب صحیح و صحیح و چه حسن آنچه  
 مقتضی جمع میان ایشان و دیت باشد ثابت گشته بلکه تصریح احادیث فقط بوجوب یا کفایت  
 و بعضی مصرح بوجوب دیت فقط و بجمیع خط و خلط بسیار و در کار درین باب بوده و دیگر  
 او تعالی ما را با ثبات احکام برهنه از دلائل متعبدان نهد و لایسا میدکند مخالف شرع ثابت  
 باشد و مسلم اخذ مال بود که معصوم است مگر بحق اسلام و لکن جمیع از سلفه پیچو ابو قتله و  
 سالم بن عبد الله و حکم بن عقیله و قتاده و سلیمان بن یسار و غیر هم بآن فرستاده اند که قسامت  
 غیر ثابت است بنا بر مخالفتش با اصول شریعت بچند وجه که در شرح منتفی مذکور است و جواب  
 هموار از انکار ایشان نیز همان جا ذکر یافته و بعد از آنکه ثبوتش بحدیث صحیحین باشد از کار  
 را جاس نیست

### باب در بیان قتال اهل بیته

مردیست از ابن عمر که هرگز یا سلاح برداشت و سه از انبیت اخراج الشیخان  
 بالاعتفاق و از ابی هریره مرفوعاً آمده هر که برآمد از طاعت و گذاشت جماعت را و مردی  
 مردنش مردن جاهلیت است و این را مسلم روایت کرده و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم بکشو عمار را که باغی بر او و مسلم ایضاً مسلم بن عقیل از آنحضرت مسلم شنید

می فرمود هر که آمد شمار او امر شمارم است و می خواهم که جدا کند جماعت شمار او را یک شید است  
 مسلم و این عمر فرموده می و دستای این ام حکم خدا و باره یک یک ازین است باغ  
 گشته چیست گفت خدا و رسول و اما ترانه فرمود تمام کرده نشود کار ز نمی ایشان و گشته نشود  
 اسیر ایشان و خواسته نشود دیگر بزنند ما ایشان و تقسیم کرده نشود و غنیمت ایشان و این را بنار و  
 حاکم روایت کرده اند و اما حکم تقسیمش کرده و هم است زیرا که در اسنادش کوثر بن حکیم متروک است  
 اما از علی موقوفه آنرا بنی سعد بن مسعود رسیده و این حدیث از ابی شیبہ و اما الحاکم و ابن  
 باب در اصل مستفاد از اخبار و ادات صحابه رضی الله عنهم است و اکثر روایات درین باب از  
 مرتضی است و از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده ثابت نشده مگر حدیث مذکور که صحیح است  
 از حفاظ ضعیفش گفته اند و صحیح است که منادی علیه رضی الله عنه روزی در صفین ندا کرد و فرمود که  
 نشاء اهل اسلام اجماع کرده اند بر بعضی این احکام مثل عدم جواز بیعت با عاصی و اصل آنکه  
 اصل دم و مال مسلم حرام است و او قتالی سواي قتال طائفه یا غیبه تا آنکه از بنی بر گردد و آن  
 با مری دیگر نداده پس واجب اقتضای بر همین قدر است و هر که از وی فتنه از بیعت حاصل نشود  
 با وی قتال رواست اگر چه جریح یا منہم باشد بدون فرق میان کسیکه او را فتنه باشد و کسیکه  
 او را فتنه نباشد مادام که مصر بر بنی خود است و گرفتن مال او و نیست بلکه مالش باقی بر عصمت  
 اصلیه است و همچنین سبب مسلمین ماذون به از طرف خدا نیست و بی شک و شبهه حق پرست  
 علیه کرم الله وجهه بود و در جمیع موطن و طلحه و زبیر با و بیعت کرده و شکستند و بنی و زبیر و  
 جیوش مسلمین بر آمدند ناچار قتالشان واجب آمد و قتال او با خوارج حق است اما ادعای  
 متواتره و ال است بر مروق خارجیان از دین میجو مروق سهم از رسیده و همچنین بنی اهل صفین  
 ظاهراً است و اگر در آن هیچ نباشد مگر همین حدیث مرفوع یا عماراً تقتلک الفتنه الباغیة  
 از برای افادۀ مطلوب کافی است و تعاونیه را صلاحیت معارضه علی بن ابی طالب  
 ریاست و جاهد و دنیا کرد و در میان قوسه انتقام که نه معروف می شناسند و نه منکر را انکار

می کردند و معاویه با ایشان راه می داد و دعوت رفت و طلب دم عثمان ظاهر نمود کار او از پیش  
رفت در این قوم رو بر روی او بدل داد و اسوال کرد و غیر خواسته او نمود تا آنکه حضرت ابر  
بیل عراق می گفت که دوست دارم آنکه ده کس از آنها عرض یک کس از اهل شام بجز  
صرف در اتم بدینار بکار آیند و درین معامله از اهل شام هیچ عجب نیست عجب از کسی است  
که بصیرت دارد و بجز بعض صحابه و فضلاء تابعین که سیل میا و یکرند کاش می دانستیم که کدام  
امر بر ایشان شکی نیست تا آنکه بنصره مطلقین و خذل محقین بر دوختند حال آنکه قول او سبحانه فان  
بلغت احداها علی الاخی فی قالوا اللّٰهی تبغی حتی تقبلی الی احداهه بگویش ایشان رسید  
و احادیث متواتره در تخریم عصیان آنهاست مادام که کفر بواجب نکنند شنیده و قول آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم حق ماست که ترافه باغی بکشت بهماخ بوش خورده و راست اینست  
که اگر عظیم قدس صحابه در فوج فضل خیر القرون نمی بود می گفتیم که خبث شرف و مال سلف این است  
را در فتنه انداخته چنانکه خلف را مفتون خود ساخته الله صغیراً و نشر صفوف که در قتال  
باغیان بوده از سنت مطهره ثابت نیست و نه سنت خلفای راشدین است بلکه محدث  
اول او معاویه است که براهند بعیت این کار کرده و عمر بن العاص او را برین حرکت برداشته  
چنانکه مطلع بر کتب سیر و تاریخ می داند و معذ اصحابه اجماع کرده اند بر قبول اخبار بغاوت و این  
فائده در روایاد و اشتی است تا اعتراض غیر عارف بمقتضی بر روایت از بغاوت علیه کرم السوجه  
برخی و علامه سید محمد بن ابراهیم وزیر در عوهم و قوهم درین باب بسط قول کرده و بر طریق  
حکایت اجماع برین منتهی نموده فصل سبب اعظم و رکن اهم از امامت و نصب امام انصاف  
ظالم از مظلوم و قیام بعد از امامت اسلام است و شک نیست که بیج مال ظالم از بیای قضا  
ماخوذ از مظلوم از ان جنس است که اتمام واجب جز بدان نمی تواند شد و همچنین داد و ان چیز  
که بدست ظالم است بمظلوم عوض حق او همچنین گرفتن زکوٰۃ و تحوان بکاراه از مستغ از تسلیم  
آن بشه طیکه امام صرف آن زکوٰۃ در مصارف مذکوره در کتاب الله بکند و واجب است

چون التباس مظالم روحی باشد که معرفت مظلومین ممکن نیست پس این احوال بخدا اموال خداست  
در صارت بیت المال سلمین مصروف گردد و لامصرف لها الا ذلک و شرکان اگر خواهند  
که جیفه شرک مقتول را برقع مال خرید کنند و جی از برای کراهت بیع آن جیفه نیست زیرا که اموال  
شان بر اصل اباح است و استخفاف آن بهر ممکن سلف و این از باب توصل بسوی حلال  
بنیز منوع نیست و در کتاب و سنت آنچه دال بر کراهت حل رؤس باشد نیامده اما اگر در حل آن  
از باب اعداء با تقویت حرب حق باشد عقد محقق باشد و شگفت نیست که از او ادعای  
طاعات بودند از صحرا سے مکروهات و لاسیما سرباسے مشرکان چسب جیفه کافر  
بچو جیفه و اب سوار حترتے نار و تعلیل بر با شرت نجاست چیز سے نیست بنا بر آنکه میان  
هر دو ام که ام ملازمت نبوده است لیکن که بدون با شرت نجاست بردارند و در بیست که سرب  
ابی جل از آنحضرت صلعم در دو این بچند طریق آمده و ذلک معالذ ملاحظا لا اصل من الجحش

### باب در بیان قتل جانے و مرتد

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که کشته شد نزد مال خود و سے شهید است و او را ابن  
داود و النسائی عن ابن عمر و صحیحہ الذی هدی و این حدیث و صحیحین سیم آمده لیکن از  
ابن عمر بن العاص و نزول سنن از حدیث سعید بن زید است و اقسام شهادت زیادہ بر  
پنجاه است پدر روا لا گرام مجدد در کتاب عبرہ بذکرش پر دختہ و عمران بن حصین گفتے یعلے  
بن اسید با مردی قتال کرد و یکے و یکے را بکشد و انتقام نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
آمد فرمود یکے از شما برادر خود را چنان می گرد که نرمی گرد نیست دیت این حرکت را و این  
متفق علیہ است اگر چه لفظ از سلم بوده و این دلیل است بر آنکه جنایت سے که سبب آن از طرف  
فجعی علیہ باشد هرست آیت هر برده گفته الوا قاسم صلعم فرموده اگر ثابت شود که مردی کشت  
بر توئی اذن تو و تو او را سنگریزه زد و بی و چشم او کور شد بر تو گناہ نیست متفق علیہ  
و در لفظی از احمد و نسائی که ابن جابر تصحیحش کرده چنین آمده که نیست دیت و بقصاص آن



اهل علم را درین مسئله تفصیل و شرط است که غالبش غلات ظاهر حدیث و ماطل از دلیل است  
 و حدیث ظاهر الاراده در افع الاستفاده است پس مصیر بسوی آن نزد ما متعین باشد و  
 در حدیث برادرین عازب آمده که حکم کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا نیکم حفظ حوائط در روز  
 بزمه اهل حوائط است و حفظ ماشیه در شب بزمه اهل مواشی است و بر اهل ماشیه است  
 ضمان آنچه ماشیه در شب بان رسید و این را احمد و اهل سنن جز ترمذی از خارج کرده اند و  
 ابن حبان گفته صحیح است لیکن در اسنادش اختلاف است و از معاذ بن جبل درباره مردی  
 که مسلمان شده یهودی گردیده آمد که گفت نشنیدم آنکه کشته شود و قضاء الله و رسوله پس  
 کشته شد متفق علیه و در روایت ابی داود آمده که پیش ازین از وی توبه خواسته بودند  
 و این دلیل است بر آنکه از مرتد توبه خواهند اگر در قید او رفته فی الفور بکشند و مملکت سده و زو  
 سخا آن بی دلیل است و حدیث مرفوع ابن عباس که هر که دین خود تبذیر کرد او را بکشید و او را  
 انجاسی مؤید است زیرا که مطلق نفی عقید بهلست است بلکه باستتابت بلکه آنچه در ادله  
 صحیح آمده امر بقتل است و امر بقتل و انکار بعض صحابه بر قتل مرتدین قبل از استتابت در مجتهد  
 نیست و صلی الله علیه و آله و سلم همیشه ثابت از شارع نمی تواند شد و نحو ساجل و اسلم عدم انکار  
 باطل است و همچنین دعوی استتابت سبب منقوض است تا آنکه اگر مجرور و دوسخ احاق باشد  
 شلالت را مریض با اختصاص بر سائر اعداد و او را در کتاب و سنت نیست پس حق دین مسئله همین  
 که مرتد را یک بار امر بر جوع اسلام کنند اگر اجابت نکرد حقن دم او واجب باشد و اگر نکرد قتل  
 او در آن وقت متعین است و دعای مشرعی بحد قول مایه که ادیح الی الاسلام است حاصل  
 شده و حق آنست که قتل باعدی از باطنیه که در هند بود و نام دارند باو و دستر ایشان بکفر  
 حلال نیست مگر بعد از آنکه قتل یا قول کفر بدون تاویل بجا آرند و لایسما مشهور آنست که نزد عوام  
 خود اظهار اسلام و صلوات می کنند و ایمان بودن خود بر حق می نمایند پس اگر این منصف صحیح شود  
 هیچ عوام بواپس کافر بودن شان نمی دانند بلکه اعتقاد بر حق بودن ایشان می کنند درین بین

تعریف ایشان بحق از قتل است و کافر بواج از اهل بیت سر بر نداشتن هیچ یکی از آنها  
 روا نباشد بنا بر آنکه کفر اسلام و دعوت نبویه دارند اگر چه از امور دین بر کران بلکه بر خلاف  
 باشند و تنگ نیست که متعلم بحر بعد از اسلام و فاعل بحر کافر مردست و حدش حد مرتد و آن  
 قتل است و قدم قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیدین حاصم را که بر حضرت صلح کرد  
 معارض این حکمی تواند شد زیرا که پیش از ثبوت حد بحر بود بنا بر خشیت معزیه بود که شکوت  
 داشتند تا آنکه حق تعالی ایشان را تائب ساخت و کسر شکوت کرد و قلیل و ذلیل گردانید و قد  
 عمل الخلفاء الدائمون علی قتل البصاة و شاع ذلك و ذاع ولم ينكح احد و در  
 قتل و یوث دلیل ثابت نشده و اصل دم مسلم عصمت است و هر عصیت موجب قتل بنا شده  
 بلکه آن معاصی مخصوصه است که در آن شیخ بقتل وارد گشته و لایسا بعد از ورود و حصر در حدیث  
 لا یجحد دم امی مسلم الا باحدی ثلاث و یوث ازین هر سه گن نیست حاصل  
 آنکه وی از عظم عصاه است با جهنم منافی دین و مروت که درین کار باشد و اما آنکه گفته شود  
 فلا دلاک ائمة فحصل ابن عباس گفته باینائی را ام ولد بود که آنحضرت را دشنام می داد  
 و در وی صلح می افتاد و این تائید او را ازین حرکت منع می کرد اما منتهی شد تا آنکه شیعیان  
 گرفته در شک او خلا نید بران شصت کشت این خبر را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسید فرمود  
 آگاه باشید که خون آن ام ولد بر رو را گرانست و راه این داود و النساء پیش  
 آهست که سب شیعه است و سب مرتد و روت یکی از اسباب قتل است این بقرینه  
 که درین خصوص دلیل بر جواز قتل نیامده فکیف که اهل دم سب تا آنکه زن سابه و ارباب  
 و یکی را فرستاد که کعب بن اشرف و ابی رافع را بکشد و مردان و زنان سب را که زیارت  
 کعبه پنهان شدند از قتل فرمود و تنگ نیست که حامل انسان بر سب رسول جز دین مهین نیست  
 غرض آنکه از آزار نزد خدا عز و جل آدرده چیز سب دیگر نیست و هر که سب و سب باین سب کند را  
 دین و کاره بدی وی صلح باشد و دین روت خود هیچ شک و شبهه نیست و قریب باینست

شماره و شمار گردانیدن سب صحابه و بیکار بخش دین و قلب سب و گراست اسلام و  
 مسلمین چیزی دیگر هرگز متفق نیست این بزرگواران و حامل بر دشنام ایشان نیست چپ  
 اینها ابل دین اند علی الحقیقه اقامت شرع کرده اند بیعت خود و حفظ این شریعت مطهره  
 پر خسته و زانامردم چنانکه آمد و بود در سائیده فرخی الله عنهم و امراضا هم و اقصی  
 المستغلین بشلهم و من یق اعدا هم المصونته قال فی الی بل قدس اینا فی المایه  
 ما صا سی فعله اهل مصر و الشام و المغرب من قتل من کان کذلک بعد ما فخته  
 الی حکام الشریعة و حکمهم بفک دما لهم و هذا وان کان عندنا غیب جان  
 لما عرفناک من عصمة دم المسلم حتی یقوم الدلیل الدال علی جواز سفکة و لکن  
 فیه القیام التام بحقوق اساطین الاسلام انتهى کلامه ریح و هو مسک التمام

### کتاب الحمد و

گفته است که حدیثی است که در قرآن کریم آمده و ظاهر کتاب عزیز آنست که بزرگ  
 محارب بودن با خدا و رسول صلعم و ساعی فساد بودن در ارض صادق آید عقوبتش قتل  
 یا صلب یا قطع از خلاف بیان می آید از ارض است خواسته یا نگشته و ظاهر عدم جمع میان این  
 همه انواع یا دونوع و عدم جواز ترک یک نوع است و این معنی ظاهر نظم قرآنی است و  
 تفاسیل که بعضی اهل علم ذکر کرده اند اگر دلیلی دال بر آن یا بر بعضی آن که صلاح تسک باشد  
 بیاید عمل بر آن باید کرد و اگر همین مجرد قول ابن عباس و دیگر صحابه است پس اجتهاد و دوی ضعیف  
 عنه و دیگر صحابه و من بعد هم بر احدی حجت نیست و مراد بصلب مصداق صلب نزد اهل سنت  
 است اگر صلب نزد ایشان نام مفضی الی الموت است همچنین باید و اگر اعم است بر این مثال  
 بفرمودی از افرادش حاصل می شود و در آیه کریمه آنچه مشیر بایست بیسوی عدم عفو و رحمت است  
 از برای تائب قبل از قهرت بر جود نیست و نه در آن قطع بحصول مغفرت و رحمت از برای  
 این تائب است و اگر قطع تسلیم کنیم این قطع در ذنوبی باشد که امرش بدست او تنگ

است که در آن سقوط خطاب اخروی و حد شروع آسمی می تواند شد و اما حقوق آدمیین از  
دم و مال و عرض پس در کایه دلیلی بر سقوطش نیست و من ترا عم ان ثمره لیلایدل علی السقط  
مطلقاً فی الدلیل علی هذا النعم

### باب در بیان حد زانی

ابوهریره و زید بن خالد جینه گفته اند که مردی از اعراب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
آمد و گفت سوگند خدایت می دهم که از بر سر من حکم کتاب خدا میکنی و دیگر که افتد از وی بود  
گفت آری میان ما قضا کتاب خدا فرمای و اذن ده که سخن کنم فرمود بگو گفت پس من  
عییف یعنی مزدور بودم و زود این مرد پس زنا کرد با زن او و مرا خبر دادند که بر لبم برجم است  
پس صد گوسفند و یک دختر در فدیاش دادم و اهل علم باید سیم مرا خبر کردند که بر لب من صد  
تا زنیان و تقریب یک سال است و بر زن اینکس برجم باشد فرمود سوگند بکی که جان من در  
دست اوست میان شما حکم کتاب خدا بکنم دختر و گوسفند بر تو واپس است و بر لب تو صد تا زنیان  
و تقریب عام باشد و با دو کن ای انیس بسوی زن این کس اگر اعتراض کنی یعنی بزنا جرمش  
بکن و این حدیث متفق علیه است و لفظ مسلم راست و فرمود بگیرد از من بگیرد از من او تقاضا  
از برای ایشان یعنی زنان را بے مقرر کرده و زناهای بکر یک صد تا زیاده و تقریب یک سال است  
و در زنا یثیب بیشبب جلد صد تا زیاده و برجم است و او را مسلم و احادیث قاضیه بموجب  
تقریب بطرق صحیح از صحابه آمده و این متضمن زیادت بر جلد است و غیر منافی او است  
پس قبولش متهم باشد و معارضه اش بعدم ذکر تقریب و بعضی روایات غفلت از وجوب حل مطلق  
بر سقیمت و احتجاج با قوال بعضی صحابه مفید چیزی نیست زیرا که ما متعبد با قوال شان نمیم و  
معهذا چنانکه ضرب و تقریب از آنحضرت صلی الله علیه و آله ثابت شد همچنین از ابو بکر صدیق هم ثابت است  
گفته است و الله مدی عن ابن عمر و رجاله ثقات الا انه اختلف فی رافعه و قفه  
و ابوهریره گفته مردی از مسلمانان نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد آنحضرت صلوات

تشریف داشت آن مرد حضرت را ندانید و گفت ای رسول خدا صلعم من زنا کرده ام حضرت  
 صلعم از وی روگردانید آن مرد بهمان سوی روئے خود کرد و گفت من زنا کرده ام با ذاعراض  
 کرد تا آنکه آن مرد چار بار تکرار نمود چون دید که چار بار شهادت بر جان خود بنهاد و او را بخواند  
 و فرمود ترا جنون است گفت نه پرسید محض شده گفت آری فرمود این را برده بجم کفایت علی  
 و در حدیث ابن عباس آمده که چون ماعز بن مالک نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد گفت  
 که زنا کرده ام فرمود شاید بوسه گرفته باشی یا اشارت بچشم و ابرو نموده یا نگاه کرده گفت نه اے  
 رسول خدا صلعم بکلیه جماع کرده ام پس امر کرد بر جمعه را و اهل البیضاء را و جمعه تکرار اربع شهادت از  
 معمارک است و حق آنست که اقراری که بدان استباحث جلد و رجمی شود در آن زیادت بر  
 یک بار شتر نیست و از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رجم و امر بدان و بکلیه مجوز اقرار یک بار  
 ثابت شده و در چند حدیث آمده و سکوت وی صلی الله علیه و آله وسلم درین قصه ماعز جنبه خوب  
 آنست که اقرار چار بار شرط باشد غایتش آنکه اگر امام در بعض احوال تثبیت کرد تا آنکه اقرار بمرات  
 واقع شد این تثبیت او را می رسد علامه شوکانی بسط قول درین سئله در شرح نشانی کرده و المقام  
 حقیق بالتحقیق و از عمر بن خطاب آمده که وی خطبه خواند و گفت خدا محمد صلی الله علیه و آله وسلم  
 را بجم فرستاده و بروی کتاب نازل ساخته پس در آنچه بروی فرود آورده آییه رجم بود و با  
 آن را خواندیم و یاد گرفتیم و فهمیدیم و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رجم کرد و ما بعد از وی رجم کردیم  
 و می ترسیم که اگر زمان در او گردد و گویند که گوید که ما رجم در کتاب خدا نمی یابیم و گمراه شوند تبرک  
 فریضه که خدا نازلش کرده و رجم ثابت است در کتاب خدا بر کسی که زنا کرده و وی محض است مرد  
 باشد یا زن اگر بینه قائم شود یا جمل یا اعتراف باشد متفق علیه و با کمال جلد و رجم زانی محض  
 حق است و نیست بدست ملئ که مجرور روایت عدم جلد ماعز حال آنکه نص قرآنی تخصیص بکرنه کرده و  
 در سنن آنچه دال بر جمع میان جلد و رجم باشد از برای محض آمده و اندک عطفی که در حدیث  
 شریحه بعد از آنکه رجم هر دو کرد و گفت جلد کتاب خدا کردم و رجم بخت رسول الله صلعم نمودم

پس زعم نسخ جلد محصن بے دلیل است و مجرد خلوت مثبت احصان نیست زیرا که تشدید در عقوبت محصن برجم از برای آنست که و س که سرسورت شہوت غرور کرده و دویسہ از تکاب زنا او را باقی نماند و بخلات کسیکه هنوز زن نگرفته است کہ اشتغال شہوت و شدت یادت از حجب تخفیف عقوبت است چہ وی بتکلی بعزوبت و شباب گشتہ پس مجرد خلوت مقتضی تعلیل عقوبت از برای او نباشد و او را ازین خلوت جز زیادت ثوران شہوت چہرے دیگر دست ہم نزادہ و اندک بعض اہل علم نقل اجماع کردہ اند بر آنکہ ثبوت احصان جز بدخل ثابت نمی گردد و مجرد خلوت حاصل نمی شود و در روایات در رجم ماعہ مختلف آمدہ در بعض ذکر حفرة است و در بعض نہ و جمع میان آنها چنین است کہ حفرة صغیرہ کندہ بود نہ چون از آنجا بگرفت بقیہ رجم و حال قیام کردہ و اما ضرر از برای زن پس ثابت است خلائی و در شریعت نیست فالحنی اند مشرع و خطاب در اقامت حدود متوجہ بیک نیست بلکہ بکلی مسلمین است و لکن استدلال بر توجہ خطاب بسوی امام ممکن است بآنکہ متواتر شدہ کہ هیچ حدی در زمین نبوت قائم نشدہ مگر آنکہ در حضرت وی صلعم با بامروی صلعم بود و همچنین در زین خلفاے راشدین و زن بعد ہم در جمیع اقطار و اعصاب اقامت حدود و حضور امرایا و امرشان می شد و اطلاق برین معنی قرآن بعد قرن و عصراً بعد عصر دال بر آنست کہ این کار بدست امام است اگر در زمانہ حاضر امامی یا سلطانے از سلاطین اسلام موجود باشد و اگر نباشد یا هست ولیکن اقامت حدود و اندک و وجوب آن بتجہ گرد و بر تہ مسلمانان و از باب فرض یا کفایہ باشد و بر بعض از هیچ یکے ساقط نگردد و بقا علی اصل خطابات الکتاب و السنة المتعاضدة الیہم و ترقی بدیث اربعۃ الی الاکثۃ او الی الی الاکثۃ بوجہی کہ صلاح اعتبار بود بصحت نرسیدہ و بر تقدیر تسلیم این معنی کہ دلیلی دال بر بودن حدود بسوی انہ باشد احادیث امر مالکان با قاست حد بر مملوکان مخصوص او باشد چہ اشتراط عدم امام در اقامت مالکان از برای حد از باب تزجج عام بر خاص است بر فرض آنکہ انجا عامی دال بر بودن حدود بسوی انہ یافتہ شود و حق آنست کہ حد بحد و قریع سببش

و غیر ز من امام یار مکان که نجاتش نرسد باطل نرسد بلکه مراد آنست که چون امام را  
سبب حد برسد و وی قادر باشد بر اقامت آن واجبست بر وی اقامت آن حدخواه  
در ایام ولایتش یا پیش از آن واقع شده و خواه در جای ولایتش بوده یا در غیر آن چنانچه  
مگر بلوغ تا امام چون آن از تنقید آن و این بر تقدیر نیست که عدم اقامت حد و در غیر ایام  
تسلیم کرده شود **محصل** ابو یوسف علیه السلام گفته اند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدم می فرمود چون  
زنا کند کفیر کی از شما و ظاهر کرد و زناسه او را بجلد کند و ولایتش نکند باز اگر زنا کرد باز تا زین  
زند و سرزنش نه نماید باز اگر زنا کند پس بفرود شد او را اگر چه بر تنه از سوی باشد و این تفسیر علی  
است اگر چه لفظ مسلم است و از علی کرم الله وجهه فرموده آمده اقامت حد و کفیر بر ملک  
خود و این را با او در روایت کرده اگر چه در مسلم نیز هست اما موقوفاً بر عمر آن بن حصین گفت  
نفسه از همین نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و وی باردار بود و از زنا گفت اسے  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده ام بعد پس قائم کن حد را بر من آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و لے  
او را بخواند و فرمود نیکی کن با او و چون بار بند زدن بسیار و سنجین کرد پس امر فرمود بر جسم  
آن زن وی بر خود جامه های خود بر بست و مرجم گردید و نماز کرد بر جنازه او و گفت نماز  
می گزارای بر وی و وی زنا کرده فرمود وی چنان توبه کرده که اگر در میان یقینا و کس از اهل  
سینه قسم نمایند هر یک بخیر ازین یافت که وی جان خود در راه خدا داد و مرد او مسلم  
و بعد از ثبوت این روایت سخن در جواز و عدم جواز نماز بر مرد و مرد باشد یا زن از غرض  
فقها و عجاب علماء است جابر بن عبد الله گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردی را از  
اسلم و مردی را از یهود و زنی را که نهین خادمه بود و در جم فرمود اش جد مسلم و قصه و وی بود در  
صحیحین از حدیث ابن عمر آمده و سعید بن سعد بن عبادہ گفته میان شما کسی نماند  
بود با کینه ای از کینه یگان شان خبیث کرد و کثرتش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کرد و فرمود  
او را حد زنیه گفتند ضعیف تر از آنست که زنده شود و فرمود عسکالی که در آن حد شاخ باشد بدان

یک ضرب جزئید چنان کردند و این نزد احمد و نسائی و ابن ماجه بنده حسن است لیکن در  
 وصل و ارسالش اختلاف نموده اند و درین حدیث دلیل است بر حفظیات محد و بر عدم  
 تأخیر حدانہ یار فاقوان و حق آنست که با شریعت جملہ شاخہاے عقکال ضرر نیست بلکه  
 یک بار بزنند و این عمل بخلاف اصل جائز شرعی است موشل آن در قرآن کریم آمده فخذ  
 بیدل و ضغثا لایہ فصل ابن عباس گفتہ است حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ہر کرا  
 یابید کہ کار قوم لوطی کند فاعل و مفعول ہر دو را بشید و ہر کرا یابید کہ بر ہیئت او را بکشید  
 و ہم ہمہ را قتل کنید این حدیث نزد احمد و اہل سنن است و در جالش موثق اند مگر آنکہ در  
 سندش اختلاف است و نزد اہل انان غناست از اختلافی کہ فقہاء در حد و طعی کردہ اند  
 و ہر یکے تجویزے تراشیدہ کہ مستند بر لیلی نیست و اجتماع اصحاب بر واحدے انماست محبت  
 نباشد و قیاس استنزال منہ بر لواطت بجامع قطع نسل غفلت شدید است چہ علت در  
 تحریم لواطت نہ انفاے آن بسوی قطع نسل است و نہ ہر شے از انکولات و مشروبات  
 و حرکات و سکناات کہ نفی بضعف باد یا بطلان شہوت شود اشد التحریم از لواط باشد  
 و لازم باطل است پس لازم و موشل اوست و باجملہ استنزال منہ بکف یا بچیزے از اجادات  
 نزد و عاے حاجت مباح است و لا بسا چون فاعل خاشے از وقوع و فتنہ یا معصیت  
 کہ اقل احوالش نظر باز نیست باشد کہ درین حدین مندوب است بلکہ گاہے واجب گردد  
 و یکہ ترک معصیت جز باین حرکت ممکن نشود و احادیث وارده در منع از نکاح بہت ثابت  
 و صحیح شدہ بلکہ بعض اہل علم نقل این استناد اصحابہ نزد غیبت از اہل خود کردہ اند و شل  
 این کار حربے نیست بلکہ ہجو اتخراج دیگر فضلاات مؤذیہ بدن است و حرام وضع آن در  
 حرام است و تعلیل بقطع نسل چہرے نیست چہ این کار کسی می کند کہ زن حلال منہ یا بدو اگر  
 یا بدہرگز عدول باین کار کہ غیر متہنی طبع و غیر ہوس نفس است نماند و حاملش پران جز ضرر و  
 شدہ یا بدہرگز قریع یا کراہت و قریع در حرام نیست و اما جستجہ بودن آن پس انبث تر



ازان او و نیست که بدان تا ترقی و نحو آن می گردد پس حکم بخدا تعالیٰ یعنی بید با عصمت  
 سلم و تحریم ایلاش بی وجه است **فصل** ابن عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 لعن کرد رجال فحشین و نسا مترجلات را و فرمود بیرون کنید ایشان را از خانه ما سے خود  
 سرا و الا الخ اسامی و ابوه هر که گفته فرمود دفع کنید حد و در آن دفعی از برای آن یاسید  
 اخراج این حاجه و سندش ضعیف است و ترمذی و حاکم اخراجش از حدیث عائشه  
 بلفظ اد را و الحد و عن المسلبین ما استطعتم کرده یعنی تا توانید حد و در آن مسلمانان  
 دور کنید و این نیز ضعیف است و بیقی روایتش از علی بلفظ اد را و الحد و بالشبهات  
 نموده و این موقوف است و ابن عمر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که هر چه ازین  
 ازین قافله رات یعنی نجاستها که او تعالیٰ ازان نموده و هر که المام کرد و کسی پرستگرا  
 بستر خدا تو بکند بسوی او تعالیٰ چه هر که ظاهر شد گناه او برابری اقامت کتاب خدا  
 کنیم و الا الحاکم و این در موطا از مرابیل زید بن اطم است حاصل آنکه تا توان گناه  
 بر او شد و تو بکند تا امام نرساند که پیش از رسیدن امید عفو خداست و بعد از رسیدن اقامت  
 حد بر امام واجب **فصل** هر که مکروه شد بر زنا او را زنا جائز است و حد غیر واجب چه احکام شرعی  
 عقید با اختیار است و عموماً آن مخصوص اند با دلایل آخری و امکان اگر اکره زن ظاهر است و عدم  
 امکان اگر اکره مرد از آن جهت است که اندامیکه بان وقوع زنا باشد ذکر است و زنا موقوف  
 بر انتشار است و اگر اکره بدون انتشار غیر مؤثر باشد و انتشار کار مکروه اهم فاعل نیست بلکه کار  
 مکروه اهم مغفول است و لیکن در اینجا می توان گفت که سبب انتشار قوت شهوت است اگر چه  
 مرد را اراده فعل نبود با انتشار اگر اکره بر ایلاج امکان دارد و مکروه بفتح رای راست آو می  
 جائز است و المانع از اخذ مال سلم با اکره نیست و استدلال استدلال بر منع بدعوی جماع غیر مقبول است  
 و تعلیل منع بآنکه اضرا غیر است بیچ سوختی و به چایضه یا بغیر باند مال همچو اضراش تبرئ  
 عرض بدشنام است و لیکن اگر است که سوخ اخذ مال آدمی و طلب عرض اوست همان اکره است

که در آن توحد لقتل و قطع عضو باشد و مجرد اگر آن مجلس و ضرب که بدان اخذ مال غیر جائز نباشد  
 تعرض که حق آنست که مجرد قید و سخن و ضرب خفیف که نیست و هرگز فعل چیزه از محظورات  
 بدان روان باشد و نه هیچ شے از عقود باین مجلس که باطل می تواند شد زیرا که اگر اه  
 عبارت از آنست که شخص را از خدا اختیارش بیرون آرند و هیچ انسان قبل این امدان  
 حد اختیار بیرون نرود بلا تشک و شبهه

### باب در بیان حد قذف

عائشه رضی الله عنها گفته چون عذر من نازل شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر من  
 استاد و قرآن خواند و از منبر فرود آمده دو مرد و یک زن را امجد قذف کرد پس محمد رو  
 شدند از حجه احمد و اهل السنن و اشاعرا الیه البخاری مراد برمی محصنات که  
 در قرآن مذکور است آنست که قاذف لفظی دال بر رمی بزنالمثله یا شرمایع را گوید و آنقرآن  
 احوال ظاهر شود که مراد شکم باین لفظ بهمین رمی بزنماست و تا مدتی مقبول که محل کلام بران  
 صحیح باشد نیارد پس این لفظ موجب قذف است بلا تشک و شبهه همچنین اگر لفظی آورده که  
 محتمل زنماست یا محتمل با احتمال مروج است و لکن اقرار بار داده رسته بزنما کرد درین بیان  
 نیز بروی وجوب حد باشد و در تعریض بلفظ محتمل که قرینه حال یا محتمل بر قصد رمی بزنماست  
 نمی کند هیچ حد نیست و مجرد احتمال ایلاش روان باشد و آنکه بجه عام سنت و فعل مستان  
 آن حرم و عید و غضاقت بقذف عید از برای حراشد ترا قذف حرم است و در حد قذف  
 آنچه دال بر تنصیف حد عید باشد در کتاب و سنت نیامده و آنکه فعلیهن نه نصف ما عطف  
 المحصنات من العذاب در حد زنماست و حد زنما غیر حد قذف است پس در اختلاف  
 یکدیگر بدی اشکال است لایسا با اختلاف علت و بودن یکدیگر محضند و دیگر شے  
 بحق آدمی فصل انس بن مالک گفته اول لعان که در اسلام بود آنست که شریک بن بن  
 را بلال بن اسبه قذف بزن خود کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود گواهی یا احسد

بر پشت تو زده شود احد میث و این دلیل است بر آنکه چون زوج از مینه آوردن بر دعوی  
 قذف خود عاجز گردد حد قذف بر وی واجب شود و عبد الله بن عامر بن ربیعہ گفته ابو بکر و  
 عمر و عثمان و من بعد هم را در یافتن و ندیدن که ملوک را در قذف جز چهل تا و یا نه زده باشند  
 را و اهل مالک و الثقی رای فی جامعہ و سخن درین سلسله گذشت و ابو هریره گفته آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که قذف ملوک خود بکنند بر دس روز قیامت اقامت حد کنند  
 مگر آنکه پنهان باشد که گفته و این متفق علیه است و ظاهر عدم حد بر سید بنا بر قذف عبد است  
 و فقها را در آن اختلاف

### باب در بیان حد است

عائشہ رضی الله عنها گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بریده نشود دست و زوگر  
 در چهارم دینار یا زیاده و این متفق علیه است و لفظ مسلم است و لفظ بخاری آنست که بریده  
 شود و در ربع دینار و زیاده و در روایتی نزد اجماع باین لفظ است که قطع کند و ربع دینار و زیاده  
 در کمتر از آن و از آن عمر آمده که بریده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مجن که شمشیر سه درهم  
 بود و این نیز متفق علیه است و سه درهم همان ربع دینار است چنانکه در روایات صحیح و وارد شده  
 پس انصاب سرقه کی ازین دو چیز باشد سه درهم یا ربع دینار هذا هو الحق و استدل  
 بر زیادت شش مجن بر سه درهم ساقط است بوجهی که در شرح منقذ مذکور است و آنکه در حدیث  
 ابی هریره مرفوعاً آمده لعنت کند خدا دزد را که می دزد و بیضه پس بریده می شود دست او و می دزد  
 جمل را و قطع کرده می شود و یا و متفق علیه پس این بیضه و جمل هم قیمت سه درهم باشد **فصل**  
 عائشہ رضی الله عنها گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اسام بن زید را فرمود شفاعت کنی  
 در حدی از حد و خدا باز استناد و خطبه کرد و فرمود ای مردم مملکت نذر کسان را که بیش از شما  
 بودند مگر این کار که چون شریفی در میان ایشان وزدی می کرد و او را می گذاشتند و چون  
 ضعیفی می دزدید بروی حد قائم می نمودند متفق علیه و اللفظ مسلم و هم سلم و بیه دیگر

از عائشه رضی اللہ عنہا آفرودہ کہ زن مخدومیہ متاع مردم بعاریت می گرفت و انکار می نمود  
آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امر بریدن دست او فرمود و بجا برادران حضرت صلی اللہ علیہ  
وآلہ وسلم آورده کہ بر خائن و فتنب و مخلص قطع نیست سوا او احمد بن الاسباعه  
وصحیہ الترمذی و ابن حبان و در حدیث رافع بن خدیج آمی کہ نیست  
قطع و ترسہ و در کثر یعنی پیہ درخت سوا او المذکرا و بن مسروق عاصیہ  
ایضا الترمذی و ابن حبان و ابی اسبیہ مخزومی گفتہ و زدے را  
زود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورند و سے اعتراف کرد و لکن نزدش  
متاع یافتہ نشد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود خیال نمیکنم و زیدہ باشی گفت بل  
زد و بیدہ ام پس دو بار یا سہ بار بروی تہین کلمہ اعادہ فرمود و ناچار را قطع کرد و بعد از بریدن  
دست بدیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورند فرمود استغفر اللہ و تب الیہ گفت  
استغفر اللہ و اقب الیہ فرمود اللہم تب علیہ و این دعا سہ بار کرد اخراجہ ابن  
حداؤد و احمد و النسائی و ساجا کہ ثقات و حاکم آخر جہش از حدیث ابی ہریرہ کردہ و  
در ان زیادہ کردہ کہ ہر پیر او را قطع کنید دست او باز داغ و بید موضع قطع را و اخراجہ  
البن ابیضا و قال لا بأس باسنادہ و نیست دلیل بر اعتبار تکرار اقرار در ثبوت قطع و مجرود  
استثبات و تلقین بقرا آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دلیل شرطیت یا وجوب نیست و  
کیف کہ او آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قطع بر اقرار یک با ثبات شدہ چنانکہ در حدیث  
صاحب جن و صاحب ردای صفوان آمدہ و در حدیث عبد الرحمن بن عوف مرفوعاً آمی  
تاوان زدہ نشود و زد بعد از آنکہ حد برو سے قائم کردہ شد و این نزد نسائیست و لکن شدش  
منقطع است تا ابو حاتم گفتہ منکر است و عبد اللہ بن عمرو بن العاص گفتہ پیریدہ شد رسول خدا  
از نمر معلق فرمود ہر کہ از جماعت آن ثمر را بد بان خود رسید و در کنار گرفت برو سے مسیح  
نہ نیست و ہر کہ با ثمر بیرون آمد بروی غرمت و عقوبت است و بر خارج نشد بعد از ایوان

جرین که چون رسیده قطع است اخراج او داود و النسانی و صحابه الحاکم و آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم صفوان بن اخیسه را در یک امر قطع سارق روایه او کرد و وی سفارش  
نمود فرمود هلا کان ذلک قبل ان تاتینی به یعنی این حقو پیش از آنکه او را در آن چنان کردی  
آنکون که تا من رسید سفارش و عفو نمودن از او و لا بعد بروی جارسه شود و اخراج احمد  
و الا لربعة و قد صححه ابن الجارود و الحاکم و حرز مستدرک و شرح کلام شمس معین یا نوع  
منضبط نیست تا آنکه سجد غیر حرز باشد بلکه هر یک امر عرفی است چنانکه احادیث برانی لالت  
دارد و جابر گفته سارق را نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورد و فرمود بکشید گفتند  
دزدی کرده است فرمود دستش بر پیرس بریده شد بار دیگر آورد و فرمود بکشید بار سوم  
آورد و بار چهارم آورد و دزدی کرد که دزدی که دست همان طور فرمود که در بار اول ارشاد کرده بود  
بار پنجم آورد و فرمود بکشید و این نزد ابو داود و نسائی است ولیکن منکر است و از حدیث  
حارث بن حاطب بخوان روایت کرده و شافعی گفته که قتل دزد در بار پنجم منسوخ است  
بلکه پنجم در سرت باشد همین قطع است پس بسن بی حقیقه تمام بدست و در سنت از وجه صحیح  
و لیلی بر تقیید مافی القرآن کبرغ ثابت نشده اگر چه از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از  
خلفای راشدین مرویست و لکن بر وجهی که محبت بقتل آن ثابت نمی گردد و از آنحضرت صلی  
علیه و آله و سلم ثابت شده که دست دزد بر سر چوب باز دزدی کرد پایش بر سر چوب باز  
عود کرد و دستش قطع نماید چون باز دزدی کرد پای دیگرش بر سر

### باب در بیان حد شارب

الس بن مالک گوید نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردی را که خمر نوشیده بود آوردند  
قریب چهل جرید او را نزد الس گفته بنحین ابوبکر رضی الله عنه نیز کرد و چون عمر رضی الله عنه  
خليفة شد از مردم استناده نمود و عبد الرحمن بن حوف گفت اخف حد و در هشتم تا زیاده است  
عمر بنان امر کرد متفق علیه و سلم از علی کرم الله وجهه و قصه ولید بن عقبه آورد که آنحضرت صلی

و ابو بکر جلیل پیل تا زیاده زد و عمر رضی اللہ عنہ بشتا و تا زیاده زد و دہم بخت است این است  
 یسوی من و پنجم درین حدیث است کہ بر مردی گواہی دادند بقیہ عمر عثمان گفت وی قبی نکند  
 تا آنکہ عمر فرسائید و معاویہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہورده کہ در بارہ شارب غم  
 امر بکند کرد و فرمود اگر باز خورد و جلد کفید و چون بار سوم بنوشد جلد نماند و اگر چارم بیاشار  
 گردش زیند و این لفظا حدیث است و ترمذی ذکر کرده کہ قتل مشغی است و ابو داؤد و ابن ماجہ از  
 و ہرے صریح کرده و کرمود چون بزنی کی از شما باید کہ بر نیز کنند از روی مینے بر روی نزد  
 و یا بکلیه منع قتل از شارب ثابت است و جمیع اہل علم بران مجمیع بودہ اند مگر بعضی غلہ یہ کہ  
 در ان خلاف دارند و تقدیر حد شرب از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر وجہ تشریف تھا  
 تا دینا بصحت در سیدہ و پنجم و بیست جلد شارب بکریہ و نعال و ضرب بارہ و یہ بدون تقدیر  
 معین است و در دن بیا پوش تا چہل ضرب ہم آمدہ و تقدیر بشتاد و در زن صحابہ بودہ پس حق  
 آنست کہ جلد شرب غیر مقدار است و آنچه واجب باشد این ضرب بدست یا بچوبدست  
 یا نعل یا ثوب بر مقدار رای امام است از قلیل و کثیر و برین تقدیر این حد بجلد انواع تعزیر  
 باشد **فصل** ابن عباس گفتہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود اقامت کردہ نشود  
 حدود و مساجد سواہ الذی مذی والکاکہ و ہمین است مذہب حم و انحن و اہل کوفہ  
 ابن بطلال گفتہ قول من ذلک المسجد اؤلی اقامہ حرم شریف کے پس حق موطن اہل سنت  
 با قاست حد و خدا اندران و قرطب چیز سے از حد و در حرم بامعصیت موجب حد معصیت  
 دیگر بدان ضم نمودہ کہ آں بہک حرمت حرم انہی است و فیہ یقول اللہ عز وجل ومن یبد  
 فیہ بالحد بظلم الا ید پس مجبورادہ را از موجبات عقوبت و استہود و حدیث سنہ از  
 قتل و درم و دلیلی بر عدم اقامت حد و شرعیہ در حرم نیست و کیف کہ قتل باب دیگر غیر  
 این باب است و یا اللہ العجب کیف یستجاسر بیت اللہ و حمہ من حد و کلاہل  
 معاصیہ و لیکن ذلک موجب اللہ یخص فیہا وقد رسد الی عید الشدید فیمن تزلک

اقامة حد من حد و الله

## باب در بیان مسکرات

انس گفته او قتالی تحریم نمائزل کرده و نبود در مدینه شراب مگر از تر اخراج مسلم و غیر  
گفته فرمود آمد تحریم غرو آن از پنج چیز است الگو، درخا و شند و گندم و جو و قمر آنست که عقل  
بپوشد و این حدیث متفق علیه است و ما احسن ما قال الشاعر

زباده هجیت اگر نیست این نه بس که ترا دمی زد و سوسه عقل بپوشد دارد  
و ابن عمر از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که هر مسکرات و هر مسکرات  
اخراج مسلم و در حدیث جابر از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده هر چه بسیارش  
ست گرداند از کفش حرام است و این نزد آمد و اهل سنن است و در جالش ثقات اند و ابن  
حبان تصحیح کرده و ابن عباس گفته از برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زسیب را در  
ستابند می ساختند و آنرا می نوشید امر و زو فرمود بعد فردا و شب سوم می نوشید و می نوشید  
و اگر چیزی می افزود و آنرا سیر بخت اخراج مسلم پس شرب نمید تا سه روز باشد و بعد  
از آن نزد شدت و زیادت و در خور تحقیق بود آنکه از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
آورده که او تعالی شفاست شفا و چیز دیگر بر شما حرام کرده ننهاد اخراج البیهقی و صحیح ابن  
حبان و دأل حضرمی گفته طارق بن سواد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از خمر پرسید  
که از برای او و ابسا و فرمود خمر در آن نیست بلکه است اخراج ابن داود و مسلم و غیر  
و بسط قول درین باب پدر عالی در حجت در دلیل الطالب کرده میان رجوع باید کرد

## باب در بیان تعزیر و حکم صائل

ابو بردة انصاری از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده می فرمود زیاده بر ده تا زیاده  
نشود مگر در حدی از حد و خدا و این متفق علیه است مراد باین باب هر عقوبت است که بخله  
حد و متقدمه نباشد و از بخله کی ضرب است و آن ده سوط باشد یا کم نه زیاده چنانکه درین

حدیث سیدنا محمد و اولاد و آل و سلم بر حال جماعه ترکیده خوب غیر موجب حدرا گاه شد و بعضی  
 و حبس و نفس ایشان نیز درخت پیچ مجامع در نماز رمضان و جز آن و سبب تعزیرات یکے  
 حبس است و از انجمله نفس است چنانکه با جماعه فتنان بیا آورده و از انجمله ترک مکالمات  
 چنانکه با هر سه مختلف فرموده تا آنکه زمین با این همه وسعت بر ایشان تنگ آمده و از انجمله  
 شتم بی فحش است چنانکه از موسی علیه السلام و قرآن حکایت نموده فاذا الذی استصغره  
 بالامسیت صراخه قال له موسی انک لانی مبین و ازین باب مست قول یوسف  
 باخوان خویش چون او را منسوب بستره کردند انتم شامکانا و آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 بر اینی درگفت انک اصداً فیک جاهلیة و این وقت فرمود که وے زنی را دست تمام  
 می داد کما فی البخاری و در مسلم است که مردی بشارت می خورد آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 را است بخوردی گفت نمیتوانم فرموده توانی وضع نکرد او را یعنی اگر برای گیر باز اندست را بسوی او نخواست  
 برداشت و هم در مسلم است که هر که مردی را شنود که گم شده را در مسجد می جوید او را رها  
 الله علیه و آله گوید زیرا که مساجد ادرایه این کار ساخته نشده اند و هم در مسلم است که آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم نشد ضاله را لا و جدات فرمود و در ترمذی آمده چون بنید کس را  
 که در مسجد خرید و فروخت می کند لا ادری الله تجار تک بگویند و خطیب را ارشاد کرده که بنی  
 خطیب القوم انت اخ جده صلح و غین و ازین جنس از آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم و اصحابه رضوان الله علیهم اجمعین من بعد هم از سلف صالح نشسته اکثر واقع شده و  
 این را قوع مرشد بسوی جواز دوست اگر فاحش را گمان تاثیر این تعزیر و مرکب گناه باشد  
 عاقلانه فرمایند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بر اندازید ذوی البیات را عیاشات  
 شان مگر حد و در بعضی در گذشتن از ان جائز نیست را و ایه ابدا و النساء و لیس فی  
 و سلم مرتفعی که مراد وجهه فرموده و تیمم که بر پا کنیم بر احدی حدیث دوسه میروایم از فرمود



چیزی ازان گمراهی که اگر میرود پیش دهم اخراجی و گلاشت حدیث  
 سمید بن زید درین کتاب مرقوم که هر که گشته شد نزد مال خود وی شنیدست پس دفاع  
 ازانال جائز باشد و این نزد اهل سنن است و ترمذی صحیحش گفته و جناب ابو انصاری صلی الله  
 علیه و آله و سلم شنیده می فرمودند که با باشد اندران بنده خدا مقتول باش و قاتل شواحه  
 ابن ابی خنیفه و والد ارقطنی و اخراج احمد بنی عن خالد بن عمر فطه پیست  
 زمین عشق کونین صلح کل کردیم تو ختم باش و زاد و متی تا شاکن

### کتاب الامانة

چون جهاد را از امام ناکو نیست اول سئله امامت باید شنید پس بر احکامش آگاه  
 می باید شد و درین سئله مذاهب متفرقه و اقوال تشیع است تا آنکه از عظم مسائل خلاف  
 درین است گردیده آن گوید که امام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فلان است بنص  
 خفی یا جلی این گوید فلان نیست بلکه فلان است بعد از وی صلعم با جماع دهد ابکذا و هذا  
 بیکذا و برین گفت و شنود ترتیب تکفیر و تقصین و تبذیر و تشنیع کرده اند و ازین ترتیب جدا و جدا  
 سوجه سفک و ما رو به تکرم و تفرق دروین و قتال میان مسلمین پیدا شد و دلائل و  
 تعلق بسیار و رلف و خلف است و واد و در هر زمان در هر قطر رومی و هر چنانکه در کتب  
 تواریخ موجود است و این کتب مشحون اند بذكر فتن و افسه میان سنی و شیعه در بسیار  
 از اقطار ارض تا آنکه عدالت یک طائفه با طائفه دیگر بیش از عدالت او با طائفه یهود و  
 انصاری است حال آنکه اگر درین سئله احقاق نظر و امعان بصیر و اعمال فکر کنند و تعلیل  
 غیر خود و نفس خود را از ادیان صبیبت و بییه صاف و پاک گردانند و دریابند که این  
 مسلم در خور بعضی البعض ازین ماجریات نیست تا بچلداش چه سده هر واحد از خلفا  
 راشدین در صلاح مسلمین بذل و سح کرد و تقصیر از خود و رخص و قیام بحج و جهاد اسلام  
 را ضعیف نشد و اگر از یک از اینها چیزی که در صورت خطاست واقع شده باشد حق محل شرفیش

آنست که حل آن بر حسن محامل و اهل منازل تاویل کنند چه او تعالی متولی تعدیل این امر است  
 بالاجمال و همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل احوال این تعدیل آنست و تصدیق  
 رسالت پناهی آنست که حل کل بر سلامت نمایند و بعد از اجابت خدا عز و جل بواجبات  
 شریعه از نماز و روزه و حج و زکوة و جهاد و نحو آن است و شناختن این معنی که فلان در فلان  
 وقت خلیفه بود و فلان در فلان هنگام خلیفه بود بر ما واجب نیست و نه بدان تعبدا و خواسته  
 بلکه این امریست که خامه اذان خشک گشته و بهر چه خدا خواسته بدان در عباد و خود و فرمان  
 داده و این همه را در بر روی او بجا نه موقوفیست که آنجا محقق از سبطل و مصیب از خطی نمایان  
 گرد پس ما را و اشتغال را بقوی که از عمر دراز و زمان علیض بنجا آسوده اند و از احسان  
 محسن نشان ما را نقیرے و نه از اسادت مسیئی شان ما را قطیری هست چه سر و کار و کارام  
 حائل با خود چینی کارا حقایق که ازین مفرطین و از ان مفرطان بود و آمد و بکند بلکه هر که بر  
 دین خود جلیص است او را از وقوع درین توه که مردم بیش از هر قرن دران افتاده و پاک  
 گشته اند بر حذر باید بود و هر که زعم دارد که بر عیدی از عباد خدا شناختن امامی که اداک  
 زمان او نکرده و واجب است این سخن از وی جز بلیل شرعی مقبول نشود زیرا که و جهات این  
 شریعت بجز و دعوی حاطله که هیچ کی ازان عاجز نیست ثابت نمے گردد و اگر این معرفت  
 امام واجب باشد و وجوب معرفت انبیاء علیهم السلام اذ او م علیه السلام تا پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و سلم واجب و اجم و اقدم تر باشد فصل دلیل بر آنکه امام از قریش باید حدیث لا ینزال هذا  
 الا من فی قریش و حدیث الناس تبع لقریش و حدیث الا کفۃ من قریش است و شک نیست  
 که بعض این الفاظ دال بر حضرت و لکن احادیث و وجوب طاعت علی العموم مخصوص  
 مفهوم حضرت و قرآن کریم بر آن تصریح کرده با آنکه دلیلی دال بر وجوب طاعت غیر قریش  
 علی الخصوص آمده مثل حدیث اطیعوا السلطان و ان کان عبدا حبشیا را سه کاند  
 و این در صحیح است و همچنین حدیث علیکم بالطاعة و ان کان عبدا حبشیا فاما المؤمن

کالجمل اذ ائقدا انقاد اخس جه احمد وابن ماجة والحق اکر وغیرا هم وبرز غم فرق  
 میان امام و سلطان دلیل است و لایما بعد از قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم  
 الخلافة فی امتی ثلاثون سنة ثم ملک بعد ذلك اخرجه ابو داود والقیس مذی  
 وحسنه من حدیث سفینة و نیز اخبار آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بآنکه الله از  
 قریش اندیشل اخبارست بآنکه ائخان در حبشه و قضا در از دست و آنچه جواب ازین احادیث  
 باشد همان جواب از حدیث الاثمة من قریشست و تخصیص بودن ائمة از قریش بعض  
 بطون جزو دلیل تمام نشود و مشک نیست که اخذ جمیع علیه احوط است اما آنکه مصیر بسوی آن  
 مستحکم باشد پس غیر واضح است و المقام من المراكز و ما اسقطه بان لا یكون كذلك و  
 کتاب و سنت و قول صحابه و اجماع نیامده که هر که دعای مردم بسوی بیابیت کرد و  
 بجزو این دعا امام شد و طاعتش واجب و مخالفتش حرام گردید و این دعا از خلفای راشدین  
 واقع نشده و احدی از ایشان دعوت مردم بسوی خود نکرده و نگفته من امام و شما را  
 بسوی طاعت و بیابیت خود می خوانم بلکه ازین کار کاره بودند و از ان امتناع می نمودند  
 تا آنکه چون مبایعان ایشان را معذورند داشتند ناچار اجابت کردند حاصل آنکه دیکه  
 جماعت از سلیمان بر مردی صیاح ازین است فرام آمده بیعت طاعتش در امر و نهی وی کنند  
 طاعتش برایشان واجب گردد اگر دیگر کسی که قادر بر امر و نهی درین موضع است متقدم  
 نشده باشد و بهر که از اهل ارض که بیابیت غیر در گردن او نیست غیر بیابیت این مرد صیاح  
 رسد بر وی اجابت دخول زیر طاعت این کس واجب گردد بشرطیکه ممکن باشد از امر  
 معروف و نهی از منکر و این طاعت در امر معروف از شریعتست نه در غیر معروف  
 زیرا که طاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست و اینکه گفتیم حاصل ادله صحیح از اقوال نبوی  
 و افعال خواص صحابهست که خیر القرون بودند از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن  
 علیکم یسئلی و سنة الخلفاء الراشدین و اما شروط امام پس از آنکه کیست که مرد

باشد زیرا که زن از اهل اصدار و برادریست و قوت بر تدبیر بلاد و عباد ندارد بلکه اضعف و  
 عاجزست از سرانجام چنین امور و کند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صفی نقیص  
 عقل و دین کرده و بتضعیفست ستوده و در باره فارس چون زن را ولی امر خود را ندیده  
 لا یفیلح قهر و لو ا امرهم امرأه فرموده و آنرا جمله آنست که بالغ باشد چه کودک و صباغ  
 در خاصه نفس خود نیست تا بنظر و مصالح غیر چه رسد و آنرا جمله آنکه حاصل باشد زیرا که دلیله  
 محتاج حفظ خود از انزال ضرر نیست بنا بر ذهاب عقل که مرجع تدبیر باشد پس ولایت امر است  
 از وی کجای می تواند شد و اما آنکه آزاد باشد نبسته پس شک نیست که مردین کار وادی و کل  
 از عیدست در غالب حال و لکن دلیل دال بر وجوب طاعت سلطان اگر چه عید باشد  
 واروده کما فی مناه الاشارة الیه و دعوی اجماع بر حریت امام در غایت سقوط است  
 و خلاف در آن در کتب مذکور تا بغیر آن چه رسد و اما آنکه عالم بمحتاج ایست باشد  
 پس شک نیست که عالم بودن امام از اهم امور و اقدم مقاصدست چه در تنفیذ و تنجیز امور  
 بر امام و سلطانست و چون علمی که بدان راه بسوی حق یابد نداشته باشد لامحال محط عشاء  
 کند و لایسا و بیکه نفس نفیس خود را بشرا حکام شرعیست باشد و باصدار و ایرادش پیدا دزد  
 و اگر غیر بشرا این کار باست اقل احوال آنست که آنقدر تمیز و نقاد است داشته باشد  
 که عالمی را از مای مجتهدین با داریت رحای این شریعت مطهره مقرر گردانید بعد از آنکه از برای  
 آن عالم سعادت علم و قوت عدالت و قصب در امر دین ثابت باشد و چون بنفس عارف نبود  
 لازم آنست که از اهل علم علی اختلاف انواعهم احقای سوال از چنین عالم با کمال نماید و  
 لایست که بعد از بحث و تحقیق شخصی که بر و اطمینان حاصل گردد دست بهم دهد و نزد آنست  
 که ملاک امر است و سلطنت و اعظم شروط ریاست و اقل ارکان ایالت قدرت او بر  
 نایب بل و انصاف مظلومین از ظالمین و ممکن دفع از سلیمین نزد و بهم امر مخوف همچو پیش کافر  
 یا باغی باشد و متقاعد و متبسط و عاجز و مشغول بملا و موثر و محنت و سکون نبود و سلطان که با

لایست که از این قوت ایست  
 راجع کند و بیای بر حسب است  
 زن از آن جهت فانی است  
 تحت از آن شایسته است  
 فایضا غیر این را از آن  
 خلیفه است و از این است  
 است و از این است  
 سید علی خان  
 از طرف خطاها

نشاید باشد و حقیقت سلطانی است که طاعتش بایجاب خدا واجب و خالفش حرام بوده  
 بلکه خود شریعت نصب الله و سلاطین از برائے همین امر است و این کار را در عظم مقامین  
 باشد و نقص یک شرط یا زیاد و ضرر نام نیست اگر تا غم باشد و اگرست و امامی که قاعد و مصلی  
 و محکم بسجده و مؤثر سلاطین علیهم و مدرس طلبه و عصر و عصر خود و ضعف مشکلات و  
 حلال مضللات مختصرات و بسوطات و تنوع از سفک و ما و اخذ اموال است و بعضی مردم  
 بعضی دیگر برای خوردن و قوی بر ضعیف ستم می کند و شریف مضطرب وضع است مسلمانان را  
 حاجت به پیچیدگی نام نیست و با وجود این حال آنچه اهم و اعظم در امامت و سلطنت است از آنکه  
 حاصل نشده و هذا الکلام لا یعقله الا الافراد من اهل العلم فصل امامت  
 از بندگان خدا تعالی است طاعتش و معصیتش بجمیع طاعت و معصیت دیگر عبادت  
 و توبه ای واجب باشد و الله یحب التوابین پس در وقوع معصیت موجب یا غیر موجب  
 فسق از وی توبه واجب باشد و آنکه این معصیت مؤثر در بطلان ولایت اوست پس  
 صحیح نیست و هر که دعوائش کند دلیل آورد و تفصیل فقهاء و درین امر و تقریر بیان ولایت  
 اصلیه یا استفاده و جواز مباشرت بعض ولایات نزد وقوع معصیت بجز توبه و معصیت  
 از وزن باختیار در بعض لا طائل محض و رایج بجز بے مستند است حال آنکه احادیث صحیحیه  
 متواتر و متفقیه و وجوب طاعت الله مادام که اقامت نماز کند و تحریم نزع ایدے رعایا  
 طاعتش مادام که کفر بواح از وی بیند ثابت است در دواوین اسلام و معنی امامت و  
 سلطنت همین وجوب طاعت و تحریم معصیت ایشان است نه ماکان و لا ثابتانی  
 ثابتة لعد بطل و چون خلیفه فردے از افراد مسلمین است او را بجمیع سائر مردم حق و بیت المال  
 باشد و چند آنکه مائل او در مرتبه می گیرند و آنها را نیز بگیرد و لکن چون امام را بجمیع خصوصیت  
 بر آن قیام بصلح مسلمین باشد و غیر او بدان قائم نیست باین رکن راجع عملش بر  
 بیت المال باشد و او تعالی عامل علی الصدقة را اخذ نصیب از مال صدقه جائز فرموده

همچنین استحقاق اجرت بحسب عمل از برای امام هم باشد و پادشاهی که اراده خلوص از  
 ما هم دارد و از لازمست که نزد تفریق عطیات مسلمین نصیب خود برابر نصیب شایع خود در  
 علم و شجاعت و جهاد بحسب تعدد اسباب استحقاق بستاند بعده اجرت خود بگیرد و از برای  
 خود و اهل و خدم بمقدار حاجت لنگا هار و نه بمقدار شہوت نفس و بهواسطه طبع و برزخ و کثرت  
 غزو کفار بسوی عقرب ديارشان و این همان جهاد است که او تعالی بدان عباد خود را امر  
 کرده و تقییدش بوجود سلطان و غیر او فرموده بلکه هر گاه مسلمانان قادر بر غزو نشوند و ظن  
 قدرت بر قیام بجهاد و ساجد کفار غالب گردد و جهاد با کفر و فحشاء از اہم واجبات برزخ  
 ایشان باشد و دفع کفار از ديار اسلام اقدام امور دین واجب واجبات بر اہل اسلام است  
 بلکه خود کدام واجب و مهم بالاتر ازین کار نیست و همچنین دفع بغاوت و باغی کسیست که بر ہم  
 مسلمانان یا بعض مسلمین بغاوت گوید و منہب اموال و سفک و مار و تہک حرم ایشان  
 پر دخت و این باغی را حدود و احکام مخصوصه است که در کتاب عزیز مذکور شد و چون  
 حیثه از باغیان مجتمع گردد و دفع آنها از انتهاک حرمت دین و مسلمین واجب واجبات  
 امر معروف و نہی از منکر باشد و هر که بر امامی از ائمہ مسلمین بعد از اجتماع کلمہ اہل اسلام  
 و دخول ایشان زیر طاعت امام بنی و زودخواہ جامہ قلیل باشد یا کثیر مقامی او منہص  
 قرآن واجبست قال تعالی فان ہنت احدنہا علی الاخری فقاتل الی التي تفتی  
 و در ہم این منہی کہ وی امام یا صلح یا انہضست و ملا از مسلمین متابعت او اختیار کرده اند  
 فرج وی از باغی بونش نیست زیرا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امر بضرع عتق  
 کسی کہ بیاید و مردم مجتمع باشد و وی ارادہ تفریق کلمہ ایشان کند فرمودہ چنانکہ این حدیث  
 در صحیح ثابتست آری اگر از اول کفر بواح نمایان شود یا اظهار عین نفس خود از  
 قیام بائچہ اہم اقدام و رکن اعظم از امور عامہ است ظاہر سازد درین صورت این ثنائی  
 باغی نباشد و احکام بغاوت در ماسبق گذشت

## کتاب الجهاد

ابو هريره گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود هر که مرد و غزو نکرد و نفس خود را  
 بدان حدیث نمود وی بر شعبه از نفاق ببرد و او را مسلم و فرمود جهاد کنید با مشرکان  
 با موافق و النفس و السن غوراخذوا جهاد النساى عن انس و صحیحه الحاکم بیت  
 که شرافت دم یار گراسی نلنم گوهر جان بحیه کار و گرم باز آید  
 عائشه رضی الله عنها گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را گفته بر زنان جهاد دست فرمود  
 آری جهاد نیست که در آن قتال نیست و آن جهاد حج و عمره است و این را ابن ماجه آورده  
 و مجلس در بخاریست و ابن عمر رضی الله عنه گفته مردی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 آمد و از آن جهاد خواست فرمود والدین تو زنده بوده اند گفت آری فرمود فقیه ما جاهل  
 یعنی در خدمت ایشان که کشش بجای آید که جهاد تو همین است متفق علیه و نحو آن نزد  
 ابو داود و از حدیث ابی سعید آمده و زیاده کرده که برگرد و از مادر و پدر را زن خواهد اگر ترا  
 دستور می دهند نمیار و نه نیکی کن با آنها و جریمه بکلی گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 فرمود من بیزام از هر مسلمان که قاتل کند میان شهر کان را و او را الثلاثه و اسناد  
 صحیحه و سراج البخاری از ساله و ابن عباس گفته نیست هجرت بعد از فتح و لکن جهاد  
 و نیست است و این حدیث مرفوع متفق علیه بوده و سخن بر مسلم هجرت در کتاب برای اسناد  
 و دلیل الطالب بر وجهی مبسوط است که در آن متفق و بلاغ باشد و در حدیث ابی موسی  
 اشعری مرفوع آمده هر که قتال کند تا سخن خدا بالا باشد این قتال در راه خداست  
 و این نیز متفق علیه است و در حدیث عبد الله بن سعید است مرفوعاً منقطع فی شوق و هجرت  
 تا قتال کرده می شود دشمن را و او را النساء و صحیحه ابن حبان و رجال اسناد  
 موثقان و توفیق مولی ابن عمر گفته فارت آورد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر  
 بنی المصطلق و آنها فاعل بودند پس کشت مقاتله آنها را و بنده کرد و فرزندان شان را گفت

حدثني بذلك ابن عمر و متفق عليه و این دلیل است بر جواز مقاتله با کفار قبل و ما بعد  
 اسلام اگر دعوتش بایشان رسیده است بدون انتظار و این اصح است قول است درین سلسله  
 و هم در آن دلالت است بر جواز استرقاق عرب زیرا که این گروه از خزاعه بود و خنثه امه  
 عرب اند و جویریہ در همین غزوہ بدست آمده و بریدہ گفته آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 چون بر جیشہ یکے را سپید ساخت وصیت می فرمود او را در خاصه اش بتقوای خدا و با مسلمانان  
 که همراه اویند و می گفت غمرا نکنید بنام خدا و راه خدا و بکشید کسی را که کفر کرده است بحد اجماع  
 کنید و خیانت نه نمایند و عهد شکنید و مثل ناسازید و یکپه را نکشید و چون بدین دشمن خود را  
 از مشرکان پس بخوان آمان را بسوی شخص صلت هر صلت را که اجابت کنند پذیر بخوان  
 آمان را بسوی اسلام اگر پذیرد قبول کن و باز آن از آمان باز بخوان بسوی تحول از  
 در خود بسوی دار معا جین و باشد از برای ایشان یکس از برای معا جین است و بر  
 ایشان باشد آنچه بر آنهاست پس اگر با کنند از تحول از خانها سے خودشان خبر کن ایشان را  
 که هیچ اعراب مسلمین باشند و جاری شود بر ایشان حکم خدا چنانکه بر دیگر مؤمنان جایست  
 و وضعیت و فی هیچ شیئی ایشان را نبود مگر آنکه بجا کنند همراه مسلمانان پس اگر با کنند  
 چیزیه خواه از ایشان اگر اجابت نمایند قبول کن باز آن را اگر با کنند و خدا از جناب او  
 مقاتله کن و چون محاصره اهل حصنه کنی و خواهند که دمسد خدا و دمسد نبی از برای ایشان  
 مقرر کنند پس کن و لکن دمسد خود و یا لان خود کن زیرا که شما اگر دمسد خود و دمسد صاحب خود شکنید  
 آسان تر است از آنکه خفر و دمسد خدا و رسول و نمایند و چون خواهند که بر حکم خدا فرو آورند  
 مکن بلکه بر حکم خود و فرد آور تو نمیدانی که حکم خدا را در باره ایشان بر سه یا نه اخراج مسلم و خواه  
 این حدیث درازی بسیار می خواهد و در مسک اختتام ذکر بعض احکام رفته بدان رجوع بکن  
 و کعب بن مالک گفته آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون الاده غزو می کرد تو ریه غیر آن  
 می نمود متفق علیه شعر سکر که با شرفیان حرب داشت و در غیمه گویند و غرب داشت



و تعقل گفته نعمان بن مقرن بیان کرد که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر قتال شدیم  
 اگر در اول روز نمی جنگید تا غیر قتال تا زوال شمس و هبوب ریح و زوال عصر میفرمود این  
 نزد احمد و ثلاثه است و حاکم صحیحش گفته و اصلش در بنجاریست و از صعب بن جشامه آمده که  
 پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از شجون زدن بر مشرکان و دران بزنان  
 و اطفال میزدند فرمود و هم من هم متفق علیه و این حدیث مخصوص عموم احادیث نابیه  
 از قتل زنان و کوه و کان باشد و حال گفته گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردی را که  
 روزی در پیر و شده بود و فرمود برگردن بد و از مشرک می خواهم سوادا و مسله و قاهر نظم  
 قرآنی نیز همین است ولیکن نزد ضرورت روا باشد چنانکه از ادله دیگر معلوم شده و باین وجه  
 حاصل میشود جمع میان روایات و گفت ابن عمر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در بعضی مواضع  
 دید و بر قتل زنان و کوه و کان انکار فرمود و این متفق علیه است و ترمذی گفته آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم فرمود بکشید پیران مشرکین را و باقی واریه شرح ایشان را و تفسیر شرح بصیان  
 و جوانان هر دو کرده اند و مقابل شرح با پیران خوانان تفسیر اول است و این است بقا بیه  
 اسلام باشد و حدیث نزد ابو داؤد و ترمذی و حذیفه بن یمان و از حدیث کرم الله وجهه آمده  
 که یکبار فرخواستند کفار روزی بر سر او و ابی جهمی و اخراج او و مطوع او و ابی اوفی  
 گفته ابن ابی درحق ما معاشر انصار فرود آمده است یعنی و لا تلتقوا اباید یکم الی  
 التملکة و این سخن بطریق رد بر کسیکه انکار حمل بر صفت روم کو تا آنکه دران در آمد گفت  
 را و الا الثلاثة و صحیح الترمذی و ابن جابر و الحاکم و ابن عمر رضی الله عنهما آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم آورده که شغل بنی نضیر را سوخت و قطع کرد و متفق علیه و در حدیث عباد  
 بن صامت مرفوعا وارد شده که خیانت نکنید یعنی در اموال غنائم چه غول یعنی خیانت  
 نار و عارست بر اصحاب خیانت در دنیا و در آخرت اخراج احمد و النسائی و صححه  
 ابن جابر آن حدیث عوف بن مالک ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

حکم کرد سلب از برای قاتل و این نزد ابوداؤد دست و اصلش نزد مسلم بوده و عیبه الرحمن بن  
عوف و قسبه قتل ابی جهل ذکر کرده که آن هر دو جوان لیسف خود میادرت کرده و در کشته شدند  
و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم خبر نمودند فرمود کدام یک از شما او را کشته است و  
تبع خود را از خون پاک نموده باید گفتند یعنی هنوز شمشیر از خون صاف نساخته ایم پس  
در آن هر دو شمشیر نظر کرد و فرمود شاهزاده و او را کشته ای سلب و س از برای سواذ بن عمرو بن  
جموح است متفق علیه و آن دیگر معاوذ بن عفره بود و با جمله تقییل سلب بقاتل ثابت  
شده و کحول گفته آنحضرت نصب یثیق بر اهل طائف کرد و این در مر اسیل ابوداؤد دست  
رجالش ثقات اند و عقیلی از اباننا و ضعیف موصولا از علی مرتضی کرم الله وجهه آورده و از  
انس آمده که داخل شد رسول خدا بکامه معظه و بر سر مبارکش مغفرو بود چون از سرش بکشتید و  
آمد و گفت عبد الله بن خطل بپر دما س کعبه آمیخته است فرمود او را بکشید و این متفق علیه است  
و در روایت سعید بن جبیر است که روز بدر سه کس را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
بطریق صبر بکشت یعنی بی آب و دان گذاشت تا آنکه بمردند و این مرسل نزد ابی داؤد دست  
و رجالش ثقات اند و لیکن بعد از آن در حدیث دیگر از قتل صبر نه آمده اما بعضی طرقتش  
مقال است که رجالش ثقات باش پس دلیل بر جواد باشد اگر امام در آن مصلحت بیند و  
عمران بن حصین گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو کس مسلمان را بیک مرد مشرک خدا  
ساخت یعنی را بکنانید اخراج از مکه و صحیح و اصلش نزد مسلم است و حدیث دلیل  
بر جواز مفادات مسلم سیر با سیری از شرکین و باین رفته اند جمهور و از صحابین عیله آمده که  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و قوم چون مسلمان شود و اموالش محرز باشد  
اخراج ابی داؤد و رجاله موثقان و جبرین مضم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
روایت کرده که در باره اسیران بدر ارشاد کرد که اگر مسلم بن عدی زنده می بود و در حق این  
نفسه یعنی پلیدان و گندگان سخن می کرد ایشان را از برای خاطرش می گذاشتم و اما البخاری

معلوم شد که امر اسرای کفره از رجال مفوض بسوی امام است تا هر چه در باب اسلام  
 و مسلمین صلاح نماید عمل آرد و ابو سعید خدری گفته رسیدیم بسیار روز و اطاس و اینها را  
 از وراج بودند پس تخرج کردند از رفتن نزد آنان او تعالی این آیه فرستاد و المخصات  
 من النساء الا ما ملکتم ایما نکاح اخراج مسلم و این دلیل است بر فسخ نکاح سبیه و  
 جواز وطی با وی قبل از اسلام برابر است که کتابیه باشد یا وثنیه بنا بر عموم آیه و این بسیار  
 وثقیه بودند و دلیل بر اشتراط اسلام نیامده و ابن عمر رضی الله عنهما گفته آنحضرت فوجی  
 بسوی نجد فرستاد و من درین فوج بودم شتران بسیار غنیمت کردند هر یک را ده بعیر و  
 سهم آمد و یک یک شتر بطور تنقیل داده شدند و این متفق علیست و دران دلالت است  
 بر جواز زیادت بر سهم اگر امام دران مصلحتی بیند و جم ابن عمر گفته که روزی خبر دو سهم بسوار و  
 یک سهم پیاده داد و این نیز متفق علیست و لفظ بخاری راست و نزد ابو داود و این  
 لفظ آمده که مرد را با اسب و سهم ششید و بنا بر اسب و یک از برای او و این ارجح است  
 زیرا که ششیل زیادت غیر شانی است پس قبولش واجب باشد و تا دلیل روایت و دو سهم نیست  
 که لفراس الفاسس سهجان یا آنکه بیشتر دو سهم بود و سپس سه سهم مقرر شد و حسن بن یزید  
 گفته آنحضرت صلوات الله علیه و آله وسلم را شنیدیم می فرمود نیست نفل مگر بعد از خمس را و او  
 اسجد و این دو و صحیح الطحاوی و تبیین بن سله گفته حاضر شدم نزد آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله وسلم و تنقیل کرد و در بامیت غزوه بر بع و در رجعت ثلث و این را ابو داود و ارجح  
 کرده و ابن جابر و صحیح گفته دهم حاکم و ابن حبان تصحیح نموده و لفظ ابن عمر و حدیث متفق علیست  
 این است که تنقیل می کرد آنحضرت صلوات الله علیه و آله وسلم بعض سوار را بر تخصیص انفس شان  
 سواى قسمت عامه حبش و غرض از تنقیل تشبیه مقاله در قتال است و این نمی باشد مگر  
 قبل از احراز غنیمت چنانکه گوید من قتل قتیلا فله سلبه چه این قول داعی مجاهدین  
 بسوی لشکایت و اعداست آری اگر امام قبل از وقوع قتال گوید که هر مجاهد چنانچین و چنان

کند و از غنیمت بعد از احراز قبل از دست چپین و چپان باشد این در حکم تقبیل است  
 چنانکه گوید هر که رئیس حد را بکشد و از چپان و هم و اما اینکه امام بعد از احراز غنیمت بعض  
 مجامعین را بر بعض بگزیند و هیچ فائده و عاقله در آن نباشد پس این کار در و از حد  
 مأمور است و از انصاف نیست زیرا که غنیمت حق بگنناست ایشان بعضی و در بعض  
 و این یعنی چه الله الا ان بكون التأثير بنصيبه او ببعضه بعده این عمر گفت  
 که در مخازنی بصل و غنیمت رسیدیم می خوردیم و برنی داشتیم و این نزد بخاری است  
 و ابو داود و زیاد کرده که گرفته نشد از آن جنس خمس و صححه ابن حبان و لفظ عبد الله بن  
 ابی ذوفی نزد ابو داود و این است رسیدیم بطعامی روز خیمه پس مردی آمد و بقصد ار  
 کفایت از آن طعام گزیده با جمعی گشت ابن مبارود و حاکم گفته این حدیث صحیح است  
 و در یعی بن ثابت گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که ایمان دارد و بخت او  
 روز آخرت وی بر او باشد که از فی مسلمانان باشد سوار نشود تا آنکه لاغرش گردد باز پس  
 و بدو ز جامه را از مال غنیمت شان بپوشد تا آنکه کنسه ساخته باز گردد اسخ جبه احمد  
 و ابو داود و الد اسامی و ساجاله لا باس بهم و ابو عبیده بن الجراح شنید که رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید امان می دهد بر مسلمانان بعض ایشان ثانی بن زید ابی شیبه  
 و احمد است و لکن در سندش ضعیف باشد و عیسی از حدیث عمرو بن العاص باین لفظ روایت  
 کرده که امان می دهد بر مسلمانان اذ نامی ایشان و در صحیحین از علی مرتضی باین حدیث است  
 که در مسلیین بیکه است سبی می کند بران کترین ایشان یعنی در قدر و ترسب و این ماجسه  
 از وجه دیگر لفظ و بیحد و عیسی هم اقصا هم زیاده کرده یعنی امان می دهد در ترین ایشان و  
 حاصل مبله الفاظ بیکه است و در صحیحین از حدیث ام هانی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرمود قد اجزنا من اجرت یعنی هر که را تو امان دادی ما هم او را امان دادیم پس تا این  
 زن هم صحیح باشد و این مندر گفته که امان زن جمع علیه است و جمهور امان عبد بن جابر نوشته اند

زمان صبیحه و مجنون و آبن عمر از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شنیدہ کہ می فرمود بیرون  
 خواہم کرد یہود و نصاری را از جزیرہ عرب تا آنکہ جزیرہ مسلم دیگر سے را نگذارم و خلافت در تفسیر  
 جزیرہ عرب در است ارج آنست کہ این جزیرہ عبارتست از حجاز و آنچہ متصل بہ است  
 و ذکر حجاز در بعض اخبار از باب تخصیص بر بعض افراد عامست نہ از وادی تخصیص نہ یہ کہ  
 در اصول متقرر شدہ کہ حمل بمقامہیم القاب جائز نیست اجماعاً مگر نزد قاق و لفظ حجاز ذالست  
 بر آنکہ غیر آن از مواضع جزیرہ مخالف است بمفہوم لقب ہذا اھو الصواب الذی یلغی  
 التعلیل علیہ و در اصول مصرح شدہ کہ ہرچہ مفہوش لقبست صالح تخصیص نباشد  
 بلکہ ذکرش از باب تخصیص بر بعض افراد عام بود ولیکن ذلک علی ذکر منک و حکم دیگر  
 مشرکین درین باب حکم اہل کتابست مثل مجوس و جز آن چہ حدیث لا یجتمع دینان  
 فی اسماض العہاب قاضیست باخراج ہر مشرک و کافر از تمام جزیرہ عرب چہ بین و چہ  
 جز آن و آن عمر گفتہ اموال بنی نضیر از بنیر سے بود کہ خدا بر رسول خود فی آن کردہ و  
 مسلمانان بخیل و رکاب بران نہ ویدہ و این خاص بانحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود  
 از ان نفقہ یک سال بر اہل خود صرف می کرد و آنچه باقی می ماند در کراع و صلاح صرف  
 می ساخت و ساز و برگ راہ خدا و جل می نمود و متفق علیہ فرما د بصلاح آلات جنگ  
 و بکراع و اب از اسپ و شتر و جز آن معاذ بن جبل گفتہ غیر را بار رسول خدا صلی اللہ علیہ  
 وآلہ وسلم غزا کردیم و گو سفندان یافتیم آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پارہ از ان غنم در میان  
 ما تقسیم کرد و باقی را در غنم گذاشت و این نزد ابو داؤد و دست و رجال شدش لا باس بہم ہستند  
 و از ابو رافع آمدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود من عندی شکم و قاصبان را  
 جس نمی کنم آخر خجہ ابو داؤد و النسائی و صحیحہ ابن حبان و در حدیث ابی ہریرہ است  
 مرفوعاً ہر قریہ کہ شما آنجا آمدید و اقامت کردید در ان سہم شناست و ہر قریہ کہ عصبان خدا  
 رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کرد جس آنجا اول از براے خدا و رسولست و باز ہر شمار است

سراوا مسلم و این حدیث دلیل بر عدم رجوب نفس و فنی این شتر گفته لاف علم  
احد اقبل الشافعی قال بالتحس فی الفی

### باب در بیان جزیه و هدیه

عبد الرحمن بن عوف گفت جزیه گرفت آنحضرت صلوات الله علیه و این نزد بخاریست  
و او را طریق دیگرست در موطا که در ان القطالع باشد و قاصم بن عمر بن خطاب و انس  
بن مالک و عثمان بن ابی سلیمان و غیر هم گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
خالد بن ولید را بسوی الکید و مفرتا و ایشان او را گرفته نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم آوردند خون او را حقن کردند و نگا داشتند و ترخت در بر جزیه مصاحه کرد و سراوا ابوداؤد  
و در حدیث مفاد بن جیلست که فرتا و مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسوی مین و  
او را کرد که از هر عالم یک وینار یا برابر آن معافری بستانم اخراج ابا داؤد و النسائی  
و ترمذی گفته حسن است و صحیح ابن حبان و الحاکم و ترمذی و ابن عمر و مزی از آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود اسلام بالامی شود و بالا کرده شده اخراج الدار فطی  
و در حدیث مرفوع از ابی هریره آمده که ابتدا انگیزید و نصاری را باسلام و چون سیک را  
از ایشان در راه ببینید مضطرب بسوی اشیق طریق کنید و سراوا مسلم و ترمذی و ابن عمر گفته اند  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سال حدیبیه و ذکر کرد حدیث را بطوله و در ان این است که  
هذا اما صالحه علیه یحیی بن عبد الله سهیل بن عمرو و علی وضع الحرب عشر سنین  
یا من فیہ الناس و یکف بعضهم عن بعض اخراج ابوداؤد و طبرانی و بیضاوی  
و بعض این حدیث را مسلم از حدیث انس آورده و در ان این است که هر که از نزد شما پیش  
بایاید او را بازگردانیم و هر که از ما نزد شما رود او را نزد ما برگردانید گفته اند یا چنین بنویسیم  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که از ما بسوی آنان رفت او را خدای تعالی  
دور کرد و هر که از آنان نزد ما نزدیک است که او تعالی از برای وی فرج و خیر بگرداند

و این عمر رضی الله عنهما آنحضرت صلی الله علیه و آله رسیده که هر که معاود را کشت و سه  
 بوی بهشت نشد با آنکه بولیش از راه چهل ساله یافته می شود و این نزد بخاریست و درین اوله  
 اوضح دلالت است بر جواز عمد و عیانیت آن و بر جواز صلح با کفار و جواز مصالحه بر ارجاع  
 کسی که مسلمان شده آید و نقص بحالت ضعف مسلمین و ظهور کفار بر اهل اسلام است و در صورت  
 عکس برین حالت و مثل آنست همانند برمالی که مسلمانان بمشركان و هند چنانکه امر و زور و ساسه  
 مسلمین بنهادر کشتن بجنگام برطانیه شلا مؤذنی می سازند و نیست دلالت درین احادیث  
 بر آنکه صلح بر زیاده از ده سال رو نیست بلکه مرجع در تقدیر مدت بیوستی راسه امام و دیگر  
 مسلمانان است که همراه امام باشند قلیل بودند یا کثیر و صلح بنوعی در حدیه برده سال امر اتفاق  
 صلحت در آن هنگام در سنین قدر صلح بود و کیف که قرآن و حدیث مصحح از بیجا و صلح  
 حلی الاطلاق پس تقییدش بمدت معینه محتاج دلیل باشد و مجر و فعل و در وقت نه از اوقات  
 صلح است و نه امضا بر مدعا نیست و چون سفک دمار و هتک حرم و جنب اموال مرتب نقص  
 عمدت پس ضرر و دست که سببه از اسباب از بر فر و فرو واق شود و این سبب نه تنها مباشرت  
 نقص است بلکه منجمله اسبابش یکی رضا بنقص ناقض و عدم انکار بر روست و بر اوت از فعل  
 اوست حاصل آنکه لابد است از سببه که قائم مقام مباشرت باشد و نقص خواه و رضاء  
 محقق باشد خواهد آنچه افاده مفاد رضا کند

### باب در بیان قسمت اموال مشترکه

قسمت اموال مجتمعه مسلمین از قسم و خراج و معامله و جزیه و صلح و جزان مفوض بر رای امام  
 عادل است که نفع رعیت و باذل جمد باشد در صلح مسلمین و امام آزاد و در بیان رعایا  
 بقدر کفایت هر یک تقسیم نماید و قدریکه بکار دفع دشمن از مسلمانان آید بنا بر حواش و خیر  
 سازد و درین باب سلوک طریق معین که سلف صالح سالکش بوده اند لازم حال با نیست  
 بنا بر آنکه احوال مختلف باشد باختلاف از من و امکانه و اشخاص پس اگر بیند که صلاح در تقسیم

اموال جمیع در بیت المال و هر سال ست هر سال قسمت کند و اگر بنید که مصلحت در تقسیم به راه  
 یا به رفعت یا هر یک در دست چنان نماید و آنچه بعد ازین فائض ماند از در سنا جزه کفر و فحش  
 و بار کفر و تکثیر جهات مسلمین و تکثیر جوش و خیل و رکاب و کراع و سلاح بکار برد چه اصل  
 یا حیل در دفع مفاسد و جلب مصالح همین تقویت جوش اسلام و تکثیر افواج ایمان مست عدل  
 در رعایا و عدم جور بر رعایا و قبول از محسن و تجاوز از سخی سبک اند عظم موجبات تکثیر بیت المال  
 و توسیع دایره خیریه الاشغال است و این معنی باستقرا و احوال جمیع و اول اسلام و کفر معلوم باشد  
 و هیچ پادشاه عدل در رعیت نکرد و مگر آنکه با ضمانت مضاعف آنچه جائز بود بخود بردان  
 رسیده با سلاست که در عدل از انتقام رب عزوجل و رین دار و در دار آخرت است و عادت  
 الهی بحق نظام ظلم و خراب بنیان جور و بدم اساس ستم جاریست تا آنکه دل غلبه از عظم  
 غیر از برای متبرین و اهل زواجر از برای منزجرین است و لا بدست که بظالمان و ستمکاران  
 نکال و خط خدا نازل می گردد و هر که فطنت و اعتبار و تفکر دارد حلول این بلایا را می شناسد  
 و هر که فطر و کتب تواریخ و خوشه ازین ابواب آنچه قاضی موجب است بسیار دیده حال  
 آنکه ظالم بنحاله گانی است که در خسران دنیا و آخرت افتاده اند خسران آخرت ازین شدت است  
 و بعضی در ت واضح و معلوم و خسران دنیا این است که اگر نصیب نوزاد زولت دست بهم داد  
 هر دم از رعیت بر حالت که در خوف و نقص و تحمیل و خشت باشد و لایزال توقع زوال ملک  
 در هر وقت بنا بر جو یکبار رعایا کرده است می ماند و برایا منطوق بر بعض او و وی منطوقی  
 بر بعض رعایاست و تناقص اموال و خراب بلاد و هلاک رعایا و فقر و فنیاسه ایشان منضم  
 باین حال پر طلال است غرض که در هر سال و ماه که قمار این اندیشه و پابند این نقص و زوال  
 باشد با جریان عادت آبی از قضم و هلاک ظلم و اسیب و دقت و اقل ملوک در مدت اشد ایشان  
 در بطش و اکثر ایشان در ظلم باشد غالب همین است و خلافتش نادر دین طایفه دین و دنیا را  
 بالملوک عادلین با رعیت و سلاطین مجبورین نزد رعیت که متع بلذت عدل بالذت عیش صافی



از کدر رخا و فی کد طکه در هر دم از چو مش بر خود ترسان و از سوط آفتامش بر جان و مال خویش  
 لرزان بود و اندک ارام مناسبت است و لولمه یکن من ذلک الا الا من من عقاب الله  
 و انفاصه بل الرجاء فی ثوابه و جزیل افضاله و ما وعد به العادلین فی الاخره  
 محلا عین سرائر و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر آدمیم برانکه وضع حله در  
 کعبه و نهنگه در اهرم و دو نانیر و جواهر و قمشه و مته و نفیسه درین محل مبارک بعینیت که از کاتبین  
 باشد که در حق شان کرمیه یوم یحیی علیها فی ناسرا جهنم فتکدی بهاجباهم و رجوابهم  
 و طعوی ساهم و در شده و نزد ما هر که این اموال را گرفت در مصالح مسلمین صرف کند و بآن  
 سفاسد و حوادث را از اهل اسلام دفع سازد بروی بانی نیست و آنچه دال باشد بر منع آن  
 اند و صرف نیاید چنانکه علامه شوکانی ببط کلام درین مقام در شرح شتقی و پدر و الا که در  
 شرح در رفز نموده اند و اما اموال مساجد پس اگر از جنس اوقافی است که مقصود بدان حصول  
 فکلات و جز آن از برای دوستی عمارت و خدمت زنده و ازندگان آن بنماز و تلاوت و  
 تدریس علوم است شک نیست که از عظم قرب باشد و هیچ مسلمان را گرفتن این مال نیست  
 و اگر از جنس امور نیست که از برای مجوز و رفعت میا کرده اند پس شک نیست که از علامات نیست  
 و اگر از برای بیامات و مکارفت است اضاعت مال پیش نیست و وضع آن در مصیبت  
 خداست اخذ آن و صرفش در مصالح مسلمین از باب قیام بدو واجب باشد بیکه نماز  
 منکر و دم توقی اضاعت مال که بدلیل صحیح از آن نه آمده و اما اموال موقوفه بر شاه و صلحا و  
 پس حکم آن نیز حکم مال مساجدست و وضع آن بخت مصلحت است امام را باید که قبور را از  
 زخرفت بچنین امور باز دارد و اجداث مشرفه را با خاک برابر سازد مگر آنکه بپو اے عامه را  
 اندیشد و مستطیع تغییرش بدست نباشد که درین حالت بضرورت اغضاسه نظر کند و این از  
 شریعت مطهره معلوم است چنانکه ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عائشه صدیق  
 را ارشاد کرد و لا ان قماک حدیثی عهد بکفر لاسمست الیبت علی قواعد الایم

و چنانکه در حدیث دیگر آمده لایحدث الناس ان یحکم ایقتل اصحابه و چنانکه صنیع نبوی  
صلی الله علیه و آله و سلم در باره تألیف مؤلفین و سکوت از فرطیات کثیره منافعین معلوم است  
حاصل آنکه هر که این شریعت مطهره را چنانکه باید و شاید می شناسد می داند که بنای این  
ملت حق بر عجب مصالح و دفع مفاسد است و قد کان هذا ایدین اسما ل الله صلی الله  
علیه و آله و سلم و هجیداً فی جمیع شأنه لاینکر ذلک الا من له یحیط من شریعت  
باطل عالم عامل و سلطان عادل و قاضی فاضل و لائق است که تشدید این اصل را اعظم  
مطیع نظر خود گردانند و آنرا عقوبت بمال پس اولاً مقتضی جوازش آمده لکن مخالف اولاً کتاب و  
سنت است که قاضی بحر است مال آدمی و عصمت اوست و لائق در هیچ مقام آنست که خود  
بر مود کند و در هر چه دلیل دارد شده آنجا تا ویسب بمال جائز دارد و در جای که دلیل نیامده آنجا  
دست بگیرد بقتن مال کسی و از آنکه زیرا که در و این جواز بر خلاف قیاس این شریعت غرارت  
و شرع شریف مصرح است بعقوبت هر گناه از ذنوب چه در دنیا و چه در آخرت پس هر که بگوید  
تحریم برین خود دارد و او را لائق است که موضعی را که در آن عقوبت بمال واقع شده و از قول یا  
مغل شایع ثابت گردیده آنرا افرایم آورده نزویش واقف گردد و در شرح منتقی زیر کلام  
بر حدیث سخن آخذ و هاو شطرها ماله یجمع این مواضع پر خسته و حضرت والد ماجد  
دام عزه در رساله قضا و جزا آن بیانش ساخته

### باب در بیان سبق و رمی

ابن عمر رضی الله عنهما گفته مسابقت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان اسپان لاغر  
یعنی دو انید آنهارا و بود نهایت آن نیتة الودیع و مسابقت کرد میان اسپان غیر لاغر و نیتة  
تا مسجد بنی نریق و بود این عمر منجه کسانی که اسپ دو انید نزد متفق علیه بخاری زیاد کرده  
که سفیان گوید از حنفیا نیتة الودیع پنج یا شش میل است و از نیتة تا مسجد مذکور یک میل و  
حدیث دلیل است بر جواز مسابقت و بر آنکه این حرکت نه از باب عیث است بلکه از وادع

در اینست مخصوصه بنابر تقویت بر مقاصد غریبست و این دأرست در میان استجاب آیت  
 و هم از این عمر رضی الله عنهما آید که مسابقت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خیل و  
 و اقترح را در غایت و قرح جمع قایم است مراد اسپ کمال السن است و این را بود او و  
 احمد اشراج کرده و این جهان صحیح گفته و در حدیث ابی هریره است مرفوعاً نیست سبق مگر در  
 خف یا نصل یا حافر یعنی در شتر و نیز اندازی و اسپ و دانی و این را احمد و ثلثه روایت و  
 این جهان صحیح نموده اند و هم ابو هریره از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که هر که دخل  
 کرد آسی را میان و اسپ و مامون نیست از آنکه سبق کرد و لا یاس به است و اگر مامون است  
 قمار باشد را و اء احمد و ابی داؤد و اسنادش ضعیف است و عقیقه بن حامر آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم را تشدید که بر منبری فرمود آگاه باشید که قوت و رأیه واحد و الحمد لله است طعم  
 من فی قاری است این حرف بار فرمود را و اسپ

### کتاب الاطعمه

اصل در هر طعام و شراب مل است ما و ام که نصیحه تحریر آن دارد نوشته چنانکه اوله کتاب و  
 سنت بران دال است ابو هریره رضی الله عنهما از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که  
 اکل هر ذی ناب از بیع حرام است مراد از مسلم و هم سلم یعنی این حدیث را از حضرت شایین عباس  
 رضی الله عنهما بلفظی آورده و هر ذی نخل را از طیره زیاده نموده و جابر گفته نمی کرد رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم روز خیمه از کوم همراهی و اذن داد در کوم خیل و این متفق علیه است و لفظ  
 بخاری تخص است و اسنادش در تحریریم همراهی بحدیثی که تواتر رسیده بصحت پیوسته و حدیث حملتش  
 ضعیف است و ابن ابی ادنی گفته غرا که دریم همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هفت غزوه  
 ی خوردیم بلغ را و این نیز متفق علیه است و از انس در قصه خرگوش آمده که ذبح کردیم او را و فرستادیم  
 سرین آن نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس قبول فرمود اسخجه الشیطان متفقاً و  
 این دلیل است بر علت اکل خرگوش و درین باب حدیثی است و دعوی که است اکلش

مستقر دلیل است زیرا که حکم شرعی است و عدم اکل آن حضرت از وی صحیح دلالت نیست چه  
عدم اکل گاه به بنا بر امری جلیلی باشد و امور جلیله از براس است شرح نبود چنانکه در اصول  
تقریر شده و بطالع بیشتر خلف است بسیار است که یک نوع را از انواع محرم می خورد و نوع دیگر  
را نمی پسندد و بعضی مطلق محرم را نمی خورد همچنین حال سائر طعامات و ادوات است که یکی را  
پسند و بطبع است و دیگری را نه پسند و کرده و از برای علت که نام نشیء اکل آن حضرت صلی الله  
علیه و آله وسلم شرط نیست بلا خلاف پس قول بکراهت اکل از نبی بلا دلیل است ابن عباس  
گفته من فرمود از کشتن چار و ابه گس شدند و هر بر و هر چه و صرد و او را احمد و ابی داود  
و صحیح ابن حبان و بنی از قتل دلیل است بر حرمت اکل اینها ولیکن درین استدلال  
بحث است و ظاهر تحریم اکل غل است اجماعاً و ابن ابی عمیر گفته چار را گفته گفتار یعنی بخور  
صدیقت گفته آری پرسیدم که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم گفته است گفت نفسم  
را و او احمد و اهل السنن و صحیح البخاری و ابن حبان و حدیث او یا کمال الضبیع  
احمد ضعیف است معارض این حدیث صحیح نمی تواند شد و گفتار را و اندان نباشد و اگر  
ثابت شود مخصوص حدیث ذی ناب باشد و چون ابن عمر رضی الله عنهما را از قنقد یعنی غار شست  
که بندهایش ساهی خوانند پرسیدند گفت قل لا اجل فیما اوحی الی یحیی و ما الا یدیر به نزد  
ابن عمر نشست بود وی گفت ذکر کرده شد قنقد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بید  
از پلید است اخبرجه احمد و ابی داود و اسنادش ضعیف است بنا بر جمالت این  
شیخ و شاید ارجح غیث است و هر خبیث حرام است لقوله عن وجل و یحیی و ما الا یدیر به  
مگر آنکه ضعف این حدیث بحسب زعم خطابی بر وجهی ثابت شود که ساقط از وجیه اعتبار گردد  
و از این مضمراً که منکر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از جلاله یعنی و ابی نجاست خوار و  
شیار و اخبرجه اهل السنن الا النسائی و حسنه الترمذی و جلاله عام است از شتر و  
گاو و گوسفند و اکیان و در روایتی نمی از کرب جلاله آمده و اختلاف است در طهارت لعین جلاله

جمهور بر طهارت اند بنابر آنکه احتمال طهرست و اولی در تقریر طهارت احتمال آنست که چنین  
 گویند یعنی اگر شارع حکم نجاستش کرده بود آسم و صفقتش باقی نماند پس ظاهر باشد چه حکم  
 نجاست عذر و مقید بعذر بودن اوست مثلاً چون بر ما و کشت عذر نماند و معذرا اگر  
 یکبار دعوی کند که نجاست با وجود ذباب آسم و صفقت باقی است و کسی دلیل بیاورد و در  
 تفسیر حار و حشی از ابی قتاده در حدیث متفق علیه آمده که خوردن از آن رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله و سلم حاصل آنکه خرفانگه حرام است و خرفتنی حلال و این را جمیع علیه و خلاف آنرا  
 شاذ گفته اند و اسنادیت ابی بکر گفته و فتح کردیم اسپه را بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 و خوردیم آنرا متفق علیه پس اکل لحم اسب حلال باشد و عدم ذکر حل اکل فرس در آیه  
 ستایم عدم حل نیست و همچنین ذکر بعضی منافع در خیل نافی بعضی دیگر نباشد و حدیث خالده  
 درین باب که نزد ابی داود و ابن ماجه است قوت معارضه حدیث جمیعین ندارد با آنکه کجاست  
 الاحتیاط که مغلله آنست که بخاری و احمد و موسسین بارون و داود قطنی و خطابی و عبد الرحمن  
 و ابن عبد البر و غیر هم بپوده اند قضیفش کرده پس ترجیح ضیق عطن بیش نیست و حدیث باب  
 موافق اصل است دهی الحلی و ابن عباس رضى الله عنهما گفته خورده شد غضب یعنی سوسا  
 برآمده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این متفق علیه است و در روایات دیگر نه از  
 اکلش آمده و کما اخبر به ابوداود و صحیح مسلم است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 ارشاد کرد ان الله غضب علی سبط من بنی اسرائیل فسخم و اب و لا ادراى  
 لعل هذا صنادید نهی تحقیقه در تحریم است مگر آنکه در جمیع از صحابه از آن نبوی  
 باکل غضب ثابت شده و فرمود کلوا فان الله حلال لیس من طعامی پس این  
 حدیث صارت نهی از حقیقت بسوی مجاز باشد و هو الله اکثر حدیث تردد آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم نموده است و اما طحال پس حدیث احل لکم میتتان و دمان مضر و حلت  
 است و در کراپتیش از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چیزی نهی ثابت نشده و اما اکل تراب

پس در سق از آن وسیله نیامده و لکن چون از اسباب علل صعبست و از آن انحلال نیست  
متاخر می گردد و او تعالی از قتل نفس نه فرموده و لهذا از آن منع نمی کنند عبد الرحمن بن عثمان  
گفته طیبیه از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که ضفدع یعنی خوک را که بهندیش میزد  
نامند و در وایا میزنم پس از قتلش بنه کرد الحرجه اسمی و صحیحه الحاکم و در خوردن باخیز  
باعتبار آنکه اکل طعام که در آن صحیح و مجزوم مشترک اند کرده است درین حال اگر چیه فی نفسه  
مکروه نیست اوله متناقض آمد بعضی مقتضی تنفیض را و در آن اکل است و بعضی مقتضی جواز است  
و عدم کراهت و احسن آنچه در جمیع گفته اند است که این اکل مختلف با اختلاف اشخاص است  
هر کار بر جان خود و ثوق بعد تم تشوش خاطر بعد و بی باشد او را مکروه نیست و هر که چنین نبود  
او را اجتناب اولی است و حدیث اکرمی الخیمن نزد حفاظ موضوع سنت کلمات نبویه  
بر آنچه قایل نیست نه شود و غالب وجود این قسم احادیث در کتب قصاص باشد که صحیح را  
از باطل نشانند **فصل** شاک نیست که شرب غمرا از کبار عظیمه است و احادیث دال بر کبیره  
بودن غمرا بسیارست همچو حدیث لاید خل المجنة مد من خمر و خوان و چون هر محرم غمرا  
نیست حکم بنجاست غمرا بر جرئت بی دلیل باشد و لاسیما زومی نشان جایست و در صدر  
اسلام مستطاب غیر مستحب بود بلکه آنرا از اطیب طبیات و احسن مستلزمات می شمردند و میان  
جریمت شئی را بختانش ملازمه نیست تا سماعی از برای استیجاب داده بدست آید بلکه  
مستحب است از حبس بعضی حبس است همچو غلط خوان نه غمزه سروا زلام و انصاب که در آن  
ذکر است بآنکه بر همه حکم بر حبس فرموده و بن بر مسکرات پیشتر درین کتاب گذرشته -

### باب در بیان صید و ذبح

ابو هریره گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که سگ گرفت جز سگ ماشیه و سگ نگار  
و سگ گشت کم شود از اجزای هر روز مقدار یک قیراط متفق علیه و حدی بن حاتم گفته رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم فرمای چون بفروستی سگ خود را ذکر کن نام خدا بر وی اگر نگاه داشت بر تو

و در یافتنه شکار پس پنج کن آنرا و اگر یافتنه که گشته است و از آن نخورده پس نخور آنرا و اگر  
 یابی همراه سگ خود سگ دیگر را و حال آنکه گشته است آنرا پس نخور چه تو نمیدانی که کدام یک  
 آنرا گشته است و چون تیر خود بیگانه نام خدا یاد کن و اگر غائب شد شکار از تو یک روز و یک  
 در آن مگر آن تیر خود پس نخور آنرا اگر خواست و اگر یافتنه که در آب غرق شده است پس نخور  
 صنفق حلیه و فقط از سلم است و حدیثی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوال از عمر بن  
 کر و فرمود چون برسد بحد آن نخور و اگر بر عرض رسیده است و گشته پس و قید است نخور و او  
 البخاری و مسلم بن الحنفی و در حدیث ابی ثعلبه بخشنی آمده چون تیر انداخته و غائب شد از تو  
 در یافتنه آنرا پس نخور و او ام که بد بوشده و او ام مسلم و تیر و تیردی آمده که نمیکرد رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم از اکل صید مجوس و لکن دلیل بر عدم اکل صید کلب مرسل کافر قائم  
 نیست و تکلیف بمعنی تعلیم است پس صید جمله جوارح مکلبه حلال باشد و تخصیص بعض  
 جوارح نه بعض دیگر بلا وجوبست و در حدیث عدی آمده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را  
 از صید بازی پرسیدم فرمود آنچه بر تو نگا دارد و نخور و هر چه در بحر مرده یافته شود بهر سبب که  
 باشد حلال است ما و ام که طافی نمود و اعتبار بودن موت بسبب از صاند یا بسبب جز را  
 یا القای بحری و وجوبست و حدیث ما القی البحر و جز عنه فحله دال بر انحصار حل بودن  
 هر دو و اتم نیست و لهذا در حدیث دیگر بمقابلش و ما وجدته طافا فلا تأکله آمده و اصل  
 آنکه حرام از صید بحر طافی نیست با آنکه حدیث القاسی بحر را اکابر حفاظ مثل احمد و بخاری  
 و غیره ضعیف گفته اند و صید بحر جنس غیر صید برست و لهذا در تحلیل میت کیسه دیگر اختلاف است  
 صید کیسه ازین هر دو حرم را حلال است و صید آن و دیگر حرام و حق آنست که هر حیوان بحری  
 حلال است بر هر صورت که باشد احل لکم صید البحر و هو الطهری و ما ماء و الحل  
 میبسته نصرت دین باب فسن جاء نابذ لیل یصلم للتخصیص هذا العمی قبلناه  
 عائشه رضی الله عنها گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را گفتند که قومی ما را گوشت ماهی آورد

نمیدانیم که بران نام خدا ذکر کرده اند یا نه فرمود شما نام خدا بروی برید و بخورید و این نزد بخاریست  
 و این نص است بملت فوجی کافر و عدم اشتراط اسلام در ذبح خواهومی باشد یا نباشد و اگر  
 تاگو نیست از ذکر نام خدا بران و عدم اهلالش از برای غیر او تعالی همچو ذبح از برای او نشان  
 و بخوان چنانکه شکر نشان کلمه گو از برای او لیاض و صلوات اهلال و ذبح می کنند و خوان گفت  
 که کافر بزیحیه نام خدا نمی برد و در قرآن آمده و لا تا کلمی اعلایه که اسم الله علیه  
 و فرموده فکلوا مما امسکن علیکم و اذکرنا اسم الله علیه و آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم گفته ما انهم الدم و ذکر اسم الله علیه زیرا که این حجت وقتی تمام می گردد که علم بعد  
 ذکر کافر نام خدا بر ذبیحه حاصل باشد و در حدیث متقدم مانده دلیل بر عدم اشتراط تسبیح  
 مطلق نیست بلکه بر عدم اشتراطش نزوح است و حدیث ذبیحة المسلم حلال ذکر  
 اسم الله اولم یذکر مرسل یا موقوف است پس بر هر دو صورت متضمن از برای  
 معارضه کتاب عربی نشود و نیز خاص بسلام است و نزاع در کافه است و حدیث  
 ان قوما حدیثی عهد بجاهلیة یا قاتنا باللحمان خاص بسلام است  
 استدلال بران بر عدم اشتراط تسبیح مطلقا تمام نیست و حدیث ابن عباس و ابو هریره و غیره  
 نزد ابو داود و بلفظ فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن شریطة الشیطان  
 دلیل است بر وجوب فری او و اذبح نزد تکیه و تفسیر شریطة بلفظ و هی التي تذبح فقطع و لا  
 تقهری الا و اذبح مرجع است از قول حسن بن عیسی که سبکی از روایت حدیث مذکور است  
 چنانکه ابوداود و در سنن بران صراحت نموده و لکن در سند این حدیث عمر بن عبد الله صنعانی  
 مشکلم نیست غیر واحد در آن تکلم کرده اند پس چنانکه بایستجبت نمی آید و در مسیح حدیث آنچه  
 دال باشد بر اجتناب استقبال قبله نیامده و قوله فلما وجهها کرا و بان نه روی بسو  
 قبله گردانیدن است بلکه مراد توجیه از برای ذبح است و متفرق شده که حکمت متعلق مشعر  
 بهوم باشد و در وجهت و جهی نیز دلالت برین ندانیم تا آنکه شک کانی گفت و لا



اعلامه لیلای دل علی مشرا و حجت الاستقبال حال الذبح انتهی و اهل فروع را در بقیام  
 خط و خطا بسیار است که چه براس مجرب و خیالات فاسده مستند با ساس نیست **فصل**  
 عبد الله بن مغفل گفته است که رسیده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خدمت فرمود  
 خدمت زینکابن خنجر می کند و دشمنی را نکایت می رساند و لیکن دندان می شکند و چشم را  
 کوری سازد و این حدیث نزد بخاری و مسلم هر دو است و لفظ مسلم راست و در حدیث  
 ابن عباس است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ارشاد کرد و ساز پیچیده را که دران  
 روح است نشانه سواد مسلم و کعب بن مالک گفته زنی که سفندی را بنگ نفع  
 کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از ان پرسیدند امیر اکبر که او را خواجده البخاری معلوم  
 شد که تذکیه زن جاهل است و این قول جاهل است و خلاف دران شاذ و دران بن خدیج  
 از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که آنچس روان گردان خون را و ذکر کرده شود نام خدا  
 بران آنرا بخور جز دندان و ناخن چسب دندان آنخوان است و ناخن کار و حیثان باشد متفق  
 علیه و جابر گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آنکه گشته شود کلام و اب بطور صبر  
 سواد مسلم و شاد و این او گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و اتقوا الله بر هر شئی  
 احسان نوشته پس چون بکشید نیکو کشید و چون زنج کشید نیکو زنج کشید و باید که یک  
 کار و خود را نیز گرداند و ندیده را راحت دهد و این نیز نزد مسلم است و در حدیث ابی سعید مر فوما  
 آمده که زکوة چنین همان زکوة مادر است سواد احمد و صحیح ابن حبان و عمل برین شی  
 تعیین است و خلاف آن بی حجت نیر و تسک بایه کرب از باب معارضه خاص بعام  
 و متقرر شده که خاص مقدم است بر عام و این مندر گفته انه لم یرد عن احد من الصحابة  
 و الامم العلماء ان الجحین لا یکل الا باسئیناف الذکاة فیه الاماروی عن  
 ابی حنیفه و ابن عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مسلم را شش کفایت  
 اگر نزد زنج تسمیه را فراموش کند بسم الله گوید و بخورد و او را خجده الدار قطنی و در سندش

محمد بن یزید بن سنان صدوق ضعیف الحفظ است و عبد الرزاق باسناد صحیح موقوف است  
 ابن عباس روایت کرده و در مر اسیریل ابو داود و آنرا شاہرے باین لفظ است ذبیحۃ  
 المسلمہ حلال ذکر اسم الله علیہ اولہ یدک و در جالبش ثقات اند و لیکن مقام آحاد  
 و الہ بر دو ب تسمیہ نیست مطلقاً و سبل السلام گفته الا انھا نقت فی عضد من ظن  
 وجواب التسمیة مطلقاً و یجعل ترک اکل مالہ لیسیم علیہ من باب الی راح حق  
 آنست کہ تسمیہ نزد اکل کافی است اگر نزد فسخ معلوم نباشد

### باب در بیان اضاہ

انس بن مالک گفته رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قربانی و در کیش الم اقرن سے کر  
 و بسم اسمی گفت و بکیری بر او و در پای بر پہلو سے یاروی او می نهاد و در لفظ آمده  
 کہ ذبح کرد آنرا را بدست خود و در لفظ آمده کہ آن در کیش فرمود و لفظ صحیح الی عواد نیست  
 بشکستہ بجای سین بسین مسلمہ یعنی قتیتم و در لفظ نزد مسلم از روایت انس آمده می گفت  
 بسم الله والله اکبر و لفظ عائشہ رضی اللہ عنہا نزد مسلم این است کہ امر کرد با و در وقت  
 شایخا کہ پی سپری کند زمین را در سیاهی و می خید و سیاهی می نگرد و سیاهی تا  
 قربانے آن کن فرمود تیز کن کار در ا باز کار در گشتہ و آنرا بر پہلو انداختہ و ذبح کرد و فرمود  
 بسم الله اللهم تقبل من محمد و آل محمد و امة محمد و این دلیل است بر کافی  
 بودن انھیہ از طرف انیس و اہل او و از طرف غیر و صحت نیابت مکلف از غیر خود و فعل  
 طاعات اگر چه از طرفش امر یا وصیت نباشد و فرمود ہر کہ انجایش باشد و قربانی کن  
 مصلاہی ما نزد یک نشود و اہل احمد و ابن ماجہ عن ابن ہریرہ و صحیحہ الی الحاکم  
 و لیکن راجح نزد ائمہ و قف این حدیث است پس اصل در ضحیہ وجوب بر وجہ عدم  
 وجوب بر معدوم باشد و مثل ذلک قولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فان کان عندک  
 غیرہا فضعیہا و احادیث قاضیہ بر وجوب مطلقاً نیز آمده مثل حدیث علی کل

اهل بیت اضحیة فی کل عام و آنچه دال بر عدم وجوب بطاقتا باشد نیز وارد شده مثل  
 حدیث اذا ادا احدکم ان یضحی فلیمسک عن شعبه و اظفارہ اخوجه  
 اهل السنن و مسلم و حبه و لالتش بر عدم وجوب تقویض باراد است و چند  
 بن سفیان گفته حاضر شدیم با رسول خدا روز نحر چون نماز ما مردم بگذارد و گوشتی فروج  
 و دیگر مود که پنج پیش از نماز کرده باشد و سه بجای آن گوشتی دیگر فروج کند و هر  
 فروج نه کرده وی بر تمام خداوند نماید منتفی علیه معلوم شد که قربانی قبل از نماز  
 عید مجزی نیست و هذا هو الحق الذی لا شبهة فیه و کیف که توفیت فروج بعد از  
 نماز امام و بعد از صلوة آنحضرت در امامیت صحیح آمده و مراد بنماز صلوة معصومه است  
 که جماعت کبری همراه امام در روز عید باشد اگر امام است و اگر امام نباشد مستبر نماز  
 جماعه مسلمین در بلد است و اگر تنها یک کس است پس اعتبار بنماز اوست و باجماع فروج  
 قربانی پیش از نماز نباید و اگر کرد در حکم مطلق محرم است و مجزی از اضحیة نیست و خطابات  
 عدم اجزایین اضحیة شامل حائض و غیره است و بر ابن عازب گفته است او رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم در میان ما و فرمود چرا فروج است که در رمضان نیست نخستین  
 یک چشم که کوری او پدید است و دیگر نیاید که مرض او بپدید است سوم آنک که عرن او نمایان  
 چهارم پیری که مغز او نتوان ندارد و او احمد و الاربعة و صحیح الترمذی و ابن  
 حبان و جابر گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود فروج نکند و دو ساله اگر آنکه بر شما  
 دشوار آید پس چند صاع از نحر فروج نکند یعنی یک ساله و او مسلم و ابن حدیث  
 متضمن نسی از نحر چند صاع است با وجود سنه و ظاهرش عدم اجزایین و یافتن سنه باشد  
 و اگر حدیث نعمت الاضحیة الحدیث من الضان که صارت نمیشود و فضیلت  
 نسی بود حق همان عدم اجزایین می بود و لکن حق آنست که افضل اضحیة کیش اقرن  
 است چنانکه در حدیث عباده بن صامت نزد ابی داود و ابن اجمه و حاکم و بیهقی

مرفوعاً آمده خید الاضحیة الکبش الاقرن و این نزد این باب و غیره از حدیث  
 ابی امامه نیز آمده ولیکن در سندش عفیر بن سعدان ضعیف است و اضحیه غیر موسوم است  
 و لهذا افضل در ردی بدنه باشد و گفته اند که بدنه افضل از شاة است اگر مضمی یکی باشد  
 نه آنکه هفت یا ده کس مضمی باشند و کبش افضل از بدنه است اگر مضمی یکیت چنانکه  
 شاة از برای یک کس بهتر از عشر یا سبع بدنه باشد و در فضل خصی بر فعل دلیل نیامده و بعضی  
 نبوی خصی مستلزم فضیلتش از غیر خصی نیست غایتش اجزای خصی است و بسند حدیث  
 کبش باقرن نص است در محل نزاع پس اگر خاص باشد بفعل پس ظاهر است و اگر شامل  
 بفعل و خصی هر دو است پس فضیلت مختص بخصی نشده حاصل آنکه از آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم بودن اضحیه بر هر اهل بیت ثابت شده و خید الاضحیة الکبش الاقرن  
 هم ثابت گشته و نعمت الاضحیة الجذع هم آمده و این زعم که شاة جز از یک کس  
 یا سه کس فقط مجزوی نیست یا غیر شاة افضل است محتاج دلیل است و احادیث وارد  
 در ردی مفید این زعم نمی تواند شد که آن باب دیگر است فصل علی رضی الله عنه  
 گفته امر کردار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنکه نیک نگریم چشم و گوش و غیمه را و  
 قربانی کنیم یک چشم و همیشه که گوش او را با لایا پائین بریده شده یا در گوش شکاف بسته  
 یا دراز دارد از آنچه اسجد و الاربعه و صحیحه الترمذی و ابن حبان و الحاکم  
 و نیز امر کردار آنکه بایستیم بر شتران قسمت کنیم محرم و جلود و جلال آنها را بر مساکین و  
 جزا را از آن مسیحیم متفق علیه و جابر بن عبد الله گفته بخور و یم همراه رسول خدا و صلی الله  
 علیه و آله و سلم از طرف هفت کس و گاو را از طرف هفت کس و این در ردی است و در ردی است  
 بخوان در ضحیه هم آمده و در آن دلالت است بر جواز شرکت هفت کس در یک قربانی  
 گاو یا شتر و همه ایام تشریق محل فسخ است و درین سلیخ نذیب است اینکه ذکر کردیم  
 اربع آهناست

## باب در بیان حقیقه

در حدیث ابن عباس آمده که حقیقه کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از حسن و حسین یک یک گوشت را بر او بود او دو صحبه ابن جنان و ابن الجبار و د عیبدالحق لیکن ابو حاتم ترجیح ارسالش کرده و ابن جنان بخوان از حدیث انس آورده و عائشه رضی الله عنها گفته ام فرمود صحابه را که حقیقه کرده شود از غلام دو گوشت را بر او زاریه یک گوشت را بر او الا الترمذی و صحبه اسحق و اهل سنن بخوان از حدیث ام کرز کعبیه روایت نموده و اول فعل بود و این قول است و قول اتومی و ارجح است از فعل پس این فعل معارض قول خاص باست نشود و کما تقدیر فی الاصول و در حدیث سمره بن جندب از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمده که هر غلام من بن حقیقه نمود روز هفتم از وی فسخ کرده شود و ستره شود موی و نام نهاده شود و الا اسحق و الا ربیع و صحبه الترمذی و در معنی از ثمان غلام اقوال است اولی آنکه چون حقیقه لازم حال غلام است باعتبار لزومش ببولود ما بر من آمده یا آنکه خلق و تسمیه بعد از فسخ باشد یا آنکه چون در طفلی بن حقیقه میسر شد شفاعت ابوی نکند و وجوب حقیقه که ازین حدیث مستفاد می شود حدیث دیگر من احب منکم ان ینسک صارت او از وجوب است چه اگر واجب می بود تفویض بر او نه می فرمود و بر عظم کسر عظام ضعیفه حقیقه و عدم فضل مفاصل و جسیع و دفن عظام و وقف شعر از منخرشاة و تعلیق آن در عنق صبی و جز آن از خرافات و اوهام است که عوام بلکه بعضی خواص می کنند و لیله از عقل هم نیامده تا بدلیل از کتاب و سنت چه رسد بملک این امور خیالات شبیه بافعال ان است فاعل آنرا هیچ سود دین و دنیاوی نمی بخشد و عائد بمانده و مفید بمانده نمی گردد آری تصدیق در یکیم بوزن شعر ثابت شده و فاعل حقیقه همانم استن بسنت است که از طرف ذکر و بزروار

جانب استی یک بز فوج کذب زیادت غیر منافیه مقبول است کما تقرری  
 الاصول فصل هر که ختان را واجب گفته بدستش کرام حجت صحیح نیست کما  
 اوضحه الشواکافی فی شرح المنتقی و حق آنست که سنت ست چنانکه در حدیث  
 عشر من سنن المسلمین آمده و بر مدعی وجوب بدان آوردن ست و بر آن  
 موجود نیست و حدیثی که آنرا بر آن فهمیده اند ضعیف است بجهت بدان قائم نیست  
 و استدلال بختان ابراهیم علیہ السلام ناتمام است مگر بعد از تسلیم وجوب ختان بیک  
 علیہ السلام و تسلیم این معنی که شرع شریفش لازم است و الکل لمنوع و لیکن چون  
 این ختان یکی از شعار اسلام و معیارات مسلمین از غیر مسلمین است و ترک آن درین  
 است موجود از احدی چه سلف و چه خلف بگوش نرسیده لاجرم افعال بدان آنکه  
 سنن باشد و نزد ما قول بوجوبش هم بعین نیست

### کتاب الایمان

ابن عمر گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عمر را در رکب دریافت و وی سوگند پیر  
 می خورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را نکارد و فرمود آگاه باشید که او تعالی  
 منی نمی کند شمار از آنکه سوگند به پدران یاد کنید هر که حالف باشد حلف بخدا کند یا خاموش  
 شود و متفق علیه در روایت ابو داود و نسائی از ابی هریره باین لفظ آمده سوگند  
 بخوید پدران و مادران خود و نه باند و یعنی بکسانی که آنها را همچو خدای دانید همچو بتان و  
 اولیا و پیران و سوگند بخوید بکسی که شمار استگو یا شنید و هم در حدیث ابو هریره مرقوعاً  
 وارد شده که سوگند تو به چیز نیست که صاحب تو قصد نقیض کند و در روایت باین لفظ  
 که سوگند نیست ست اخو جهماً مسلماً و عبد الرحمن بن سمره گفته آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون حلف کردی بر همین و غیر آن را بهتر از آن دیدی

پس همین را کفار و ده و پنج نفر است و این را باید این متفق علیه و آنکه ابی داود  
 این است این کفار و ده و پنج نفر خود باز به آنکه بر سر است و اسما هر صحیح باشد  
 و این را از آن حضرت علی علیه السلام آورده که هر که حلف کرد پیش از آنکه او را  
 گفت بدوی حلف نیست و الا اجعلوا الله من رجبی و این جهان در هم  
 این عمر گویند سوگند نمی دهم علی علیه السلام و ظم نهی و کلا و عقاب القلوب با حضرت  
 این را و این دلیل است بر جز از سوگند بصفقت خدا و هر حلفت در آن و نقل باشد  
 چه یک همه صفات بار تعالی کی است و این عمر بن ابی العاص گفته که یک یا نه یعنی آورد  
 گفت ای رسول خدا اگر چه هست و درین حدیث و کذبین غرض فرمود وی پرسید  
 پس عمر بن حبیث فرمود که بار مال مرد سلطان بریده شود و در آن دروغ گو باشد  
 بخانه از خانه و تفسیر فرمود تنالی لای اخذ که الله بالغوا فی ایمان که آورده  
 که الله قول مرد است که او را و الله را بد و در وایش عرفت و نموده و گفت و صل  
 گفت معنی باطل است در گنج حقیقت که در لغو در نجاه همین باطل باشد زیرا که عمر بن  
 نه باطل است بلکه اولی آنست که لغو در کتاب الله بقباله معقود واقع شده چنانکه از  
 و گنبد اخذ که بمبا عقد آنها ایمان معلوم می شود و تعقید همین قصد است  
 و مراد بدان معنی قلب است چنانکه صاحب کشف بران تصریح کرده پس لغو همان است  
 که مقصود نباشد چنانکه اکثر مردم در لغو و سوگند بلفظ و الله یا الله مثلاً بے قصد  
 اراده همین بر زبان می گذرانند خواه این گفتن در حال همین باشد یا نه و غموس حلف است  
 بر چیزیکه بطلان آدمی داند نه بر آنچه گمان صدقش می دارد و حلف بر ظن نادر است  
 و او تنالی از اتیان ظن و او علی ظن نمی عام مخصوص چند امور که از حلف نیست فرموده  
 و از عام حلف بر ظن مطالب بدلیل صانع تخصیص است و اعم اعتقاد بر ظن صادق  
 نیست بلکه اعتقاد خاص از ظن است و حالف بر چیزی که داخل در امکان نیست

و قدرتش بران بنی رمد حلقه بن غوس است و غوس یعنی ست که چون صافش  
 ملاقی نهد اگر دهن قاضی بر روی خشنناک باشد کما صحیح الحدیث بذلك و هی الامین  
 التي قال الله تعالى فيها ان الذين يشكون بعد الله وایما لهم ثمن اقليل  
 اولئك لا اخلاق لهم فی الاخره ولا یموتون الله ولا ینظرون الهم يوم القیامه  
 ولا یندیکهم وایو هر چه گویند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خدا را ندوخته است  
 هر که احصایش کند بهشت و آیه صفتی حلیه و ترندی و ابن جبان سوق این است  
 کرده و لکن حافظ گفته تحقیق آنست که سرد اسرار و راج است از بعض روایات و تحقیق  
 کتابی در اسرار و صفات نوشته و نیز که معانیش آنچنینست لیکن راه او بیل رفته با آنکه  
 سلف تفویض است و هذا ان الله عظیمه منه عفا الله عنا و عنه و چون اسرار  
 و اسرار راالت پناست به قوت بر میان شایع است احوال دران جائز نباشد و توقیف  
 خواهان آنست که ذکر نه با اسرار است دیگر مثل فارسی و ترکی و انگریزی و هندی  
 هر زبان که جز عربی است روان باشد اگر چه در نفس الامر نزد اهل آن لسان و باب  
 اعلام بود زیرا که شرح بدان وارد نگشته ولیکن تعامل خلق حتی قبایل اهل اسلام بدان  
 آمده که اطلاق نامهای السنه غیر عریضه بر روی سحانه می کنند تا بر آنکه معنی و صفت دارد  
 یا علم یا رتبه ای است در زبان فارس و جزء آن و کذا که تکلمین بر حسب فقه و لفظ  
 دی سحانه اطلاق کرده اند که شایع آنرا اطلاق نکرده مثل و حسب الوجود و نحو آن پس  
 هر که شیخ چنین خود و حلیه بر تقوی باشد و اقصای بر مور و احوال است و دران نجاست  
 مسلم است از تعلق بجد ثبات و ثبوت بده است و الله اعلم اما من زیاده آنحضرت صلی  
 علیه و آله و سلم فرمود با هر که نیکی کردند وی فاعل را جزا الله خیراً گفت بانه کرده

فتنا اخرجه الترمذی و صححه ابن جبان

کتاب التذکر



این عمر گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی کرد از نذر و فرمود هیچ خبر نمی آورد و چون  
 این نیست که چیزی از مالش بدین نذر بیرون آورده می شود متفق علیه و اصل در  
 سنن تحریم است آنکه صافی از حقیقت بیاید و نذر عام است از آنکه مباح باشد یا غیر  
 آن و سلم از عقبه بن عامر از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که کفاره نذر همان  
 کفاره یمن است و ترندی افزوده که این کفاره وقتی است که نذر را نام نه برده یعنی مطلق  
 نذر کرده و صحیح و لفظ ابو داود و نسائی از حدیث ابن عباس مرفوعا این است که هر که  
 نذر کرد و نام نه بر کفاره اش کفاره یمن است و هر که نذر کرد که طاقش نذر و کفاره آن نیز  
 همان کفاره یمن است و اسنادش صحیح است لکن حفاظ ترجیح و قش کرده اند و تجاری  
 از حدیث عائشہ بن لفظ روایت کرده که هر که نذر عصیان خدا کرده وی عصیان خدا  
 نکند و نذر و سلم از حدیث ابن عمر است که نیست و فاسد نذر در معصیت و عقبه بن عامر  
 گفته نذر کرد و خواهر من که پایاده رو و تا خدا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرمود باید که برود و سوار شود متفق علیه و اللفظ لمسلم و لفظ احمد و اهل سنن است  
 که او تعالی را بشقت خواهد تو نذر نمیست بگو او را که خار پوشد و سوار شود و سه روز  
 روزه گیرد یعنی بنا بر نذر بعد از احتراز زیرا که این نذر معصیت است و از ابن عباس آمده  
 که استفتا کرد سعد بن عبادہ رسول خدا را در نذر یک بر مادر او بود و قبل از بجا آوردنش  
 بعد فرمود تو از وی بجا آر متفق علیه و ثابت ابن ضحاک گفته نذر کرد مردی بر عهد رسول خدا  
 صلوات که نذری را در موضع بوان نام و پرسید از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
 پنج گرام و شن مجو بود و گفت نه فرمود عیدی از اعیان اهل جاہلیت باشد گفت نه  
 فرمود و فاکل نذر را زیرا که نیست و فاکل برای نذری که در معصیت خداست و نه در برین  
 رحم و نه در آنچه ابن آدم مالکش نیست و الا ایضا و او و الطبرانی و اللفظ له و  
 سندش صحیح است و شاید دارد از حدیث کرم نزد احمد و جابر گفته مردی روز پنج آرد

و گفت ای رسول خدا نذر کرده ام که اگر او تعالی مکه را بر تو فتح کند نماز و بیت المقدس  
 بگذارم فرمود پس جایگزین مکه را یعنی در مسجد حرام که افضل از آنجاست باز پرسید فرمود شانه  
 اذن یعنی تو دانی و کار تو اخراج احمد و ابیاد او و وصیها که در حدیث  
 متفق علیه که لفظش از بخاریست از حدیث ابی سعید خدری از آنحضرت صلی الله علیه و  
 آله و سلم آمده که بسته نشود پالا نهامر بسوی سه سجده سجد حرام و سجد قضی و سجد من و سخن  
 بر سبطی این خبر و رازی بخواجه حاصلش منع سفر از برای قربت بسوی غیر این مساجدست  
 و در آن چنانکه سفر از برای زیارت موتی غیر داخل است همچنان سنه از سفر بضرر طلب علم  
 و تجارت و جران از حلال نیست و وجه منع از سفر زیارت خواه توبه را بنیاست یا  
 غیر ایشان آنست که دلیلی بر جواز آن از کتاب و سنت یا اجماع یا قیاس قائم نیست و  
 از سلف ثابت نشده با آنکه محرم فعل بلکه قول سلف بخت نمی آید و خصوصاً در چو احکام  
 لا یسألونک سیکم محبت پیش او منحصر در کتاب و سنت است و بس عمر گفته ای رسول خدا صلعم  
 نذر کردم در جاهلیت که متکلف شوم در مسجد حرام فرمود او ف بنذرت و این متفق علیهست  
 و زیاده کرد بخاری فاعتکف لیلة حاصل آنکه تا امکان نذر نکند اما بعد از آنکه کرد  
 ایضاً آن واجب گردد و در عدم ایفاء کفاره لازم شود و بر نذر مباح مسأله نذر  
 صادق است پس داخل باشد زیر عمومیت که متضمن امر بوفیاست چنانکه زنی نذر کرده  
 بود که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از غزوه سالم برگردد بر سرش دف بزنم آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم او را امر بوفی نذر او کرد و این نذر و ابیاد او دست و ضرب دف اگر  
 مباح نباشد باری کرده باشد از مکرده خواهد بود و هرگز قربی از قرب نیست پس چون مباح باشد دلیل بود  
 بر وجوب دفای مباح و اگر کرده باشد اذن بوفایش دال بر دفای مباح بالاولیست و همچنین ای کجا  
 کفاره در نذر مصیبت چنانکه اول بیان صحیح گشته دالست بر وجوب کفاره در مباح بالاولیست و همچنین ای کجا  
 در نذر غیر مصیبتی لالت دارد بر وجوب کفاره بالاولیست و مباح و باجماع نذر مباح خارج از دو قسم نیست یکی وجوب فا

بیان دیگر وجوب کفار به با عدم وفاداری بخداست که زان غیر منکره را از هر صوم سه یوم فرمود و در  
 روایتی آمده که اگر ماه را بدنه کرد و شل اوست حدیث شیخ که مذکور شد کرده بود آنحضرت صلعم  
 فرمود ان الله لغنی عن تعذیب هذا نفسه و این غیر معارض است با تقدم به وجه  
 کی که آنکه عدم نصیح بوجوب کفار و منافی احادیثی که در آن نصیح بوجوب است نیست  
 دوم آنکه پیرو کور انا توان از وفایش به چنانکه در روایت دیگر آمده اند راه پنهانی  
 بین اینها و لکن فرمود که خدا از تعذیب این کس جان خود را بی نیازست و محل نزاع  
 نزد راجحی است که بی تعذیب نفس مقدور شدن و اورد تعذیب نفس اگر از قبیل معصیت  
 پس ثابت شده که در این معصیت کفار هست و اگر طریقی غیر مقدور است پس ثابت شده  
 که در غیر ملوک کفار همین باشد و هر چه مقدور انسان نیست آن داخل است زیرا لا یملک  
 و در آن همان کفار همین است **اصل** نزد اگر بطاعت مقدور هست و فای آن واجب  
 باشد خواه این طاعت واجب بود یا مندوب و اگر غیر طاعت است یا مباح باشد یا حرام  
 یا مکروه اگر مباح است حکمش گذشته و اگر حرام است وجوب کفار و در آن مانع از وفایش  
 ثابت و اگر کرده است پس یا لا حق بجرام است یا مباح اگر اول است کفار و واجب و فای  
 بیان ناجائز و اگر ثانی است حکمش گذشته و این اخلاصة الکلام علی انواع الذل و  
 و لا دلیل بید من له واجب الوفاء و لا الکفارة فی المندوب و المباح و کفار و  
 مکفر ذبی است که اقتراضش کرده و تقدیرش در قرآن کریم اطعام عشره مساکین است و  
 معنی تحقیقش آنست که طعمی ساد که یک بار ده کس آنرا بخورند بدون تقدیر بقیه است  
 معین و انصاف بصفت معین از اجتماع همگان یا بودن در وقت مخصوص بلکه هر چه  
 بران مسای اطعام عشره لای صا دق آید کفار و صحیح است و شک نیست که هر که ده کس را  
 شب یا در روز فراهم کرده یا متفرق طعام خوراند و سه مسکین این قدر مسکین است و ظاهر  
 آنست که صدق مسای طعام بر دفع قیمت ده نفر اعتبار حقیقت صحیح نیست و مجاز است



از ضعیف است و فراموش آوردن قیل و قال من و توجو قول امام خود که تقلیدش می کنند  
 چیزی دیگر از ادله نمی شناسد و اگر می شناسد در پی بسوی استدلال بدان نمی داند و  
 اگر می داند بر وجهی می داند که اساتذ و ائمه مذہب او سلوک آن سلک کرده اند و بر آن  
 اصول مقرر در فقه ما مشایه نموده نه بر وجهی که صنیع اهل اجتهاد و تقوی و شیوه ارباب  
 دین از سلف صاحبین و ائمه می بینست و صحابه و تابعین و نقل اخبار سید المرسلین  
 و روایات سنن خاتم المرسلین بر آن گذشته و همچنین عارف ما را اهل الله همان است که معتقد  
 بوده است کما قال تعالی انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم به بین الناس  
 بعاد الیک الله و حکم مقلد شوم بجا اهل الله نیست بلکه بجا اهل الله من یقلده من  
 المجتهدین است و دیدنی است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معاذ را پسید  
 بچیز حکم کنی چگفت گفت که حکم بکتاب خدا کنم بحیث و درین حدیث تا مل باید کرد که  
 چشم دوران تقسیم بر حق و قضا بدان با علم بحقیقت آن و عدم علم بحقیقت آن فرمود و  
 حق را نمی داند مگر هر که مجتهد باشد باریب و محنت نمی در آید مگر همان قاضی که حق را  
 دانسته بدان حکم کرد و مقلد غریب اگر می داند همین تیری داند که امام او درین سلسله  
 چنین حکم کرده و نمی داند که این حکم او حق است یا باطل چنانکه هر مقلد معترف باین درست است  
 و اگر معترف نشود و مکار باشد و فتاوی و رسائل مؤلفه او کذب وی باشند درین  
 باب و در حدیث اذا اجتهد الکافر فاصاب الحق تفکراید کرد که مراد یا اجتهاد  
 و کتاب نفس است در طلب حق تا آنکه بران حقیقه یافتند و اقف کرد و مقلد ازین تب  
 بر اهل دورست حاصل آفکة مقلد عقل حجج الهی ندارد و تا بمعرفت حق از باطل و صواب  
 از خطا پیر رسد و راجع را از مزج و قوی را از ضعیف کجای می تواند شناخت بلکه خود  
 انتساب مقلد بسوی علم مطلقاً لائق نیست و کمند اعضه الدین نقل باجماع کرده است  
 بر آنکه مقلد را عالم نمی نامند و اما جواز قصاص مقلد بنا بر قلت مجتهدین در از منته اخیر

و آنکه اگر متولی قضا مجتهد نگردد بسیاری از احکام معطل شود پس این قول در غایت  
 سقوط است زیرا که مجتهدین بجهت تعالی در اکثر قطر موجود اند و لکن متقلدین بنا بر ضیق تعاطی  
 و حقارت عرفان و تبلیه اهلان و وجود قرائح و خود افکار خویش حسابی از ان مجتهد  
 بربی گیرند بلکه اجتهاد او را منکر باشند و لا یعرف الفضل الا اهل الفضل الا اهل  
 شایع ما که از ایشان علم گرفته ایم اکثری را از انیان می شناسیم که بر تبه اجتهاد رسیده اند  
 و همچنین عصاب کبری از لاندۀ ایشان عابج این معراج گردیده تا آنکه ملاسه شوکانی  
 از لاندۀ خویش کسی را بالغ ببلوغ اجتهاد نشان داده و در ردیل الغمام گفته که نزد تحریر  
 این احرف در مریه صنف مجتهدین بوده مذ که بسبب آنان در جمیع اقطار دنیا قضا  
 متقلدین بی نیازی حاصل است با آنکه تسلیم اجتهاد ایشان بمان کسی کند که مثل یا  
 مقارب ایشان است و اما اسرار تقلید پس هیهات که احدی از انیان از برای احدی  
 از طعان با جهاد کند با آنکه علوم معتبره در جهت او نزد این متقلدین همین علوم پنجگانه پیش  
 نیست و این علوم نسبت محفوظات مجتهدین موجودین شی سیر و امر زرت و شک  
 نیست که قاضی جامع میان اجل و عدم در عا شد جز از شیطان بر جواد رحمن است زیرا که  
 قاضی ست بیان مردم بطاغوت و ایهام آن می کند که این قضای او بشعوبیت  
 مطهر است و از برای اقتناص اموال مردم و اکل آن باطل جابل جیل می گستراند و لایسا  
 اموال تنای و نسا که آنرا گویا میراث پدر خویش می داند ای کاش اگر قاصد علم بود باز  
 در درج تقصیری از خود رهنی نمی گشت اللهم اصلح عبادك و تداركهم من کل  
 ما لا یرضیک انتهى حاصله ابو هریره گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که  
 متولی قضا شدوی بی کار و ندبوح گردید اخراج اهل السنن و صحیحی این  
 خنومیه و این حبان و این عام است از آنکه خودش قاضی گشت یا سلطان او را  
 از طرف خود قاضی ساخت و لکن چون سلطان عادل که اطاعتش مخصوص امامدیش

صحیح و واجب سنتی که از اهل علم حکم بقائه گردیدن فرمایند امثال امرش نهی کتاب  
 نیست واجب باشد و درین حال در وی قدح بارتکاب ثنی نارد و جایز نبود که این امر  
 دیگرست و وجوب سقوط طاعتش نیست بلکه اسوه حسنه سلف صالح است که اعتنا به اعمال  
 سلاطین بنی امیه می کردند و ولایت قضا از طرف ایشان می داشتند حال آنکه مرتبه ایشان  
 در علم و عمل غیر معمول است و در سلاطین آن زمان کسی بود که تسلط و مافیه حق و اخذ مال  
 بدون حل است آری و قضا ترغیب تر میباید و وارو شده بلکه در امارت که علم از  
 قضا است آنچه شمر تجنیب ادوست آمده و جمع میان این قسم احادیث راجع بسوی شما گشت  
 هر که از نفس خود و قیام بحق و صدق بصدق و عدم ضعف و راد و قوت صلابت و قضا  
 و عفت از امیال مردم و تسویه میان قوی و ضعیف برانند و بشناسد او را در آمدن و قضا  
 اولی است که وجوب بهایش بشرطیکه در علم و صفت متقدمه باشد یعنی بدرجه اجتهاد  
 رسیده بود و هر که ازین امور ضعیف است برای او ترک قضا اولی است بلکه گاه باشد که  
 این ترک بر وی واجب گردد و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باین درانی ادالک  
 ضعیفا از امر بعد از دخولش در امارت پنا که در حدیث مشهورست ارشاد همین معنی می فرماید  
 ابوهریره گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نزدیک است که شما حرص بر امارت کنید  
 و قریب است که امارت ندانست باشد روز قیامت شیر دهند و خوب است و باز دارند  
 از شیر باز است و الا البخاری و عمر بن العاص از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنید  
 می فرمود و حاکم چون حکم کرد و اجتهاد نمود و مصیب شد او را و اجرت و چون حکم کرد و اجتهاد  
 نمود و خطی شد او را یک اجر است و این حدیث متفق علیه است و در آن دلالت است بر آنکه  
 مجتهد مصیب و خطی باشد و این قسمت دال است بر آنکه هر مجتهد مصیب بلکه مصیب میان  
 بنهاندین یک گن است و دیگر خطی است و خطی را یک اجر است نه بر خطاست بلکه بر جسد  
 که در اصابت حق از وی بظهور آمده و تبیین اصابت و اخطا در عرض مجتهدات برکت است

یافت باشد چنانکه روش سلف مشهور و لهم با غیر بود و در خلف عکس التقضیه اتفاق افتاد  
 که بر آیه و حدیث را که موافق روایت مذکور است یافتند گرفتند و هر چه را خلاف آن دیدند  
 بآب تاویل و روکش و تدوین و بعارضه احادیث صحیحیه بروایات ضعیفیه پیوسته و اختلاط و سرشته  
 انصاف از دست داده بآنصار مذکور است و این خود بر خاستند و این یکی از علامات  
 قرب ساعت کبری بلکه حصول امارت قیامت عظمی است **فصل** ابو بکره گفته آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حکم کسی که میان دو کس و در حالیکه دشمنانک است متفق  
 علیه و نهی مقتضی حرم است حکم در حالت غضب است و لهذا الحق زیرا که انسان درین  
 حال مشوش و انحطاط و کدر است و ذایل از صواب می گردد و این معارض حکم نبوی در  
 حال خشم نیست چه وی صلی الله علیه و آله و سلم بانی بود می معصوم است از خطا و در  
 حال غضب و رضا پس استلال بقضای او علیه السلام بحالت غضب صحیح است  
 نیست بلکه ممنوع است و اما آنکه چون حاکم حکمی درین حال صادر گرداند آن حکم صحیح است  
 یا نه پس این محل نظر است بهینند که اگر حکمش بر طریق صواب افتاده مقبر باشد و مجرد  
 صدورش بحالت خشم موجب بطلان نشود و بلکه صواب باشد و اگر بینند که واقع غریبه  
 صوب صواب است باطل باشد و نزاع التباس که خطا و صوابش معلوم نمی شود چنانکه در  
 بسیاری از مسائل خلاف اشتباه روی و در اعتبار بصواب انکاشستن حاکم است  
 ویرا که وی متبذد اجتهاد خود است اگر این حکم را که در حالت غضب نافذ کرده بود بعد از  
 سکون خشم صحیح باید و موافق اعتقاد حق بیند صحیح و لازم حال محکوم علیه شود اگر چه بنا بر  
 ایقاعش در حال غضب است و آنکه سیان است و بطلان حکم ملازمی نیست و اگر بیند  
 که خطاست حکم برگرداند و آنچه حق است مطابق آن امر فرماید و آن امر لازم محکوم علیه  
 گردد زیرا که بروی طاعت حاکم واجب است و عصیان او عوام علی رضایه است و گوید  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون دو کس پیش تو قضیه آمدند پس حکم کن از برای



اول تا آنکه سخن دیگر نشنوی و نزدیک است که دریابی تو که چگونه حکم کنی علی گفته فاذلت  
فأضیا بعدد و اربعه اسجد و اربعه اود و التمدی و حسنه و قیامه ابن المدا یحی  
و یحیی ابن حبان و له شاهد عند الحاکم من حدیث ابن عباس و این حدیث  
اصل عظیم است و درباره قضا بیان در کس و در احصای حق باین صورت و کتاب  
حضور علماء را در مجلس حاکم نزد حکم مستحب گفته از و شک نیست که درین حضور مصلحت  
باین عظیم است و جز یکیکه ماست قضا کرده و ذائقه حکمرانی چشیده است این مصلحت  
سامی شناسد و ضرورت است که چون نزد قاضی اهل علم حاضر باشند قاضی مزید تحفظ  
بکار برد و اجرای امور بر طبقه نماید که احدی از حاضرین علماء و بران انکار نتوانست  
کرد و چون نوبت بامر شکل آید بر علماء حاضرین عرض کند چه اگر او را دعای او و رع  
نباشد اقل احوال آنست که از اعتراض اهل علم دران امر مبهم برخود بیندیشد بخلاف  
آنکه خیالی از صحبت علماء باشد که درین عین اگر متویر نیست لابد قابل و رد و زیرا که  
از حاضرین و انتقاد و درین است و لکن ضرورت است که این علماء که در حضور و بایستند  
فضیلا یونان نباشند بلکه علمای راغبین عارفین اود که کتاب و سنت و سالك  
مسالك علوم اجتهاد باشند و اگر این اهل علم متقدمین مذاهب اند پس در حضور ایشان  
چون مفاسد فائده دیگر نباشد و اقل احوالش آنست که خاطر و دلیلی از مخالفت حاکم با آنچه  
تقلید آنرا معتقد است متکدر گردد و بنا بر این معنی بر حاکم تشیع نماید و گاه باشد که حاکم  
کثیر المراقبه بود و این امر حاصل او بر سیل از دلیل بنا بر مخالفت قابل و قیل گردد پس  
در حضور متقدمین جوین فائده منفعت دیگر غیر از خسران دنیا و آخرت متصور نیست آتم سلمه  
گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته نیست من مکر بشیر و شایسته است من کسب  
بسوی من و شاید که بعضی شما سخن می باشد بحجت خود از دیگرین حکم می کنم و ارجح آنکه  
از وی می شنوم پس هر که بریدم از برای او چیزی از حق برادرش ببریدم و او را اگر پاره

از آنش و در آن متفق علیه و درین حدیث و لایقست بر آنکه حکم حاکم در ظاهر جاریست فقط  
نه در باطن و نیز دال است بر جواز حکم حاکم بعلم خود و هذاهو الحق و هر که از آن منع کرده  
حجت واضح نیاورده و در ادله تقضیه و جوب و و شاید یابین یا آنچه بجای یکایین  
هر دو دست و دلیلی دال بر انحصار استند حکم درینا نیست و شک نیست که حاصل از مثل  
شهادت عدلین یا یابین از ثقه یا نکل یا اقرار بهین مجر و ظن حاکم است فقط چه جا است  
گوایان و دروغ گویند و حالت و رسو گند و خور کند و مقر و اقرار خود کاذب باشد و  
علم جالبشاید یا آنچه قائم مقام است حاصل نمی شود و این ادلی از ظن است بلا نزاع  
و در اصول تقریر شده که فوای خطاب نزد جمیع محققین معمول است و حکم بعلم حاکم از  
همین جنس خطاب است زیرا که علم ادلی از ظن است عقلاً و شرعاً و وجداناً و ادعای  
شامل است و تخصیص حدود و قبول حضرت عمر رضی الله عنه پسندیده انصاف نیست  
چه مقام از مجالس اجتماع است و اجتهاد وی رضی الله عنه حجت بر غیر نیست و دعوی  
اجماع از دعوی لاطائل تحتهاست و تحقیق این بحث در شرح منتهی بر وجهی است که در غیر  
آن یافته نشده و این جهان از جابر آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله  
علیه و آله وسلم را میفرمود چه قسم پاک شود متهی که مواخذه کرده نشود از شدیدش بر آن  
ضعیفش و این را شاید است از حدیثیابی بریده و نزد و شاید دیگر نزد ابن ماجه  
از حدیث ابی سعید و هم این جهان و عقلی از عائشه روایت کرده اند که وی از آنحضرت  
صلی الله علیه و آله وسلم شنید خوانده شود قاضی عادل روز قیامت پس پسند از شدت  
حساب آنچه تنگ اند که در عمر و میان دو کس حکم نمی کرد و سبقت بجای عمره لفظ تراه و  
و ابوبکر از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که رستگار نشود و توبه که زن  
را دالی کار خود کرد و راه الحیاری و این دلیل است بر عدم صحت امامت کبره از بر  
زمان بلکه امام باید که مرد باشد و امامت زن از براسه دیگر زنان در آن داخل نیست

بر تقدیر دخول اولاد دیگر تخصیصش کرده اند و بنای عام بر خاص و جب سنت با اتفاق  
 علمای اصول و اصول و ترمذی از حدیث ابو مریم از وی از آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله وسلم آورده که هر کرا و تعالی دالی چیرے از امر مسلمانان کرده وی در پرده شد از  
 حاجت و تقرایشان پرده کند خدا فرو حاجت او آید و این دلیل است بر وجوب تسبیل  
 حجاب نه بر رفع حجاب مطلقاً و ابو هریرہ گفته لعنت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم  
 راشی و مرتشی را در حکم و این نزد احمد و اهل سنن است و حسنہ الترمذی و صحیحہ ابن  
 حبان دین را شاہدیت از حدیث ابن عمر و زواربہ و لعنت بر رشوت و دلیل تحریم  
 و کبیرہ بودن اوست و ہر یک از برای قاضی نوعی از رشوت است زیرا کہ ہر فردی را از  
 افراد ہمسو و غیر ہم کہ مراخضہ بسوی قاضی اجلا یا عاجلا کند ممکن باشد و منافع خارج  
 در ولایت و اندام صادق مصدوق فرمودہ جبلت القلب علی حب من احسن  
 الیہا و تحریم رشوت بنا بر ہمین میل است و نیست فرق میان رشوت و ہدیہ در این امر  
 زیرا کہ ہر یک نوعی از احسان بسوی قاضی است و تمییز در دین و تخری نفس از قضاء  
 از قبول ہر ہر یک آبی باشد بدون فرق در میان ہمدے قبل از ولایت و غیبہ آن کہ  
 خطر و مہدی پیش از ولایت اخفہ باشد زیرا کہ وی این کار اگر چہ از ہر ولایت  
 کردہ باشد باری علت در ان یل متاثر از احسان است و بسیار باشد کہ ہدیہ فرستندہ  
 پیش از ولایت اہدای آن بنا بر مظنہ ولایت کردہ چہ می دانند کہ قاضی شدنی است  
 یا از خاندانی است کہ در خور این شان اند و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قبل  
 ہدیہ ببقایہ شفاعت یا قضای حاجت نمی کردہ بکافی سنن ابی داود و غیرہا و چون  
 مردم متعلق اند بقاضی پس این ہدیہ فتن دین او باشد و نیست دلیل بر عمل قاضی  
 بفعل محرّمی از محرمات چہ رشوت و چہ جز آن از زنا و شرب خمر و غیرہ بلکہ واجب بر وی توبہ  
 صحیحہ یا حیہ و توبہ است و کفی بہا و اما اخذ رزق بر قضای پس جائز است زیرا کہ وضع مال خدا

در بیت المال از برای مصالح مسلمین است و همین جهت خزانه اسلام را بیت المال  
 مسلمین گویند و از عظم مصالح دین و دنیای مسلمانان قاضی عادل در احکام و قضایا  
 که عارف شریعت مطهر و در هر حل و ابرام محتاج ایسه مسلمین باشد بلکه باین مصلحت هیچ  
 مصلحت مهمان نمی تواند شد زیرا که این چنین قاضی مرشد اهل اسلام بسوء منافع  
 شرع و فاضل خصوصیات با حکام کتاب و سنت مست و گو یا نقل اجماعی دین و دست مردم  
 شرع مبین از برای مسلمین است پس برزقش از بیت المال از اهرام امور باشد و لایا  
 و سیکه مستغرق اوقات و فصل خصوصیات بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و خلفاء  
 راشدین و من بعدهم از سلف صاحبین اموال خدا را در مسلمانان قسمت نمی کردند و علماء  
 و علماء را نصیب موقوفه کانی و بهر دانی از زانی می داشتند پس قاضی اسلام چون  
 متوجه از اموال مردم و قائم بمصالح حاضر و باوری ایشان باشد لامحال که مستحق مقدار  
 کفایت از بیت المال است بجز در حسیه کی آنکه مسلم است و مردم آنکه عالم حق است سوم  
 آنکه قاضی است و آنکه جامع از قضاة متد و اخذ اجرت از خصوم هر قوم است پس  
 اگر فتن این اجرت بر کسی را که از بیت المال بقدر کفایت می یابد حلال نیست زیرا که  
 اجرت خویش از بیت المال می ستاند پس این اخذ یعنی چاگر چه دهنده اجرت اظهار  
 طلیعت نفس چرا که زیرا که موجب این طلیعت قاضی بودش و جریان اعراف مثل این است  
 ورنه وی هرگز ساخته مال خود نمی کرده و الا شاهان فیه مولا شیعیه که اگر غیر مکلف  
 از بیت المال است پس شرط اصل آنست که بقدر اجرت طلیعت نفس دهنده بستاند  
 نه زیاده و بچو اجیر باشد و له حکمه که نه غیوه و اجرت بیت مال المسلمین  
 عقیده الدین را بر گرفته حکم کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه هر دو خصم رو بروی  
 حاکم بنشینند و او را ادا او و صحیحه الحاکم و گویا این نیست مشروع لذا است  
 نه آنرا برای خود تسویه یا آنرا بر دوست و حاکم مقلد حجت نیست مهیب باشد یا محظوظ

و غلامان قتل می کنند یا ظنی زیرا که تقلد و تحقیق حکم نیست بلکه محکوم را سکه امام خود است  
 حاکم باید که مجتهد باشد و وی در اجتهاد خود ماجرست خواهد مصیب شود یا غلطی در جواب  
 استئصال حکم و عدم جواز مخالفتش مشروط است بآنکه امر و نهی وی موافق کتاب و  
 سنت بود و چون برخلاف این هر دو محبت نیر و عدول بسوی رای محض که آثار تنه  
 او عظم بر آن نیست کرد چنانکه بسیاری لازم تقیدین بعلوم را سکه که باعتبار مآرست خود بغیر  
 علم کتاب و سنت گمان اجتهاد و تجدید خود و از مذا اتفاق می افتد پس نقض حکمش جائز  
 باشد و استئصالش برخضم واجب نیست اگر راسته بسوی حاکم عارف علم کتاب و سنت  
 و قاضی بقرآن و حدیث می یابد و بر حاکم دیگر حرجی در نقض حکم حاکم اول نیست زیرا که امر  
 آگهی ما را چنان است که حکم بعدل و حق و با ارا انا الله کنیم و این قسم حکم جز در کتاب خدا و  
 سنت رسول وی صلی الله علیه و آله و سلم نباشد و اگر یکی مسئله چنان باشد که حکم حاکم  
 در آن در کتاب و سنت نیست و وی با جتهاد رای خود کار کرده پس حکمش حجت است و  
 مخالفتش رد نیست و هیچ حاکم را نقض آن حکم نمی رسد زیرا که شارع مجتهد را در اجتهاد  
 رای در آنچه حکمش در کتاب و سنت موجود نیست مطلق کرده چنانکه در حدیث معاویة  
 فان لم یجد فی کتاب الله و لا فی سنة رسول الله قال اجتهد رأيی و بعضی را  
 اولی از بعضی نیست و زنده لازم آید که هیچ شئی از احکام مستقر نباشد چه آرا مخالف  
 چنانکه معلوم است و حاکم همان کرده که بدان مأمور بود یعنی اجتهاد و رای نمود و بر زنده  
 وی جز این اجتهاد چیزی دیگر باقی نیست و لکن شرط آنست که در بحث و نقض تبصیر  
 از خود رهنمی نباشد زیرا که اجتهاد رای دلیل است بر آن و اجتهاد و بدل جدد و حادش  
 باشد و هیچ و شرای حاکم مطلقاً ممنوع نیست زیرا که و سکه محتاج این چیزهاست بلکه خود  
 قیام معاش جز بفرزید و فروخت راست نمی آید و هر فرد بشر چه قاضی و والی و حاکم و چه  
 جز آن هر چند بعضی اشیا ی حاجت زو خود داشته باشد لابد محتاج بعضی دیگر بنا بر کثرت

امور از طعام و شراب بلعوس و فراموشش و مرکوب خوابد و اگر بی تجارت حاکم بار عایا بر  
و چهی که مال و دیگران بنا جاسز بگردانان را بر خریدن مال خود نبرخ خاطر خود جمیع سازد  
یا تا فروخت شدن مال خود مال تجار را فروختن نداده و منع است و همچنین اگر معلوم کند  
که مردم در ثامن اشیا و نزد بیع و شرا و باوی مراعات می کنند و کمتر از نرخ بازار می فروشند  
تا حاکم دوست ایشان گردد و درین صورت اسیر متوجع و قانع متدین و منفعه متشیع را بقتنا  
از توفی خرید و فروخت نفس نفیس خود اولی است بلکه درین حال استعانت یکس کند که  
این گمان بوی نباشد چه این محابات با حاکم یا بنا بر ربهت از جور است یا بسبب غیبت  
در عدل و دواول حرام است و ثانی رشوت یا جمل برو حب و غالب فعل بسیار عیب  
سلاطین بار عایا از وادی همین اجتاب اموال مردم با توابع حیل است و عمل بر خط قاضی  
صیح است و خطی که تفسیر و تبدیل و اشتباه را دران راه نباشد معمول بدست در هر شنی بدون  
فرز میان حدود و جزآن و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کتابت بسوی فطرافه فرمود  
و بران اراقت و ما و جمعیت النفس مرتب می شد تا با آنچه دون این امور است چه رسد  
به که عمل بر خط مطلق را اندازد و بتش جز تجویز اشتباه و زیادت و نقصان متمسک نیست  
عمل نزاع از ان خارج است و اوله صحت عمل بر خط و کتابت بسیار اند و اگر ایلی نسبت به  
مگر همین امر قرآنی بکتابت کافی می شد و چون کتابت معمول به نباشد و امر بکتابت  
خود هیچ فایده تصور نیست علامه شوکانی را درین سئله رساله استقاسات که در ان ضمن  
اوله این سئله کرده و اطلاع ارباب الکمال علی مافی رساله الجلال فی الملل و النحل

ناش نهاده و الله اعلم

### باب در بیان شهادت

مسلم از زید بن خالد جهنی روایت کرده که تا یا خیر ندیم شمارا بهترین گمان آنکه  
گوایم می آرد پیش از آنکه از وی پرسند و عمران بن حصین گفت آنحضرت صلی الله علیه

و آله و سلم فرمود بهترین شما قرن بن است باز کسیکه متصل ایشانند پسر آنانکه نزد یکاند  
 باینان یا از قومی باشد که گواهی دهد بی طلب و نیانت و زود و امانت نکند و نذر نماید و  
 و فائز از دو ظاهر شود در ایشان فریبی متفق علیه و در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما  
 که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جائز نیست شهادت خائن و زنی خانه و نه  
 صاحب کینه بر او درش و نه گواهی قلع بر آب و نه از برای اهل بیت رواه احمد  
 و ابی داود و در روایت ابی هریره باین لفظ است نزد ابن ماجه و ابوداود و کشنیدم  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می فرمود جائز نیست شهادت بدوی بر صاحب قریه  
 و عمر بن خطاب خطبه خواند و گفت مردم که قناری شدند در عهد رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله و سلم بر وی و اکنون وی منقطع شد و ما مواخذ و نشاء بر اعمالی کنیم که بر انا هرگز در راه  
 البخاری و ابوبکر گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شهادت زور را در اکبر کبار شمرده  
 و این متفق علیه است و مردی را فرمود که آفتاب می بینی گفت آری فرمود بر پنج آفتاب  
 گواهی ده یا بگذارد و این را ابن عدی از حدیث ابن عباس بسند ضعیف آورده و حاکم در  
 تصحیحش خطا کرده و مجرد قریبت مانع شهادت قریب از برای قریب نیست خواه این  
 قریب نزدیک باشد یا دور آنچه مل نیست تمت است پس اگر قریب از ان اقرب است  
 که حمیت جالیتش فرا گرفته و دانتش راجع او اعصبت نیست و نه حیال او است پس  
 شهادت وی مقبول نباشد و اگر قضیه بالعکس است گواهیش جائز و پذیرا باشد پدید بود  
 یا پیر حیدر اصل در منع از قبول شهادت تمت است پس پس بحديث لا تقبل شهادة ذي  
 الظنة و الحنة مراد بظنة تمت است و بجنة عداوت و دلیل که اهل باشد بر منع شهادت  
 قریب از برای قریب و وارنگشته و مجرد تو به مزیل مانع است گوئی احوال و رصین ملاست  
 بصحبت باشد و دعوی فرق میان بعض مسائل در اعتبار اختیاریه در بعض دیگر حکم است  
 و همچنین رو شهادت شطرنج باینی سند است زیرا که در زمن نبوت وجود شطرنج نبود و در

حدیثی از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بصحت نرسیده و احادیثی که دلیلی درین باب  
 روایت کرده همه باطل و واسطه است و صحابه را در باره شطرنج اکالیم و اختلاف است  
 بنا بر آنکه در ایام ایشان ظاهر گشته و شک نیست که از جنس امویست که از طاعت خدا  
 بر کران است و لاسیما مستکنش متساو در نماز و روزه آن از اوقات صلوات می گردد  
 و بسیار است که میان اهل اومراء و خاصه بر پائی شود و بعد از آن حسیب صدوری گوید  
 و این معلوم و مشاهد است و علی کل حال ندارد اعمال خیر است و نه از اشغال اهل صلاح  
 و آنرا که حرام است ممنوع باشد تا آنکه دلیلی دال بر آن قائم گردد و لعل علی العموم حرام  
 نیست زیرا که بر هر آنچه انسان بر آن تعلق می کند صادق است کائنا ما کان و در تحريم  
 بسیاری از مباحات لازم گردد آری و میگوید مقصود از شطرنج مقامره باشد حرام  
 خواهد بود بنا بر قاره بنا بر لعل و همچنین شعر و شاعری مانع قبول شهادت نباشد چه شعر  
 بزرگ کلام است حسن او همچو کلام حسن و قبیح او همچو کلام قبیح باشد و در حدیث آمده که  
 بعضی شعر حکمت است و شک نیست که بعضی شعر تشبیه مکارم اخلاق باشد و طبع را  
 بر آن انفعال تمام دست بهم می دهد و حفظ آنچه اشعار قائل بسوی مکارم اخلاق و محاسن  
 حکم باشد مثل اشعار قاضی برج کرم و شجاعت و عفت و دزم و دنیا و حمد آخرت و مبیان  
 فضائل و پسند بالفاظ ارجبند و نحو آن از غزل خیر و محتوی بر دزم اضداد این امور همچنین  
 ایاتی که تشبیه حکم و مصالح دین و دنیا و محرک بزرگ آئینه و لغت رسالت پناهی باشد  
 با ضرب اشعار که طبع بسیرت تمام منقادش می گردد و با تصویر صور که اسراع و آذنان  
 شفیقه اوست چنانکه در تحقیر دنیا و تفصیل کس که از اغایت مرام خود ساقط و قبیح تکلیف  
 بر تفصیل عاجله و ارشاد لدی حفظ مروت و حفظ دین بسیاری از نظم دیده باشد که است  
 و احراز از این بر چنین مثال و سوال قائم مقام کار پس از غیر اشعار می گردد و شک  
 نیست که حفظ این نوع انفع مطلوب است و نظم است آری و شاعری که شغل بر امداد محرمات



آنچه محروم و زنا و لواط و مانند آنست باید عظیمه و دار عیادت زیرا که لابد چنانچه طبع بسوی  
 نجس باشد اگر چه بعد از دهر و بر بود بنا بر خاصیت که در جوهر شعر و جید نظم نهاد و اندوختن  
 مراد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحدیث لا ینعزلن جیفت احدکم فیما یلحق  
 و قبح آن شعر نیست که در آن قذف محسنات و محسنین و تمزین اعراض مسلمین باشد  
 و بدتر از این آنست که در آن استهانت با مردین و ترغیب و ترغیب از شرع سبب بود  
 چنانکه در بسیاری از شرای زناده اتفاق می افتد و بدتر از این همه اشعار بیان چنین  
 و امثال او از شرای بی دین است و اما اشعاری که مشتمل بر ذکر جمال و نقاد محاسن  
 و تفرقات فائده و شکوی بلوی و فراق است پس ترک اشتغال بدان اولی است اگر چه  
 خالی از تزیین طبع و تقویم ذهن و تصفیة فہم و تجدید درک و تمییز فواید نیست و حسن  
 نظم آنست که در نصرت سنت و رد بدعت باشد چنانکه مولانا از ازاله آبادی رحمتش  
 او در و این خویش بدان اشتغال کرده و آبروی تازه بشعرا اسلام و ناظران کلام  
 بخشیده اند و ما می بینیم بر آنکه ابن عباس گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکم کرده است  
 بهین و یک شاه و این نزد مسلم و ابو داود و نسائی است و گفته که سندش جدید است  
 مثل آن ابو داود و ترمذی از حدیث ابی هریره بر آورده و این جان صمیمش گفته  
 و هو الحق پس حکم بیک شاهد عدل و بهین واجب باشد بهین

قاضی شهر عاشقان باید که بیک شاهد اقتضای کند

و ثبوت این حکم در سنت صحیح بر وجوبی است که انکارش جز از کسی که سنت انمی شناسد  
 نمی آید و جمله روایات او از صحابه زیاد و بر بست کس اند و تابعین را از این اسناد نیست  
 بجا به است که همه خارج از دایره انصاف است و اشعاف متمسک به ایشان آنست که  
 او ثقالی امر باشد و در حیل کرده و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شاهد انصاف و عدل  
 فرموده و لکن غیر مخفی است که درین متمسک آنچه منسوب به حضرت باشد نیست غایت آنکه منقول

والی بر عدم قبول شاهد واحد باسین است و این مفهوم را باید جو منطق که تضایک شاهدین  
 باشد حکم نبود یا آنکه این مفهوم مفهوم لقب است و بخاری حصول و علمای فحول بدان غسل  
 نمی کنند چنانکه معروف است و اما شهادت اهل ذمه پس مختص بفسرست زیرا که مظنه اعداء از  
 حال و نقد عدول مسلمین است و حدیث لا تقبل شهادة مسلمة علی مسلمة غیر مقتضی از برای  
 احتجاج باشد و اگر صحیح گردد و مخصوص شود باین انانتم ضامنم فی الارض و اما تکلیف  
 شود در ذریعست پس ظاهر آنست که منجمله مثبت مامور پرست و لایسا نزد فساد زبان و ثواب  
 اگر فردم بر شهادت زور و بیایست که بعضی متسا لیلین و شهادت تخرج از سیم فاجره  
 می کنند و بعضی بعکس این امر میروند و آنچه دال باشد بر منع از تکلیف شود و دنیا مرد و فطی  
 استندال بقوله تعالی فی قسمان بالله بر محل نزاع خلاف است و عظم خیر که بران  
 استمانت بر فرق میان صدق و کذب شهادت نمایند تفریق شود دست و لایسا  
 چون حاکم از بعض احوال که تواطو بران جائز نیست بپرسد شوکانی گفته و لقد انتفعت  
 بتفاریق الشهود و تنويع سؤالهم و قل ما نضم شهادة بعد ذلك و حاکم را تساهل  
 جائز نباشد بلکه بر وی امکان نیست از هر آنچه صدق کشف حقیقت باشد و جب است و تفریق  
 شود از سیم و ادوی است و خبر و وزن اقوی از خبر یک زن است و چند آنکه عدو بنیضاید  
 قوت خبر افزون گردد و در اقتضای بر عرک واحد و در آنچه مردان را بران اطلاع باشد  
 بی دلیل است و در کتاب و سنت آنچه دال باشد بر جواز شهادت بر شهادت که در اصطلاح  
 فقهی شهادت از عادی گویند نیامده مگر بعضی متأخرین بر جوازش استدلال بجواز روایت  
 اسامیست و غیره از اسامی آنها کرده اند و از آنحضرت صلوات الله علیه اذن و وقع شد چنانکه  
 و حدیث فرما ببلغ اذی له من سماع و در حامل فقه الی من هو افقه منه  
 است و اهل اسلام در جمیع اعصار بران اجماع کرده اند و حکم شهادت و روایت یکبیت  
 دهر که در علم فرق کنند بر وی دلیل باشد و مقتضای این استدلال صحت اعداد اموال

و حدود و قصاص و عدم اشتراط شهادت دو کس بر شهادت یک کس است پس هر که  
 شهادت را در حکم روایت داشته وی را از التزام این معنی محصی نیست و هر که این  
 هر دو را مختلف گردانیده وی قبول ارعاده در مال نمی کند و نه در غیر آن و اگر این التزام  
 نکند دلیل دال بر جواز اراعاه اولاد بر فرق میان اسوال و جواز ثانیاً بیار و میتوان  
 گفت که شهادت بر شهادت داخل در عموم اولاد و الا به بشرعیت مطلق شهادت است  
 زیرا که این شهادت است بر آنکه فلاسف نے نزاد و بکذا و کذا گواہی داده و درین دور  
 شهادت بر آنکه کسی نزدش اقرار بکذا یا تکلم بکذا کرده فرق نیست پس چنانکه شاهد را  
 شهادت باین امر که فلانی نزد او اقرار بکذا و کذا کرد جائز است همچنان او را شهادت  
 باین معنی که فلانی نزد او شهادت بکذا و کذا داده جائز باشد و مقتضای این کفایت احد  
 دو را رعایت و لا ینقض حال حاکم ثبت آنست که احاطه احکام اقرار بر اعراف و  
 قرآن احوال کند بدون فرق میان تعریف و تکلیف زیرا که این را بجز افرادے از  
 اهل علم نمی شناسند و شک نیست که تاسیس مقدم بر تاکید است آری اگر مقررا  
 الی می بگویند لغت باشد جل کلاش بر قوایین لغت باید کرد و در مدحش بر عرف و لغت  
 اهل بلد کافی است و با بجز اعتبار تعریف و تکلیف محمول بر فاهم اسرار لغت عربیت است  
 که حافی تراکیب الفاظی و اندر بخلاف عامه که شبه با حجامه

### باب در بیان دعاوی و عینات

در حدیث متفق علیه از ابن عباس آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود اگر داد و ستد  
 مردم بجز دعوی خود مردم دعوی دمار رجال و اموال ایشان بکنند و لکن بر مدعی علیه  
 سوگند نیست و نزد حقیقه با سنا و صحیح باین لفظ است که مینه بر مدعی است و مینه بر یک یک انکار  
 کرد و ابو هریره گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر قومی مینه عرض کرد آمان شتابی کرد

در سوگن غوردن پس امر کرد که میان ایشان قرعه اندازند تا که نام یک از ایشان برگردد  
 خورد یعنی هر که قرعه بر بنامش بر آید شش مد عاراوی بستاند و الا البخاری و وجبه  
 قرعه آنست که چون هر دو خصم مساوی اند پس ترجیح احدی با علی الاخره بدو مرجع جائز نباشد  
 و آن مرجع قرعه است و این نوعی از تسویه امور به میان خصوم است و تقدیر از قسمت  
 شش متنازع فی میان دو کس و میکهد در دست یکی از آنان یا در دست غیر آنان باشد  
 کلام طویل است ولیکن آنچه در غورعل است همان قرعه است بنا بر این حدیث صحیح و در حدیث  
 ابو موسی آمده که دو کس خصومت کردند و ابوبکر و عیسی که را بنه نبود آنحضرت صلی علیه  
 و آله و سلم میان هر دو حکم نصف نصف کرد و اخراج احمد بن ابی داود و النسائی  
 و هذا الفظه و قال اسناده جید ولیکن درین حدیث تقیید وجودن شش در دست  
 هر دو نیست و آنکه در حدیث جابر آمده که دو کس دعوی کردند و آنحضرت صلی علیه  
 و آله و سلم حکم از برای کسی کرد که در دست او بود پس سندش ضعیف است ولیکن استدلال  
 بحدیث گندی مکن است چه وی گفت که ایها الرضی فی یدی و آنحضرت صلی علیه  
 علیه و آله و سلم از حضرت فرمود **الک یبینه وی گفت** لا فرمود **نلاک یبینه** و این ال است  
 بر وجه حکم از برای صاحب ید و خصم او بینه باشد اگر اقامتش کرد حکم مجرد اقامت واجب  
 گردید و بینه نوی یا حکم نیست و این دلیل است بر ترجیح بینه خارج و آنکه بلرانی از حدیثی بی اثر  
 آورده که آنحضرت صلی علیه و آله و سلم میان دو خصم که هر یک بینه آورده و حکم فرمود برای کسی که  
 بنامش بر آمده و این حدیث نزد ابو داود و از مرسل بن مسیب است پس قوی بر ماضیه حدیث  
 قسمت نیست و صحیح میان این روایات مکن است محل بعضی بر بودن شش مد عاراوی است احدی قول  
 بعضی بر بودن شش در دست هر دو یا در دست غیر این هر دو که مقرر است از برای این هر دو و کفایت از آنکه  
 نیست و مقام از موطن اشکال است و ارجح نزد ماست باشد بر جمیع تقاویر چه در صورتیکه  
 آن شش مد عاراوی است پس بینه که اقامتش کرده اولی است اگر چه در اصل بران نباشد

چنانکه حدیث علی المدعی البینه و علی المنکر الیمین دلالت دارد بر آن لکن میان  
 نبودن بینه بر آن و میان عدم اعتداد بدان لازم نیست زیرا که با یک حجت بینه  
 بود حجت دیگر را که ثبوت یدست منضم کرد و باین رنگزد و رعایت قوت گردید و بینه  
 غیر ذی ید را که چه حجت واحد است و لکن چون مقتضی فزید اعتبار شود و عدم استناد  
 ایشان بسوی حجر ثبوت یدست در قوت دو حجت باشد که یدست دیگر است و اگر آن  
 شیء مدعا در دست همگان یا در دست غیر هم است و آن غیر مقرر برای این هر دو است  
 یا هیچ یکی را از آن هر دو بر آن دست نیست پس ظاهر است ابو امامه حارثی گفته  
 آنحضرت فرمود هر که قطع کند حق مرد مسلمان بسوگند خود واجب گرداند و تعالی از برای  
 او آتش دوزخ را و حرام کند بزی جنت را مردی گفت اگر چه شیء یسیر باشد ای رسول خدا  
 فرمود و اگر چه شاخی از اراک باشد رواه مسلم و حدیث دلیل است بر شدت و عیدیه  
 حلف از برای اخذ حق غیر و لکن این ایجاب نادر و تحریم جنت مقید باشد بعدم توبه و  
 بعدم تخلص از حقی که باطل آنرا گرفته چه در بین درینجا اگر چه مطلق وارد شده باین فاجره  
 است بقرینه حدیث اشعث و لفظ وی این است که آنحضرت گفته هر که حلف کرد برین  
 و قطع کرد بر آن مال و مسلمان و وی در آن بین قیامت پیش آید خدا را و خدا بر وی خشناک باشد  
 متفق علیه و فرمود هر که حلف کرد بر منبر من که این سی و سیمن آتش وی گرفت جانی نیست  
 خود از نار و این را احمد و ابوداود و نسائی از حدیث جابر مرفوعه روایت کرده اند و هر چه  
 صحیحش گفته و حدیث دلیل است بر عظمت آثم مالف بر منبر نبوی کذب و علما را در تغلیظ  
 حلف بمکان و زمان اختلاف است و در حدیث دلالت بر هیچ یکی از این دو قول نیست  
 و ابوهریره گفته فرمود آنحضرت که کسی که کلام نکند خدا تعالی با ایشان روز قیامت نزد خدا ناید بسو  
 ایشان و پاک نکند و ایشان را عذاب الیم باشد یکی مردیکه بر فضل آب در صحرا است و آن آب را  
 از این بسبیل منع میکند دیگر مردیکه فروخت کالا را بدست دیگری بعد از عصر و سوگند خورد

که وی این سلع را بکند و اگر گرفته است و خریدار قصد بیعتش کرد و حال آنکه آن کالا غیر  
 این قیمت است و مردیکه بیعت کرد با نام و این بیعت نکرد و اگر برای دنیا اگر امام او را  
 از آن دنیا چیزی بخشد و یا بیعت کرد و اگر بخشد و فاکند و این متفق علیه است و  
 در متقی گفته روال الجماعة الا الذمذی و جا بر گفته و کس اختصام کردند در نایقه  
 و هر یک نیت عندی گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حکم از برای کسی  
 فرمود که نایقه بدست اوست و جا بیست دلیل است بر آنکه بی مزج شهادت موافقه  
 خود است و سخن برین حدیث گذشته و مخرج او شافعی و سیقی و دوار قطنی است و پیش  
 ضعیف است و این عمر گفته رد کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یمن را بطالب  
 حق و سندش نزد دوار قطنی ضعیف است و لکن از طریق دیگر هم آمده و در آن این است  
 که مطلوب اولی یمن است اگر کول کند طالب حلف نماید و مؤید اوست آنچه از  
 جماعتی از صحابه بدون انکار واقع شده و این همه صالح تخصیص قول با فاده حضرت  
 همچو حدیث شاهدک او و یمنه و نحو آن اگر چه نزد تحقیق مفید حصر نیست و الزام  
 یمن بعد از اقامت بینه کماله محتاج دلیل است و لایسا این یمن بر مدعی واجب  
 نیست بلکه واجب بر خصم اوست که مدعی علیه منکر است و از وجوبش بر منکر یا شاهد و جاه  
 و جوبش بروی باد و شاهد یا زیاده لازم نمی آید زیرا که یمن مذکور بایک گوا و اقامت نظام  
 گواه دیگر است بنا بر آنکه شاهد واحد مناط حکم نیست و آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم شاهدک او و یمنه فرموده و شاهدک او و یمنه گفته همچنین قبول بینه بعد از  
 یمن محتاج دلیل است زیرا که بر هر که یمن واجب بود یمن کرد و یمن مناط شرعی است  
 پس قبول مناط دیگر که بینه باشد مقتضای سوی برهان است و حاکمی که ثابت و عارف مالک  
 حکم و مدارک دلیل است او را لائق است که از مدعی نزد طلب او برای یمن بگوید که ترا  
 بینه هست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حضری را گفته اگر گوید هست امر با و درش

کند و اجابتش بسوی خلیفہ خصم قبل از اتیان بینه نہاید و اگر گوید نیست خصم او را سوگند دهد  
 بعد از آن اگر گوید کہ مینہ دارم ہرگز پذیرا نفرماید بکلیہ آنچه آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بخصمی  
 گفتہ لیس لك الا لك همان بگوید و آجتان با نچہ از صحابہ در شل این موطن واقع شدہ  
 غیر مفید است زیرا کہ مقام از سارح اجتناب دست و در اجتناب احد سے براہدی عجت  
 نیست آری اگر شکاف شود کہ کسیں خصم ناجرہ است و این انکشاف معلوم بودند منظور  
 مسعیہ بسوی آن واجب گرد زیرا کہ احد و نسائی و حاکم از حدیث ابن عباس آورده اند  
 کہ دوم در اختصاص کم کردند بسوی رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در چیز سے مدعی را  
 فرمود بینه اقامت کن وی اقامتش نکرد دیگری را فرمود حلف کن و سے سوگند فرمود بخدا  
 کہ جو او خدا سے دیگر نیست کہ این شے نزہن نیست جبرئیل علیہ السلام نازل شد و گفت  
 وی کا زب است آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حلف را فرمود بلی قد فعلت و لکن  
 الله قد غفر لك باخلاص قوالك لا اله الا هو بعدہ و او امر بایفای حق خصم سے  
 کرد و این حدیث را کہ امام علت نیست اگر چه بعض اہل حدیث زعم کرده اند بکہ آنست  
 و این را رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الزام خصم بایفای حق بعد از حلف بانجا جبرئیل  
 علیہ السلام کرد و این خبر مفید علم یقینی است پس چون حاکم را آنچه مفید علم بکذب بکین  
 باشد حاصل گردد بران عمل کند و اگر حاصل ہمین ظن بکذب است فقط چنانکہ شہادت  
 ہو و شاہد مفید است پس عمل بدان جائز نباشد زیرا کہ ترجیح منظور بر منظور و نہایت  
 بر منطاب بدون دلیل است و مفید علم بکذب ہمین چند چیز است از انجلیہ یکے علم حاکم شہوت  
 چیزی است کہ حالف بر تے آن حلف کردہ بمشاہدہ یا اقرار حالفہ کہ وی سوگند دروغ  
 ثورہ دست یا بشہادت کہ ضرورہ مفید علم باشد یا استند لا آنچه تواتر و آنچه بقارب  
 دوست حالتہ رضی اللہ عنہما گفتہ در آمد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روزی بر سن  
 شادمان می دختہ اسار بر وجہ او فرمودندیدی کہ بخبر زہ کی نظر بسوی زمین حارثہ کرد

مؤلف هذله اقدام بعضیها من بعض متفق علیه و حدیث دلیل است بر اقتداء قیافه در شجرت  
نسب و همچنین است مذہب مالک و شافعی و جہابیر علماء و وجود دلالت تقریر ببولیت  
و تقریر یکے از اقسام سنت است و خفیه بآن رفته اند کہ عمل بر قیافہ نیست و دعوی تسخیر  
مجرد و دعوی بلا بر بان سنت و تمیزت معارضه میان این حدیث و حدیث قرعہ زیر کلاه هر  
واحد از اینها مثل بطریقہ شرعیست ہر کدام کہ واقع شود احقاقی بدان حاصل سنت دیگر  
ہر دو معاوست ہم و ہند پس خود هیچ اشکال نزد اتفاق نیست نزد اختلاف اعتبار اوست

## کتاب الحق

در حدیث متفق علیہ از ابو ہریرہ آرد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ارشاد کرد ہر مرد  
مسلمان کہ مرد مسلمان را آزاد کرد و برہاند او تعالی در برابر ہر عضو از وی حصہ سے از  
مستحق از نار و لفظ ازندی از ابی امامہ کہ آنرا هیچ گفتہ این است کہ ہر کہ آزاد کرد و دوزن  
مسلمان را باشد این ہر دو فکاک او از نار و نزد ابو داود است از حدیث کعب بن ہر  
بسنہ صحیح ہر زن مسلمان کہ آزاد کرد و زن مسلمان را باشد فکاک او از نار و ابو ذر گفت  
آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را پرسیدم کہ اہل عمل افضل است فرمود ایمان بخدا و جہاد و  
لہ او گفتیم کہ اہل عمل افضل است گفت آنکہ قرآن دار و دوزن دکان خود نفس است  
متفق علیہ و در حدیث ابن عمر است کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ آزاد کرد  
حصہ خود را کہ در بندہ بود و او مال است کہ بہای عبد میرسد قیمت کردہ شود بندہ قیمت  
عدل و دادہ شود بشر کا حصص خود و عبد بروی آزاد گرد و در نہ آزاد شد از بندہ آنچه آزاد  
شد یعنی در بقیہ حصص عبد مانند متفق علیہ و ہم چنین از ابی ہریرہ آردہ اند کہ در قیمت کردہ  
بندہ بروی و طلب سعایت نمودہ آید بدون تسکت عرشد و گفتہ اند کہ سعایت درج سنت  
خبر و مکن است کہ مراد آن باشد کہ آزاد شد از بندہ آنچه آزاد شد بمراسیت نیست غرض متفق





جایگزین مردی از انصار غلامی را از پس پشت آزاد کرد و جزوی او را مالی نبود این جبر را  
 با آنحضرت رسید فرمود که می خرد او را از من نعیم بن عبد الله او را بهشت صد درهم خرید کرد  
 متفق علیه و در لفظی از بخاری چنین است که پس محتاج شد آن مرد و در رواستیه از  
 نسائی آمده بود بران مرد و بن پس بفرخت آنرا بهمان بهشت صد درهم و آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم این و را هم بوی داد و گفت دین خود را او کن حدیث دلیل است بر شریعت  
 تنبیه مطلقا و بر بیعت مدبر با حاجت و خبر و ال بر منع از بیع اگر بصحت رسید حجی ممکن است لیکن  
 صحیح نشده و قائل بجواز و انق در موقوف منع است و بر مدعی عدم جواز بیان مال از آنست  
 اگر گوید مانع عتق است گوئیم ناجز است و اما مال نبودن شرط بشرط غیر واقع پس منع عتق است  
 و در حدیث عمرو بن شعیب عن ابی عن جده از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد که کتاب  
 عبد است ما و امیکه بروی از مکاتبتش در سینه باقی است اخوجه ابو داود با سند  
 حسن واصله عند احمد و الثلثة و آیه سلمه گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرمایند چون یکی را از شما کسی ندان مکاتب باشد و ندان کتاب مال بود که بدل کتابت و ا  
 می تواند کرد پس باید که از وی در پرده شود و رواه احمد و الاربعة و صحیح الترمذی  
 حدیث دلیل است بر دو مسئله یکی آنکه مکاتب را چون مال بقدر کتابت باشد و می  
 در حکم احار است سیده را از ان ملوک در پرده می باید بود و گو تمام مال بنویسند و دویم  
 آنکه ملوک را نظر بباله رواست مادم که او را مکاتب نکرده است و مال کتابت را می باید بابت  
 عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود دیت و اود می شود و مکاتب بقدر آزادی  
 دیت حر و بقدر رقی دیت عبد رواه احمد و ابی داود و النسائی یعنی اگر مکاتبی که  
 نصف مال کتابت داده است کشته شود قاتلش نیاید و قیش بحساب حرمیه بحساب بنو  
 بولای او بدر و عمر بن حارث که برادر جویری ام المومنین است گفته گذشت آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و صحبه و سلم نزد موت خود و در همی و نه دینار و نه بنده و نه داه بگر بیهضه که دل

نام داشت و سلاح و زینتی که آنرا صدقه ساخته بود در واه البخاری و این حدیث  
 دلیل است بر تتر جناب مقدس او از ادناس و اعراض دنیا و خلوق و تقابل اشتغال  
 باین تنجی سرا و در حدیث ابن عباس است نزد احمد و ابن ماجه و حکم یاسنا و ضعیف  
 مرفوعاً بهزن که بناسید از سید خودی آزادست بعد از مرگ و س که این دلیل است بر  
 حریت ام ولد بعد از مرگ سید و برین است دال حدیث متقدم که نه بنده گذشت نه داه  
 و این سله طویل الذیل است ابن کثیر مصنف مستقل در ان جمع کرده و جمله اقوال در ان هشت  
 قول است و شک نیست که حکم بقیت ام ولد ستایم عدم جواز بیع اوست پس اگر این حادثه  
 که قاضی بحریت است بولادت از سید است بصحت رسد دلیل باشد بر عدم جواز بیع او  
 و لکن جماعتی از حفاظ ترجیح و قفس بر عمر رضی الله عنه کرده اند و احوط نزد ما اجتناب از  
 بیع اوست زیرا که نقل احوالش آنست که از او شسته باشد و مومنین و قاتل اند و شسته  
 چنانکه صادق مصدوق بدان اخبار فرموده و در حدیث سهل بن جلیف آمده که رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله وسلم فرمود هر که احانت کند مجاهد را در راه خدا یا خرم یعنی قرضدار را  
 در حسرت وی یا رکاتب را در رقیه او سایه دهد و در حق تعالی روزی که جز سایه اش سایه  
 دیگر نباشد اخوجه احمد و صحیح الحاکم تا اینجا اول احکام از کتاب بلوغ المرام شامل  
 مضامین و بل الفهم حاشیه شفا الاول و انصرام یافت اکنون ابواب کتاب بجامع از  
 بلوغ المرام بهتلمی آید و بالله التوفیق وهو المستعان

## کتاب الجامع

درین کتاب ابواب ادب و بر و صله و زهد و ورع و ترهیب از مساوکی اخلاق  
 و ترغیب و برکارم عادات و ذکر و دعا مذکور است تا خاتمه جمله امور بر حسن باشد

## باب در بیان ادب

سلم از ابو هریره روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود مسلمان را بر مسلمان  
 شش حق است چون ملاقاتش کنی بروی سلام کن و چون ترا بخواند یعنی از برای  
 طعام اجابتش کن و چون نصیحت خواهد اندرز کن و چون عطسه زند و کحله گوید جوایش ده  
 یعنی بیدار کن و چون بیمار گردد عیادتش نما و چون بمیرد همراه جنازه اش برو و در  
 حدیث ابی هریره است مرفوعاً نظر کنید یکسکه اسفل از شماست و در تبسم و زینب یکسکه  
 بالا از شماست که این نظر اجد بر آنست که از در او و حقار لغت خدا بر خود کنید و متفق  
 علیه و اللفظ مسلم و تو اس بن سمان گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نماز بروا ثم یعنی  
 نیکی و بدی پس ایام فرمود بر خوش خویشیت و اثم آنست که در سینه تو بافند و ناخوشی در آن  
 اطلاع مردم بر آن اخراج مسلم و اثم نماز مسلم است از حدیث ابن مسعود مرفوعاً چون شما کسی  
 با مستبد و کس با یکدیگر بد و ن آن سوم سرگشته نمانند تا آنکه مردم بیامینند زیرا که این تناسل  
 اند و گین می سازد آن دیگر را و ابن عمر گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود مردم را  
 از مجلس او بر نیزانیده خودش در آنجا نشیند و لکن نعمت و وسعت کنید منفعتی علیه و فرمود  
 چون یکی از شما طعام خورد دست خود پاک نسا و تا آنکه بلیسد یا بلیساند و دیگرے را و این نیز  
 متفق علیه است از حدیث ابن عباس و ابو هریره گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود  
 سلام کند صغیر بر کبیر و کبیر بر قلیل و در روایتی از سلم و سوار بر آشی و در حدیث علی است مرفوعاً  
 کافی است از جماعت چون بگذرد آنکه سلام کند یکس از آنان و مجزبی است از جماعت آنکه  
 جواب سلام گوید یکس از آنان و مجزبیست از جماعت آنکه جواب سلام گوید یکس از آنان  
 رواه احمد و ابی یحیی و قمر و ابداً نکند بیود و نصاری را سلام و چون ملاقاتی مستبد  
 ایشان را در راه مضطرب گردانید بسوی اشیق مکان و این نزد مسلم است از حدیث علی و آن  
 سنت از عمر در از نسبی گشته تا آنکه امر فرقتیه بالعکس شده و از تبعات ترک این سنت است  
 که زمام حکومت بلا و اسلام درین زمان پرست اهل کتاب است و قمر و چون عطسه زند

یکے از شما الحمد لله گوید و برادرش اورا ید سحاک الله گوید و وی در جوابش بچند یکم الله  
 و یصلح بالکم فرماید اخراجہ البخاری عن علی و تم از علی است فرمود سلم فرمائیانش  
 یکے از شما استاده و چون نعل پوشد ابتدا پای راست کند و چون بکشد ابتدا پای  
 چپ نماید و باید که مینے اول در نعل و آخر در نزع باشد و این متفق علیہ است از حدیث  
 علی و تم وی رضی اللہ عنہ گفته کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند و یکے از  
 شما در یک نعل یا هر دو پوشد یا هر دو را غلط کند متفق علیہ در حدیث ابن عمر است  
 منی منید خدا بوی کسی که می کشد جامه خود را بناز و فرمود چون بخورد و یکے از شما بنوشد  
 بدست راست بخورد و بنوشد در یکا شیطا ن بدست چپ می خورد و می نوشد اول  
 متفق علیہ است و ثانی فرمود سلم و عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جده آورده کہ آنحضرت صلی  
 علیہ وآلہ وسلم فرمود بخورد و بیاشام و پیش و غیر سرت و منیلہ اخراجہ اسحاق و ابوداود  
 و علقہ البخاری

### باب در بیان پر و صلہ

ابوهریرہ گفته آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود هر که دست دارد که فرخی کرده شود  
 در رزق وی و تا خیر کرده شود در اثر یعنی اهل وسے باید که صلا رحم کند اخراجہ البخاری  
 و فرمود بنی و را یزید بن عقیل رحم متفق علیہ من حدیث جابر بن عبد الله بن مطعم و فرمود  
 حرام کرده است خدا بر شما عقوق اہمات و زنہ در گور کردن دختران و منع و ہات یعنی  
 بھل و گدائی کردن و کرده داشته است قال و قیل و کثرت سؤال و اضا عت مال و  
 این متفق علیہ است از حدیث سفیر بن شعبہ و کراہت در لسان شاعر مطلق می شود بر تحريم  
 پس این چیز احرام باشد و عمرو بن العاص از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورده کہ خدا  
 خدا در رضای والدین است و خطا یعنی ناخشنودی خدا در خطا مادر و پدر است اخراجہ الترمذی  
 و صحیحہ ابن حبان و الحاکم و انس گفته آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود و گند یکم

جان من بدست اوست ایسان می آرد بنده آنکه دوست دارد و از برای همسایه یا برادر  
 خود آنچه دوست می دارد و از برای جان خود و این متفق علیه است و در حدیث ابن مسعود  
 آمده که پیغمبر رسول خدا صلعم را که گناه عظیم است فرمود آنکه بدو بفرستند برای خدا یا آنکه  
 و سه ترا آفرید و گفت باز که کدام گناه بزرگتر است فرمود آنکه فرزندان را بکشد  
 از ترس آنکه با تو بخورد و گفت باز که کدام گناه بزرگتر است فرمود آنکه زنان را بکشد  
 الشیطان متفقاً و هم در حدیث متفق علیه است از ابن عمر و بن  
 العباس مرفوعاً که از کباب گرسنه و ششام دادن مرد را در پیر خود گفتند شد رحل  
 والدین را سب می کند فرمود آری و ششام می دهد پدری را پس و سه پدر را و ششام  
 می دهد و سب می کند مادر را و پس وی سب مادر را نکند می نماید بهیبت  
 و این خویش بدشنام میا لاصحاب کین در قلب هر کس که می باده  
 و در حدیث متفق علیه از ابی ایوب انصاریست مرفوعاً حلال نیست مسلمان را که ترک  
 دهد برادر خود را زیاده بر سه شب ملاقاتی می شوند هر دو و اعراض می کنند این و آن یعنی از  
 یکدیگر و بهتر هر دو که است که ابتدا اسلام کند و جا بر گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
 هر مرد و صدقه است اخوجه البخاری و لفظ ابی ذر این است حقیر مرا از مرد و صدقه  
 هیچ نشنیده اگر چه ملاقاتی شوخی برادر خود را بر روی کشاده و فرمود چون بهرے شور با بسیار که آب  
 آلود باز پرس نام مسلمانان را اخوجه مسلمان و در حدیث ابو هریره است مرفوعاً که  
 دو کند از مسلمان که بستی را از کرب دو کند خدا از وی کربت را از کرب روز قیامت برادر  
 بکربت بخنی است و هر که آسانی کند بر تنگدست آسان سازد خدا بر وی در دنیا و آخرت  
 و هر که پرده پوشد مسلمان را در دنیا بپوشد خدا پرده او در دنیا و آخرت و خدا در دنیا و آخرت  
 ماحام که بنده در مرد برادر خود باشد اخوجه مسلم و فرمود هر که دلالت کرد بر خیر او را مثل اجر  
 قاتل باشد اخوجه مسلم عن ابن مسعود و این عمر مرفوعاً گفته هر که پناه خواهد شما را بکشد

اورا پناه دهید و هر که سؤال کند شمارا بخند او را چیزی بدیدید و هر که نکوئی کند با شما جزای احسانش بکنید و اگر نیاید دعایش دهید اخوجه الیه حق و حقیقت در او امر و موجب است

### باب در بیان زهد و ورع

لعمان بن شیه گفته است حضرت را شنیدم می فرمود حلال بود است و حرام بود بر او میان این هر دو شبهات است که بسیاری از مردم آن را نمی دانند هر که از آن شبهات پرهیز کرد دی دین و دایره وی خود نگاهداشت و هر که در آن افتاد و در سر افتاد همچو چراند که گرد چاه می چرخاند و زیاده است که در آن بیفتند آگاه باشید که هر پادشاه را می ست و حامی خدا محارم او بجانست و در زن آدمی پاره گوشت است چون نیک شود به تن صالح گردد و چون تباه گردد به تن فاسد گردد آگاه باشید که آن پاره گوشت دل است متفق علیه و این حدیث اصل عظیم و قاعده کبیره است در دین علامه شوکانی شیخ متقلش نوشته و بغایت افاده پرده است و لعمان زهد و است این حدیث هر دو انگشت خود بگوش مایل ساخته مقصود تاکید شنیدنش از آن حضرت صلوات است

حرف از زبان دوست شنیدن چه خوش بود یا از زبان آنکه شنید از زبان دوست و در حدیث ابو هریره است زدن بخاری مرفوعا هلاک شد بنده دینار و در هم و جامه اگر داده خوشه گوشت و اگر نداده شد خوشه و نشد

گفت چشم تنگ دنیا دارا یا فتناعت پر کند یا خاک گور  
و ظاهر است که آخر دینار است و آخر در هم هم و چون این هر دو با محبت جامع بشود  
هلاک نقد وقت آمد خاک کسی است که در همه حال خوشه دوست کماتیل  
نه شادی داد سامانی نه غم آورد نقصانی پیش همت ماهر چه آمد بود و همتانی  
ابن عمر گفته است گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر دو دوش من و فرمود باش در دنیا  
گو یا تری خانه منی یا را بگذری چه هر که سکن و مسکن و وطن ندارد و بار سر راه است و سئل

بچیری نمی بند و ابن عمری گفت چون شام کنی متظر باد و بباش و چون صبح کنی نگران  
شام بباش ۵

برستی خود را اعتمادی می کنی نه بر کسی قصد نساوی کن  
چندے اگر زمانه اینجا دارد خالی شود انتظار باو سے کن  
و گفت بگر از صحت خود برای مقم خویش و از حیات خویش برای موت خود اخراج البجاری  
برگ عیش بگر خویش فرست کس نیار و ز پس تو پیش فرست  
و ہم در حدیث ابن عمرست نزد ابو داود و ابن حبان صحیحش گفته کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ  
وآلہ وسلم فرمود ہر کہ ما نشد بقومی و سے معدود دران قومست و این حدیث مختل بسط  
طویل است و اصلی است از اصول غنیہ دین کتاب اقتضاء الصراط المستقیم کہ تالیف شیخ الاسلام  
ابن تیمیہ رحمہ اللہ تعالیٰ است گو یا شرح ہین حدیث من تشبہ بقوم فھو منهم است و  
ابن عباس گفتہ در پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود یک روز فرمود ای غلام نگاہ  
خدا را نگاہدار و ترا نگاہش داریابی او سبحانہ را روی خود و چون خواہی از خدا بخواہ  
از خدا خواہم و از غیر نخواہم بخدا کہ نیم بند و غیر و بخدا سے دگرست  
و چون مدخواستی مد و بختہ خواہ اخراجہ الترمذی و قال حسن صحیح و نزد ابن ماجہ  
و غیرہ بسند حسن از سہل بن سعد آمدہ کہ مرد سے نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و  
ای رسول خدا صلم راہ نامہ را بر کاری کہ چون یکنم دوست دارد مرا خدا فرمود بے رقتی و  
کن در دنیا دوست گیر و ترا خدا و زہ کن و ناخپسہ نزد مردمست دوست دارند ترا مردمست  
شد کہ بی نیاز سے از دنیا و مال و سامان مردم سبب محبت الہی و دوستی مردمست  
۵ بی نیازی ہستی دارد و کہ بیان واقف اند ماہم از دست رد و خور بختیدہ ایم  
و سہن ابی و قاص از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شنید کہ می فرمود خدا دوست میدارد  
بند و پرہیزگار را سود و حال گوشہ گزین را اخراجہ مسلم ۵



مرا بیکانکه اود خلق با حق آشنا کرده است بد بطبع من بکس کم ساختن بسیار میازد  
 و در حدیث مرفوع ابوهریره است نزد و نزدی بسند حسن که از حسن اسلام مرد دست  
 گذاشتن مالایعنی و این حدیث بخلاف آن چهار حدیث است که در دین و دنیا انسان را  
 کافی است و شرح درازی خواهد این مختصر از ابرینی تا بدو مقدم من بعد یکرب گفته  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود پرنک و فرزند آدم هیچ آوند بدتر از شکم یعنی شکم  
 بدترین آن آوند باست که پر کرده شود و از پیر شدنش شراب و بدیهامی زاید و آن گفته  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر بنی آدم بسیار خطا کار است و بهترین بن خطا کار را  
 تو بکنند گان اندا خوجه الذمذی و این ملاحظه و سندی قوی است و هم در حدیث  
 انس است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خاموشی حکمت است و قلیل اندخال  
 آن و این نزد بیتیست در شعب بسند ضعیف و صحیح است که قول لقمان حکیم است

### باب در تزیین از مساوی اخلاق

ابوهریره گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در داری خود را از حد زیر که حدیث  
 را بچنان می خورد که آتش منیم را و این را ابو داود و انس کرده و این جمله حدیث انس  
 سخنان آورده و هم ابوهریره گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نیست پهلوان آنکه  
 مردم را بر زمین اندازد و شدید کسی است که نزد غضب مالک جان خود باشد و منفی علیه  
 و هم در حدیث متفق علیه است مرفوعا از ابن عمر عظمی ظلمت است روز قیامت و لفظ مسلم از  
 جابر مرفوعا چنین است که سپر بنی پرستم را که ستم ناریکیا است روز قیامت و پیر بنی کنی نخل را  
 که این نخل هلاک کرد کسی را که پیش از شما بودند و اما محمد بسند حسن از محمود بن لبید مرفوعا نقل  
 نموده که خوف ترین آنچس می ترسم بر شما شرک که چک است یعنی ریاض  
 کلید در روز نخست آن ساز که در چشم مردم گزاری دراز  
 و در حدیث ابی هریره از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که نشان منافق سه چیز است

چون سخن گوید و سوغ گوید و چون وعده کند خلاف نماید و چون امانت نهاد و شویخت  
 کند متفق علیه و تزویر و شیخیمن از حدیث ابن عمر این قدر زیاده آمده که چون خاصیت  
 کند بخور نماید و هم در حدیث متفق علیه است از ابن مسعود مرفوعاً که دشنام کردن مسلمان  
 فحوق است و کشتن او کفر و ابو هریره از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که دو  
 داری خود را از گمان بردی که گمان کذب حدیث سنت متفق علیه و صحیحین است  
 متفقاً از معتقل بن یسار که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رای فرمود  
 نیست مسیح بنده که استرعا کند از وی خدا را معیتی را سیر در و زیکیه میرد و او خان است  
 مگر آنکه حرام کند خدا بر وی جنت را و سلم از عاتقه روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم فرمود ای خدا هر که والی خیر می شد از هست من و شاق آمد بر ایشان دشوار  
 کن بر وی و فرمود چون قتال کند سیکه از شما باید که بر هر نیزه او روی متفق علیه من حدیث  
 ابی هریره یعنی بر روی نزنند و هم در حدیث و سه ریشه آمده است که مردی گفت  
 ای رسول خدا صلوات علیه و آله و سلم وصیت کن مرا فرمود خشم گیر آن مرد مکرر همین سوال کرد هر بار که  
 فرمود و این نزد بخار است و از روایت خولاء انصاریه نزد بخار که مرفوعاً آمده که مردم  
 خوض می کنند و مال خدا بغیر حق ایشان را نمار باشد و زیقاست و در مسلم است از ابی هر  
 از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آنچه روایتش از پروردگار خویش می فرماید که ای  
 بندگان من حرام کرده ام من ظلم را بر جان خود و حرام ساختم ستم را میان شما پس  
 ظلم نکنید بر یکدیگر و ابو هریره گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت می دانید که غیبت  
 چیست گفتند خدا و رسول و ائمه را ندانند فرمود ذکر کردن تو برادرت را یا آنچه ناخوشش می آید  
 گفتند اگر باشد و برادر من آنچه می گویم فرمود اگر هست در و سه آنچه می گوئی غیبت کردی  
 او را و اگر نیست بهتان بستی بر وی آنچه مسلم و هم در حدیث ابی هریره است مرفوعاً که  
 مکنید و نه تخاصش و نه دشمنی کنید و نه غیبت کنید در پس پشت و نه بیج کنید بعضی شهر بیج بعضی

و باشد بندگان خدا برادر یکدیگر مسلم برادر مسلم است شتم نمی کند او را و خدا دل و شتر و ک  
 نمی نماید او را و خود نمی شتر و او را تقوی اینجا است و اشاره کرد بسوی سینه سبزه است  
 آدمی را از شتر آنکه حقیر نپندارد برادر مسلمان را تمام مسلم بر مسلم حرام است خون و مال و  
 و آبروی او و این نیز نزد مسلم است و نزدی از حدیث قطبه بن مالک روایت کرده  
 و حاکم صحیحش گفته که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفت اللهم جنبني منكرات  
 الاخلاق و الاحمال و الالهواء و الاولاد و اءبار خدا یا میکسوار مرا از ناشناخته  
 عادات و کردار با و خواسته ها و بسیارها و این عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و  
 سلم فرمود ما را یعنی خصوصت مکن برادر خود را و مزاح مکن او را و پیمان مکن او را و افلاش  
 کن و این را نزدی بسندی آورده که در آن ضعف است و هم نزدی نزدی است از  
 حدیث ابی سعید خدری مرفوعاً و خصلت است که جمع نمی شود در مومن یکے بکل و دیگر  
 خلق بد و سندش ضعیف است و مسلم راست از حدیث ابو هریره مرفوعاً و در شنام  
 و نهاده هر چه گویند گناش بر بادی است تا آنجا که مظلوم تجاوز کرده و ابوصبر گفته رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که گزند رساند گزند رساند او را خدا و هر که دشمنی کرد مسلمان را  
 دشمنی کند بروی خدا تعالی اخوجه ابداد او و التزمذی و حسنه و گفت  
 ابوالدرداء فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او تعالی دشمن می دارد و فاحش پیوه گو  
 را و این را نزدی تصحیح کرده و نزد است از حدیث ابن مسعود مرفوعاً که مومن طعن کننده  
 نباشد و لعنت کننده و نه فحش گوینده و نه بزبان و این را تحسین کرده و حاکم تصحیحش  
 پر خرست لیکن راجع نزد و از قطنی وقف است و در حدیث عائشه مرفوعاً آمده و شنام  
 گفتید مردگان را که رسیدند با نچه پیش فرستادند اخوجه البخاری و فرمود و آن است  
 نمی شود و جن چین و این متفق علیه است و آن گفته آنحضرت فرمود و هر که باز داشت خشم خود را  
 باز دارد و خدا دوی عذاب خود را و این را طبرانی در او سطر ارج کرده و آنرا شایسته است

متفق جلیہ و فرمود از انچه مردم از کلام نبوت اولی دریافتند این سخن است که چون  
 شرم نکرده هر چه خواست بکن اخوجه البخاری و در حدیث ابو ہریرہ است نزد مسلم  
 مرفوعاً موسی قوی بہتر و احب است بسوی خدا از موسی ضعیف و در ہر مسلمان خیر است  
 حرص کن بر انچه ترا سود دہد و مرد از خدا جو و عاجز بشو و چون مصیبتی رسد بتو گو کہ اگر تین  
 می کردم چنان می بود و لکن بگو کہ قل را اللہ و ما شاء فعل یعنی خدا بچنین مقدر کرد و  
 انچه خواست نمود زیرا کہ حرف تو بمنی کاش غل شیطان می کشاید و عیاض بن جاحفہ  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود او تعالی وحی فرستادہ است بسوی من کہ فروتنی  
 کنی دشمنان آنکہ یعنی نکند احدی بر احدی و نازش ننماید هیچ کس بر هیچ کس اخوجه مسلم  
 و در حدیث ابی الدرداء است مرفوعاً ہر کہ باز دارد از کار روی برادر خود در پس پشت او  
 برگرداند خدا از روی او آتش دوزخ را روز قیامت اخوجه الترمذی حسنہ و نزد  
 احمد از حدیث اسامہ بن زید بخوان آمدہ و گفت ابو ہریرہ کہ فرمود رسول خدا صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم نکر هیچ صدقہ از مال چیزے را نپذیر و خدا بندہ را بعفو یعنی از جرم و  
 تقصیر دیگری مکرمت و توفیق نکرده احدے او برای خدا اگر باند کرد او را خدای تعالی  
 اخوجه مسلم و عجمہ السد بن سلام گفتہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ای مردم  
 خاش کنید سلام و بخورانیہ طعام و پیوند سازید از جام و نماز گزارید بشب و مردم و خواب  
 در آن بخت بسلام تزدی گفتہ این حدیث صحیح است و تہم داری گوید رسول خدا صلی  
 علیہ وآلہ وسلم فرمودہ دین نصیحت است سہ بار گفت این را گفتیم از برای کیست اسے  
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود خدا را و کتاب او را و رسول را و ائمہ مسلمین و عامہ ایشان اخوجه  
 مسلم و فرمود اکثر چیزی کہ در بہشت در آرد تقوی اللہ و حسن خلق است اخوجه  
 الترمذی و صحیحہ الحاکم عن ابی ہریرہ و تہم و حدیث مرفوع است نزد ابویعلی  
 شامی تو انید بچند مردم سہا لہ اسے خود و لکن باید کہ بچند آنان را از شتاب و جہ و حسن خلق

فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر شماست راست گفتاری زیرا که صدق راه  
می نماید به نیکو کاری و نیکو کاری راه می نماید بسوی بهشت و همیشه آدمی راست  
می گوید و تحریری صدق می کند تا آنکه نزد خدا صدق نوشته می شود یعنی بسیار راست گو  
و دور دار پیخود را از دروغ زیرا که کذب راه می نماید بسوی فجور و فجور هادی است  
بسوی نار و لایزال آدمی دروغ می گوید و تحریر و قصد کذب می نماید تا آنکه نوشته شود  
نزد خدا کذاب متفق علیه من حدیث ابن مسعود و هم در صحیحین است متفق از  
ابی هریره مرفوعاً و در دار پیخود را از ظن زیرا که ظن اکذب حدیث و دروغ ترین گفتار است  
و فرمود پیغمبر پیخود را از نشستن در راهها گفتند ای رسول خدا صلام چاره چیست ما را  
از نشستن گاهها که سخن کنیم بخاطر فرمود چون باز نمی ماند باره حق راه بجا آرید گفتند حق  
چیت فرمود چشم پوشیدن و باز ماندن از ایذا رسانی و جواب سلام دادن امر معروف  
و نهی از منکر کردن متفق علیه و لنحکم ما قبل

به پیر میگرد گفتیم که چیست راه نجات بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن  
معاویه گفته آنحضرت فرمود هر که خدا بادی اراده بخیر می فرماید او در دین فقیه می گردد متفق  
علیه مراد بفقّه درین حدیث و دیگر احادیث که در معنی این حدیث است باتفاق اهل علم  
و فقه فهم کتاب و سنت و دیگر اوله و حج ملت است نه فقه مصطلح علمای فروع و فضلاء  
رای و در سلف مرد زاهد در دنیا و رغبت در آخرت را که عامل بر کتاب و حدیث و عالم  
بقرآن و سنت می بود و فقیه می گفتند و امر و فقیه عبارت از کسی است که متشوق شرع و  
متقیق مزار باشد و فتا وای بسیار از اقوال و آرای اهل روزگار نزد و معیه  
موجود بود و مردم را بدان قضا و اتقا کند فان الله و انا الیه راجعون ابو الدرداء گفته  
فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هیچ شئی در تراز و گران تراز حسن خلق نیست و بن  
نزد ابو داود دست و ترندی تصحیح کرده و در حدیث ابن عمر است مرفوعاً که حیاشعبدان ایماست

متفق جلیہ و فرمود از انچه مردم از کلام نبوت اولی دریافتند این سخن است که چون  
 شرم نکرده هر چه خواست بکن اخوجه البخاری و در حدیث ابو ہریرہ است نزد مسلم  
 مرفوعاً موسن قوی بہتر واجب است بسوی خدا از موسن ضعیف و در ہر مسلمان خیر است  
 حرص کن بر انچه ترا سود دہد و در از خدا جو و عاجز بشو و چون مصیبتی رسد بتو گو کہ اگر تین  
 می کردم چنان می بود و لکن بگو کہ قل را اللہ و ما شاء فعل یعنی خدا بچنین مقدر کرد و  
 انچه خواست نمود زیرا کہ حرف تو بمنی کاشن عمل شیطان می کشاید و عیاض بن جافقہ  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود او تعالی وحی فرستادہ است بسوی من کہ فروتنی  
 کنی دشمنان آنکہ یعنی نکند احدی بر احدی و نازش ننماید هیچ کس بر هیچ کس اخوجه مسلم  
 و در حدیث ابی الدرداء است مرفوعاً ہر کہ باز دارد از کار روی برادر خود در پس پشت او  
 برگرداند خدا از روی او آتش دوزخ را روز قیامت اخوجه الترمذی حسنہ و نزد  
 احمد از حدیث اسامہ بنت یزید بخوان آمدہ و گفت ابو ہریرہ کہ فرمود رسول خدا صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم نکر هیچ صدقہ از مال چیزے را نپذیر و خدا بندہ را بعفو یعنی از جرم و  
 تقصیر دیگری مکرمت و تواضع نکرد احدے او برای خدا اگر بلند کرد او را خدای تعالی  
 اخوجه مسلم و عجمہ السد بن سلام گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ای مردم  
 فاش کنید سلام و بخورانیہ طعام و پیوند سازید ارحام و نماز گزارید شب و مردم و خواب  
 در آن بخت بسلام تزدی گفتہ این حدیث صحیح است و تہم داری گوید رسول خدا صلی  
 علیہ وآلہ وسلم فرمودہ دین نصیحت است سہ بار گفت این را گفتیم از برای کیست اے  
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و خدا را و کتاب او را و رسول را و ائمہ مسلمین و عامہ ایشان اخوجه  
 مسلم و فرمود اکثر چیزی کہ در بہشت در آرد تو سے اللہ و حسن خلق است اخوجه  
 الترمذی و صحیحہ الحاکم عن ابی ہریرہ و تہم و حدیث مرفوع است نزد ابویعلی  
 شامی تو انیہ بگوید مردم سہا لہاے خود و لکن باید کہ بگوید آنان را از شتاب و جہ و حسن خلق

حاکم گفته این حدیث صحیح است و لفظ ابو داؤد با سنا و حسن از ابو هریره مرفوع این است  
 مؤمن آئینه برادر مؤمن خود است یعنی او را عیب او آگاهی سازد و از این عمر آمده که  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مؤمنی که با مردم می آید و برافزای شان صبر  
 می کند بهتر از کسی است که بخاطر مردم و صابر برافزای شان نیست و این را ابن ماجه  
 با سنا و حسن اخراج کرده و این حدیث نزد ترمذی نیز هست لیکن نام صحابی نبوده  
 و احمد از ابن مسعود آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم الاچھ احسن  
 خلقی فحسب خلقی و در مشکوٰۃ این حدیث را از عائشه رضی الله عنها روایت نموده  
 و این جان گفته صحیح است

### باب در بیان ذکر و دعا

گفت ابو هریره که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حق تعالی می فرماید من باندۀ  
 خویشم تا ذکر من می کند و هر دو لبش بیاید من چشند و این نزد ابن ماجه است و این جان  
 تصحیح کرده و بخاری تعلیقا آورده و در حدیث مساذ بن جبل است مرفوعا مکرر این آدم  
 هیچ عملی که نجات دهنده تر باشد از او را از عذاب خدا از ذکر خدا اخرجہ این ابن شیبۀ  
 والطبرانی را سنا و حسن است و مسلم از ابو هریره مرفوعا روایت نموده که نشست  
 قومی در زمینی که ذکر خدای کنند در آن مگر اگر در گفتند آن قوم را ملائکه و پوشید آنان را  
 رحمت و لفظ ابو هریره نزد ترمذی این است نشست قومی بمقعدی که ذکر خدا اندران  
 نکر و در و در بنی نفرستاد و اگر باشد حسرت برایشان روز قیامت و این حدیث حسن است  
 و در حدیث ابویوب است نزد ثعین متفقاً مرفوعاً که گفت لا اله الا الله وحده لا شریک  
 له و باروی همچو کسی است که چار نفس از او و اسمعیل آذاک و ابو هریره گفته فرمود آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم هر که سبحان الله و بیحد صد بار گفته انگند شد خطایا و اگر چه  
 باشد چه کف دریا یعنی در کثرت و این متفق علیه است و مسلم از حدیث جویریہ آورده که گفت

آنحضرت مرا گفتم بعد از تو چهار کلمه اگر وزن کرده شوند با پنجاه گفتی تو ازین روز برابر آیت  
بدان سبحان الله و سبحان الله و سبحان الله و سبحان الله و سبحان الله و سبحان الله و سبحان الله و سبحان الله و سبحان الله و سبحان الله  
و ابوسعید خدری مرفوعاً آورده که باقیات صالحات این است لا اله الا الله و  
سبحان الله و الله اکبر و الحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله اخبرجه النساء  
و صححه ابن حبان و الحاکم و احمد و ابوداود و فضائل این کلمات جمعا و فرادی بسیار  
آمده و در حدیث سمر بن جندب است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده و من  
سخننا نزد خدا چار سخن است زیان نمی کند ترا بهر چه از آن آغاز کنی سبحان الله و الحمد  
له و لا اله الا الله و الله اکبر و این نزد مسلم است و در حدیث توفیق علیه مرفوع بر روایت  
ابی موسی اشعریست که گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اے عبد الله بن قیس  
راودنمایم تا بگویی اگر بخوای بهشت لاحال و لا قوة الا بالله و لا اله الا الله و لا ملجأ من الله  
الا اليه هم زیاد کرده و در حدیث نعمان بن بشیر آمده مرفوعاً که دعا عبادت است  
اخبرجه الاربعة و صححه الترمذی و له من حدیث انس دعا منزع عبادت است  
و نزولش از حدیث ابی هریره باین لفظ مرفوعاً آمده نیست بخیری اگر کم برخدا از دعا و این را  
ابن حبان و حاکم صحیح گفته اند و ازینجا ثابت شد که دعا سغیر الله از انبیاء و اصنام و صلوات  
شیاطین و کواکب عبادت غیر الله است پس شرک باشد زیرا که معبود بحق جو حق سبحان و بگری  
نمست تو انس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرماید رو کرده نمی شود دعا میان  
ازان و اقامت اخبرجه النساء و غیره و صححه ابن حبان و غیره و موضع انجا  
دعا را در حصن حصین یک جا آورده این یکی از آنهاست و در حدیث سلمان است که گفت  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رب شما شرناک و کرمناست شرم دارد از بنده خود  
چون هر دو دست بردارد از آنکه تهنه برگرداند اخبرجه الاربعة الا النساء و صححه  
الحاکم و عمر گفته بود آنحضرت چون دراز میکرد و هر دو دست خود در دعا بر نمی گردانید نهان



تا آنکه مسیح روی خود بآن هر دومی فرمود و اخراجا القملى و حديث را شاهد بدارست  
از آنجمله حديث ابن عباس است نزد او بود و دو مجوش متقنه آنست که حسن باشد و  
برداشتن و دستها و سوزنش بر روی یکدیگر از آداب و عادت است و فرمود اولى مردم بن  
روزيق است اکثر آنان در در و در بن است اخراجا القملى و صحيحه ابن جابر  
و درين حديث بشارت عظيم است از برای کسانی که اکثر الصلوة اند بر رسول خدا صلی الله  
عليه و آله وسلم و درين است اين شيوه در زمره اهل علم مخصوص اهل حديث است و فهم  
اولى الناس به صلح بابى هو و اى سه

و روز بآن و مونس جان است نام یار یک دم نمى رود که مکررنى شود و  
و شداد بن اوس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود سبب الاستغفار اين است  
که بگويد بنى الله انت رب لا اله الا انت خلقتنى وانا عبدك وانا على عهدك  
ووعدهك ما استطعت اعوذ بك من شر ما صنعت ابوء لك بنعمتك على  
وابىء بدنى فاغفرلى فانه لا يغفر الذنوب الا انت اخراجا القملى  
و در حديث ابن عمر است که بنو رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که ترک فرمايد اين کلمات  
را و ميکه شام کند و چيني که صبح کند اللهم انى اسألك العافية فى دينى و دنياى  
واهل و مالى اللهم استر عوراتى و امن روعاى اللهم احفظنى من  
بين يدي و من خلفى و عن يمينى و عن شمالى و من فى قى و اعوذ بعظمتك  
ممن ان اشتغال من شتى اخراجا القملى و اين ما جة و صحيحه البخارى و سلم  
از حديث ابن عمر آورده که مى گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اللهم انى اعوذ بك  
من زوال نعمتك و تقهقر عافيتك و فجاء فقمتك و جميع سخطك و هم و ريش  
ابن عمر است نزد سائى و صحاحى که مى فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اللهم انى  
اعوذ بك من غلبة الدين و غلبة العدو و شاة الاعداء و برپه گفته شنيد

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مروی را می گفتم اللهم انی اسألك بانی اشهد  
 انک انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له  
 کفوا احد فرموت تحقیق خواست خدا را بنیای که چون سؤال کرده شود بیان ببرد او را  
 و چون خوانده شود بدان بپذیرد و اخرجه الاربعه و صحیحه ابن حبان و مسلم و ترمذی  
 اربعه است از ابو هریره که چون صحیح می کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می گفت اللهم  
 بک اصبحنا و بک امسینا و بک انجی و بک تموت و الیک النشأ و می چون شام  
 می کرد و بنشین می گفت مگر آنکه بجای الیک النشأ ربه کما شب الیک المصیر می گفت  
 و آنش گفته اکثر و عای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این بود و بنا اتنا فی الدنیا  
 حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار متنقی علیه و ابو موسی اشعری  
 گفته آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این دعا می گفت اللهم اغفر خطیئتی و اسرانی  
 فی امری و ما انت اعلم به منی اللهم اغفر لی جلدی و هزل و خطائی و  
 عجزی و کل ذلك عندی اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما اسریت  
 و ما اعلنت و ما انت اعلم به منی انت المقدم و انت المتأخر و انت علی کل  
 شیء قدیر متفق علیه و مسلم از حدیث ابو هریره آورده که می گفت رسول خدا صلی الله  
 علیه وآله وسلم اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة امری و اصلح لی دنیاى  
 التی فیها معاشی و اصلح لی آخرتی التی الیهامعادى و اصلح لی الحیاة زیادة  
 لی فی کل سخیرة و اصلح لی الموت راحة لی من کل شر و آنش گفته آنحضرت صلی الله  
 علیه وآله وسلم می گفت اللهم انفعنی بما علمتنی و علمنی ما ینفعنی رواه النسائی  
 و الحاکم و ترمذی از حدیث ابی هریره و نحو آن آمده و در آخرش گفته و رد فی علما  
 الحمد لله علی کل حال را عوذ بالله من حال اهل النار و سناوش حسن است و  
 عائشه رضی الله عنها این دعا مؤخت اللهم انی اسألك من الخیر کلّه عاجله

و اجله ما علمت منه و ما لم اعلم و اعوذ بك من الشراكه عاجله و اجله  
 ما علمت منه و ما لم اعلم اللهم اني اسألك من الخير ما سألك عبدك  
 و نبيك و اعوذ بك من شر ما عاذ به عبدك و نبيك اللهم اني اسألك الجنة و ما قبلها  
 من قول ادع و اعوذ بك من النار و ما قبلها من قول ادع و اسألك ان تجعل كل قضاء قضيته  
 لي خيرا و ابن زو ابن ماجه است و ابن حبان و حاكم بن عجمي هم پر دخته اند و با جمله در  
 اربعه بنويه على صاحبها الصلوة و التحية كتب مستقلة تاليف يافته از انجمله حصن حصين جنيبت  
 و اذكار نووي و كتاب سلاح المؤمن و كتاب فزند سلاح جزآن و اين كتب جامع غالب  
 ادرعيه است كه با سانيه صحيحه حسن ثابت گشته در روايات ضعيفه هم دارد و اين كتب را  
 شرح است كه در ان اعتناء به تهقيق رجال سند و صحت و ضعف متن رفت از انجمله  
 تحفة المذاكرين شرح عدة المحصين از علامه شوكانى رحمت و بعض اهل علم از ان  
 كتب انتخاب دعوات صحيحه حسن كرده اند و از انجمله است كتاب حرب اعظم و حزب المقبول  
 و چون الفاظ بنويه و عبارات محمدية را تاثير مى ديگر است لهذا درين مختصر درين باب  
 بر جملة ادرعيه پر دخته نشد و تتبع و داو بن سنت شاهد است كه هيچ خير دنيا و آخرت  
 نيست مگر آنكه رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم آن را از خداى معطى خواسته و پيچ آفت  
 و شر در دارين نيست مگر آنكه از ان بخداى عالم پناه جست پس چنانكه در عبادات و معاملات  
 اقتصار بر ماورد خوب است تا زيادتي بر دين كامل و نقصانى در اتمام نعمت موجود نيايد همچنان  
 زود ما دعى خير و طالب نجات را كوتاه ساختن دعوات خويش بر اوعيه مآثوره و چشم بستن  
 از ادرعيه ساخته و پر دخته نشد و غير هم خيلى مستحسن است و في ذلك فليتدافع المتنافسون  
 و عليهم باقلية قصرا و نقص و ن شيخين و صحيحين از ابو هريره رضيا الله عنه روايت كرده اند  
 كه گفت فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم و كلمه است كه دوست باشد خدا را و گراست  
 در تر از ويكى سبحان الله و سبحان لا و ديگر سبحان الله العلى العظيم و سلم از حديث ابو ذر

رسمیہ ائمہ سے آوروں کی پر سید از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ کلام فاضل  
فرمود کلامی کہ برگزیدہ و اختیار کردہ است او تعالیٰ از برای ملائکہ خود را آن کلام است  
سبحان الله وبحمده ۴

## خاتمہ الطبع پر ختمہ خامہ جامع فضائل معنوی و مادی حکیم مولوی محمد احسن صاحبی فوری عا فادہ تعالیٰ

کیا ہے بی ہمتار استیاض کہ دین اسلام را اصدق مل و ملت محمدی را احق مل گردید  
و پیغمبر آخر الزمان را نیایش کہ مضمون حدیث العلم ثلاثة آية محكمة وسنة قائمة  
و فویضہ عادلہ چنانکہ باید و شاید در درون اہل علم نشاندہ آمل و حسب را کور نش کہ  
فرگفتہ سے دین را آنچنانکہ شنیدنی کم و کاست بباد و راقداگان رسانید پس گوش  
اسلامیان را مژدہ شنیدن و چشم ایمانیان را نوید دیدن باد کہ درین عمر سعادت ممد  
علیہ آنحضرت عالیہ ہمت ملکہ ملکی صفات مالکہ قدسہ سمات بر تاج فیوض اتم و غم یار  
جہان جوہ و در کم کشور ہند فضائل را تاج کل حلہ مالوہ فضائل را طراز اول جناب علی  
القاب نواب شاہجہان بیگم رئیس دلاور اعظم طبقہ علیا سے ہند کروں آں نڈیا  
دام اقبالہ کہ زمانہ موجود با جوش بر خویش بازان و زمانیان بر ربط بارگاہ بلند پائگاہ  
باجت سبز ہزاران این نام سے نامہ و گرامی صحیفہ نامزد معرفت ایجاد می من جہان  
ہدی المادی کہ گلماسیہ احکامش ہمہ از ریاض کتاب و سنت و میدہ و گلشن بیخار  
مسائلش از صحبت خار و خس صحرائی رای رسیدہ بکرت امدادی کلک حقائق سلاک لقیہ  
نوبہار فضل و ہنر ثانی اشنین پر روالا گزیر سیادت و سعادت را آب آفتاب شرف  
و فضیلت را آب یگانہ و ہر و فرزند عصر سرمایہ عزت و تفاخر جناب ابو الخیر میب  
نور احسن خان بجا در مہین پور نواب مستطاب علی القاب عالیجا دامیر الملک

دام محمد بنم بفرمایش او رنگ زیبایوان دین پروری کشورستان عالم حق گسری خادم  
 سنت سحر سلسله میضامندوم عصایه شریعه صا و قه زیر با سراسر پا نقاوت و نور رونق بخش  
 آنگاه رادین پور نواب محمد احمد خان بهادر ولیعهد جناب عالی قباب فواب  
 مهابت خان بهادر رئیس جوانا گزده عظمها الله تعالی از ممکن بطون بر منصفه شموله کرد  
 کرد و بحسن ادبی تالیف و لطف تحقیق دلبری نمود و با این همه ایجاز عبارت و قصر اشارت  
 بواسطه جمیع ابواب عبادت و معالمت با زیادت احکام اخلاق و آداب آمد ...  
 یا نعمة جمعها الفاظها استعذب لا تستقل اجمعها فیها الکثیر الطیب  
 درین گرامی نسخه سلسله بینی که کاشمیری عدل از کتاب و سنت بهر ادما شتماست و  
 حکمی که پیش نیکنه که با شایه لصوص حدیثیه بهر دوش نبود کتاب است و کدام کتاب که غلفه  
 اتباع در چارواک عالم انگیزه و اصول قال و قیل را از تیغ برکنده نقصان را سرمایه  
 هزار دولت است و محصلان را مفتاح باب دلیل و محبت از مراد اتباع را دستاویز  
 سجل ادبای عل بجدیث است و کاروان سنت را بنا بر قطع هواوی را سکی مطیبه  
 غیث باب بابش گوئی روح الروح اوله صحیح است و فضل فضلت دانی که عصاره درایت  
 صریح ممکن نیست که نامایش در مؤلفات فقهای زمان می توان یافت و دشوار است که  
 تار و پودری است و فایز پنج آن در کارگاه آگهی می توان یافت  
 توفیق نمانده شدی و در نه روز کار بوده است پیش ازین قدر که آرمیده تر  
 خلقی براه منظر جان سپردن اند ای شهنشاه حسن عنان را کشیده تر  
 و با هم چون این روشنگر کاشانه دین و خانه برانداخته بیدین تصحیح سراسر باقی معذرت که است  
 و براه صحیح امین و الاطباء محقق و پسند مدقق از جند شجره شجره بنویشجره شجره مصطفویه نشاند  
 کارگاه مولوی سید ذوالفقار احمد سلسله احد با شرکت نظر معین که تازیدان فضائل  
 حاوی هر گونه مزایا و فضائل عارف مابل و دوق مولانا محمد عبدالحق عافاه الله و بلغه الله التیانه بنم است

توسید یان خدا دوست و رهنمای طالبان سراپا مغربی پوست آمد نکارش خادمه گهر بار یگان  
رقم طرازان دیار نبض شناس قلم و در نقش انگیزی علم محمد عبدالحکیم کنوی اسده الله تعالی  
فی الدارین رونق دیگرش ارزانی داشت و ادارت رفعت نشان شریعت عنوان مدیر  
مطبعه صدیقیه علیه بهوپال محیه مولوی محمد بلوچ الزمان حسن بی اندازده اش نخشید  
و در راه محرم سنه ۱۳۰۰ هجری از قالب طبع مطبوع بیرون فرامیده طبع طبع سنیان پاک اعتقاد گردید  
سدا محمد هرا آن خیر که خاطرمی خواست آمد آفرینس پرده نقدیر پدید

بر آمدن از کارخانه چاپ اول بهین بود و در جستن سخن سنجان از بلائے نظم ختم طبع و تاریخ  
اتمام بهین نخستین ناشر شری بنار و شاعر شری شعار ناظم پای تخت ریاست و سنه  
ایوان ایالت اقتدار الشعر حافظ خان محمد خان متخلص شمیم لقمه تازه در طنبور  
شیده بیانی و سخن سرانی و مبد و این گوهر شاهوار از بحر طبع زخار با حل گفتار رسانید  
و ثانیاً حائز شرافت خصال معدن هر گونه فضل و کمال جامع مزایای نشانین حافظ حکیم  
مولوی سید محمد اعظم حسین فرزند دلبند سید محمد زکی بن حکیم مرحوم خادم حسین متوطن جال  
بلده محیه بهوپال سلمه الله المتعال از جای برخاست و باین تایید سخن آئین خاطر ناظرین

از غم و غصه و بهر پیر وخت

### قال الشیخ سلمه الله القدر

طلح و انش و اقبال کمالش دانم	آنکه از وی بگمانند که نور احسن است
سرو از گلشن اسید اسیر الملکیست	نوگل تازه بهار چین بختن است
اندرین عصر که باشد همه شایسته و لگو	لبش فضل و هنر بازی او علم و فن است
بسکه در نظم باین فضل بود شاگردم	مایه و خوشه و فخر و مباهات من است
پاری یافتند همجا و زبان شیراز	تا زیش گر همه هم لطف لسان من است
انبساط آمده و در طبع جهان از فو و قش	جان عالم بهوادا رسد او مرهن است

<p>             گز پزند که حبش بچسان دل ماست              در نور دیده بجلت همه اسفار علوم              گر بپنید سرسند تحقیق تش              بر لب پیکر هر لفظ تراشد شیرین              پیش هر کس که از روی حسیر گفتار              اسد السجده پیش کتابی بنوشت              نوسوادی که سسی است بعرف الجاد              حاوی فقه قدیم آمده این تازه سواد              همچو یاغیست که گلهای افادت دارد              هیچ کس فقا حادیش ندیدست بخواب              چه طریقی که پسندیده زوان باشد              میتوان گفت بیا نش که سجابی ست طیر              گل دامان خس و طره دستار قبول              باغبان قلش طرفه بهاری آراست              سرکن آهنگ دعان بزبان ازج شیر              این مؤلف همه با جاہ سلاست باشد           </p>	<p>             هوش اندر سر و سر و تن و جان در بدست              اندرین سن که سزای بطن نلدن ست              همه در منصب تحقیق محقق سخن ست              قلش تیشه اقبال کف کو کهن ست              هر قاش سخن نرم بیاناں خشن ست              طره هنگام پسند سخن خوشن ست              مردم دیده صاحب نظرانش وطن ست              وضع این ساغر نو بهر شراب کهن ست              یا چایغیت که روشنگر هراخن ست              آنکه امر و زازین تبصره بر هر دهن ست              جز برین راه تردد روشنی هر من ست              یا توان گفت که دریای کرم موج زن ست              در هر سطح زمین ستند هر زن ست              لفظ کل حرف بود غنچه کتابش چین ست              چه توان کرد که میدان تالش چین ست              از من آیین و قبولش ز توای ذوالین ست           </p>
--	---

قال الاعظم سلمه الله تعالی

<p>             مراقب طری خود قناعت ارزانی              اگر کند گل عیش هوس فروزیم              فاده ایم کنجی که پیش آن دارد              رسیده ایم ز باس که بنجیر اینجا           </p>	<p>             سپرده باد بیلاب خت عمان              خشک به پیرین دل ز دامن افتان              فضله دیده سوراقلع میدان              ستوده ایم در و دشت را به بستان           </p>
--	---

بتی بغارت بنکاه خاطر م آمد  
 چنان پیچ و خم زلف نخست خود را  
 ز دست زلف منم داود خواہ تر کسے  
 فغان زدوق کلاش کہ چون ہر خونام  
 فغان زیاس کہ گاہی بکشت ماہ شہنم  
 رسید وقت کہ شد چشم ماہ گر یہ علم  
 ہینہ سید نور احسن کہ فتویٰ شمع  
 نچستہ برہولی نعتی کہ برخواستش  
 گراہ بہار بسید زمین شود گلشن  
 زلفش فلک پیر نقش بندی را  
 کشید محل خود را بودیہ کہ خضر  
 کلیم بر دوسرے اینش تماشائے  
 اگر برک معانی نظر گاشت بلفظ  
 گشت محبت دراری بیان شجر ماند  
 سخن چو کہ آرا شود از و آید  
 اگر شست بہر رقم توان گفتن  
 بطن شہز عمان بر دن کشد گوہر  
 بہم مسائل شتی بیک کتاب آورد  
 کشید دہم بصحر اگر کہ ناگاہان  
 مگر بہ پیش چراغ از ہوا فرو آورد  
 پس از دروس بر آہنا منتری گوی

نہفتہ باد بلکچی متساع ایام نے  
 کہ جمع دل نکم فرق از پریشانی  
 کہ یگناہ کشندش بہ بند زمانے  
 ز من جواب نیاید جسد آفرین خوانی  
 اگر فتاد شمر دیم جوش بارانے  
 چو طبع سید عالی گسہ بجائے  
 حلال کرد مرا ورا شتاب روحانے  
 فلک زبال ہمای کند گسہ رانے  
 بجلد خلق و سیعش کند خیابانے  
 بدلق بست طراز قبای سلطانے  
 بناقہ رانی رہبر و کند حدی خوانے  
 خلیل خواند بخوان خود شش بیہمانی  
 ز قہر چاہ بر آورد ماہ کفانے  
 کہ صد عمر زمین انگشت چو جنبانے  
 بسر شکستن طرہ کلاہ خاقانے  
 کہ خاست باد بہاری بہ لالہ رویانے  
 بجست علم بر آرد جو احمد کانے  
 بکار بروئے لالہ زار قسمانے  
 ورا نہفتہ دو و صد آہوی بیابانے  
 ہزار شیل پر ز ادا ز پری خوانے  
 ہر سر نہاد اساس بلند ایوانے



از ان شقائق صد رنگ که چین آورد فروع را با اصول حدیث حکم کرد بسک شتافت برای که هر قدم انداخت پی هر شیه ما و منی رطب برداشت پنجم مردم بنیاسود الفاظش نگار معنی روشن سپرده الفاظ	بزم چید بهم دسته های ریجانی بهم کشید لالی بسک مرجانی نواب رهبری گریان خندلانی و نخل زار حدیث رسول ربانی نظر فروز تر از سرسره صفایانی ز دلف بهشت نقابی بروی نورانی
--	--

سخن دراز و جفتش زدیران گویا بش زمن منظر هر طبعی بسال آن خوانی	
--	--

جمع مایه فضل و نیش فیض عیم همیشه با دبستان و بهار است	
پس از ان طبع اول هجوم تناسی طلب و از هم بودن او لاله باب بجائی رسید که با همه فزادانی نشناخت کتاب و در اندک فرصت کارش بنیایابی کشید نظر باز و روانی ستفیدانی که بایک جهان اشتیاق بنورش نیافته اند و خاطر خواه روی نظر افروزش ندیده اشارت فیض اشاعت رفت تا نقش مراد آرزو و ندان بار دیگر کرسی نشین گردد و آب و رنگ تازه که طبع اول بر روی کار ندارد و طبع ثانی افزوده آید سر بخط فرمان نهاده شود و داد کام و دانی کا مجویان داده هین که بعد آرائش و پیرایش بقالب طبع جدید ریخته شد و نقش هر گونه تصحیح و تنقیح بر روی لوح و صفحه انجمنه مولوی حکیم پیر اعظم حسین سندیلوی با اهتمام نامتناهی پردازش از جای بجا است و تالیف طبع ثانی برین نظم و لکنت آراست	

### قطعه تالیف طبع ثانی

ز سه کتاب که کلاک دورق بهم باله شام پرور اعلام عرف جاوی نام گر بدیدن الفاظ انجمن دریا ب	که تناسی به گلبرگ و بهشتا دے بسیر خلد جهان را بیوی خود ما دے که آهوسے بچر اور بهشت سردادی
---	---

<p>نہی کہ پی بمحافی بری ہسان برگیر  قیاس را کہ بویرانہ بود سہ گردان  بیجہ بچو فروغ کہ سنقش اصل صحت  نیای کار تقفہ مناد بہ تحقیق  نختہ سید قور احسن کہ فضلش کرد  نکردہ زہ بجان و زرفتہ گہ بہ کین  کمال وہی اورا بشق نتوان یافت  ہمین کہ طبع مشکرفان علم مے بالہ  گوی نامہ کہ ساقی بنور بادہ علم</p>	<p>کہ تشنہ بودی و ناگہ بکوش افشاوی  رسید خضر و نشان داد روی آبادی  بکا سہر دیولت کمال فساد ی  نکرد جاندہ کا تقلید سہرا زادے  علم بخانی و میری سہر پاشاوی  شکار آہوے مے کند زہر وادی  کہ کیا نتوان ساختن زحمت ادبی  بطبع تازہ این نامہ از زہ شادابی  چو آفتاب بنیر وخت شمع ورنادی</p>
<p>وما غ فکر معطر ز مصرع سال ست  دمیدہ تازہ شیمی و کاشن جادے</p>	<p>۱۳</p>

## صحت نامه تقارن اول عرف البجادی

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۰	۱۶	حکایت	حکایت	۱۲	۱۵	راشخ	ازشخ
=	۱۸	خامه شش	خامه شش	۱۳	۲۲	حداث	حداث
=	۱۹	ورمیت	ورمیت				

## صحت نامه کتاب

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۲	۱۰	در وارده	وارده در	۲۸	۵	مردیه	مرویه
۶	۷	عبار	عباد	=	۲۰	ماجزای	باجزای
۱۱	۲۲	پاپوش	پاپوش	۲۹	۹	ار	از
۱۲	۸	کرمیه	کرمیه	=	۱۰	ابستاد	اعستاد
۱۳	۵	اخطا	اخطا	=	۱۶	بور	یود
۱۶	۱	کرده	کرده اند	۳۰	۱۵	دور	ودر
۱۸	۸	فهار	نهار	=	۱۹	غذاب	عذاب
۲۰	۱۶	نصف	تکلف	۳۲	۷	بروتم	برموم
۲۱	۲۲	هزار	هزار	۳۸	۲۲	ایام	امام
۲۵	۱۳	ان	ن	=	۱۰	روایتی	روایتی
۲۶	=	واللیل	واللیل	۳۹	۲۲	مختله	مختله
۲۷	۱۶	برآرد	بردارد	=	۷	باعث	باعث

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۴۰	۱	ارجد	ارزد	۵۵	۲۱	عاقه	عاقه
۴۱	۱۷	بگذرا	بگذار	۵۶	۱۲	برسراغ	باسراع
۴۲	۱۱	نشده	نشده	۵۹	۱۱	اکار	یکار
۴۳	۱۳	عزیمت	عزیمت	۶۰	۱۲	عن	عین
۴۴	۷	اعتناء	اعتناء	۶۱	۱۵	علم	علم او
۴۵	۱۶	ببین بامیان	بروی	۶۲	۱۷	بروی	بروی
		یک کت بگذرا	اهل		۲	اهل	اهل
		و خود را ستاده	مخاض		۸	مخاض	مخاض
۴۷	۱۷	راغبین	گرفته		۱۳	گرفته	کوفته
۴۸	۱۱	الّا	حت		۱۵	حت	حقه
۴۹	۱۳	رخز	اهل	۶۳	۱۰	اهل	اهل
۵۰	۲	نزد	مسلمانی	۷۵	۱	مسلمانی	مسلمانی برین
۵۱	۶	چل	بهموات	۷۷	۴	بهموات	بهموات
۵۲	۲۱	دیگر	رویت	۷۸	۱۹	رویت	رویت
۵۳	۲	تقریبا	گفاره	۷۹	۱۵	گفاره	گفاره
۵۴	۲۰	قار	بی	۸۰	۱	بی	ابی
۵۵	۲۱	نفس	بطیفونه	۸۱	۷	بطیفونه	بطیفونه
۵۶	۴	نهی	یتی	۸۲	۴	یتی	یشی
۵۷	۹	مشترک	فتاوه	۸۳	۲۰	فتاوه	فتاوه
۵۸	۱۰	ثبوت	الک	۸۵	۸	الک	الک

صواب	خطا	صفحہ	سطر	صواب	خطا	صفحہ	سطر
نمی	ی	۱۰۳	۶	بقصد	بقصد	۸۵	۱۶
مستطیع نبود	مستطیع چه	۱۲	۷	بتر	تر	۸۶	۱
امتین	امنین	۱۰۵	۸	مرفوعا	مرفوعا	۸۷	۸
انتظار	انتظار	۱۰۶	۷	علل	علل	۸۸	۳
استماع	استماع	۱۰۹	۳	اشم	اشم	۹۱	۷
الکون	کون	۷	۷	بیاید	بیاید	۸	۸
لامس	لامس	۷	۱۸	اخلیفه	اخلیفه	۷	۱۶
نارم	نورم	۷	۲۱	تنبیه	تنبیه	۹۳	۱۳
اراده	اراده	۱۱۰	۶	و شربت شمریت	و شربت شمریت	۹۶	۱۶
نشده	نیشده	۷	۱۹	دوار	دوار	۷	۲۰
دنبیه	دنبیه	۷	۳۱	ج نیند	ج نیند	۷	۲۷
بنی	بنی	۱۱۱	۱	اوقاب	اوقاب	۹۷	۲
بخرافات	بخرافات	۷	۲	اشیات	اشیات	۷	۸
اخوان	اخوان	۷	۳	امیدور	امیدور	۷	۱۰
الحفاظ علی	الحفاظ علی	۷	۱۱	اما	اما	۷	۱۲
منع	منع	۷	۱۳	و موسم	و موسم	۱۰۰	۳
بیان	بیان	۷	۱۸	نساک	نساک	۷	۱۵
خلیه	خلیه	۷	۷	جیر	جیر	۱۰۲	۱
اجماع	اسماع	۷	۱۹	مازول	مازول	۷	۱۰
هم	هم	۷	۲۰	این	این	۷	۱۵

صفحه	سطر	خط	صواب	صفحه	سطر	خط	صواب
۱۱۲	۲	غیلان	غیلان	۱۳۵	۱۰	سیر	سیر
۱۱۳	۱	بدن	بزن	۱۱	۱۱	عقبه	عقبه
۱۱۴	۷	یکجا	یکجا	۱۵	۱۵	مود	نمود
۱۱۵	۱۳	پوست	پوست	۱۸	۱۸	براد	براد
۱۱۶	۱۸	ینھنا	ینھنا	۹	۱۳۶	دایم	ایم
۱۱۷	۷	آوردہ	آوردہ	۱	۱۳۷	پستر	پستر
۱۱۸	۱۲	روج	زرج	۲۱	۱۳۸	جاء افکاره	جاء افکاره بود
۱۱۹	۱۶	بتطليقة	بتطليقة	۱۲	۱۳۹	محل	فحل
۱۲۰	۲۱	ین	بن	۱۵	۱۴۰	اذکس	آؤکس
۱۲۱	۱۲	مدی	هدی	۳	۱۴۱	رکیان	رکیان
۱۲۲	۱۵	یاین	یاین	۷	۱۴۲	خطبه	خطبه
۱۲۳	۷	موجودست	موجودست	۷	۱۴۳	انکه در	آنکه بر
۱۲۴	۱	به بنید	به بنید	۱۳	۱۴۴	القسية	النسبة
۱۲۵	۱۳	دید	دید	۲	۱۴۵	فرش	قرش
۱۲۶	۱۳	بصحت	بصحت	۱۸	۱۴۶	فضنه	فضنه
۱۲۷	۱۰	تفرق	تفرق	۲	۱۴۷	تیاب	نیاب
۱۲۸	۱۸	تجریم	تجریم	۱۰	۱۴۸	درو	درو
۱۲۹	۱۰	نزد	نزد	۲۰	۱۴۹	رامر	امر
۱۳۰	۷	قوته	قوته	۱۷	۱۵۰	جفافیت	جفافیت
۱۳۱	۳	ذا	ذا	۱۰	۱۵۱	مکر	مکر

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۵۵	۱۹	نزاغ	نزع	۲۰۹	۱	لقتل	بقتل
۱۶۰	۶	میت	میت	۲۱۰	۶	ظاهر	ظاهرش
۱۶۵	۳	او	و	۲۱۲	۱	دشمن	بشمن
۱۶۸	۱	مراعت	مراعت	۱۵	۱۵	برید	برید
۱۷۲	۳	ادرع	ادرع	۲۱۳	۱۲	نید	نید
۱۷۳	۳	الذکا	الذکا	۲۱۵	۸	بسرة	بسرة
۱۷۴	۸	ظاهر	ظاهرش	۱۷	۱۷	اکثر	اکثر
۱۸۰	۱۶	دلیل	ودلیل	۲۱۷	۹	تقیری	نقیری
۱۸۱	۱۷	وحدیث	حدیث	۲۰	۲۰	کالذنبه	کالذنبه
۱۸۲	۳	له	له	۲۱۹	۲۱۹	ایشیه	این
۱۸۸	۲۱	میان سرش	سرش میان	۲۲۰	۲۲۰	مشا	نیشا
۱۹۰	۱۰	بسلج	بسلج	۲۲۱	۲۲۱	احصام	احصام
۱۹۶	۱۲	منتقی	منتقی	۲۲۲	۲۲۲	برادر	برادر
۱۹۷	۱۸	مرویت	مرویت	۲۲۳	۱۷	دمه	دمه
۱۹۸	۲۱	اسلم	اسلم	۲۲۴	۲۲۴	لاغر	لاغرا زحفا
۱۹۹	۱۶	لغی	لغی	۲۲۵	۲۲۵	کرده	کرده اند
۲۰۱	۱۳	مغول	مغول	۲۲۸	۶	بخورد	بخورد
۲۰۳	۱۰	بروزن	برزن	۲۲۹	۱۳	صاند	صاند
۲۰۶	۱۲	سبها	سیا	۲۳۰	۲۰	خذف	خذف
۲۰۷	۳	ابلاش	ایلامش	۲۳۱	۱۶	زکوة	زکوة

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۲۴۵	۹	واہم زاد	وہم نزد	۲۴۰	۲۱	قیمیہ	تسمیہ
۲۴۶	۱۹	عمر و	عبداللہ بن عمرو	۲۴۵	۳	بدان	برمان
۲۸۱	۳	مخبر	مخبر	۲۵۱	۱۹	تعالیٰ	تعالیٰ ندارد
۱۷	۱۷	ابو ہریرہ گفت	ابو ہریرہ گوید	۲۵۳	۱۷	مصیب بلکہ	مصیبیت بلکہ
۲۸۳	۱۰	ضعفست	ضعفیست	۲۵۵	۵	مصور	مصور
۲۰	۲۰	مسلم	مسلم عزائش	۱۸	۸	الذہین	الذہین
۲۹۶	۱۹	دورق	وورق	۲۵۶	۵	از	اند
				۲۵۸	۲	ازوی	ازدی
				۲۵۹	۱۷	یطبت	بطیبت
				۲۶۱	۱	فراوش	فراش
				۲	۲	بگو	بگیرد
				۱۶	۱۶	مستقا	مستقلہ
				۲۶۳	-	ممنوع	پس ممنوع
				۱۵	۱۵	غزائز	غزائز
				۲۶۴	۸	شکوہی	شکوہ
				۱۸	۱۸	مانعین	مانعین
				۱۸	۱۸	ارین	ارین
				۲۰	۲۰	رجل	رجل
				۲۶۵	۱۷	فقہاء	فقہاء
				۲۶۶	۵	دوورا	دورا





CALL NO. { ۲۹۷۵۳۶  
ع ۲۲ ن ACC. NO. ۴۴۷۲

AUTHOR \_\_\_\_\_

TITLE عرف المجادی من جنان نبی الہادی

ن ۲۲ ع	ن ۵	۴۴۷۲	۲۹۷۵۳۶
عرف المجادی من جنان نبی الہادی			
Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY  
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Rs. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.